

تاریخ پهلایران

خاطرات و اسناد سپهد جا جعلی رزم آرا

به کوشش کامبیز رزم آرا و کاوه بیات



به کوشش کامبیز رزم آرا و کاوه

پهلوی
اول
۲
۲
۲۱

کتابخانه
دانشگاه تهران

پژوهش

برای سپهبد حاجعلی رزم آرا که از سال های پایانی دوره قاجار و به ویژه در خلال تشکیل ارتش نوین ایران در سال های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی تا توسعه اقتدار و گستره سازمانی آن در دو دهه بعد به صورتی پیوسته درگیر خدمات نظامی بود، پیش آمد یک دوره کوتاه از برکناری و خانه نشینی در سال ۱۳۲۴، فرصتی فراهم آورد تا پیش از درگیری مجدد در مجموعه ای از دیگر خدمات نظامی و فعالیت های سیاسی به ثبت گوشه هایی از سرگذشت خود اقدام کند.

در این کتاب گذشته از خاطرات مزبور مجموعه ای از اسناد و تصاویر ذیربط نیز در دسترس قرار گرفته است .



خاطرات و اسناد رزم آرا



کتابخانه آستان قدس
۰۰۲۵۴۰

۵۰۰۰ تومان

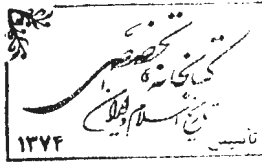
ISBN: 964-7768-16-7

شابک: ۷-۱۶-۷۷۶۸-۹۶۴

تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۳۷

نشر و پژوهش شیرازه



رزم آرا، کامبیز، ۱۳۱۹ - گردآورنده.

خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا / به کوشش کامبیز رزم آرا.

کاوه بیات. - تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۲.

۵۷۴ ص: مصور، جدول. - (مجموعه تاریخ معاصر ایران: ۳۸)

ISBN 964-6578-16-7: ۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. رزم آرا، علی، ۱۲۸۰ - ۱۳۲۹ - خاطرات. ۲. ایران - تاریخ -

پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷ - اسناد و مدارک. الف. بیات، کاوه، ۱۳۳۳ -

گردآورنده. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲

DSR ۱۴۸۶ / ۴۱۳

م ۸۱-۴۸۹۵۳

کتابخانه ملی ایران



خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا

به کوشش: کامبیز رزم آرا و کاوه بیات

طراح جلد: حمید خانی

حروفچینی: مؤسسه جهان کتاب

لینوگرافی: کوثر

چاپ: غزال

صحافی: سپیدار

چاپ جلد: نفیس

چاپ اول: ۱۳۸۲

تعداد: ۲۲۰۰

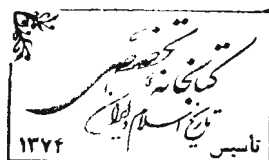
حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۹۳۹۵ / ۱۱۳۸

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

شابک ۹۶۲-۶۵۷۸-۱۶-۷ ISBN 964-6578-16-7

خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا



به کوشش کامبیز رزم آرا

کاوه بیات

فهرست

فهرست اسناد ضمیمه	نُه
یادداشت دبیر مجموعه	یازده
فصل اول. نظام قدیم	۱
فصل دوم. صفحات غرب	۴۹
فصل سوم. دانشگاه جنگ	۹۵
فصل چهارم. بعد از شهریور ۱۳۲۰	۱۲۳
فصل پنجم. در راه سیاست	۱۷۷
پیوست‌ها	
خاطرات سفر به اروپا	۱۹۹
اسناد	۳۸۳
تصاویر	۴۹۳
فهرست اعلام	۵۶۱

فهرست اسناد ضمیمه

۱. نمونه‌هایی از تصویر متن اصلی خاطرات ۳۸۵-۳۸۷
۲. نمونه نمرات ماهیانه مدرسه آلیانس ۳۸۸
۳. گواهی مدیر مدرسه آلیانس ۳۸۹
۴. حکم انتصاب به درجه نایب دومی رژیمان پیاده اردوی مرکزی،
۱۱ عقرب ۱۳۳۹ ه.ق ۳۹۰
۵. نظریه ژنرال تانان، فرمانده مدرسه نظامی سن سیر فرانسه، ۱۰ سپتامبر ۳۹۱
۶. فرمان نشان یادگار تاجگذاری، بهمن ۱۳۰۵ ۳۹۲
۷. گواهی نامه تحصیلی مدرسه سن سیر، اول اوت ۱۹۲۷ ۳۹۳
۸. حکم مأموریت به لرستان، ۲۳ فروردین ۱۳۰۶ ۳۹۴
۹. فرمان ارتقاء به درجه نایب سرهنگی، ۳۱ شهریور ۱۳۰۸ ۳۹۵
۱۰. حکم انتصاب به فرماندهی تیپ لرستان، ۲۸ مهر ۱۳۱۱ ۳۹۶
۱۱. فرمان ارتقاء به درجه سرهنگی، اول فروردین ۱۳۱۲ ۳۹۸
۱۲. حکم مأموریت به بندر شاهپور، ۱۴ تیر ۱۳۱۵ ۳۹۹
۱۳. حکم انتصاب به کفالت دایره جغرافیایی ارتش، ۱۱ خرداد ۱۳۱۶ ۴۰۰
- ۲۰-۱۴. اسناد محاکمات، ۱۳۱۷-۱۳۱۵ ۴۰۱-۴۱۷
۲۱. حکم سرپرستی معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ،
۱۴ تیر ۱۳۱۶ ۴۱۸
۲۲. فرمان اعطای نشان لیاقت، اول فروردین ۱۳۱۷ ۴۱۹
۲۳. متن فرانسه نظر به سپهبد ژاندر در مورد سرهنگ رزم‌آرا،
۲۴ مرداد ۱۳۱۷ ۴۲۰

هشت خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا

۲۴. گواهی‌نامه اتمام دوره فرماندهی دانشگاه جنگ، مهر ۱۳۱۷ ۴۲۱
۲۵. فرمان ارتقاء به درجه سرتیپی، اول فروردین ۱۳۱۸ ۴۲۲
۲۶. فرمان اعطای نشان لیاقت درجه یک، اول فروردین ۱۳۲۱ ۴۲۳
۲۷. تودیع‌نامه سرتیپ رزم‌آرا، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۲ ۴۲۴
۲۸. حکم برکناری از فرماندهی لشکر یک مرکز و انتصاب به ریاست آمادگاه تعلیماتی، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۲ ۴۲۷
۲۹. تودیع‌نامه سرتیپ رزم‌آرا، اول مرداد ۱۳۲۲ ۴۲۸
۳۰. استعفا‌نامه سرتیپ رزم‌آرا، ۸ شهریور ۱۳۲۲ ۴۳۰
۳۱. فرمان اعطای نشان علمی درجه اول، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲ ۴۳۱
۳۲. فرمان سرلشکری رزم‌آرا، اول فروردین ۱۳۲۳ ۴۳۲
۳۳. حکم برکناری سرلشکر رزم‌آرا، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ ۴۳۳
۳۴. یک نمونه از اوراق تبلیغاتی ۴۳۴
۳۵. حکم انتصاب سرلشکر رزم‌آرا به وزارت جنگ، ۲۴ اسفند ۱۳۲۴ ۴۳۶
۳۶. پاسخ وزارت جنگ به سرلشکر رزم‌آرا، ۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ ۴۳۷
۳۷. موافقت وزارت جنگ با تقاضای مرخصی رزم‌آرا، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ ۴۳۸
۳۸. فرمان اعطای نشان درجه دوم سپه، ۲۸ خرداد ۱۳۲۵ ۴۳۹
۳۹. تصدیق عضویت دائم در انجمن جغرافیای ملی، ۲۰ شهریور ۱۳۲۵ ۴۴۰
۴۰. فرمان اعطای نشان درجه اول همایون، اول آبان ۱۳۲۵ ۴۴۱
۴۱. تقدیر به مناسبت زحمات مبذوله در رهایی آذربایجان، ۲۰ آذر ۱۳۲۵ ۴۴۲
۴۲. فرمان اعطای نشان آذربادگان، ۲۱ آذر ۱۳۲۵ ۴۴۳
۴۳. فرمان اعطای نشان درجه اول پاس، اول فروردین ۱۳۲۶ ۴۴۴
۴۴. وصیت‌نامه، ۶ شهریور ۱۳۲۶ ۴۴۵
۴۵. فرمان انتصاب به درجه سپهبدی، اول فروردین ۱۳۲۷ ۴۴۸
۴۶. فرمان اعطای نشان درجه اول تاج، ۴ آبان ۱۳۲۸ ۴۴۹
۴۷. تشکر شاه از نظامیان به مناسبت تبریک تولد او، ۵ آبان ۱۳۲۸ ۴۵۰
۴۸. فرمان دکترای افتخاری در علوم جغرافیایی، ۲ نوامبر ۱۹۴۹ ۴۵۱

فهرست اسناد ضمیمه نه

۴۹. فرمان اعطای نشان لیاقت ایالات متحده، اول سپتامبر ۱۹۵۰ ۴۵۲
۵۰. پاسخ شاه به تبریک نظامیان، ۱۴ دی ۱۳۲۸ ۴۵۳
۵۱. تشکر نخست‌وزیر - محمد ساعد - از تبریک نوروز،
۲۱ اسفند ۱۳۲۸ ۴۵۴
۵۲. فرمان اعطای نشان درجه یکم خدمت، اول فروردین ۱۳۲۹ ۴۵۵
۵۳. فرمان نشان سردار اعلی افغانستان از سوی محمدظاهر شاه،
۷ فروردین ۱۳۲۹ ۴۵۶
۵۴. تشکر از مساعی ارتش در تشییع جنازه رضاشاه،
۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۹ ۴۵۷
۵۵. فرمان نخست‌وزیری، ۵ تیر ۱۳۲۹ ۴۵۸
۵۶. فرمان اعطای نشان درجه اول تاج، ۴ آبان ۱۳۲۹ ۴۵۹
- ۶۳-۵۷. مکاتبات شاهدخت اشرف پهلوی ۴۶۰-۴۷۶
۶۴. دادخواهی محمد رزم‌آرا به پیشگاه مجلس سنا، ۲۵ مرداد ۱۳۳۱ ... ۴۷۷-۴۹۲

یادداشت دبیر مجموعه

بخش اصلی خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا عبارت از مجموعه یادداشت‌هایی است در ۱۱۸ ورق به قطع وزیری که سرلشکر رزم‌آرا در سال ۱۳۲۴ «... در موقعی که به واسطه اوضاع و پیش‌آمدهای روزگار در منزل به سر برده و اوقات فراغت کاملی...» داشت (ص ۸) تصمیم به ثبت آن‌ها گرفت.

اگرچه در ثبت این خاطرات مخاطب محدودی در نظر بوده است؛ این که «... شاید روزی این اطلاعات برای پسران و دخترم مفید و مؤثر واقع...» شود (همان) و به همین جهت در آماده‌سازی آن جهت نشر - چنان‌که ملاحظه خواهد شد - در مواردی چند ناچار شدیم پاره‌ای از مطالب را که جنبه شخصی و خصوصی داشت حذف کنیم، ولی ارزش و اهمیت آن هم به عنوان شرح حال یکی از رجال برجسته ایران معاصر و هم به عنوان سندی مهم در چگونگی تشکیل ارتش نوین کشور، موضوعی نیست که محتاج به تأکید و تذکر بیشتر باشد.

این خاطرات پس از یک یادداشت نسبتاً جامع به قلم محمدخان رزم‌آرا - پدر صاحب خاطرات - در معرفی خانواده و شرح حال خود وی که از صاحب‌منصبان عالی رتبه نظام قاجار بود، به توضیح زندگانی و مراحل خدمات نظامی حاجعلی رزم‌آرا از سال‌های پایانی دوره قاجار به بعد اختصاص دارد. بدین ترتیب که پس از اشاره‌ای به دوران تحصیل ابتدایی و یک دوره آموزشی در

دوازده خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا

مدرسه نظام مشیرالدوله، از ایام خدمت در بریگاد مرکزی و پیش‌آمد کودتای ۱۲۹۹ سخن در میان دارد و چگونگی تشکیل قشون متحدالشکل در سال‌های بعد.

در این سال‌ها که با یک سفر کوتاه نظامی به آذربایجان توأم است و یک دوره آموزشی در مدارس نظام فرانسه، بخش اصلی خدمات نظامی رزم‌آرا در صفحات غربی کشور - لرستان و کرمانشاه - آغاز می‌شود که زمینه‌ساز ترقی‌های بعدی وی بود. و به دنبال این تحولات، انتقال به دانشگاه جنگ و دوره‌ای از خدمات آموزشی که شاید ریاست دایره جغرافیایی ارتش که در نهایت به انتشار مجموعه بیست جلدی جغرافیای نظامی ایران منجر شد، پرمهم‌ترین آن‌ها بود.

توصیف رزم‌آرا از تحولات شهریور ۱۳۲۰ که با تجاوز نظامی نیروهای شوروی و بریتانیا به فروپاشی نظام حاکم منجر شد، سرآغاز بخش بعدی این خاطرات است، که در ادامه با شرحی از مجموعه تلاش‌های او برای بازسازی ارتش در مراحل بعد توأم می‌شود.

با دعوت مجدد از رزم‌آرا برای خدمت در ارتش در اواخر بهار ۱۳۲۵ که به دوره فراغت و خانه‌نشینی وی نیز خاتمه داد، متأسفانه ثبت خاطرات نیز متوقف می‌شود. به همین جهت برای آن که این بحث ناتمام نماند فصلی نیز تحت عنوان «در راه سیاست» در اشاره به پاره‌ای از مراحل مهم سرگذشت بعدی سپهبد رزم‌آرا، تدوین و در ادامه این قسمت اضافه گردید.

در ارائه و تنظیم این خاطرات بر تقسیم آن به چهار بخش «نظام قدیم»، «صفحات غربی»، «دانشگاه جنگ» و «بعد از شهریور ۱۳۲۰»، و انضمام یک پیش‌درآمد مقدمه‌گونه بر هر بخش، در توضیح ویژگی‌های آن‌ها تصمیم گرفته شد.

یادداشت دبیر مجموعه سبزه

یادداشت‌هایی از ایام تحصیل در مدارس نظامی فرانسه که رزم‌آرا در بخشی از خاطراتش به انضمام آن‌ها در ادامه این خاطرات ابراز تمایل کرده بود (ص ۵۰) تحت عنوان «خاطرات سفر به اروپا» و مجموعه‌ای از اسناد و تصاویر ذی‌ربط نیز به صورت پیوست، ضمیمه کتاب شده‌اند.

گذشته از عناوین اصلی بخش‌های چهارگانه خاطرات، عناوین فرعی متن و همچنین توضیحات عکس‌های - مگر در مواردی که درون قلاب [] آورده شده‌اند - نیز از خود نویسنده است.

خاطرات و اسناد سپهد حاجعلی رزم‌آرا را در درجه اول مرهون سعی و همت آقای کامبیز رزم‌آرا هستیم که گذشته از حفظ و گردآوری خاطرات و یادداشت‌های پدر، زحمت بازنویسی آن‌ها را نیز برعهده داشتند که نظر به فرسودگی سند و ناخوانا بودن متن در بسیاری از موارد، کار آسانی هم نبود.

کاوه بیات

فصل اول

نظام قدیم

پیش در آمد

خاطرات و یادداشت‌های بر جای مانده از سپهبد حاجعلی رزم‌آرا که ترکیب اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهد، یکی از منابع ارزشمند تاریخ نظامی ایران معاصر محسوب می‌شود؛ در تأکید بر اهمیت این خاطرات و یادداشت‌ها همین بس که با نوشته‌ای از سرتیپ محمد رزم‌آرا، پدر صاحب خاطرات و یکی از افسران عالی‌رتبه نظام ماقبل پهلوی آغاز می‌شود که از لحاظ توصیف جوانی چند از تحولات قشون در سال‌های پایانی دوره قاجار شاید در نوع خود بی‌نظیر باشد؛ سخن از دوره‌ای است که در مورد آن جز در بخش‌هایی از تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران سرهنگ جهانگیر قائم‌مقامی،^۱ هیچ تحقیق جامعی صورت نگرفته است.

یادداشت‌های سرتیپ محمد رزم‌آرا که با اشاراتی به پیشینه خانوادگی و تحصیلات اولیه او آغاز می‌شود از مرحله‌ای اهمیت اساسی می‌یابد که در آن نحوه ورود و استقرار هیئت نظامی اطیش مورد بحث قرار می‌گیرد؛ فعالیت‌های آموزشی و تشکیلاتی این هیئت که همانند بسیاری از دیگر اقدامات اصلاح طلبانه آن دوره در نیمه راه از حرکت

۱. تیران: کتابفروشی علمی. ۱۳۲۶.

باز ماند در این بخش مورد اشاره واقع شده است. شرح دوره‌ای از خدمات متعارف نظامی و تعلیم و تدریس ریاضیات و توپخانه که در خلال آن پاره‌ای از تحولات کلی قشون تا پیش از تشکیل یک نظام جدید در سال‌های بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مورد بحث و اشاره قرار دارد، مضامین اصلی این یادداشت‌ها را تشکیل می‌دهد.

سپهبد حاجعلی رزم‌آرا نیز که خاطرات خود را بلافاصله بعد از اتمام یادداشت‌های پدر آغاز می‌کند، همانند او در آغاز بخشی را به معرفی خانواده خود اختصاص می‌دهد، آنگاه به شرح دوران تحصیلات ابتدایی و بالاخره حضور در مدرسه نظام مشیرالدوله می‌پردازد.

در مورد این مدرسه نظامی که در نهایت تشکیلات موسوم به بریگاد مرکزی نیز بر اساس آن استوار شد، آگاهی درخور توجهی در دست نمی‌باشد^۱ لهذا یادداشت‌های رزم‌آرا در این زمینه که هم اسامی گروهی از شاگردان مدرسه و نوع آموزش‌هایش را شامل می‌شود و هم چگونگی تبدیل آن به یک نیروی نظامی علی‌حده، از لحاظ تاریخی یادداشت‌های مهمی است.

هنوز مدت زمانی از شروع خدمت فارغ‌التحصیلان دوره اول مدرسه نظام مشیرالدوله در اردوی فوق‌العاده و بریگاد مرکزی نگذشته بود که با پیش‌آمد کودتای سوم اسفند، اوضاع کشور به طور کلی و وضعیت نیروهای نظامی بالاخص دگرگون شد؛ توصیف رزم‌آرا از این تحولات گرچه بنا به اقتضای سن و موقعیت، توصیف یکی از ناظران جانبی امر است ولی هم از لحاظ اشاره به نحوه رویداد کودتا جالب توجه است و هم از نظر چگونگی انحلال نیروهای موجود و ادغام آن‌ها در یک قوای متحدالشکل جدید.

۱. برای آگاهی از دانسته‌های موجود در این زمینه بنگرید به سرتیب میرحسین یکرنگیان، گلگون کفنان، گوشه‌ای از تاریخ نظامی معاصر، تهران: کتابفروشی علمی، ۱۳۳۶، صص ۲۴۳-۲۴۸.

نظام قدیم ۳

از میان لشکرکشی‌های نظامی بعدی که اندک زمانی بعد از این دگرگونی پیش آمد و رزم آرا در آن‌ها شرکت داشت یکی تقریباً گمنام و ناشناخته است و دیگری نیز تا حدودی معروف و شناخته شده؛ مورد کم و بیش گمنام و ناشناخته، محور گچسر - چالوبس رشته عملیات گسترده‌ای است که در این مرحله بر ضد غائله جنگل جریان داشت. در منابع موجود از تحولات این دوره، عملیات قشون در نقاطی چون محور منجیل - رشت و یا حوزه سوادکوه، رخدادهای این حوزه میانی را تحت الشعاع قرار داده است.^۱ و از این رو همین مختصر یادداشت‌های رزم آرا در این زمینه نیز مغفتم می‌باشد.

برخلاف ماجرای فوق‌الذکر در مورد ابعاد کلی تجربه بعدی رزم آرا در عرصه جنگ و رویارویی، یعنی لشکرکشی قوای دولتی بر ضد اسماعیل آقا سمکو در بهار سال ۱۳۰۱، گزارش‌های درخور توجهی در دست است^۲ و یادداشت کوتاه رزم آرا در این زمینه نیز مشکل گوشه‌هایی دیگر از این عملیات.

بخش بعدی این یادداشت‌ها به توصیف دوره‌ای کوتاه از اقامت در تهران اختصاص دارد، در پی بازگشت قوای اعزامی به آذربایجان و پیش از سفر رزم آرا به اروپا که از لحاظ شرح جوانی از زندگانی اجتماعی صاحب‌منصبان جوان آن دوره که معمولاً به ثبت نمی‌رسند جالب توجه است و بالاخره مروری کوتاه بر دوران تحصیل در مدرسه نظامی سن سیر فرانسه که به هر حال شرح جامعتری از آن براساس یادداشت‌های روزانه رزم آرا از این سفر در انتهای کتاب ضمیمه شده است.

۱. برای نمونه بنگرید به حبیب‌الله نوبخت. شاهنشاه پهلوی، تهران: مطبعه مجلس. بی‌تا، صص ۴۹-۷۱.

۲. برای نمونه بنگرید به امان‌الله میرزا جهانیانی، خاطراتی از دوران درخشان رضاشاه کبیر، نبرد شکرپازی و ساری داش، تهران، بی‌تا. ۱۳۴۶، صص ۱۰۸-۲۶۵.

اگر قدری با نظر دقیق به اوضاع جهان توجه شود جای تردیدی حاصل نخواهد شد که تمام جریانات این جهان موقتی و پس از طی روزگاری بایستی شربت مرگ را نوشیده از این جهان رخت بر بست. و این عمل و پیش‌آمد یک امر عادی و هزاران سال است که در سراسر جهان این امر ادامه و مشیت الهی انجام یافته است بعدها هم تا جهان باقی و برجاست همین رویه معمول و انجام خواهد شد. پس دیگر جای رنجش یا کسالت و عدم رضایتی باقی نخواهد ماند و راهی است که بایستی مثل سایر جریانات زندگانی طی کرد. هر چند زندگانی بسیار زود و سریع خاتمه خواهد یافت معه‌ذا در این جریان زندگانی هم اصول و اساسی است که بایستی مراعات کرد و خواه نخواه قدری [در] نظر گرفت. یکی از نکاتی که در مدت زندگانی توجه انسان را به خود جلب کرده اگر هم دائمی نیست ولی گاه‌گاهی فکر انسان به آن جلب شده. در بین خاطرات متعدد زندگانی شاید بی‌میل نباشد که بفهمد پدر مادر و کسان او چه سان مردمانی بوده و چه قسم روزگار خود را سر کرده‌اند. زیرا گذشته از اطلاع بر اوضاع و احوال آن‌ها ممکن است بعضی پیش‌آمدهای زندگانی آن‌ها درس عبرت و درس مفیدی برای اولادان باشد. روی این نظر و این فکر در موقعی که بواسطه اوضاع و پیش‌آمدهای روزگار در منزل بسر برده و اوقات فراغت کاملی داشتم مصمم شدم شرحی در خصوص فامیل و خانواده رزم‌آرا تا حدی که مقدور است نوشته و تقریباً تمام کسان و بستگان این فامیل را معرفی کرده اساس و مؤسس این فامیل را تا حدی که مدارکی در بین است تهیه و یادداشت کرده و در خاتمه شرح زندگانی خود را به‌طور روشن و وضوح تشریح نمایم تا شاید روزی این اطلاعات برای پسران و دخترم مفید و مؤثر واقع شده اگر به فکر فامیل، مادر و من افتادند این مختصر را قرائت کرده، از جریان زندگانی ما اطلاع حاصل کرده و راجع به پدر و مادر و کسان خود در بی‌اطلاعی و بی‌خبری نبوده

مجبور به تحقیقات بی جا نشوند. چون راجع به مؤسس خانواده رزم آرا من اطلاعات جامعی نداشتم از پدرم که در این موقع در قید حیات و هشتاد و نه سال عمر خود را به سر می برد تقاضا کردم که شرح زندگانی و خاطرات پدر خود را درج نماید اینست که عین مندرجات و خاطرات او را راجع به این فامیل درج و مقدمه بحث خود راجع به فامیل رزم آرا قرارداد، سپس قسمت های دیگر متدرجاً درج خواهد شد.

پدر من - سرتیپ محمد رزم آرا - راجع به سوابق خانوادگی خود شرح زیر را نوشته که عیناً درج می شود:

خاطرات محمد رزم آرا

تاریخ زندگانی خود را از زمان تولد تا حال که اول سال ۱۳۶۱ هجری قمری است مطابق ۱۳۲۴ شمسی به رشته تحریر می آورم. در سال ۱۲۷۴ قمری پا به عرصه وجود نهاده از پدری که قریب هفتاد و پنج یا بیشتر سن او بود. وی در آن زمان گل کار باشی ناصرالدین شاه بود ولی چندی قبل از آن صاحب منصب قورخانه بوده و بعد تفنگدار سلطنتی و احتراماً به شغل فوق رسیده و نزد شاه به مشهدی حسین نام برده می شد. در آن اوقات به واسطه ناامنی تراکمه و قتل و غارت زوار مشهد مسافرت مشهد [و لقب مشهدی] اهمیتی زیاد داشت. اصلاً او اهل آباء شیراز بود. مادرم علویه و از سادات آقا نوراصفهان و از طبقه ملاها بود. من پس از یک سال از تاریخ مزاجت به دنیا آمده به علت علویه بودن مادر اسم مرا محمد شریف نهادند و طولی نکشید که مادرم به واسطه سوء سلوک از پدرم متارکه نموده و با مادر خود در خانه کوچکی جنب مسکن فعلی زندگی نموده و در نگاهداری من ساعی بوده اند و به واسطه اجاره سه خانه و هنرمندی مادر در رودوزی و قلاب زنی آن زمان معیشت می کرده اند.

وقتی من به سن چهار سالگی رسیدم پدرم فوت شد و از او ده اولاد

باقی ماند؛ پنج پسر و پنج دختر از زن‌های متعدد که فقط من تنها از مادر خود بودم و از ماترک پدر با سعی و اقدام مادرم در یک خانه در املاک پدری سهیم شدم که بعدها آن را فروختم و خرج سفر مکه نمودم. مادر جدّه و خاله هم داشتم که خاله من زن عقدی میرزا محمود وزیر بود و اولادی نداشت و علاقه کامل به من داشت. این سه نفر بیشتر اوقات خود را صرف نگاهداری و تربیت من می‌نموده‌اند. در سن هفت و یبای شدیدی در طهران ظهور نمود و بسیاری از اهل طهران تلف شدند. من هم مبتلا شدم ولی نجات یافتم اما خاله من در ضمن آن که چندین مرتبه دور من گردیده بود تصادفاً مبتلا و در همان روز فوت کرد. بعد از یکسال دیگر که مرض به کلی مرتفع شد با مادرم و جدّه نعش خاله را به عتبات بردیم و چهار ماه در آنجا بودیم.

پس از مراجعت چون من بزرگتر و قابل تحصیل شده بودم به واسطه خویشی که با گرگانی‌ها داشتم در خانه مرحوم حاجی میرزا نصراله با پسرهای میرزا محمود وزیر مشغول تحصیل شدم. در آن موقع به جز مدرسه طلاب دینی مدرسه‌ای برای تحصیل اطفال نبود مگر سرکوجه‌ها که اطفال هر محله را درس می‌دادند ولی اعیان معلم سرخانه داشتند. پس از تحصیلات مقدماتی در خط و فارسی و جزئی عربی به مدرسه ملا آقارضا پایین تکیه رضاقلی خان نزد طلاب آنجا برای عربی و علوم ریاضی رفته قریب دو سال نزد شیخ محمدحسن ترشیزی مشغول آموزش بودم. در ماه رمضان که سایر طلاب نزد او می‌آمدند برای حساب شیخ بهایی من هم با آنها بودم و از تمام آنها بهتر پیشرفت کردم تا آنکه یک شرح فارسی هم برای آن که به زبان عربی بود نوشتم.

مادرم پس از آنکه من قدری بزرگ شدم شوهر به حاجی سیدباقر شوشتری تاجر نمود و جدّه من به پرستاری من مشغول شد و مادر هم نزد ما بود. حاجی سیدباقر، سیدجلیلی بود و از جرگه ملاهای کربلا و عربستان بود و محبت زیادی با من داشت تا آنکه جدّه من مرحوم شد و

حاجی سید باقر هم رفت به عربستان. من و مادرم تنها در همان خانه زندگانی می نمودیم. از وقتی که مادرم از خانه پدرم بیرون آمده بود من رفت و آمدی با برادر و خواهرهای خود نداشتم تا آنکه در اواخر کم کم معاشرت پیدا شد و برادر بزرگم میرزا عباسقلی خان که جای پدرم بود بعد از آنکه باغبان فرنگی آورده بودند اول فراش خلوت و بعد پیش خدمت شده و مراوده با ما داشت. اصرار کردم که مرا به مدرسه دارالفنون ببرد که خود او هم از شاگردان آنجا بود.

من در سنه ۱۲۹۲ قمری در سن شانزده سالگی وارد مدرسه دارالفنون شدم اول قصد من تحصیل علم طب بود ولی چون علیخان ناظم العلوم همشیره زاده مخبرالدوله در مدرسه پلی تکنیک در علم توپخانه کامل شده بود، برای طبقه توپخانه معین شده و از شاگردان جدید تعیین می نمودند و مرا هم جزو آنها انتخاب نمودند و تحت تعلیمات ایشان گذاردند. ایشان هم اول شروع به حساب و ریاضیات نموده چون من در حساب و ریاضیات و هیئت و فارسی قبلاً کار نموده بودم برای من خیلی سهل و از همه بهتر پیشرفت کرده به طوری که درس هایی که نزد ایشان خواندم فقط یک دوره حساب و [...] کتاب هندسه و یک دوره جبر مقابله و یک دوره فیزیک مقدماتی بود و یک مقدار جزئی از مشق های توپخانه و شناسایی اسلحه های دهان پر بود به همین مناسبت تمام مطالب این قبیل کتب برای من روشن بوده به طوری که بعدها یک دوره تمام هندسه و یک دوره مثلثات و یک دوره جبر مقابله با معادلات درجه بالا و یک مساحی ترجمه و به شاگردان مدرسه نظام نایب السلطنه تدریس نمودم که مخصوصاً شاگردان در امتحان به طور شایانی از عهده برآمدند. در مدرسه قریب دو سال بودم تا میسیون اطریشی جهت تعلیم نظام ایران و تشکیل یک گُر جدید به طهران آمد. در این اوقات من با حاجیه خانم تنها زندگانی می نمودیم و جدّه ام هم مرحومه شده بود.

اول خدمت در نظام

در سنه ۱۲۹۵ قمری میسیون اطریشی که مرکب از دوازده نفر افسر و در رأس آنها یک سرهنگی بود برای تشکیل کُر جدید وارد شد. افواج هفتگانه را به آنها سپردند و برای صاحب منصبی آنها فقط از شاگردان مدرسه خواستند که از ابتدا تعلیم نمایند. لهذا پانزده نفر از توپخانه و چهل نفر از پیاده و شش نفر از مهندس در مدرسه حضور حاجی میرزا حسین‌خان که آنوقت وزیر جنگ بود، برده و معرفی نمودند که من هم در جزو آنها بودم و آن مرحوم هم خیلی به ما امیدواری داد و گفت به زودی شماها صاحب منصب و مواجب می شوید و ما را توسط میرزا رضاخان گرانمایه که آن وقت آجودان سپهسالار بود نزد کلنل فرستاد و او ما را به کاپتین حاک^۱ داد تا از ابتدا تعلیم سربازی بدهد تا قسمت‌های سرباز برسند.

بعضی درس‌های نظام‌نامه و تنظیمات و تنبیهات می دادند ولی آنوقت ما از ورزش نظامی چیزی ندیده بودیم. بعضی روزها هم خود کلنل یا صاحب‌منصبان دیگر درس خدمات نظامی و تکالیف را شفاهاً می دادند. قبلاً هم یک کاپتن را به اراک فرستاده بودند که از هفت فوج آنها افراد قابل سربازی را جدا و تدریجاً بفرستند. ما را هم به ترتیبی که ذکر شد در همان باغ که در نزدیکی چهارراه سیدعلی بود تعلیم می دادند و در آخر امتحان نموده به تناسب درجه سرجوقه، وکیل، وکیل‌باشی و کوری دادند. بعد از این مدت سربازخانه‌ها را درست نموده و افراد هم به تدریج به طهران وارد می شدند. آن وقت هر قسمت را به سربازخانه خود نزد مریان مخصوص صنف سپردند.

سربازخانه دروازه قزوین جنب باستیان بود. باستیان حاضر را هم، همان زمان ساختند برای انبار توپخانه ته‌پر و تدارکات آنها. در این

۱. در مورد درستی ثبت این نام اطمینان نیست.

سربازخانه قسمت توپخانه را به ریاست کاپیتن واگنر و مهندسی را به ریاست کاپیتن باران تیز گذاردند. در این سربازخانه و میدان جلوی آن توپخانه جدیدالورود را به صاحبمنصبان تقسیم نموده و شروع به تعلیم پیاده آنها نمودیم. پس از یکی دو ماه که عده آنها تکمیل شد شروع به سازمان کرده و یک دویزیون مرکب از سه باطری شیر توپه صحرايي ته پُر اُخاسیوس و یک گروهان خمپاره سه عراده‌ای بود. در این سازمان یک رئیس از بزرگترین شاگردان در سن و چهار رئیس باطری به همان نسبت زیادی سن و باقی رئیس رسد تعیین شدند. برای من چون از همه در سن کمتر بودم یک رسد خمپاره معین نمودند.

در اول سال به ما منصب نایب دومی با ماهی ده تومان، رؤسای باطری نایب‌اولی با دوازده تومان و رئیس دویزیون با پانزده تومان داده شد. پس از یک مشق پا و ورزش شروع به مشق توپ و خمپاره شده بدین طریق مشغول شدیم. چون من بیشتر از آن شاگردان تحصیل کرده بودم از پیشرفت آنها دل‌تنگ بودم. رئیس ما یک صاحب‌منصب با اخلاقی بود در این باب همیشه دل‌داری می‌داد و می‌گفت شما حال کوچک هستید صبر کنید قدری بزرگ شده تلافی می‌شود. در این ضمن پس از دو سال و نیم با این وضع شیخ عبیدالله در آذربایجان طلوع نمود و رئیس ما واگنر با یک باطری و چند نفر از صاحب‌منصبان برای قلع و قمع او مأمور شده و ریاست کل ما و سربازخانه بارون لیتز رئیس مهندسی شد و من هم آجودان دویزیون شدم.

در اول سال که درجه به تمام صاحب‌منصبان کُر دادند به ما ندادند. ما شکایت کردیم. شب عید ما را در سربازخانه توقیف نمودند که به خانه‌هایمان نرویم. اتفاقاً ناصرالدین شاه از آن طرف می‌رفت. جریان را به او گفتند ما را مرخص نمود. ولی من به همان درجه نایب دومی باقی مانده بودم. رئیس مهندسی را امر کرده بودند نقشه اطراف طهران را بردارد. او

چون مرا قابل این کار دانست با صاحب‌منصبان مهندس خود تعیین نمود و وعده کرد چون کار تمام شود برای شما درجه سلطانی خواهم گرفت. شروع به کار نموده و تا دو ماه آن کار تمام شد. قسمت من دروازه‌باستیان و دوشان‌تپه بود و همه روزه سر می‌زد و از کار و صحت آن راضی بود. پس از آنکه کار تمام شد او غافل بود که کنترات میسیون تمام شده بود و به خود او هم توقعی که داشت به عمل نیامد. لهذا نقشه را داد بدون آنکه اظهاری نماید و از طهران غفلتاً رفت و من هم مأیوس شدم تا آنکه واگنر از تبریز آمد و شاه از خدمات او اظهار رضایت کرده او هم درجه سلطانی مرا با پانزده تومان حقوق گرفت. شاه خواست او را در ایران نگاهدارد، قبول نکرد و قول داد چندی بعد جزو رزرو شده به ایران بیاید بعد از میسیون که همه رفته بودند، رفت.

گُر تشکیل شده اطریشی‌ها چون خرج زیاد برای دولت داشت به افواج سابق خود برگشتند و جزو ابوابجمعی ظل‌السلطان حاکم اصفهان و ولایات جنوب شدند. صاحب‌منصبان تربیت شده اطریشی را برای تعلیم افواج مرکز نایب‌السلطنه نگاه داشت با حقوق جزئی توپخانه. چون در ضمن این سه سال داوطلب زیاد از خود شهر و اطراف گرفته بود و توپچی هم اساسش به داوطلب بود ما یک دسته همیشه از افراد قدیم داشتیم لهذا یک دسته توپچی به اسم طرح اطریشی با صاحب‌منصبان که بودیم جزو توپخانه کل شدیم. طولی چندان نکشید ناصرالدین شاه قصد کرد که به مشهد مشرف شود قسمت ما را هم با یک باطری توپ کوهستانی جزو ارودی مستلزم رکاب تعیین نمودند. آن وقت من سلطان و آجودان این قسمت بودم و تهیه کار راه‌اندازی با من بود. رئیس اردو هم وجیه‌اله میرزا امیرخان سردار بود. روز حرکت، نایب‌السلطنه و وزیر جنگ در اردو آمدند که ما را راه بیاندازند. رئیس ما که از اول تعیین شده بود مهدیقلی خان سرهنگ بود به او تغییر کرده و امر کرد او را ببرند و حبس

نمایند و حسن خان را که گویا در خفیه با امین‌السلطان کتابت و راپورت داشته و هم که از قدیم در توپخانه سابقه داشت رئیس نمودند. اردو از راه شاهرود حرکت نموده اول رمضان به شاهرود رسیدیم و شاه از راه مازندران به آنجا وارد شده با حرم از آنجا متفقاً به مشهد رفتیم. در راه توپچیان چون بیشترشان از اقوام رئیس و رعیت‌های ده او بودند در راه هواخواهی او درست رفتار نمی نمودند. امین‌السلطان هم به شاه گفت دو مرتبه او را از طهران خواستند. ولی صاحب منصبان با حسن خان بودند. در خراسان بودیم که او سرکار خود آمد ولی با من هم او و هم حسن خان بسیار خوب بودند و تمام زحمات این قسمت چه در رفتن و چه در آمدن تمام با من بود.

پس از دو روز در مشهد اردوی ما که در خارج شهر بود از مشهد با راه معمولی به طهران آمدیم. در موقع رفتن به مشهد سردار روسی اسکِیلف فرمانده ترکستان روس با سه هزار سوار در بجنورد آمد به پیشواز شاه و ماهم در آنجا با توپ‌ها تیراندازی کردیم. قبل از رفتن به مشهد من در طهران متأهل شده دختری که پدرش از ملاکین دماوند و مادرش میرزا باجی اندرون شاهی بود گرفتم. در مراجعت از مشهد رتبه یآوری به من دادند و در توپخانه مشغول تعلیم قسمت‌ها بودم تا نایب‌السلطنه مدرسه جدیدی تأسیس نمود و مرا برای توپخانه با ژنرال پروشنک اطیشی که تازه از فرنگ خواسته بودند مأمور کرد. من هم آنجا مشغول تدریس ریاضیات و ترجمه درس‌های توپخانه بودم و چند کتاب ریاضی ترجمه و تألیف نمودم. یک دوره هندسه هفت مقاله یک دوره جبر مقابله تا معادلات مجهول‌الدرجه و یک دوره مثلثات دیسکر یپتیب و مساحی و ترجمه یک دوره مشق خمپاره که جداگانه به طبع رسید.^۱ شاگردان خیلی خوب پیشرفت کرده بودند که در امتحان کل از سایر شاگردان بهتر از عهده برآمدند.

۱. تصویر روی جلد دو نمونه از این آثار در بخش تصاویر کتاب آمده است.

در سلام امتحان حضور ناصرالدین شاه به من فرمان و منصب سرهنگی با حمایل و نشان آن در سال ۱۳۰۸ قمری مرحمت گردید و در مدرسه بودم تا قتل ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ قمری). در این ضمن به واسطه تنگی منزل به منزل فعلی آمده و وضعیت ما با والده و عیال یک کنیز و یک نوکر و دو اسب خوب می‌گذشت. علاوه بر سالی صد و هشتاد تومان جیره و علیق، از توپخانه به مقدار سه من گندم و سه من جو که تسعیر می‌شد می‌گرفتم در این موقع چون مدت ده سال بود که از گرفتن عیال گذشته و اولادی نداشتم والده و دیگران به تجدید فراش ترغیب می‌نمودند و عیال راضی نمی‌شد تا بعداً او را طلاق داده و ازدواج با عیال دیگری دختر میرزا عبدالکریم منشی نظام که مالک چهار باغ و ملکی در لواسان داشت و مادر او خواهر زن ناصرالدین شاه بود و از خانواده محترمی بود عروسی کرده - ۱۳۱۰ قمری - پس از چند ماهی بعد از عروسی با والده عزم سفر حج نموده و خانه‌ای که از ارث پدری رسیده بود فروخته، خرج این سفر نمودیم و از راه رشت و قفقاز و اسلامبول اول ماه رمضان آن سال حرکت نمودیم. مسافرت ما وقتی از ایران خارج شدیم تمام با راه آهن و کشتی بود تا جدّه و پس از یک روز مسافرت از جدّه اول ماه ذیقعدّه به مکه رسیده در آنجا چند روز بعد یک مرض شدید و با ظهور نموده، تلفات زیادی به حجاج و اهل آنجا وارد نمود. پس از اتمام عمل حج که بایستی حرکت نمایند به واسطه برهم خوردن اوضاع و فوت امیرالحاج تا آخر ذیحجه هم در آنجا ماندیم بعد از راه جیل به کربلا پس از قریب یک ماه مسافرت و زیارت مدینه که تمام عرض راه مرض و با ما بود سالماً با یک مستخدم همراه به کربلا رسیدیم و پس از زیارت به طهران مراجعت نمودیم. موقع ورود به طهران سه ماه بود که خدا حسینعلی خان پسر اول را به من عطا نموده بود (۱۳۱۱ قمری).

بعد از قتل ناصرالدین شاه و آمدن مظفرالدین شاه واگنرخان هم به

همراهی او از آذربایجان آمد. سه سال قبل که از اطیش آمده به بازرسی اصفهان و قشونی که ظل السلطان تشکیل داده بود رفته، پس از مراجعت مأمور آذربایجان شده بود. آن وقت مرا از مدرسه بیرون آورده و رئیس آجودان‌های او بودم (چون ریاست تعلیمات و اختیارات عمده در قشون ایران داشت و خود مظفرالدین شاه هم شاگرد او در تعلیمات توپخانه بود). تا پنج سال سلطنت تازه واگنرخان در طهران بود. چون قدری علیل و مرض سینه پیدا کرده بود بعد از مراجعت شاه از فرنگ مرخصی خواست و از برای من درخواست منصب نمود. چون شاه به واسطه منصب‌های زیادی که نایب السلطنه داده بود متغیر بود دیگر منصب به کسی نمی‌داد لهذا منصب خود واگنر را که میربنجی بود در سنه ۱۳۱۹ قمری با سیصد تومان حقوق از مواجب او که وقت رفتن سه هزار تومان بود بین صاحب منصبان و دوستان خود تقسیم نمود. به ملاحظه آنکه وزیر جنگ و صاحب منصبان بزرگ که از او حساب می‌بردند [...] نداشتند مبادا با من خوب رفتار نکنند از شاه دستخطی گرفت که من به وزارت خارجه تبدیل شوم ولی امیرخان سردار مانع شد و به وزارت خارجه نوشت چون اطلاعات و نوشتجات دارد لازم است در نظام بماند و نگذاشت به وزارت خارجه بروم. مرا آجودان مخصوص خود نمود و مهر خود را در بروات و امورات دفتری به من واگذار نمود چه به میرزها چندان اعتمادی نداشت. بعلاوه قسمتی هم از توپخانه که عبارت از مسلسل‌های ماکزیم و دسته زنبورک که جزو توپخانه شده بود با یک معلم و مکانیک آلمانی - هاز - به من واگذارده همچنین شرکت در کمیسیون‌ها و بازرسی قورخانه و محاکمات عسگریه و استقبال سفرای خارجه با من بود. بدین طریق با سپهسالار امیرخان سردار بودم تا مرحوم شد. در این ضمن در صدارت میرزاعلی خان امین‌الدوله که مدرسه رشدییه را تأسیس نموده بود برای

بازرسی دروس آنجا و ترتیب تحصیلاتشان من و سردار مقتدر و سردار مدحت را تعیین نمودند. من کتاب حساب جامعی برای آنجا تألیف کردم به اسم ارشادالحساب که چهارمرتبه به طبع رسید.

پس از فوت امیرخان سردار با همان سمت‌هایی که قبلاً داشتم در توپخانه بودم تا زمانی که اسلحه از خارجه خریداری نموده مقدراری تفنگ و توپ از اطیش که بنا بود از راه محمره تحویل نمایند. لهذا مرا در تاریخ ۱۳۲۴ قمری مأمور عربستان برای تحویل و حمل آنها به مرکز نمودند. از راه کربلا رفته و در کاظمین مدت پانزده روز مریض شده پس از بهبودی و زیارت کلیه بقاع متبرکه از بغداد به بصره و محمره رفته و در آنجا قریب سه ماه بودم که تمام اسلحه به مرکز حمل شد و از راه بختیاری به طهران مراجعت نمودم. وقتی رسیدیم مظفرالدین شاه سخت مریض بود و پس از چند روز فوت نمود و محمدعلی شاه به طهران رسیده، به تخت نشست. آنوقت من معلم سه قسمت بوده و در ضمن جزء ارکان حرب بودم که سردار مقتدر رئیس آن بود.

در وزارت جنگ مستوفی‌الممالک در سلطنت محمدعلی شاه که اوضاع مشروطه شروع شده و انجمن‌هایی تشکیل شده بود در توپخانه هم بر ضد رئیس که حاجی مجدالدوله بود انجمنی تشکیل و برای ریاست آن صاحب‌منصبان بواسطه ضدیتی که با یکدیگر داشتند نمی‌رفتند تا با رأی تمام مرا به ریاست این انجمن تعیین نمودند. تا آنکه واقعه توپ بستن مجلس و رفتن شاه به باغ شاه پدید آمد و وضع انجمن ما هم برهم خورد. امیربهادر وزیر جنگ شد و سردار مقتدر حبس گردید. به کلی ادارات وزارت جنگ به باغ شاه رفتند و چون بواسطه نرسیدن پول در زحمت بودند شروع به فروش اثاث انبارها نموده و کمیسیون تشکیل داده و اسلحه قدیمی و اشیاء زیادی قورخانه و ذخیره را به فروش رسانیدند. مرا نیز در این کمیسیون تعیین نمودند تا شاه مجبور به رفتن

شده مجاهدین آمدند و احمد شاه را به تخت نشانند. رؤسای مجاهدین از قبیل پیرم و غیره بعضی صاحب منصبان معروف عالم را طلب کردند که برای اصلاح ارتش مجلسی فراهم نمایند مرا نیز در این مجلس تعیین نمودند و سازمانی جدید به وجود آوردند تحت وزارت جنگ محمد ولی خان سپهسالار. اداره پرسنلی تشکیل دادند برای رسیدگی و تعیین صاحب منصبان و رسیدگی به فرامین و اسناد آنها به ریاست ضیاءالملک و معاونت من با ماهی یکصد تومان.

چندی بعد حقوق ضیاءالملک را که سیصد تومان بود از مجلس کم کردند او استعفا نموده و به ریاست آنجا من بعد که سپهسالار و مجاهدین از میان رفتند صمصام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر جنگ شد. قوام السلطنه کفالت وزارت جنگ را داشت سازمان سابق را برهم زده و سازمان‌های جدیدی برقرار شد که برای توپخانه و پیاده هر یک اداره مستقلی که تمام امورات از لباس و حقوق و احتیاجات تمام با آجودان آن اداره بود. رئیس اداره پیاده نظام سردار معتضد و من معاون اداره شدم. گرچه رئیس سردار معتضد بود ولی تمام امورات داخلی آن با من بود. سه سربازخانه برای قشون رفورم و سایر افواج مرکز با مأمورین ولایات تمام با ما بود.

این وضعیت مدت دو سال ادامه داشت تا شوستر امریکایی به ایران آمده و نظام رفورم را منحل و ژاندارمری به جای آن برقرار شد. وزیر جنگ هم فرمانفرما گردید و سازمان جدیدی به وزارت جنگ دادند و برای کلیه نظام یک اداره تعیین نمودند که رئیس آن بدو سردار معتضد بود و در آن سه دایره برای پیاده و سوار و توپخانه بود. بعنوان رابط من رئیس دائره توپخانه که مدارس هم جزو آن بود شدم.

چندی هم شاهزاده عضد السلطان - پسر ناصرالدین شاه - رئیس این اداره شد و در اواخر سردار شوکت رئیس گردید و در ضمن مشیرالدوله

وزیر جنگ شد و بنای مدرسه جدیدی برای نظام گذارد. اوایل شاهزاده امان‌اله میرزا معلم توپخانه آن بود بعد من تدریس کرده و یک دوره اسلحه‌شناسی توپ شنیدر را ترجمه و تدریس کردم تا زمان کودتا که این مدرسه هم جزو مدرسه قزاقخانه شد.

قبل از کودتا وزیر جنگ و ثوق‌السلطنه شد و من کفالت اداره نظام را داشتم و منصب امیر تومانی برایم درخواست داده شد. پس از کودتا اداره ما به قزاقخانه منتقل شد ولی طولی نکشید که به هم خورده ده نفر از صاحب‌منصبان عالم بدون به اسم ارکان حرب بعد از چندی به اسم شورای عالی نظام نامیده شد. من هم جزو آنها بودم. در این وقت مناصب و القاب قدیمی لغو گردید یک حکم سرهنگی برای من فرستادند که بعد از بازنشسته شدن فرمان سلطنتی هم فرستاده شد. در شورا بودم تا زمانی که مرا به ریاست موزه نظام تعیین نمودند.

مدت یک سال در موزه نظام قفسه‌بندی‌ها و ترتیبات آن را مرتب نمودم تا آن‌که مدرسه آنجا آمد و سازمان جدیدی برای آن دادند که مرکب از سه قسمت ابتدائی، متوسطه و مدرسه صاحب‌منصبان شد. مرا به ریاست مدرسه صاحب‌منصبان تعیین نمودند و قریب سه سال در آن شغل بودم و چند طبقه صاحب‌منصب از آنجا خارج شد و با امیر موثق که رئیس مدارس بود به خوبی به سر می‌بردیم تا آن‌که شیانی رئیس ارکان حرب شده، به رقابت امیر موثق مرا به ریاست کتابخانه نظام فرستاد و قریب یکسال هم در آنجا بودم تا دو مرتبه مرا برای ریاست مدرسه متوسطه نظام تعیین نمودند. در آنجا هم قریب دو یا سه سال بودم تا منتصب به ارکان حرب شده و در آنجا بعضی مأموریت‌ها از قبیل کمیسیون‌های محاکمات و غیره می‌دادند تا در اسفند ۱۳۰۹ شمسی حکم بازنشستگی مرا دادند و از آن تاریخ در خانه به سر می‌برم.

در شش سال قبل از تاریخ تحریر این خاطرات زن من مرحومه شده و

اساس ما بکلی تغییر یافت و جمع ما برهم خورد. تا آن وقت تقریباً همه دور هم بودیم. این مرحومه یازده اولاد آورد؛ پنج پسر و شش دختر که دو دختر و یک پسر در کودکی مردند بقیه که باقی مانده‌اند له‌الحمد با مناصب عالی، اولاد و زندگانی خوب به سر می‌برند مگر یک دختر بزرگتر که از پسرعمویش متارکه و حال که من در انزوا هستم پرستار من است. زن سومی که در این اواخر گرفته بودم سه اولاد آورد، دو پسر و یک دختر که یک پسر و دختر مردند و یک پسر که فعلاً دانشجو است باقی مانده. این زن هم پس از فوت دخترش در سه سال قبل که اولادی آورده و خود را مسموم نمود دیوانه‌وار مرا ترک و مشغول پرستاری نوه باقی مانده و پسرش می‌باشد. من هم به حال انزوا ولی خیلی خوش به سر می‌برم و منتظر اجابت دعوت پروردگار یگانه هستم.

به تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۴، محمد رزم‌آرا

تولد من، پدر و مادرم

پدر من چون شرحی که خود او شخصاً نوشته درج و عیناً نقل نموده‌ام لذا دیگر چیز جدیدی راجع به او درج نمی‌کنم ولی مادرم؛ مادر من موسوم به قمر دختر حاجی عبدالکریم لشکرنویس لواسانی بود که در بین لشکرنویسان شهرتی به سزا داشته و بی‌اندازه در کار خود جدی و درستی او معروف بود. ایشان دارای چهار دختر و دو پسر بود که مادر من سومین دختر و پنجمین اولاد حاج عبدالکریم بود.

مادر ایشان هم از خانواده بسیار محترم و شاهزاده بود و خواهر مادر او یکی از زن‌های معروف ناصرالدین شاه بوده است. حاج عبدالکریم در طهران فقط دارای خانه‌ای در محله سرتخت بوده و علاقه اصلی او که دهاتی بود در لواسان و چهارباغ بود. حاج عبدالکریم در سن پیری شاید بین هشتاد الی نود فوت کرده و در قم مدفون است.

مادرم زنی بود دارای قدی متوسط و موزون و دارای مهر و محبت بسیار نسبت به اولاد و کسان خود. با وجود آن‌که در زندگانی از لحاظ رفتار پدرم زحمت بسیار دیده و رنج کشیده بود ولی علاقه مادری خود را به حداعلی حفظ و حراست کرد و با علاقه تام مراقب اولاد خود بود. مادرم زن دوم پدرم محسوب می‌شد و در سن ۳۸ یا ۴۰ سالگی او را به مزاجت خود درآورده بود در صورتی‌که مادرم در موقع عروسی کمتر از ۲۰ سال داشت. علت عمده مزاجت دوم پدرم نداشتن اولاد از زن اول بود. از مادر من فرزندی به شرح زیر بوجود آمد.

۱. حسینعلی رزم‌آرا که در موقع نگارش این شرح سرهنگ ارتش است.
۲. مولودخانم که در سن ۱۶ سالگی فوت نموده است. ۳. ملوک‌خانم رزم‌آرا که قبلاً زن میرزا حسن گل‌پیرا پسرعموی من بوده و فعلاً متارکه کرده در منزل پدر خود می‌باشد. ۴. علی رزم‌آرا خود اینجانب. ۵. فخرالملوک گل‌پیرا زن علیقلی گل‌پیرا پسرعموی ما. ۶. حسن رزم‌آرا که فعلاً سرهنگ ارتش است.
۷. ماه‌رخسارخانم زن سرتیپ دکتر پارسا. ۸. رضا رزم‌آرا مهندس در رشته الکترونیک. ۹. افسر شیرازیان خانم آقای قاسم شیرازیان. ۱۰. مهدی و محترم که در سن کودکی فوت نموده‌اند.

پدرم از زن دیگری موسوم به ایران‌خانم دختردایی من هم دارای سه اولاد به شرح زیر شده است؛ فاطمه که مدت یک سال زن عباس حشمتی بود و خود را مسموم و فوت کرد. منوچهر که فعلاً در سن دوازده سالگی و در کلاس چهار دبستان مشغول تحصیل است. یک پسر در طفولیت که فوت کرد.

به طوری‌که از مندرجات بالا به نظر رسید این جانب اولاد چهارم پدرم بوده و در شب عید قربان بدنیا آمده و طبق مرسوم آن زمان به این جانب اسم حاجی علی به مناسبت این تصادف داده شده است. در بین کلیه فرزندان پدرم مولود خانم، من، ماه‌رخسار و افسر بیشتر به مادرمان شباهت داشته

دارای چشم‌های آبی رنگ و رنگ سفید بودیم در صورتی که سایر اولاد به پدر بیشتر شباهت داشته و تمام دارای چشم‌های سیاه بوده‌اند.

دوران طفولیت

از دوران طفولیت خود زیاد مطالبی در نظر ندارم ولی به‌طور کلی مطالب زیر در نظر هست؛ چون مادرم به‌واسطه کسالت خیلی کم شیر بوده لذا گاه‌گاهی سیاهی که در منزل پدرم و موسوم به نرگس بوده است به من شیر می‌داده و بدین قسم گاه‌گاهی شیر سیاه را خورده‌ام. پس از آنکه قدری بزرگ شده در سن هفت سالگی من و خواهر بزرگترم را به مکتبی موسوم به مکتب ملاباجی که درست مقابل منزل بود فرستادند. تقریباً مدت یک‌سال در این مکتب مشغول خواندن عم جزء بودم. سپس پدرم مرا به مدرسه اقدسیه که در آن‌موقع در پامنار بود فرستادند. مدیر آن مدرسه سعیدالعلما و از اشخاص بسیار با‌علاقه و جدی بود و من مدت چهار سال به این مدرسه می‌رفتم. آنچه در نظر دارم در درس خیلی جدی و فعال بودم ولی یک‌مرتبه به‌مناسبت به‌موقع حاضر نشدن، فلک شده و چند چوبی از ناظم آقای علی اکبرخان خوردم. بعداً چون یکی از همقطاران پدرم از نظام کناره‌گیری کرده و مدرسه‌ای به اسم انتصاریه باز کرده بود بدانجا رفتم. چون در آن‌موقع دادن تصدیق و گواهی در مدارس فقط در کلاس نه داده می‌شد لذا من تا کلاس هفت مدرسه منظور را طی کردم. آنچه در نظر دارم نتیجه کار و نمرات من در مدرسه نامبرده خوب و کاملاً قابل توجه و مورد رضایت معلمین و کلیه کارمندان مدرسه بود. من در همین سن علاقه کاملی به لباس نظامی و علائم نظامی داشتم. به‌طوری‌که همیشه سرداری سیاه و یا سرمه‌ای با دگمه‌های شیرخورشیدی استعمال کرده و بی‌اندازه علاقمند به ارتش و مشق‌های نظامی بوده، فکر و خیال خدمت در ارتش را در مغز خود می‌پروراندم. با

آنکه پدر من جز یک نوکر نداشت موسوم به سیدحسین که از سربازان سابق کمره و در خدمت او باقی مانده بود ولی باز در موقع رفتن و آمدن به مدرسه همیشه در معیت من بود و قدغن اکید پدرم نموده بود که تنها به مدرسه نروم. ضمناً پدرم کنیز سیاهی که در منزل بود - نرگس - به همین نوکر داد و از این مزاجت یک دختر به اسم مریم و یک پسر به اسم سیدمحمد بوجود آمد که دختر مرد و پسر هنوز هم باقی است.

مدرسه آلیانس

چون وضعیت مدرسه انتصابیه و پیشرفت تعلیمات آن کاملاً طبق نظر پدرم نبود مرا به مدرسه آلیانس فرانسه که در محل اداره تلفن خانه فعلی بود اعزام داشت در آن موقع رئیس مدرسه الیانس [مسیو ویزیو]^۱ بود و چند نفر معلم فرانسه هم داشتند. من به کلاس اول این مدرسه رفته و شروع به تحصیل کردم. در سال‌های اول برای من تحصیل خیلی سخت و دشوار بود ولی به هر طریقی بود من در تحصیل جدیت می‌کردم. به طور کلی آنچه در نظر دارم و از روی نمرات موجود، نیز به نظر می‌رسد من در قسمت دستور زبان فرانسه خیلی ضعیف بوده و نمرات من هم روی همین اصل اکثراً خیلی کم بود. من مدت سه سال در مدرسه آلیانس بوده و در ظرف این مدت تا کلاس [متوسطه]^۲ رسیدم و فقط آخرین کلاس [دوره عالی]^۳ باقی مانده بود که به مناسبت باز شدن مدرسه نظام مشیرالدوله از مدرسه نامبرده خارج شدم.

از تعلیمات و تحصیلات این مدرسه استفاده بسیار کرده و علاقه هم به این تعلیمات داشتم. برای آنکه اطلاعات بیشتری نسبت بر مدت تحصیل خود در این مدرسه باقی گذارم عین نمرات و اوراق امتحانیه که در مدرسه

۱. در اصل Monsieur Vizios.

۲. در اصل Cours Superieur.

۳. در اصل Moyenne.

به من داده شده و گواهی که مدیر مدرسه در موقع ترک مدرسه نوشته است ضمیمه کرده و یک قطعه عکس خود را در تاریخ تحصیل در این مدرسه پیوست این اوراق می سازم که یادگارهای این زمان از بین نرفته و در این کتاب خاطرات باقی بماند.^۱

مدرسه نظام مشیرالدوله

با علاقه مفروط و بستگی کاملی که در خود نسبت به ارتش و نظام حس می کردم با میل فراوانی این خدمت جدید را استقبال کرده وارد مسابقه دخولی در این مدرسه جدیدالتأسیس شدم. عده اشخاص داوطلب در حدود دویست نفر بودند در نتیجه امتحانات مختلف عده‌ای از این اشخاص که وضع آنها در موقع تحریر این خاطرات به شرح زیر است با این نمره تقدم قبول شدند.

۱. عبدالکریم بذاق که بعداً سرگرد شده در راه فارس در نزدیکی شیراز به دست اشرار مقتول شد. ۲. صادق شیبانی که سرهنگ شده در موقعی که نماینده نظامی ایران در برن بود توسط پسر کشته شد. ۳... ۲ از بدو امر به هم خورده و قبول نشد. ۴. رضا مزینی که فعلاً در وزارت فرهنگ بازرس است ولی پس از مدتی از مدرسه استعفاء داد. ۵. یحیی خلوتی سرهنگ توپخانه فعلاً در ارتش و جزو وزارت جنگ است. ۶. دریادار بایندر که فرماندهی نیروی دریایی جنوب را عهده دار و اولین قربانی ایران در موقع حمله ۳ شهریور ۱۳۲۰ شد و در رأس قسمت خود فدا شد. ۷. و خشور سرهنگ ۲ ارتش، افسر مالی است. ۸. بهار مست که فعلاً سرتیپ ارتش و ریاست سررشته داری ارتش را دارا می باشد.

۱. همان گونه که در پیشگفتار این کتاب نیز خاطر نشان شده است عکس‌های ذی ربط در بخش تصاویر و اسناد مورد اشاره نیز در بخش اسناد ضمیمه منضم شده‌اند.

۲. نقطه چین در اصل.

۹. نصراله پارسا که سرهنگ شده فرماندهی تیپ زابل را عهده‌دار ولی در موقع مرخصی در ۱۳۲۰ و حرکت به طهران در مجاورت بیرجند توسط اشرار مقتول شد. ۱۰. خود این جانب ۱۱. سیدمحمدعلی طباطبایی که در موقع ستوانی مسلول شده فوت کرد. ۱۲. اسداله گلشائیان که فعلاً سرتیپ ارتش و منتظر خدمت است. قبلاً به جای [شماره] ۱۲ گل آرا بوده که حال سرهنگ است پس از اخراج او اسدالله خان را به جای او گماردند. ۱۳. محمود گلشائیان که در سروانی از ارتش استغفاء داد و خارج شد. ۱۴. سیدمحمود میرجلالی که فعلاً سرتیپ ارتش و جزو مفتشین وزارت جنگ است. ۱۵. علی اکبر احتشامی، سرهنگ و فعلاً در نظام وظیفه است. ۱۶. عبدالله هدایت فعلاً سرتیپ و مدتی کفیل وزارت جنگ بوده است. ۱۷. سیدمحمد پلاسید، سرهنگ و فعلاً در اداره دادرسی است. ۱۸. غلامرضا خداداد، سرهنگ و قبلاً فرمانده لشکر شرق بوده، فعلاً مستعفی و تحت تعقیب است. ۱۹. علی اکبر اشرافی که به درجه ستوان ۱ رسیده در واقعه خراسان در بجنورد توسط لهاک خان اعدام شد. ۲۰. بنان اصفهانی که فعلاً در ارتش سرگرد است. ۲۱. نصراله بایندر که فعلاً سرتیپ و رئیس اداره مهندسی است. ۲۲. غلامرضا شاهین سرهنگ و رئیس رکن ۳ ستاد ارتش است. ۲۳. محمدرضا...^۱ که در سروانی از ارتش خارج و فعلاً در بانک ملی کار می‌نماید. ۲۴. امیراصلائی سرهنگ و فعلاً در اداره باربری ارتش است. ۲۵. علی اکبر شعری سرتیپ و فعلاً فرمانده لشکر کرمان است. ۲۶. علی یزدان‌فر که فعلاً سرهنگ و در اداره تسلیحات ارتش است. ۲۷. احمد شیخان که فعلاً سرهنگ و منتظر خدمت است. ۲۸. عبدالله بهرامی که فعلاً سرهنگ و مدتی فرمانده لشکر شرق بوده و حالا...^۲ ۲۹. حسین آقا شریف رازی که فعلاً سرهنگ و منتظر خدمت است. ۳۰. مرتضی آزادی که فعلاً سرهنگ ارتش و در خدمت است. ۳۱. احمد احتسایان سرهنگ ارتش و رئیس رکن ۱ ستاد

۱. نقطه چین در اصل.

۲. نقطه چین در اصل.

ارتش. ۳۲. کامران میرزا که فعلاً از ارتش خارج شده است. ۳۶. حسین آقا معین که در ارتش سروان و اخراج شده است و فعلاً در کشاورزی است ۳۴... ۱، ۳۵... ۲، ۳۳. محمد انصاری سرگرد توپخانه ۴۰. غلامعلی قدر سرتیپ که چندی فرمانده لشکر اصفهان و فعلاً هم جزو بازرسان وزارت جنگ است. ۴۱. شکراله هدایت که فعلاً سرهنگ و در جزو بازرسان وزارت جنگ است. ۴۲. محمود دولو، سرهنگ که مدتی در بازداشت و فعلاً آزاد شده. ۴۳. منصور مزینی، سرتیپ که فعلاً فرمانده لشکر ۲ مرکز است. ۴۴. عزیزاله سلحشور که سرهنگ ۲ و بدون کار و بیمار است. ۴۵. حسینعلی شقاقی که بعداً سرهنگ شده و در سمیرم به قتل رسید. ۴۶. غلامحسین شیبانی، سرهنگ هواپیمایی که در سانحه هوایی افتاده، فوت کرد. ۴۷... ۳... ۴۸. محمدرضا شاهنده سرهنگ فعلاً فرمانده تیپ خاش. ۴۹. محمدتقی هدایت پسر مرحوم صنیع الدوله که فعلاً پاسیار ۲ در شهربانی است. ۵۰. خلیل مرجان سرهنگ هواپیمایی که فعلاً در اداره فرمانداری کار می نماید.

در بین مسابقه عده‌ای که در حدود چهل نفر بود پذیرفته شدند که این جانب نفر دهم در این مسابقه گردیدم. از این عده دو کلاس بنا بر قدرت و لیاقت آنها تشکیل شد که کلاس اول مرکب از عده زیر گردید:

۱. عبدالکریم بذاق ۲. صادق شیبانی ۳. غلامعلی بایندر ۴. یحیی خلوتی
۵. بهارمست ۶. پارسا ۷. رزم آرا ۸. میرمحمدعلی سجادی ۹. گلشائیان
۱۰. محمود گلشائیان ۱۱. میرجلالی ۱۲. احتشامی ۱۳. هدایت
۱۴. سیدمحمد پلاسید ۱۵. غلامرضا خداداد ۱۶. علی اکبر شقاقی
۱۷. محمدرضا ۲۳ ۱۸. علی یزدان فر ۱۹. عبدالله بهرامی و باقی افراد کلاس دوم را تشکیل داده و بدین قسم مدرسه نظام تشکیل شد.

بایستی اذعان کرد این مدرسه بهترین مدرسه نظامی بود که تشکیل

۱. جای خالی در اصل.

۲. جای خالی در اصل.

۳. جای خالی در اصل.

۴. عدد ۲۳ اشاره به فهرست پیشین دارد.

گردید زیرا بهترین معلمین برای آن تعیین و بهترین شاگردان هم در آن شرکت داشتند. ولی موضوع بسیار مهم عدم وجود وسائل و لوازم بود زیرا در این مدرسه نظام که برای ارتش ایران تشکیل شده بود و شامل چهل نفر شاگرد بود ممکن نشد چهل تفنگ یک سیستم حاضر شود بلکه عده‌ای با تفنگ ورندل و قسمتی با مانلیخر و قسمتی با سیستم دیگر بودند. این مدرسه به واسطه نداشتن بودجه نتوانست شبانه‌روزی شده فقط روزانه و نهار را هم با وصف این حال خیلی با زحمت تهیه می‌نمودند. مدیر مدرسه در بدو تأسیس ابوالحسن خان گرانمایه که سرهنگ در ارتش آن روز بود گردید ولی در اواخر سال اول تعویض و سرهنگ محمد باقر امیر نظامی به جای او گمارده شد و تا آخر سال دوم که این جانب از مدرسه منظور خارج شدم، او باقی بود.

تعلیمات در این مدرسه خیلی درهم بود. در هر هفته یک روز مارش خارج و مابقی ایام را در مدرسه بوده، گاهی صبح و گاهی عصر مشق و تعلیمات نظامی و گاهی تعلیمات علمی و ساعت پنج بعد از ظهر عموماً مرخص می‌شدیم. در مدت تابستان به اردوگاه خارج می‌رفتیم. اردوگاه در مقابل باغ فردوس بود که از لحاظ هوا خیلی خوب و محل نسبتاً مناسبی بود. در مدت دو ماهی که این اردوگاه به طول می‌انجامید برای تکمیل اطلاعات نظامی بسیار خوب و مؤثر بود. در سال اول مدرسه اختلافاتی بین شاگردان و رئیس مدرسه از لحاظ تبعیضاتی که نموده بود حاصل شد که در نتیجه منجر به شکایت آن‌ها شده و پس از کمیسیون‌ها و رسیدگی‌ها در بدو امر شاگردان منظور تنبیه و سیاست شده و سپس باز آن‌ها به مدرسه عودت و مدیر مدرسه تعویض گردید.

در این مدت من با جدیت و علاقه خاصی تعلیمات مدرسه را تعقیب می‌نمودم به طوری که در خاتمه سال اول در آزمایش نهایی شاگرد هفتم شده و در خاتمه مدرسه نیز شاگرد دوم گردیدم ولی با یک اختلاف بسیار

بسیار کوچک و کم و شاید تا حدی هم به واسطه طرفداری که از آنها شده بود. در هر حال دوره مدرسه نظام به هر طریقی بود خاتمه یافت. ولی من در مدرسه دانشجویی بسیار محبوب بوده کمتر با سایر دانشجویان دوستی و ارتباطی داشتم فقط در سال دوم مدرسه بود که روزی ضمن باران شدید و سیل بزرگی به طرف اردو می آمدم که در این ضمن به علی یزدان فر رسیدم و بالاخره این برخورد و جریان سیل آن روز مرا به او نزدیک و او را به من علاقمند کرد و این پیش آمد یک مقدمه برای دوستی ما گردید به طوری که از این تاریخ به بعد این دوستی و علاقمندی روز به روز بیشتر و شدیدتر گردید که شاید برای اطلاع خواننده لازم باشد فصل مخصوصی درج شود زیرا موضوع دوستی در ایران و بلکه در زندگانی بشر موضوعی بسیار حساس و قابل توجه و اگر دقت نشود مفساد و معایب بسیار از آن ناشی می شود برای آنکه اصول دوستی و جریان آن بهتر مشهود گردد من اجبار در تنظیم این فصل دارا بوده و در موقع خود درج خواهم کرد.

بایستی اذعان کرد که مدرسه نظام مشیرالدوله در نوع خود و در موقع تشکیل با یک فداکاری کاملی تشکیل و توانست مشغول کار شود و با آنکه کوچکترین وسایل و لوازمی در اختیار این مدرسه نبود، توانست یک عده افسران فهمیده، مطلع و علاقمند تهیه و تسلیم ارتش نماید به طوری که شاید نظیر این افسران در دوره های قبل کمتر دیده شده است. در صورتی که در همان موقع اداره ژاندارمری افسرانی با هزاران ناز و نعمت پرورش داده، تهیه می نمودند ولی افسران این مدرسه دارای ارزش افسران دانشکده مشیرالدوله نشدند و حتی در اواخر سال دوم هیئتی از افسران انگلیسی تحت ریاست ژنرال اسمایس^۱ به طهران آمده بودند که این هیئت مدرسه نظام را کراراً بازدید کرده و از وضعیت آن خیلی

۱. Smitte نوشته شده که صحیح آن Smyth است و درجه وی نیز کلنل بود.

اظهاررضایت نمودند. حتی یک مرتبه یک مسابقه شمشیربازی در مدرسه نظام اجرا و طبق نظر آنها قرار شد که این مسابقه با افسران مدرسه ژاندارمری انجام گردد. در این مسابقه به‌طور مشهود رجحان و مزیت افسران دانشکده مشیرالدوله مشهود بود. در این مسابقه من شاگرد اول شده و از ژاندارمری حسن‌خان نمره هفت^۱ اول بود که در ضمن مسابقه من او را زدم. از طرف ژنرال اسمایس یک دوربین کوچک به من و یک هفت تیر به آن افسر داده شد.

در نتیجه همین جریانات بود که انگلیسی‌ها در آن تاریخ که در خاتمه جنگ بین‌الملل بود تصمیم گرفته سازمانی در آذربایجان بدهند و عده‌ای از افسران مدرسه مشیرالدوله برای این سازمان جدید در نظر گرفته شد. ولی بعداً این فکر به کلی تغییر کرد زیرا پس از آن‌که در قزوین با رضاخان و سیدضیاءالدین بند و بستی شد از این سازمان‌ها به کلی صرف‌نظر کردند. ولی در هر حال رجحان و مزیت و برتری شاگردان این مدرسه مشهود بود به طوری که اظهاررضایت و امیدواری به آتیه این شاگردان می نمودند. پس از آن‌که آخرین امتحان مدرسه خاتمه و اردوگاه باغ فردوس نیز به خوبی گذشت، شاگردان عموماً با درجه ستوان دومی خارج شدند. فقط یک نفر سیدمحمدعلی طباطبایی (نمره ۱۱) به قزاقخانه رفت ولی بقیه شاگردان به بریگاد مرکزی اعزام شدند.

وضعیت آن روز ارتش بسیار قابل توجه و از طرفی بسیار مضحک بود چه در ایران چندین سازمان ارتشی وجود داشت؛ سازمان قزاقخانه که تحت ریاست افسران قزاق و برای خود اصول و ترتیب خاصی داشته، مشق و تعلیمات و طرز کار آن‌ها هم فرق زیاد با سایرین داشت و ژاندارمری تحت ریاست افسران سوئدی تشکیل و تأسیس شده و

۱. حسن‌خان منصور که در جنگ مهاباد - پاییز ۱۳۰۰ - در برابر قوای سمکو، کشته شد. بنگرید به: پرویز افسر، تاریخ ژاندارمری ایران، قم، ۱۳۳۲، ص ۱۹۳.

سازمان بسیار جدیدی بود و افسران با حرارتی در آن سازمان کار می‌کردند ولی به کلی تابع نظر افسران سوئدی و در برخی خطوط ایران اقدامات مؤثر و مفیدی به عمل آورده بودند. مخالفت بسیار شدیدی بین این سازمان و سازمان قزاقخانه وجود داشت که کراراً منجر به زد و خورد و حتی تلفاتی شده بود و این دو سازمان در حسب دو سازمان مخالف هم بود. حتی به هیچ‌وجه افسران قزاق و ژاندارم به هم احترام نگذارده و کوچکترین توجهی به هم نداشتند.

این دو سازمان به هیچ‌وجه تابع وزارت جنگ نبوده و ارتش مستقلی برای خود گردیده بود. وزارت جنگ در طهران دارای سازمانی به اسم بریگاد مرکزی بود که مرکب از قسمت‌های پیاده و سوار و توپخانه بود و در شهرها هم سازمان‌هایی از افراد محلی به اسم هنگ‌های چریک و بُنیچه داشت. در این اواخر برای آن‌که حس شده بود این سازمان غیر کافی است، وزارت جنگ در صدد تأسیس اردویی به اسم اردوی فوق‌العاده برآمد. نظر آن بود که این قسمت را با سازمانی قوی‌تر تهیه و تحرک بیشتری برای آن بوجود آورده تا برای ایجاد امنیت بتوانند آن را به هر نقطه و محلی که لازم است اعزام دارند. ریاست این اردوی فوق‌العاده به سردار انتصار که از افسران تحصیل کرده بود محول شد. به همین مناسبت وزارت جنگ دانشجویانی را که از این دوره مدرسه مشیرالدوله خارج می‌شدند به اردوی فوق‌العاده اعزام داشت که با این افسران جوان بلکه زودتر موفق به ایجاد این اردوی فوق‌العاده بشوند. این اردوی فوق‌العاده طبق تصمیم وزارت جنگ شامل یک بریگادی نظیر همان بریگاد مرکزی بود.

بایستی گفت که با ایجاد این اردوی فوق‌العاده یک سازمان جدیدی که اصالتاً شباهتی به سه سازمان دیگر نداشت در ایران ایجاد شده بود. برای این بریگاد جدید هم کلاه‌های مخصوص نمدی و فرم خاصی در نظر

گرفته بودند و خود همین سازمان‌ها یک نمونه و یک نشانه جدیدی از ضعف کامل حکومت مرکزی و عدم وجود ارتش و قشون بود. تعجب است که این چهار قسمت به هم هیچ اعتنایی نکرده در خیابان و معابر کوچکترین احترامی به هم نمی‌نمودند. قسمت ژاندارمری و قزاقخانه از لحاظ اسلحه، لوازمات و احتیاجات بسیار مرتب و منظم و می‌توان گفت تا حدی به یک سازمان نظامی نزدیک و شبیه بود. ولی سازمان بریگاد مرکزی و حتی این بریگاد جدیدالتأسیس فاقد اسلحه، مهمات و لوازمات بود و چون در دست افسران ایرانی اداره می‌شد کسی توجهی به آنها نکرده کوچکترین دقتی برای دادن لوازم مورد لزوم آنها نمی‌شد. حتی در هر قسمت چندین قسم اسلحه و سیستم‌های مختلف وجود داشت. سربازخانه‌ها به کلی خراب، فاقد لوازم و احتیاجات و افراد با یک وضع بسیار اسف‌آوری نگاهداری شده، تعداد مریض در این سربازخانه‌ها بسیار زیاد و روزبه‌روز رو به ازدیاد بوده و کسی هم به هیچ‌وجه توجه نداشت و راه‌حلی تجسس نمی‌شد.

خروج از دانشکده و ستوان دومی در اردوی فوق‌العاده

در تاریخ اوائل ۱۲۹۹ بالاخره دوره مدرسه نظام خاتمه و با درجه ستوان دومی از مدرسه خارج گردیدم. طبق دستور خود را به اردوی فوق‌العاده معرفی و لباس ستوانی را بر تن نموده، فرح و خوشبختی و خوشحالی ما در این موقع بی‌اندازه بود چه در عنفوان جوانی و پس از طی مدرسه حال با رتبه ستوانی خود را دیده، بی‌اندازه خوشوقت و مسرور بودیم. ولی از اولین روز حضور در این اردوی فوق‌العاده که سازمانی جدید و نوین بود روز بی‌تکلیفی و سرگردانی ما شروع شد و دچار یک سرگردانی فوق‌العاده شدیم، چه هنوز افرادی جمع‌آوری نشده و وسائلی هم در دسترس نبود. فرمانده رژیمان هم شاهزاده بهمن میززا که سرهنگ و در

سن هفتاد و پنج بود بسیار کم حوصله و برای کوچکترین چیزی هیاهو و جنجال راه انداخته و بیشتر باعث یأس و ناامیدی می شدند. پس از مدتی بالاخره عده‌ای افراد بُنیچه حاضر و تسلیم سربازخانه شدند ولی از آنجائی که وسائل حاضر نبود، طرز رسیدگی و اداره هم نبود، دوامی نیاورد. به طوری که بالاخره در تاریخ ۵ قوس ۱۲۹۹ اردوی فوق‌العاده منحل و دستور داده شد که کلیه افراد تحویل بریگاد مرکزی شود. روی این اصل بود که ما هم با واحدهای جدید خود، خودمان را به بریگاد مرکزی معرفی کردیم. ولی طبق اخلاق و عادات ایرانی در بریگاد مرکزی از بدو امر کوچکترین توجهی به ما نشده بلکه از لحاظ آن‌که از اردوی فوق‌العاده منتقل شده بودیم مورد بی‌مهری عموم فرماندهان افسران بریگاد مرکزی بودیم. این تغییر و تبدیلات و این نقل و انتقالات برای یک عده افسر جوانی که تازه از مدرسه خارج و با یک امید و انتظار سرشاری برای کار حاضر شده‌اند بسیار ناگوار و نامطلوب بود. یکی از رفقای ما سیدمحمدعلی طباطبایی^۱ (نمره ۱۱) در این موقع به قزاقخانه رفت ولی ما بقیه وارد بریگاد مرکزی شدیم.

خدمت در بریگاد مرکزی^۲

روز ۵ قوس ۱۲۹۹ بالاخره اردوی فوق‌العاده منحل و سردار مقتدر به

۱. در اصل سجادی، ولی باتوجه به فهرست پیشین. ص ۲۷. طباطبایی صحیح است.
 ۲. در خاطرات سپهبد رزم‌آرا دو بخش به این مبحث اختصاص داده شده است؛ یکی همین بخش «خدمت در بریگاد مرکزی» که ملاحظه می‌شود دیگری نیز بخش مختصر و ناتمامی تحت عنوان «بریگاد مرکزی» که قبل از «خدمت در بریگاد مرکزی» آمده ولی به دلیل اختصار و همچنین ناتمام ماندن در ذیل این بخش جای گرفت.

«بریگاد مرکزی» ماها را در واحدهای مختلف تقسیم کرده مرا هم در گروهان ۷ که فرماندهی آن با سلطان شهاب‌السلطان اردلان بود با سمت فرماندهی دسته گماردند. فرمانده

ریاست بریگاد مرکزی منصوب شد. امر شد اردوی فوق‌العاده هم تحویل بریگاد مرکزی شود. این تحویل و تحوّل مدتی طول کشید تا آنکه بالأخره تمام افراد و لوازم تحویل گرفته شد ولی پس از تحویل اردوی فوق‌العاده کلیه افسران اردوی فوق‌العاده را جزو افسران زائد محسوب و به اسم افسران احتیاط منظور داشتند. این عمل بی‌اندازه باعث کسالت و دلسردی عموم رفقا را فراهم کرده بود. پس از مدتی دوندگی سازمانی تهیه و کلیه رفقای ما را در رَسَد ۱ و ۴ که پست آن ستوان یکمی بود گمارده مرا در رسد ۳ که پست آن ستوان دومی بود گذارده من هم از این

→

این گردان سرگرد امیرمسعود برادر سردار کل و فرمانده رژیمن سرهنگ سالار منظم بود که فعلاً اسم خانواده او مؤمنی است. محل سربازخانه ما سربازخانه نایب‌السلطنه بود و همه روز، صبح به سربازخانه رفته مشغول تعلیمات مقرر بودیم. ظهر و عصری برای ناهار و استراحت به منزل آمده در هر ماه یک نوبت هم کشیک مقرر به من اصابت می‌کرد که در رژیمن شب را باقی می‌ماندم.

در این مدت از طرف افسران ارشد رویه مطلوب و مناسبی نسبت به ما تعقیب نمی‌شد به طوری که من در این موقع مجبور به تسلیم یکی دو استعفا شده که شاید از این وضعیت رهایی یابم. ولی دستور پدرم و نصیحت رفقا مانع از اخذ نتیجه شده و به‌در طریقی بود روزگاری را به این طریق و با همین وضعیت طی می‌نمودیم. در این موقع برای نجات از این وضعیت به فکر افتادم که شاید به بروجرد رفته و با ژنرال ستوان یکمی در قسمت آنجا خدمت کنم. ولی از آنجائی که رشته نظم کشور از هم گسیخته شده و یک عدم رضایت عمومی حاصل و همه با کمال بی‌تابی منتظر تغییراتی بودند. یک تغییر غیرمنتظره‌ای باعث بهم خوردن این سازمان‌ها شد. زیرا در این موقع انگلیس در قزوین با عده‌ای از ایرانیان تباری کرده و با حاضر کردن رضاخان پهلوی که فرماندهی اترپاد عراق را دارا بود غفلتاً به طرف طهران حرکت و سیدضیاءالدین طباطبایی در رأس این کودتا قرار گرفت. این جمعیت با این قوا به طرف طهران حرکت نمود دولت مرکزی که از هر لحاظ جز ضعف و سستی چیزی نداشت، مصمم شد که به وسیله بریگاد مرکزی تظاهراتی برای جلوگیری نماید. روز دوم حوت ۱۲۹۹ عصری بود که ما را به سربازخانه احضار کرده دستور دادند که فوری قسمت‌های خود را برای حرکت حاضر کنیم ما هم فوری قسمت خود را حاضر کرده، تفنگ‌های انگلیسی جدیدی که وارد و هنوز روغن آن پاک نشده و حتی ما به مکانیزم آن آشنا نبودیم، به قسمت‌های ما تحویل داده به میدان توپخانه رفته و در آنجا نطق مختصری.»

عمل بسیار متأثر شده شرحی به رژیمان گزارش و تقاضای استعفا کردم. ولی پس از چند روزی بالاخره باز مرا جزو افسران احتیاط منصوب کردند و بالاخره پس از یک ماه سازمان جدیدی تصویب و به من هم در گروهان ۱۱ باطالیان سوم رسد ۴ داده شد.

فرمانده گروهان سروان شهاب السلطان اردلانی بود. در این واحد طبق مقررات کار کرده و کشیک مقرر را انجام می‌دادیم تا بالاخره روز ۲ اسفند ۱۲۹۹ عصری ماها را احضار و برای جلوگیری از قوای قزاقی که وارد شهر بایستی بشود با وضعی که در صفحات قبل شرح داده شد اعزام داشته پس از حرکت از میدان مشق و نطق‌های وزیر جنگ و رئیس بریگاد حفاظت از مقابل باغشاه تا دروازه دولت به باطالیان سوم که من جزو آن بودم واگذار شد. گروهان ما در مقابل دروازه دولت بود. آن شب منظره بسیار تماشایی برای اولین مرتبه می‌دیدم زیرا فرمانده گردان یاور امیر مسعود ناله و گریه سر کرده بود که آیا چه خواهد شد، وضع اولاد و زن و بچه من چه خواهد شد؟

خلاصه پس از گماردن پست‌هایی در روی خندق در اواسط شب صدای غریب و هیاهوی بلند شده و در ضمن صدای تیراندازی زیادی شنیده شد. معلوم شد قسمت‌های قزاق وارد شهر شده و نظمی را هم تصاحب کرده‌اند. فرمانده گروهان و من فکر کردیم بهتر است ما گروهان را تسلیم نکرده و به خارج شهر برویم. روی این نظر با گروهان خود به طرف عشرت‌آباد رفته و قسمت خود را در آنجا مرتب کرده منزل دادیم. باری فردا اطلاع حاصل شد که کلیه شهر در دست قزاق‌ها و حتی مذاکراتی برای بریگاد مرکزی در بین است. بالاخره پس از دو هفته بودن در عشرت‌آباد روز ۱۷ اسفند ماه با گروهان خود به طرف شهر حرکت نموده و روز ۱۹ اسفند هم سرتیپ امان‌اله میرزا جهانبانی از طرف قزاقخانه برای تحویل گرفتن بریگاد مرکزی حاضر شده، باطالیان به

باطالیان قسمت‌ها حاضر شده تحویل می‌شد. پس از خاتمه تحویل قسمت‌ها از این واحدها هنگ آهنین تیپ گارد پیاده تشکیل شد. کلیه افسران بریگاد را مکرر برای تقسیم‌بندی و آزمایش حاضر کرده ولی بطور کلی تمام این افسران سرگردان بودند تا بالاخره یک روز خود رضاخان وزیر جنگ کلیه افسران بریگاد را خواسته تقسیماتی کرده، ما را به هنگ ۱ فولادین که هنگ پهلوی بود معرفی کردند. ما هم فوری به هنگ نامبرده رفته خود را معرفی کردیم و بدین قسم خدمت در بریگاد مرکزی و این سازمان درهم و برهم که جز افتضاح نتیجه و ثمری نداشت خاتمه یافت. با آن‌که ما چند ماه بود که از مدرسه خارج شده بودیم بایستی گفت تمام مراحل برای ماها یک مرحله بلاتکلیفی و بی‌کاری تامی بود. چه به‌هیچ‌وجه بریگاد مرکزی بواسطه نداشتن وسائل و نرساندن احتیاجات صورت یک سربازخانه واقعی را نداشت.

خدمت در قزاقخانه

محیط آن روز قزاقخانه بسیار دیدنی بود چه افسران قزاق اکثراً بی‌سواد و بسیار عامی بودند. در نظر دارم روزی که بریگاد مرکزی تحویل شد سرهنگ علی محمدخان که فرمانده هنگ آهنین قزاقخانه بود همه ماها را حاضر کرده، بعد سؤال کرد در بین شما آن‌هایی که سواد نوشتن دارند به یک سمت و آن‌هایی که سواد خواندن دارند به سمت دیگر بروند. تمام افسران چون با سواد بودند جلو آمده سرهنگ تعجب کرد و پرسید چرا همه به وسط آمده‌اند؟ جواب داده شد چون همه سواد خواندن و نوشتن دارند. خیلی این موضوع باعث تعجب او شد که چگونه می‌شود این عده در عین حال هم بخوانند و هم بنویسند. این بود درجه فهم افسران ارشد قزاق در آن زمان. در موقع گرفتن حقوق این افسران عموماً با مهر لیست را مهر کرده زیرا سواد برای امضاء کردن نداشتند و به همین مناسبت از باسوادی این افسران تعجب می‌کردند.

در هر حال ما را تقسیم کردند و مرا در «رت» - گروهان ۱ - زیردست یاور حسین خان مغیث‌الدوله به سمت فرمانده دسته گذاردند و ما هم مرتباً حاضر و مشغول کار شدیم. پس از مدت یک دو ماهی امر شد که هنگ برای اردو به قصر برود. ما هم به اردو حرکت کردیم. چون آجودان هنگ که علی‌اصغرخان نام بود مریض بود فرمانده هنگ، سرهنگ محمدخان شاه بختی مرا به سمت اداره آجودانی هنگ تعیین کرد. من هم جداً در دفتر کار می‌کردم. تا پس از یک ماه توقف در اردو یک روز عصری دستور رسید که بایستی فوج پهلوی فوری به طرف گچسر حرکت نماید زیرا متجاسرین از این خط به طرف طهران در حرکت بودند. با آنکه من تاکنون مسافرت نکرده و بی‌خبر بودم، ولی فوری و سائلی از رفقای خود گرفته و حتی برای آنکه مبادا به پدر خود و خانواده گفته آنها مانع حرکت من شوند به شهر نیامده، فردا صبح با اردو به طرف مقصد حرکت کردم. تمام وسیله من یک یاپونچی و یک دست لباس و دو دست پیراهن و شلوار زیر بود. گرچه این اردو فاقد چادر و وسائل لازم اردوکشی بود ولی به هر قسمی بود با زحمت زیاد حرکت کردیم.

پس از ورود به ایروالیر آبادیهای کنار چالوس با متجاسرین که مرکب از بالشویک‌ها و احسان‌اله‌خان و ساعدالدوله، پسر سپهسالار و افراد آنها بود مصادف و زد و خوردهایی شد. چون تمام معابر کوهستانی در دست آنها بود، لذا مدت یک ماه اردو در این خط متوقف شد. تا آنکه از آنجا پس از مدتی به طرف شهبوار حرکت کردیم. در شهبوار من به‌طور خیلی شدید مریض شده، مدت یک‌ماه کسالت من به‌طول انجامید. سپس از آنجا خود را به اردو که در مجاورت رودسر بود رساندم. پس از ورود چند روزی نگذشته بود که غفلتاً شبانه متجاسرین حمله نموده و اردو با کمال بی‌نظمی رو به فرار نهاد. خوب در نظر دارم که شش فرسنگ را شبانه از محل توقف عقب آمده به سادات محله رسیدیم. ولی تلفات بسیار داده

شده و تمام اردو پراکنده شده بود. خوشبختانه متجاسرین هم پس از حمله خود به عقب برگشته و ما را تعقیب نمودند و الاً تمام اردو از بین می‌رفت، و پیش‌آمد بسیار تأثرآوری رخ می‌داد.

اردو در محل جدید پس از چند روزی جمع‌آوری شده و مدت‌ها در این خط باقی ماند تا بالاخره با اقدامات و عملیاتی که ستون اعزامی از خط قزوین ورشت نموده بودند متجاسرین شکست خورده و در مقابل ما هم شروع به عقب‌نشینی کرده و بالاخره اردو به دوشنبه بازار و از آنجا به رشت رفته به اردوی اصلی متصل شد. مدت چندین ماه در رشت تا خاتمه عملیات بودیم تا به کلی قسمت‌های متجاسرین از بین رفته، خالوقربان تسلیم گشت و میرزا کوچک خان هم در بین راه طالش در برف تلف شد و سر او را بریده، به طهران آوردند.

در این اردوکشی من با یک حرارت فوق‌العاده‌ای کار می‌کردم به طوری که رضایت همه افسران و فرمانده اردو کاملاً فراهم شده بود در صورتی که زندگانی کردن با افسران قزاق امری بسیار دشوار و پر مشقت بود، چون من نه مشروب‌خور و نه مبتلا به سایر ابتلائات بودم. گذشته از حفظ خود از اعتیاد، با تمام جدیت سعی در منصرف کردن رئیس خود داشتم، به طوری که تا حدی هم موفق شدم. از این لحاظ ارزش و قدر و محبت من در نظر رئیس اردو بیش از پیش شده بود. بالاخره پس از ده ماه مسافرت به طهران مراجعت کرده، و در نتیجه این جدیت و فداکاری به رتبه ستوان یکمی مفتخر شدم، در صورتی که تمام همقطاران من در رتبه ستوان دومی باقی بودند و حتی در طهران رسماً به سمت آجودانی هنگ پهلوی برقرار شدم.

این مسافرت اول، خاصه با تمام سختی و مشقت‌هایی که در برداشت برای من یک ورزشدگی خاصی ایجاد کرد و مرا به زحمت و مشقت عادت داد. خاصه آن‌که در ضمن این مسافرت به بی‌تجربگی و بی‌حالی افسران

عالی رتبه و عدم اطلاع آن‌ها پی برده، به طور مشهود دیدم که چگونه خود را تسلیم قضا و قدر و پیش آمد کرده بودند و کوچکترین نیرو و همتی برای موفقیت و انجام وظیفه صرف نمی‌نمایند. در حالی که از طرفی وسائل افراد و قسمت موجود نبود و تمام این مدت افراد در زیرباران دائمی بسر برده و غذای آن‌ها منحصر به کتفه خالی برد که بایستی با زحمات زیاد و بر دوش قاطر به ارتفاعات حمل و بین افراد تقسیم گردد، به واسطه عدم وجود پزشکان فهمیده و سازمان اساسی برای بهداری تعداد بیماران در حد خیلی زیاد بود، به طوری که از یک اردوی هزار و پانصد نفری دائماً یکصد تا یکصد و پنجاه نفر بیمار بودند. در رودسر تعداد بیماران یرقانی اردو از این عده هم تجاوز کرد و عموم با حال بسیار بدی در روی زمین ریخته بودند که غفلتاً فرار غفلتی اردو هم حاصل و این بیچارگان با حال فلاکت‌باری برای نجات خود خارج شده و پس از مدتی راه‌پیمایی اکثراً تلف شده، اجساد آن‌ها در بیابان‌ها و در بین جنگل‌ها ریخته و برای من جای تردید نیست که یک سوم این بیماران در این عقب‌نشینی از بین رفتند.

در این اردوکشی من سمت آجودانی اردو را داشته و مکاتبات زیادی با رؤسای متجاسرین و خاصه ایرانی‌های آنها مبادله می‌شد. از جمله کاغذهای بسیار قابل توجه چند کاغذی بود که احسان‌اله‌خان در جواب کاغذهای صادره، ارسال و هر قدر رئیس اردو از قدرت و عظمت اردو سخن رانده بود او از فقر و بیچارگی و در نتیجه نزدیکی قلوب افراد خود سخن رانده بود. وضع زندگانی احسان‌اله‌خان که از رؤسای متجاسرین بود، بسیار شنیدنی و قابل توجه بود. چه با لباسی بسیار ساده و خوراکی بسیار محدود مثل سایرین و شاید کمتر از آنها در اردوکشی شرکت و خدمت می‌کرد. ولی در آخر کلیه روس‌هایی که در این اردوکشی بودند ایرانی‌ها را لخت کرده و تمام به روسیه معاودت کردند. آن‌ها قسمت عمدهٔ اسلحه و مهمات خود را در شهسوار آتش زده و به دریا ریخته

به طوری که تا مدتی غواصان به کناره‌های دریا برای تفحص رفته و هر سلسلی را با قیمتی قلیل دو یا سه تومان درآورده تسلیم می نمودند. ولی علت شکست متجاسرین ایرانی بواسطه خیانت خود آنها و تسلیم شدن یکایک آنها بود. چه اول ساعدالدوله در کوهدشت تسلیم اردوی ما شده، پس از مدتی خالو قربان و اکرادی که با او بودند تسلیم خود رضاخان شده و در اطراف رشت هم همکاران میرزا کوچک خان به او خیانت و باعث پراکندگی اردوی او شدند و بدین قسم عمل جنگل که سال‌ها ادامه داشت با اخذ تجربه و دیدن مناظری برای من خاتمه یافت.

ستوان یکمی من

روز اول حمل ۱۳۰۱ به موجب حکم قشونی نمره ۴۸ من به رتبه ستوان یکمی مفتخر شدم. در حقیقت در رتبه ستوان دومی بیش از هفت ماه نماندم. در مراجعت از اردوکنشی گیلان تغییراتی در فوج پهلوی حاصل و سرتیپ محمدخان شاه بختی فرمانده فوج به فرماندهی تیپ لرستان منصوب و سرهنگ حسن آقای باشی که سمت فرماندهی گردان را در همین هنگ داشت عهده‌دار فرماندهی هنگ شد. سرتیپ محمدخان اصرار زیادی داشت که من هم با او به لرستان بروم و حتی برای این منظور تقاضای مستقیمی از فرماندهی کل قوا کرده بود. من با آن‌که به ایشان علاقمند بودم جداً با این انتقال مخالفت کردم چه به خوبی می دیدم از اولین لحظه خدمت من خود را مثل نوکر شخصی جلوه داده و ناگزیرم به هر کجا این اشخاص می روند با آنها بروم، لذا عدم موافقت خود را به سرتیپ مرتضی خان فرمانده تیپ حضوراً گفته، علل و جهات عدم تمایل را هم برای خود سرتیپ محمد خان شرح دادم که از این پیش آمد دلگیر نشود و تصور ننماید که بواسطه عدم رضایت از او بوده است. او هم پس از استماع مطالب من کاملاً مراتب را تصدیق کرده، قبول نمود.

پس از این تغییر من رسماً آجوردان فوج پهلوی شده و با کمال دلگرمی مشغول کار خود بودم. فرمانده هنگ هم از هر لحاظ کمال مساعدت و همراهی را با من داشت. تا در روز ۲۸ ثور ۱۳۰۱ چون وضعیت آذربایجان بسیار بد و اسمعیل آقای سیمتقو دست به یک سلسله اقداماتی زده بود لذا فوج پهلوی مأموریت یافت که از خط همدان - کردستان به طرف آذربایجان حرکت نماید. گویی از آنکه ناز و نعمت و زندگانی‌های شیرین طهران خیلی با لذت بود و نمی‌شد از آنها دل کند، ولی من شخصاً با حسن نظر این پیش‌آمدها را استقبال کرده و بدون توجه به این لذایذ در روز ۲۸ ثور ۱۳۰۱ به طرف مأموریت حرکت کردیم. چون این اردو بایستی پیاده به مقصد برود، لذا خیلی راه‌پیمایی ما طولانی بوده چه پس از دو ماه راه‌پیمایی، اردو به شرفخانه وارد شد. ما از خط همدان - قروه - بیجار - تکاب - قره‌ورون - بناب به شرفخانه رسیدیم. ریاست این اردو با سرلشگر امیرفضلی بود که به محض ورود به آذربایجان سمت حکومت آذربایجان را یافت. من بواسطه خوش‌گذرانی‌ها و زندگانی پرشر و شور خود در طهران و سواری مداوم بین راه به ورم بیضه سختی دچار شده و در همدان مدت بیست روز مشغول معالجه بودم تا به کلبی مرتفع شده در بیجار خود را به اردو رسانیده و به طرف مقصد عزیمت نمودیم.

در این اردو کشتی ستون‌های متعددی شرکت داشتند به شرح زیر:

- قسمت‌های تبریز و آذربایجان تحت ریاست سرتیپ مقدم از طریق

خوی به شکرپازی.

- قسمت‌های طهران؛ هنگ پهلوی و احمدی از راه الماسرا به بزداغ و

قزل داغ.

- قسمت‌های اردبیل تحت ریاست سرتیپ ابوالحسن خان پورزند از

طریق رضائیه

بالاخره در تاریخ...^۱ بطور غفلتی اولین برخورد با اکراد صورت گرفت و ما به طور سحرآمیزی نجات یافتیم، چه آنروز صبح اردو از طرف الماسرا به طرف بزداغ حرکت می‌کرد و یک گروهان به فرماندهی همایون در جلو برای تأمین در حرکت بود. من و فرمانده فوج هم سواره با این قسمت بودیم که غفلتاً در روی اولین ارتفاعات به عده بسیار زیادی سواران کرد که شاید متجاوز از پنج هزار نفر بودند مصادف شدیم. فرمانده هنگ و من قطع داشتیم که ما به طور یقین کشته خواهیم شد چه معلوم شد این طریقه رویه و روشی است که نسبت به تمام اردوها معمول و این محل که موسوم به قتلگاه و هزاران افراد ژاندارم و قشونی به خاک ریخته شده‌اند، دام آن‌ها می‌باشد. پس با یأس و از خودگذشتگی کاملی منتظر آخرین ساعات زندگانی خود بودیم که بالاخره چه خواهد شد. ولی افرادی که با ما بودند و عده آنها از چهل نفر تجاوز نمی‌نمود اکثراً افراد ورزیده و از قزاق‌های بسیار قدیمی و با تجربه بودند و به هیچ وجه این افراد دست پای خود را گم نکرده و منتظر وصول دشمن بودند.

سوارها از تمام اطراف به طرف این ارتفاعات در حرکت و وضعیت بسیار خاصی ایجاد شده و حشت مرگ بر ما مستولی گردید. برای ما تردیدی نبود که چند لحظه دیگر جز اجساد بی‌روح ما چیزی باقی نخواهد ماند. تمام جریانات زندگانی مثل پرده سینماتوگرافی از مقابل نظر من در عبور بود و هر لحظه خوشی‌ها و مناظر زیبای طهران در نظرم جلوه‌گر می‌شد، درست در همان موقعی که غرق این افکار و خیالات بودیم غفلتاً تماس بین افراد نظامی و این فوج سوار حاصل شد. چون نظامیان با اراده‌ای آهنین تأمل کرده و فقط در آخرین لحظه و وقتی عشایر در ۲۰۰ متری آنها قرار گرفته بودند تیراندازی کردند، لذا از لحاظ

۱. در اصل نقطه چین. ولی از آنجایی که این زدوخوردها بخشی از نبرد شکاریازی را تشکیل می‌دادند. باید ۱۲ اسد [تیر] ۱۳۰۱ باشد.

جسارت فوق‌العاده خود، از لحاظ کمی مسافت و بالأخره بواسطه زیادی تعداد طرف تمام تیرهای آنها به هدف اصابت و صحنه‌ای دیدنی ایجاد کرد. آدم و اسب بود که از هر سو در غارت‌لیده و عشایر بود که طعمه مرگ می‌شدند.

این منظره تصور می‌کنم اولین مرتبه بود که برای این افراد حاصل شده بود چه افراد نظامی روی اصول ترس از مسافت زیاد همیشه تیراندازی کرده و در نتیجه تلفات آنها صفر بوده و بیشتر باعث تجری این عشایر شده و تیراندازی نظامیان را بی‌حاصل می‌دانستند. ولی این جا و این اتفاق و این عمل به آنها ثابت کرد که نظامیان این کوهستان غیر از نظامیانی می‌باشند که سال‌ها با آنها مصاف داده‌اند. چون آنها پیش خود نمی‌توانستند تصور نمایند که این تلفات در نتیجه تیراندازی چهل یا پنجاه قزاق بوده و قطع داشتند بایستی نتیجه تیراندازی عده کثیری باشد. لذا یک مرتبه تمام این سواران که مثل سیلی به طرف ما روان بودند، مراجعت کرده پا به فرار نهادند. منظره این لحظه فرح‌بخش را در زندگانی فراموش نمی‌کنم که خورشید درست در بالای سر ما بدکندی رو به غروب رفته و آخرین اشعه طلایی آن به کلی از نظر محو می‌شد که صدای تیر و غریو افراد قزاق در فضای کوهستان پیچیده و بالأخره اکراد مهاجم و فراری با سرعتی بی‌مانند به طرف دیلمقان در حرکت بودند و اجساد بسیاری در میدان باقی‌گذارده بودند. بدین قسم سهمگین‌ترین مناظری که برای محو و زوال قطعی ما تهیه شده بود با خواست الهی در لحظه‌ای از بین رفته و محو شد. مدتی عملیات به طول انجامید تا بالأخره کلیه اکراد شکست خورده، کلیه اماکن آنها تصرف و بدترین لطمات به آنها وارد شده و پادگان‌هایی هم در نقاط مهم گمارده شد. بقیه قوا به تبریز مراجعت و با مراسم بسیار باشکوهی مراجعت اردو از طرف اهالی تبریز استقبال شد. مدتی هم اردو در تبریز بود تا در ماه نهم سال ۱۳۰۱ اردو از خط زنجان به طهران مراجعت کرد.

در تهران هم بی‌نهایت از ورود این هنگ تجلیل شد و من در ۱۷ عقرب ۱۳۰۱ به درجه سلطانی مفتخر شده و در ضمن مدال طلایی هم در نتیجه جدیت در این اردوکشی به من داده شد. در موقع مراجعت به طهران اکثر رفقا هنوز در رتبه ستوان دومی باقی بودند در صورتی که من در رتبه سروانی بودم. اردوکشی آذربایجان خاطرات فراموش نشدنی برای من باقی گذارد؛ چه دیده شد چگونه دزدی و هرج و مرج رواج داشت، افسران ارشد در صدد پر کردن جیب خود برآمده و کارها را به طور سطحی انجام می‌دهند. در ضمن وسیله بسیار خوبی بود که باز به یک قسمت مهم کشور که مسکونی‌ترین و پر ثروت‌ترین مناطق است اطلاع حاصل نمایم.

با ورود به طهران زندگانی با عیش و خوش‌گذرانی پر عرض و طول ما شروع شد و در ضمن کارهای اداری را هم با کمال جدیت و علاقه انجام می‌دادم به طوری که فرمانده هنگ، تیپ و غیره تمام علاقمند به شخص من بوده و مرا عنصری فعال و جدی می‌دانستند و حتی از هیچ‌گونه کمک و مساعدتی در خصوص من خودداری نمی‌شد. من هم در ضمن کار تمام هم خود را صرف بهبود وضعیت و جلب نظر رؤسا کرده و آنچه در قدرت شخصی من بود در این خصوص فروگذار نمی‌نمودم. اکثر هم به محض آن‌که وقتی به دست می‌آمد با رفقا دور هم جمع شده از زندگانی گذشته و از اوضاع زندگانی مدرسه صحبت کرده و خاطرات سابق را تجدید می‌نمودیم.

اصول زندگانی من تا قبل از حرکت به فرنگ

همان قسمی که زندگانی مراحل خاصی را بایستی طی نماید بایستی قبول کرد که در این جریان زندگانی ایام خاصی است که مستلزم زندگانی‌های بخصوصی است که هر فردی از افراد بشر به نوبه خود دچار آن می‌شود؛

از همه مهمتر دوران جوانی و شادابی است. من آنچه خود [تجربه] نموده‌ام نقل می‌کنم. دوران جوانی ایام بسیار قابل توجه و بی نهایت بشاشی است که جوانان در آن موقع متوجه آن نشده بلکه چون سرمست لذائذ و خوشی هستند با کمال بی تابی در اتمام این دوران و در تسریع آن جدیت می نمایند. زیرا هر جوانی می تواند این دوران را به خوبی بسر برد در صورتی که اعتدالی را قائل بوده اصول و اسلوبی را در نظر گیرد نه آنکه بی تابانه شب و روز خود را صرف این جریان نماید. من از جوانی درخصوص عیش و عشرت علاقه زیادی از خود ابراز نمی داشتم. یکی از علل مهم و اصلی همانا حجب و حیایی بود که در شخص من وجود داشته و خیلی از دخول در این امور خجالت داشتم. کما آنکه اکثر رؤسا و فرماندهان ما از لحاظ ملاحظه صورت ظاهر ما، در اطراف ما قسم خورده معتقد بودند که ما به هیچ وجه اطراف عیش و عشرت نمی گردیم ولی حقیقت امر این قسم نبود. به طوری که قبلاً ذکر کردم در مدرسه ارتباط و نزدیکی بسیاری با علی آقاخان مهجور که بعداً یزدان فر شد حاصل کردم که دائماً و شب و روز را با یکدیگر بوده و حقیقتاً این عشق و علاقه و دوستی روز به روز بیشتر می شد به طوری که موضوع دوستی ما در بین کلیه افسران ضرب المثل شده، کسی تصور نمی کرد دوستی و علاقه و بستگی بیش از این مقدور باشد. ضمن آنکه ما دو نفر خیلی با هم دوست و نزدیک بودیم عده ای دیگر از رفقا هم مثل علی اکبرخان احتشامی، عبدالله خان هدایت و محمود بهارمست اکثر با ما بوده و در گردش و تفریح و یا هرگونه مسافرت و کاری با هم بودیم. سایر رفقا هم کم و بیش نزدیک بودند ولی نه به حدی که برای عده بالا ذکر شد و این دوستی و رفاقت و این علاقه و یگانگی روزه روزه بیشتر و شدیدتر می شد.

تا در مدرسه بودیم زندگانی ما وضع خاصی دارا بود چه ما حقوقی نداشته و پولی برای خرج خود در دست نداشتیم. من شخصاً در هر ماه بیش از دو یا سه تومان از پدر خود برای خرج جیب دریافت نمی کردم.

سایر رفقا هم قطعاً به همین وضع بودند. ولی پس از ورود به افسری و اخذ درجه حقوقاتی دریافت و چون خود عهده‌دار مخارجی نبودیم تمام این وجوه صرف تفریح و عیش و عشرت می‌شد. رنود هم این موضوع را به خوبی درک کرده بودند و از هر راهی درصدد کلاشی ما بودند. من بواسطه بودن در مأموریت و دارا بودن سمت بالا حقوق گزافی در مدت خدمت نسبت به رفقا دریافت می‌کردم چه به من ۹۰۰ ریال حقوق افسر دو خطه و ۶۰۰ ریال فوق‌العاده مرتباً داده می‌شد و من در مدتی که در مسافرت بودم همیشه این پول را به علی آقاخان حواله می‌دادم. لهدا. مبالغی در اختیار ما دو نفر بدین طریق قرار گرفته بود و دست ما برای زندگانی و تعیش باز شده بود.

تا قبل از خروج از مدرسه به کلی در منزل پدرم بودم. حتی بدین قسم که تا مادر پدرم حاجیه خانم حیات داشت من در اطاق او بودم و شب‌ها هم نزد او می‌خوابیدم. پس از فوت او من در اطاق کوچکی که در منزل و جنب سالون خانه بود جا داشتم و زندگانی می‌کردم. ولی پس از افسر شدن با علی آقاخان اکثر با هم بوده گاهی منزل او و گاهی منزل من بودند. در ضمن عده‌ای رنود و کلاشان که به پول داشتن ما پی برده بودند ما را به کلی جلب نموده و ما در هر هفته مجلس طرب و سرگرمی کامل داشتیم. این مجالس یا در باغ حاجی میرزا زکی خان یا خانه عروس ماژور و یا در...^۱ بودیم. گذشته از شب‌های جمعه اکثر شب‌ها هم ما چهار نفر - هدایت، احتشامی، یزدان‌فر و من - به میعادگاه‌های مختلفی رفته و از معاشرت با خانم‌ها لذتی داشتیم. در هر حال این زندگانی پرتعیش و این آلودگی که به نظر من برای جوان‌ها بدترین گرفتاری و لطمه است روزبه‌روز شدیدتر شده و ما سعی داشتیم از هر کجا شده وجهی تحصیل کرده برای عیش و عشرت خود خرج نماییم. هر شب جمعه برای ما صد الی صد و پنجاه تومان تمام می‌شد. و این مخارج در آن دوران بسیار زیاد

۱. نقطه چین در اصل.

بود و ما به طوری آلوده شده بودیم که اگر خود را کنار می کشیدیم خانم ها ما را رها نکرده در عقب ما بودند. شاید گاهی اگر دیر می شد عقب ما آمده و ما را تعقیب می نمودند.^۱

من شخصاً آنقدرها تمایلی به ادامه این رویه نداشتم و حتی اگر تنها بودم آلوده به این جریانات نمی گردیدم ولی رفقا و علاقه آنها و از طرفی پشت کار خانم ها گریبان ما را از این بدبختی رها نمی نمود و نمی دانستم چه خواهد شد. کار به جایی رسیده بود که ماها برنامه ثابتی حاصل کرده بودیم صبح سر خدمت حاضر شده ساعت ۱۰ الی ۱۱ به بازار رفته و در آنجا گردش و خانم ها و رفقای خود را دیده و تفریح کرده بعد از ظهر باز به اداره می آمدیم. ساعت شش بعد از ظهر خیابان لاله زار جولانگاه ما بود چه در آنجا باز همه را دیده اشارات و گفتارها رد و بدل می شد و پس از مدتی گردش بالأخره با درشکه به یکی از باغات اطراف شهر رفته و بدین قسمت روز را به پایان رسانیده و روز جدید باز با همین اصول و طریقه و با همین وضعیت شروع می شد. هیچ گاه برای من امیدی جهت نجات از این ورطه هولناک جز یک مأموریت جدید نبود.

غفلتاً مذاکراتی به میان آمد که ارتش مصمم است عده ای افسر برای تحصیل به اروپا اعزام دارد. اکثر داوطلبان این مسافرت افسرانی بودند که از مدرسه مشیرالدوله خارج شده بودند ولی در این ضمن مانعی برای من و رفیقم حاصل شد یعنی فرمانده هنگ من و او به اسم آنکه این دو نفر افسر، افسرانی جدی و وجود آنها بی اندازه برای قسمت های ما لازم است جداً از رفتن ما دو نفر به فرانسه جلوگیری کرده از تصویب و قبول شرکت ما در مسابقه جلوگیری کردند ولی ما با کمال بی تابی درصدد اقداماتی برآمدیم که شاید موفق شویم. بالأخره در این خصوص اقدامات ما مؤثر واقع نشد. حتی کلیه داوطلبین تعیین و معرفی شده تمام وسائل کار آنها برای حرکت به طرف اروپا حاضر شد و ما در حقیقت بایستی

۱. بخشی از این توضیحات حذف شد.

بگویم حزن زده، متأثر و بی‌اندازه ملول بودیم، به طوری که قادر به حرف زدن هم نبودیم. تا یک واقعه غیرمنتظر و معجزه‌آسا ما را از این افکار نجات داد. جریان امر به طریق زیر بود: روزی که همه افسران حاضر و برای بازدید فرمانده کل قوا در باشگاه حاضر شده بودند، فرمانده کل قوا دو نفر از افسران محمدرضاخان و شریف را به واسطه قد و ضعف از عده خارج و تغییر می‌کند که این افسران چرا تعیین شده‌اند، بایستی فوری از افسران خوب تعیین گردند. سرتیپ یزدان‌پناه از روی اجبار من و علی یزدان‌فرا را تعیین و معرفی کرد. و در آخرین لحظه مسافرت وسائل ما را تهیه کرد.

به طوری وقت کم و ناقص بود که خیلی به زحمت موفق به تهیه وسائل حرکت شدیم. اولاً چون علی آقاخان رئیس محاسبات بود ضمن رسیدگی معلوم شد هزار تومان کسر صندوق دارد فوری من از فرمانده هنگ خود حسن آقاخان تقاضای کمک کردم او هم داد مشروط به آنکه کلیه حقوق من حواله او شود. همین عمل را انجام دادم و بالأخره پس از دو روز دوندگی کلیه حساب و کتاب خود را صریح و روشن ساخته، حاضر برای حرکت شدیم. به نظر من این پیش‌آمد یگانه راه نجات و یگانه علاجه بود که می‌توانست ما را از شر این جریان زندگانی جدید آسوده کرده و از این ورطه هولناکی که گرفتار شده بودیم نجات یابیم. این پیش‌آمد را به فال نیکی در زندگانی گرفتم. خوشبختانه هم زود موفقیت حاصل شده در ظرف مدت دو روز تمام کارها فیصله داده شد. وضع زندگانی و کارها را روشن نموده و برای حرکت حاضر شدیم. پدر و مادر من از این جدایی بسیار محزون و متأثر بودند ولی در مقابل، خوشوقتی و مسرت آنها این بود که من برای تحصیل به اروپا رفته و به کسب علوم و حاضر کردن خود برای زندگانی آتیه بیشتر موفق خواهم شد. از طرفی شاید آنها هم فکر می‌کردند راهی برای نجات ما از این وضع زندگانی فعلی باشد.

قبل از حرکت چندین جلسه ما را نزد فرماندهان مختلف معرفی کرده، و هر یک به نوبه خود برای حرکت و زندگانی ما در اروپا دستورهایی

دادند. و بالأخره روز ۱۳ خرداد که روز یکشنبه بود از طهران این عده افسر حرکت کرد. عده در حدود پنجاه و شش نفر و بایستی در خارج شهر در مهرآباد خداحافظی بعمل آید ما هم که خیلی عجله در حرکت و دور شدن از این محیط را داشتیم و بالأخره با تمام اشکالات آخرین خداحافظی بعمل آمد و از اجازه حرکت به هیئت داده شد. در حالی که فرمانده کل قوا و کلیه افسران ارشد به طرف ما نظاره می نمودند ما در اتوبوس ها سوار و از محیط پرجنجال طهران دور و در وسط گردو خاک غلیظ جاده از انظار مستور و ناپدید شدیم.

حرکت به اروپا

این مسافرت در اولین حله به منزله فکر و خیالی برای من بود و تصور نمی کردم ممکن باشد صورت حقیقت و واقعیت یابد چه اکثر با این فکر مخالفت داشتند، خاصه با رفتن ما دو نفر. لذا با این طرز فکر حق داشتم که تا آخرین لحظه همیشه به این فکر بوده تصور نمایم که مسافرت شاید به اشکالاتی برخورد، صورت عمل به خود نگیرد. ولی بالأخره به مقصد خود رسیده موفقیت حاصل شد. بایستی گفت این مسافرت مرا از یک بدبختی و مذلت بزرگی که عاقبت آن نیستی و بدنامی کاملی بود نجات داد، چه رویه و طریقه که رفقا برای ما تهیه کرده نجات از آن جز به این طریق به طریق دیگر مقدور و ممکن نبود.^۱ حرکت به سرعت زیاد انجام گرفت. پس از عبور از قزوین، همدان، کرمانشاهان و قصر شیرین که در همه جا پذیرایی شایانی به عمل آوردند از مرز ایران خارج شدیم به بغداد رفته، چند روزی برای زیارت اماکن متبرکه مختلف بسر برده، و از آنجا به طرف سوریه رفته، چند روزی را به انتظار آمدن کشتی در آنجا توقف نمودیم. بالأخره با کشتی اندرشیند که از کشتی های [شرکت] مسازری ماریتیم^۲ بود

۱. چند سطر حذف شد.

به صوب فرانسه حرکت کردیم. در ماریسی پیاده و از آنجا به پاریس رفته، پس از چند روزی توقف ما را به هنگ‌هایی برای کارآموزی اعزام داشتند. از جمله من در جزو عده‌ای از رفقا برای کارآموزی به هنگ ۳۲ فرانسه در شَتیلر مأمور شده و پس از یک دو ماهی خدمت در هنگ نامبرده به سن سیر اعزام گشتیم. و سایر رفقا هم هر یک طبق صنف مربوطه به قسمت‌هایی اعزام شدند.

در بدو امر کار در مدرسه سن سیر بسیار سخت و پرمشقت بود. چه به این اصول و اسلوب زندگانی عادت نکرده، خاصه پس از آن استراحت و خوش‌گذرانی‌ها که به کلی ما را تغییر داده بود و ما را اشخاص تیزپرور و تنبل کرده بود. ولی به تدریج به محیط مدرسه و زندگانی آنجا عادت کرده، مشغول کار شدیم. خاصه من که سعی جدی می‌کردم مثل یک نفر شاگرد عادی خدمت کرده و جلب رضایت فرماندهان را نمایم و در ضمن از تحصیلات خود نتیجه حاصل نمایم. بالأخره سال تحصیلی تمام شده به اردو رفتم در اردوی مرکوت کیدان هنگ ۵۱۹، چهل روزی را به سر برده در مراجعت سه ماه مرخصی داده شد که مدتی را برای گردش صرف و بقیه را در هنگ ۵۰۷ ارابه جنگی در متس بسر بردیم.

دیگر زندگانی فرانسه و آن محیط برای من یک موضوع بسیار عادی و بسیار معمولی شده بود. پس از کارآموزی در این هنگ مدتی را هم صرف گردش کردیم. به بلژیک مسافرتی کرده، مسافرت کوچکی هم به لوکزامبورگ کردیم و بدین قسم سال اول کار ما خاتمه یافته شروع به تحصیل سال دوم مدرسه سن سیر کردم. سال دوم هم خیلی به طرز موفقیت‌آمیزی خاتمه یافته فقط در اواخر سال دوم به واسطه زمین خوردن از اسب مبتلا به [—]^۱ شده و با آنکه شروع به معالجاتی در مدرسه شد چون نتیجه حاصل نشد به بیمارستان نظامی والی دوکراس اعزام شده در

این بیمارستان عمل جراحی و مدت یک‌ماه تحت معالجه بودم. و به همین مناسبت هم نتوانستم در اردوی سال دوم مدرسه شرکت نمایم. ولی پس از خاتمه مداوا^۱ از بیمارستان خارج و اوراق مربوط به خاتمه مدرسه را اخذ و بالأخره مسافرتی هم در همین اوان به اسپانیا کرده، سپس کم‌کم خود را برای مراجعت به ایران حاضر کرده و از طریق برلن، ورشو، مسکو و قفقازیه به طهران مراجعت نمودیم.

شرح جامع مسافرت اروپا از ابتدا تا خاتمه به‌طور بسیار مشروحی نوشته شده و تشکیل ضمیمه این خاطرات را می‌دهد ولی به‌طور کلی بایستی اذعان نمایم که مسافرت فرانسه و دوران تحصیل در این کشور تغییرات بسیار زیادی در شخص من حاصل کرد به‌طوری‌که من پس از مراجعت دیگر آن شخص اولی با آن کبر و نخوت و خودخواهی نبوده بلکه برعکس شخصی افتاده، متین، دقیق و باریک‌بین شده و توجه کاملی هم به پیش‌آمدها و طرز زندگانی داشتم. تا خاتمه زندگانی موفقیت‌های خود را مرهون این دوران دانسته و هیچ‌گاه نبایستی این دوران مهم و زندگانی اساسی که مرا تصحیح نموده فراموش و از نظر دور نمایم چه شخصیت و جنم من از این تحصیلات و در قبال این زحمات حاصل شد. گرچه در بدو امر از روی بی‌اطلاعی و بی‌خبری از آن فراری و بی‌اندازه بیزار بودم ولی حالیه به‌خوبی درک می‌کنم که تشخیص اولیه من به جا نبوده بلکه برعکس بد تشخیص داده بودم که آن هم در نتیجه عدم تفکر بود.

۱. در اصل مسافرت‌ها.

فصل دوم

صفحات غرب

پیش درآمد

انتصاب سرگرد رزم آرا به کفالت فرماندهی هنگ منصور کرمانشاه در بهار ۱۳۰۶ توان آزمایی سهل و آسانی نبود. صفحات غرب کشور و بویژه لرستان که عرصه اصلی تحولات مورد بحث در این بخش را تشکیل می‌دهد، نظر به ترکیب متشکلت جمعیت ایلی آن سامان، موقعیت جغرافیایی صعب‌العبور و فروپاشی تدریجی آخرین نشانه‌های اقتدار دولت مرکزی در خلال تحولات انقلاب مشروطه و بعد آن، با چنان دوره‌ی پر آشوبی روبرو گردید که تنها یک رشته عملیات گسترده و خشونت‌بار نظامی در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ توانست تا حد چشمگیری از دامنه آن بکاهد.

اگرچه رزم آرا در این خاطرات به تحولات دوره مورد بحث اشاره‌ای نداشته و شرح رخداد‌های این حدود را از دوره‌ای آغاز می‌کند که خود در بهار ۱۳۰۶ به کفالت فرماندهی فوج منصور منصوب شد ولی یکی از مهمترین مآخذی که در این زمینه در دسترس می‌باشد نوشته‌ای است به قلم خود او. تحت عنوان «تاریخچه لرستان» که فصل اول کتاب لرستان از مجموعه جغرافیای نظامی او را تشکیل می‌دهد.^۱

۱. سرتیپ علی رزم آرا، جغرافیای نظامی ایران، لرستان، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۰، صص ۷-۳۶.

گذشته از علل پیش‌آمد وضعیت مغشوش لرستان در سال‌های پایانی سلطنت قاجار، از لشکرکشی‌های متعددی که در سال‌های نخست تشکیل قشون متحدالشکل برای سرکوب طوایف لر صورت گرفت نیز شرح مفید و مختصری ارائه می‌دهد.

اگرچه این عملیات در آن دوره، لااقل از لحاظ «نظامی» عملیات موفقیت‌آمیزی به نظر آمدند ولی همان‌گونه که در این بخش از خاطرات رزم‌آرا نیز ملاحظه خواهد شد، لزوماً به اعاده انتظام در این سامان منجر نشدند؛ به رغم تداوم عملیات نظامی و همچنین کوچاندن بخش‌های چشمگیری از طوایف لرستان به نواحی مرکزی ایران در مراحل بعد - و به تعبیر دیگر احتمالاً به دلیل اتخاذ و اعمال چنین شیوه‌های خشونت‌باری - شورش و طغیان در لرستان ادامه یافت.

در واقع یکی از نخستین مأموریت‌های نظامی رزم‌آرا در این دوره، یعنی رهایی آن بخش از قوای خرم‌آباد که در پاییز ۱۳۰۶ تحت فرماندهی سرتیپ محمدخان شاه بختی در طرهان در محاصره طوایف لر آن سامان قرار گرفته بود به جمع و جور کردن شورش و اغتشاشی مربوط می‌شود که اصولاً سوءرفتار و سیاست غلط فرماندهی وقت قوای لرستان در به‌وجود آوردن آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.^۱ با آن‌که رزم‌آرا در این بخش از خاطراتش تنها به صورتی گذرا به ابعاد نظامی این عملیات اشاره دارد، ولی اشارات وی به پی‌آمدهای بعدی این ماجرا که به عزل شاد بختی و پاره‌ای از دیگر افسران لشکر غرب منجر شد، درخور توجه است.^۲

اصولاً در این خاطرات مجموعه عملیاتی که تحت فرماندهی رزم‌آرا

۱. کاوه بیات (به کوشش)، عملیات لرستان، اسناد سرتیپ محمد شاه بختی، ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۳، صص ۲۰۸-۲۰۱.

۲. جغرافیای نظامی ایران، لرستان، پیشین، صص ۱۸-۲۰.

صفحات حرب ۵۱

در این صفحات صورت گرفت، به نحوی مجمل و گذرا توصیف شده‌اند؛ از آن جمله عملیات فوج منصور در فاصله زمستان ۱۳۰۷ تا بهار ۱۳۰۸ در بخش‌های شرقی لرستان (صص ۶۳-۶۱ همین بررسی) که در فصل «تاریخچه» جغرافیای نظامی لرستان نیز به صورتی گذرا مورد اشاره قرار گرفته است.^۱ یکی دیگر از این موارد که آن هم به رغم اهمیت فراوان تاریخی، در این خاطرات به صورتی مجمل مورد اشاره قرار دارد شرح عملیات اورامان است در پاییز ۱۳۱۰ (صص ۸۴-۷۹ همین بررسی) که خوشبختانه گزارش دقیق و مفصلی از آن به قلم رزم‌آرا در دست است که به نحوی وافی و کافی، اختصار و اجمال مذکور را جبران می‌کند.^۲

یادداشت‌های رزم‌آرا در مورد «عملیات پشتکوه» (صص ۷۳-۶۵ همین کتاب)، یعنی چگونگی اقدام فوج منصور در رهایی سرتیپ کویال از محاصره، از جمله موارد نادری است که در آن برخلاف رویه غالب، موضوع به اجمال و اختصار برگزار نشده است. شرح رزم‌آرا از این عملیات که فقط به توضیح اقدامات فوج منصور محدود نمانده، پاره‌ای از علل پیش آمد چنین واقعه‌ای را نیز بیان می‌کند، با توجه به فقدان هرگونه اطلاع موثق در این زمینه^۳ مهم و درخور توجه است.

یکی دیگر از ویژگی‌های این بخش از خاطرات رزم‌آرا در آن است که داده‌های آن صرفاً به تحولات و رویدادهای نظامی امر محدود نماند پاره‌ای از وظایف و مسئولیت‌های گسترده‌تر ارتش را در امور کشوری آن سامان را نیز متذکر می‌گردد، از جمله بخش مربوط به کوچ و اسکان گروهی از طوایف لرستان در سال ۱۳۰۸ (صص ۷۶-۷۴ همین کتاب)

۱. جغرافیای نظامی، لرستان، پیشین، صص ۱۸-۱۹.

۲. رساله‌ای در ۱۸۴ صفحه دستنویس که امید است به صورت علی‌حده منتشر شود.

۳. برای آگاهی از نمونه‌ای از این بازتاب محدود و سر بسته بنگرید به علی محمد ساکی، جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم‌آباد، کتابفروشی محمدی، ۱۳۴۳، ص ۳۱۶.

و یا طرح‌های عمرانی لرستان در سنوات بعدی که به هر حال تحت نظر مصادر نظامی آن ناحیه جریان داشت (صص ۹۰-۸۹).

مراحل پایانی اقامت رزم‌آرا در لرستان بنا به دلایلی، از جمله فشار بی‌جهت بازرسان مالی ارتش و دوره‌ای از بی‌تکلیفی اداری در پی انضمام تیپ لرستان به لشکر خوزستان، برای او دوران سختی بود. اگرچه وی در خاطرات خود به جوانی از این دوره و سختی‌هایش اشاره دارد — صص ۹۲-۹۳ — ولی شاید این موضوع را بتوان بیش از هر جای دیگر در خلال یادداشت‌های پراکنده‌ای ملاحظه کرد که وی در این دوره در تقویم جیبی خود نوشت؛ وی در اواخر فروردین — (ساعت ۵ بعدازظهر، دفتر تیپ) — در آستانه شروع گرفتاری‌های آن سال، نوشت: «یک ماه اول سال با طرز غیرمطلوبی گذشته است چه با فرط علاقه کاملی که به انجام وظیفه دارا بودم، بی‌تکلیفی کامل و عدم وجود وظایف معین به کلی سست و کسالم ساخته به طوری که میل به کمترین کاری نداشته و یک ماه را با کسالت روحی و عصی کامل بسر برده‌ام و در حقیقت می‌توان اظهار کرد که ماه خسته‌کننده‌ای برای من بوده است. از خدا خواهانم که از این گرداب غم و کسالت روحی و جسمی رهایی و خلاصم دهد.»^۱ و چندی بعد در یادداشت دیگری به تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ در توصیف «تأسف و تألم فوق‌العاده» خود، از این یاد کرد که «... در مدت سه سال خدمت در لرستان هیچ‌وقت تصور نمی‌کردم این قسم پس از زحمات و خدمات بی‌چاره و مستأصل‌گردم در صورتی که در خدمتم لازمه جدیت را نموده و در کارم منتهی حرارت را به خرج داده‌ام... واقعاً بایستی قبول کرد که جدیت و حرارت در کار اکثر اسباب زحمت و بدبختی است. در لرستان با جدیت و حرارت کار کردم متأسفانه برای من نتیجه معکوس حاصل کرده است...»^۲

۱. تقویم جیبی.

۲. همان.

مراجعت به ایران

در ورود به ایران روزگار خیلی تغییر کرده بود. با روی کار آمدن پهلوی و عهده دار شدن کلیه امور یک رشته اقدامات اساسی در کلیه کشور شروع گشته و خاصه در ارتش هم قدم هایی برای بهبود اوضاع برداشته شده بود. ساختمان های جدیدی در هر سوی کشور بوجود آمده و یک تحرک خاصی در کلیه سکنه کشور ملاحظه می شد. ولی در ارتش آن روز با یک نظر بسیار غریبی به ماها نگاه کرده و این قسم گفته شده بود که در ارتش فرانسه دیسپلین و نظمی وجود ندارد لذا بایستی جلوی آنها را گرفت و با آنها با سختی و خشونت رفتار کرد. روز اول به من حکمی داده شد که به گرگان رفته و به هنگ پهلوی خود را معرفی کنم. بلافاصله تغییر عقیده داده شد و امر شد در طهران باقی بمانم. ولی مرا در یک گروهانی که فرمانده آن یک ستوان دومی بود گذاردند که عده ای افراد را مشق داده و تعلیم نمایم. با سایر رفقا هم یک چنین رفتارهایی کردند. من شخصاً صلاح در این دانستم که بایستی تحمل کرد و کار کرد. ولی سایر رفقا کلیه اعتراض کرده، سرکارهای مربوطه حاضر نشده حتی به اسامی مختلف به این اقدام اعتراض نمودند. ولی من به کار خود ادامه داده پس از مدتی که از دور کاملاً مراقب اعمال من بودند مرا به فرماندهی همان گروهان گمارده و همان ستوان، تحت امر من قرار گرفت. پس از مدتی مرا به جای سرگرد نادرپناه که متصدی هنگ بود گماردند. بدین طریق متصدی بقیه هنگ پهلوی در طهران گردیدم تا هنگ از مسافرت خراسان به طهران مراجعت کرد و من به سمت فرماندهی گردان دوم هنگ منصوب و شروع به کار کردم. فرمانده هنگ سرهنگ پولادین بود من اولین تنبیه خود را بدون علت و سبب به دست ایشان تجربه کردم که سوابق آن ضمیمه و بخوبی دیده می شود چگونه از روی عدم توجه برای اولین مرتبه مرا تنبیه کردند. در همین مواقع بود که قضیه افکار و نظریات شورش طلبی

سرهنگ پولادین و عده‌ای مشکوف شده، عموماً دستگیر و مورد تعقیب قرار گرفته و سرگرد ابراهیم زندیه که فرماندهی گردان مهندسی را عهده‌دار متصدی هنگ پهلوی شد.

از اولین لحظه آمدن ایشان یک نوع مخالفت خاصی با من شروع شد که روزبه‌روز دامنه این ضدیت زیادتر شده، به صورت‌های شدیدتر جلوه می‌نمود. من هم سعی می‌کردم این ضدیت به صورت شدیدتری نشود و مزاحم من نشود ولی یاور زندیه به فکر آن که من رقیب او در فرماندهی هستم رویه سخت خود را تعقیب کرده و حتی با وسائل مختلف سعی داشت نظر فرماندهان را مخالف و بر ضد من انگیزد. منم ناچاراً چندین استعفا داده و کاملاً از این خدمت دلسرد شده بودم، چه می‌دیدم سال‌ها است در رتبه سروانی مانده حال هم دچار چنین ضدیت سختی شده‌ام. در این موقع بود که غفلتاً امر شد من در التزام رکاب اعلیحضرت پهلوی برای تفتیش نظامی با چند نفر دیگر افسران اروپا رفته، حرکت کنم. در آن موقع، خاصه با ضدیت و مخاصمه شدیدی که می‌شد خیلی خوشوقت و مشعوف شده در معیت اعلیحضرت از طهران به قم رفته از آنجا به طرف ملایر و بروجرد و خرم‌آباد حرکت کردیم. در بروجرد و خرم‌آباد امر کردند که قسمت‌های نظامی را تفتیش کرده نتیجه را به عرض ایشان برسانم. در خرم‌آباد در حضور کلیه افسران نتیجه بازدید را شرح و بی‌اندازه باعث تغییر ایشان نسبت به افسران و فرمانده لشگر شده پس از خاتمه مذاکره ایشان دست در جیب کردند که دستمال خود را درآورند، غفلتاً چند پول طلا بیرون افتاد همراهان که همه شکم‌گنده و پیر بودند برای جمع کردن آن دولا شدند ولی من به سرعت همه را جمع کرده جلوی ایشان بردم. ایشان به من خندیده گفتند: مال تو. در ضمن راجع به درجه و کارم با من صحبت کرده. بعداً گفتند فرماندهی در لرستان خوب نیست بایستی یک شخص جدی مثل تو فرمانده این منطقه شود و از این

جا مهر و توجه خاص ایشان نسبت به من شروع شد بی اندازه از چست و چالاکی و زرنگی من خوشوقت و مشعوف بود با حسن توجه نگاه می نمودند.

در شب عید هم در خرم آباد پس از پنج سال سروانی در فروردین ۱۳۰۶ به رتبه سرگردی مفتخر شدم. در صورتی که عده بیشتر رفقای من سروان بوده و کسی هنوز به رتبه بالاتر نرسیده بود. پس از چند روز از خرم آباد به طرف کرمانشاهان و از آنجا به طرف کردستان حرکت کرده و به همین قسم در هرجا من باکمال دقت مشغول تفتیش کامل بوده، و نتیجه را هم حاضر کرده اگر سؤالی می شد فوری مراتب به عرض می رسید. ولی ایشان در هر جا مراقب جدیت، حرارت، پشتکار و جلدی و چابکی من بوده، می دیدم بی اندازه با دقت در نظر دارند. بالأخره پس از مدت پانزده روز مسافرت به طهران مراجعت کردیم.

در مراجعت طهران امر شد نتیجه تفتیشات خود را حاضر کنید تا احضار شوید. پس از چند روزی مرا احضار کردند. من گزارش خود را که به طرز جالبی حاضر و تمام نکات مهم در آن درج شده بود حاضر در اطاق وزارت جنگ آن روز و ستاد ارتش فعلی به نظر ایشان رساندم. پس از مدتی دقت و توجه، سر خود را بالا کرده گفتند افسرانی که به فرنگ رفته و آمده اند عموماً حرف زیاد زده و هیچ یک مرد عمل و کار نیستند، در انتقاد ید طولایی دارند، حال من می خواهم یک آزمایش برای اولین مرتبه درخصوص افسران اروپا رفته درزمینه تو بنمایم. تو را به فرماندهی هنگ منصور منصوب کرده و امر می دهم تمام افسرانی را که از تو ارشدتر هستند از آن هنگ بخواهند. فوری برو و با جدیت کار کرده، لیاقت خود را ثابت کن.

بلافاصله پس از خروج از اطاق حکمی هم به من ابلاغ شد که به کفالت فرماندهی هنگ منصور منصوب شده و بایستی حرکت کنم. این

پیش آمد جدید را بایستی دومین شانس و خوشوقتی زندگانی خود محسوب دارم زیرا پس از مراجعت از اروپا اصول جدیدی برای زندگانی ما باز شده بود که این مرتبه به طریق دیگری شب و روز سرگرم عیش و عشرت بوده و جز این سرگرمی و عشرت فکر دیگری نداشتم و کار اساسی برای کشور نمی توانستم انجام دهم. در حقیقت بایستی گفت نازک نارنجی و مستفرنگ خود را نگهداری شب و روز هم جز عیش، کار دیگری برای ما نبود. از طرف دیگر دوستی و رفاقتی که سال‌ها با دوست محترم کرده بودم مانع از آن بود که سرانجامی برای زندگانی حاصل شده یا موفق به زندگانی عادی گردم. پس با آنکه بسیار گرفته و محزون بوده و از به هم خوردن این زندگانی متأثر بودم ولی بعدها دیده شد که سعادت و خوشبختی من در این پیش آمد بوده و این اتفاق جدید یک راه جدید و یک شانس نوینی پیش پای من گذارد که از هزاران لغزش‌های زندگانی راحت شده و از هزاران بدبختی‌هایی دور گردم.^۱

فرماندهی هنگ کرمانشاهان و مقام سرگردی

طبق فرمان عمومی ارتش من از ۱۵ فروردین ۱۳۰۶ به کفالت فرماندهی هنگ مختلط مستقل منصور برقرار شدم. پس از چند روز تهیه وسایل و تسویه محاسبه با رفقا و کسان خود و واگذاری آنچه داشتم بالأخره از طهران خارج شدم. روز خروج فقط ۹۰۰ ریال پول داشتم. پس از ورود به کرمانشاهان در مهمانخانه بیستون منزل کرده و فوری خود را به فرمانده لشکر سرتیپ شاه بختی معرفی کردم. ایشان در نتیجه تفتیش اخیر و گزارشی که در حضور همه به عرض رسیده بود، بی اندازه متغیر بودند. به طوری که به طرز خوب و خوشی از من استقبال نکرده، حتی

۱. در این قسمت، حدود پنج صفحه از خاطرات که جنبه شخصی داشت حذف شده است.

به من گفتند چند روزی تأمل شود تا به من دستور دهند. تصور می‌کنم در این چند روزه ایشان اقداماتی می‌کردند که شاید سرهنگ دوم متصدی را به فرماندهی گذارده به من پست دیگری داده شود. ولی گویا طهران قبول نکرده و حتی برای مشغول به کار شدن من فشار هم آوردند چه یک روزی که در مهمانخانه بودم دیدم پی‌درپی احضار می‌شوم. تعجب کردم که من چندین روز است خود را معرفی کرده و کسی به من دستوری نداده، حال این فشار و تسریع چیست؟ در هر حال فوری خود را معرفی کردم. به من امر فرمودند فوری هنگ را تحویل و شروع به کار نمایم، و در ضمن خیلی از توجه و حس نظریات خود نسبت به من فرمودند. من هم فوری به هنگ رفته، هنگ را از سرهنگ ۲ متصدی تحویل گرفته شروع به کار کردم.

وضع هنگ بسیار درهم و برهم بود و یک بی‌نظمی کاملی در محیط این هنگ از دزدی و بی‌ترتیبی و پراکندگی وجود داشت. من با یک علاقه و یک ایمانی که نظیر آن کمتر دیده می‌شد شروع به اصلاحات هنگ کرده و بایستی بگویم تمام شب و روز و دقائق وقت خود را صرف هنگ نمودم و حتی پس از چند روز از مهمانخانه خارج شدم و منزلی در مجاورت سربازخانه اجاره کرده و شروع به کار کردم. در جنب و پهلو سربازخانه بودم و جز سربازخانه و منزل و جای دیگری نداشته و تمام سرگرمی و خوشی و لذت من در کار عبارت از پیشرفت و بهبود امور هنگ بود. به طوری که در ظرف مدت خیلی موفقیتهای کاملی حاصل کرده، روح بسیار پرشور و با حرارتی در هنگ تولید و در تهیه و تکمیل کادر هنگ، وضع زندگانی و اوضاع و احوال افسران، گروه‌بانی و افراد دقت می‌شد تا آنکه در ماه ششم همین سال توانستم این هنگ از هم گسیخته را برای شرکت در عملیات لرستان حاضر نمایم. طبیعی است این عمل به نظر خیلی دشوار و سخت می‌رسید ولی با اصول و اسلوبی که گرفته شده بود روزه‌روز پیشرفت و موفقیتهای بیشتر حاصل می‌شد تا آنکه در ماه شش

امری رسید که تحت فرماندهی سرهنگ تاج‌بخش بایستی هنگ به طرف پشت کوه حرکت نماید.

پس از آنکه وسائل فوج تهیه و آماده شد امر رسید بایستی برای نجات فرمانده لشکر و اردوی او که در طرحان محاصره بودند به طرحان عزیمت نمایم. فوری طبق دستور حرکت و پس از راه‌پیمایی از طریق جلالوند در هلیلان با عده‌ای اشرار تصادف حاصل شده و برای اولین مرتبه در زندگانی نظامی خود با اداره واحد خود موفق شدم در ظرف یک‌ساعت با اصول بسیار مرتبی اشرار را فراری و کلیه نقاطی را که در دست آنها بود تصاحب نمایم. ولی متأسفانه ترس و هراس رئیس اردو و احتیاط بسیاری که او داشت مانع از پیشروی ما شد. چند روزی را در این ارتفاعات توقف، سپس بنا بر تأکیدات مرکز از رودخانهٔ صیمره گذشته با زدوخورد با طوائف اولاد قباد بالأخره به طرحان رسیده و اردوی لشکر از محاصره خارج گردید.

از این تاریخ در عملیات لرستان شرکت و در تمام مناطق آن در عملیات مختلفی که جریان داشت شرکت کردم و به‌طور کلی در تمام جریانات موفقیت کاملی حاصل شد به‌طوری‌که در همه جا هنگ منصور با موفقیت عمل کرده جلب رضایت می‌نمود. ولی مدتی پس از اردوکشی و ورود به کبیرکوه، اشرار موفق به فرار شده و به سرعت خود را به حومه خرم‌آباد رسانیده، شروع به قتل و غارت نمودند. حتی در این موقع سرلشگر طهماسبی که از این خط عازم طهران بود مورد حمله این اشخاص واقع و مقتول شد. و پس از این جریان رشته نظم امور لرستان به کلی از هم گسیخته شد و شرارت باز در هر سوی آن شروع گردید. در این موقع اعلیحضرت همایونی به لرستان حرکت کرده و امر شد من با هنگ خود در استان حاضر گردم که نظم جاده معمول گردد. من هم فوری با هنگ خود به استان آمده، در آنجا اردوگاه برقرار و منتظر ورود شاه

گردیدم. شاه دو روز بعد وارد و پس از بازدید هنگ و ورود به چادر خود مرا احضار کردند. پس از تغییر اولیه به شرح زیر با من صحبت نمودند:
آیا در لرستان کاری امسال شده یا خیر؟
جریان امور تصور می‌کنم غلام کاملاً از شرف عرض گذشته باشد.
نتیجه‌ای که امسال گرفته نشد تقصیر از که بوده است؟
غلام تصور می‌کنم آنچه به قسمت‌های نظامی امر شده اقدام و عمل کرده‌اند.

خیر طبق گزارش فرمانده اردو به واسطه بی‌حالی و عدم دقت فرماندهان هنگ نتیجه اخذ نشد.

غلام تصور می‌کنم در این قسمت حقیقت به شرف عرض نرسیده و آنچه امر شده هنگ‌ها و خاصه غلام با هنگ خود انجام داده‌ام.

مگر شماها را فرستاده بودند که در سرکوه‌ها دلی دلی بخوانید؟
خیر قربان برای فداکاری و انجام وظیفه اعزام شده و آنچه در قوه و قدرت غلام و قسمت غلام بوده است انجام شده.

آیا در اردوکشی خبط و خطایی شده یا خیر؟
غلام که کاملاً در جریانات وارد نبوده‌ام ولی آنچه در ضمن عمل دیده شده در برخی قسمت‌ها اقدامات اساسی و به‌جایی نشده.

مگر شما نبودید چرا نگفتید؟
وظیفه غلام نبود اگر هم از حدود خود تجاوز می‌کردم تو دهنی می‌خوردم.

یکمرتبه شاه عصبانی شده گفت این تقصیر من است که شماها را زبردست هر بقال و عطاری می‌گذارم. الان من، پدر این پدرسوخته‌ها را درخواهم آورد.

شاه خیلی عصبانی شده از چادر خارج شده و بلافاصله به من فرمودند که فرماندهی شما از این تاریخ احمدآقا خواهد بود. چون من

شنیده بودم سرلشکر احمد آقا شخصی بد اخلاق، فحاش و بد زبان است عرض کردم قربان غلام مدت‌ها است در لرستان می‌باشم در صورتی که مورد تصویب ذات اقدس شاهانه قرار گیرد، مقرر فرمائید غلام را به یک قسمت دیگر منتقل نمایند. شاه به من نظری کرده فرمودند من تو را الان معرفی می‌کنم. در صورتی که من با غضب و خشمی که شاه داشت منتظر بودم کتکی خورده و تنبیه شوم خیلی تعجب کردم. در هر حال فوری احمد آقا را صدا فرموده مرا به او معرفی کردند، هر چند این معرفی در اولین لحظه و حتی تا مدتی برای من گران تمام شده و لاینقطع مورد بی‌مهری کامل و سوءظن ایشان بودم.

در هر حال شاه پس از خروج از چادر با عصبانیت به هر افسر ارشدی رسیدند فوری درجه او را گرفته، امر کردند زندانی شود. اول به سرهنگ تاج‌بخش برخورد فرمودند که پس از فحاشی و تغیر زیاد امر فرمودند درجات او را کنده به زندان بفرستند. بعد در نزدیک خرم‌آباد به سرهنگ ولی آقا مصادف شدند امر فرمودند درجه او را گرفته او را زندانی نمایند. فردا هم پس از آنکه سرلشکر شاه بختی حاضر شد او هم مورد تغیر شاهانه قرار گرفته پس از کندن درجات در قراولخانه خود سربازخانه زندانی شد. به این قسم وضعیت به کلی تغیر کرد و به این تنبیهات و مؤاخذات و گماردن فرمانده جدیدی برای لشکر تغییرات زیادی حاصل شد.

اول فرمانده جدید قوای غرب با من کمال مهربانی را کرد ولی بعداً روی سؤظن و تصوراتی که می‌نمودند شروع به بدرفتاری شد ولی خوشبختانه توقف ما در خرم‌آباد دیگر طولی نکشید. چه پس از ورود شاه به کرمانشاهان اتومبیل عقبی اسکورت را دزدها زده و حتی در اتومبیل بعدی که چند نفری مسافر بودند یک نفر کشته شده بود. این جریان هم بیشتر باعث تغیر شاه شد. رئیس ستاد که سر تیپ رضاقلی خان بود تنبیه و سیاست شده، او هم بی‌نهایت مورد تغیر قرار [گرفت] و امر شد من فوری

با هنگ از راه هلیلان به کرمانشاهان مراجعت نمایم. من هم ماه دوم ۱۳۰۷ با هنگ به کرمانشاهان مراجعت و استقبال بسیار شایانی از اهالی شده. پس از ورود به کرمانشاهان چون وضعیت هنگ بسیار کثیف و جای افراد هم بسیار بد بود و به هیچ وجه هم به گزارشات هنگ ترتیب اثر داده نشده بود، لذا از صرفه جوئی های هنگ که در حدود ۷۰ هزار تومان بود شروع به تعمیر و منظم کردن سربازخانه کرده و صورت بسیار آبرومندی به سربازخانه داده شد. چون تجهیزات افراد هم بد و کسر بود افسری را به بغداد اعزام و همه گونه احتیاجات و کسورات هنگ از بغداد تهیه گردید و با اقدامات زیادی که شد هنگ از صورت بد و بی نظمی گذشته خارج و به صورت بسیار آبرومندی درآمد. یعنی آنکه عموماً مرتب، تجهیزات بسیار خوب و از هر لحاظ آبرومند گردید. در ظرف این مدت برای بهبودی کادر هنگ، پیشرفت تعلیمات و آموزش درس فارسی اقداماتی اساسی در هنگ شد که صددرصد موفقیت کامل حاصل گردید. و از طرفی یک عشق و علاقه بسیاری بین افسران حاصل شد به طوری که روزبه روز وضعیت هنگ رو به بهبود و پیشرفت بود. هر لحظه یک موفقیت تازه ای در هنگ حاصل می شد.

در این موقع بود که برای اولین مرتبه در شهر کرمانشاهان اخذ مشمول می شد. برای آنکه دست اشخاص به کلی کوتاه و کلیه اشخاص مشمول واقعاً اخذ شوند یک روز تمام جوانان ثروتمند شهر را که مشمول بودند گرفته تمام را لباس سربازی در بر و برای خدمت حاضر کردم. گرچه این اقدام هیاهویی تولید کرد ولی از دزدی و حقه بازی مأمورین نظام وظیفه که فقط افراد بی چاره و مستأصل را برای خدمت جلب می نمودند جلوگیری کرد.

در ماه نهم ۱۳۰۷ باز با هنگ خود از طریق طرحان به جایدر رفته و در آنجا جزو ستونی که بایستی به قسمت سنگ کوه و کبیر کوه برود حرکت

کردیم. اردوکشی این سال خیلی مرتب و منظم‌تر از سال گذشته انجام شده، خیلی بیشتر برای اردو موفقیت حاصل شد چه سرلشگر احمدآقا با طرز خیلی مرتب و منظم‌تری کار و عمل کرد، سرسری و حقه‌بازی در کارها نبود و کمتر از سال گذشته هم به طوائف لطمه وارد شده، بیشتر هم موفق به جلب فراریان و اشرار شدند. در ماه دوم ۱۳۰۸ با اردو به کرمانشاهان معاونت کردم. در این اردوکشی خیلی نسبت به من مهربانی شد؛ یک قطعه نشان سپه هم در نتیجه فداکاری‌هایی که شده بود به من داده شد. پس از ورود به کرمانشاهان به من مأموریت داده شد که به ولایت ثلاث رفته مشمولین این منطقه را جمع‌آوری و برای خدمت به خوزستان و لرستان اعزام دارم. من هم با دکتر منوچهرخان، رئیس سجل احوال و رئیس نظام وظیفه به طرف نهاوند حرکت کردیم. متأسفانه وضعیت و صورتهای مشمولین بسیار نامرتب و بی‌نظم بود چه در شهر نهاوند که سکنه آن و اطرافش حدود ۴۹ [هزار؟] نفر بود ۴۰۰۰ نفر مشمول صورت داده شده بود. به همین قسم نسبت به سایر نقاط. از طرف دیگر آقایانی که با من بودند در نظر داشته از این مأموریت استفاده‌های گزاف کرده و پول زیادی به دست آورند. چون این موضوع را درک کردم با تمام قوا با این اقدامات مواجه و حتی تمام مشمولین را خود شخصاً دیده و با سرعت زیادی دسته به دسته به لرستان و خوزستان حرکت داده می‌شد به طوری که در ظرف مدت یک‌ماه ۱۰ هزار نفر مشمول از این مناطق اعزام شد ولی آقایانی که با افکار استفاده طلبی آمده و با این اقدامات مواجه شده بودند به فکر آن افتادند که بلکه تولید زحمتی نمایند.

یک روز صبح در موقعی که مشمولین و کسان آنها که در حدود پنج الی شش هزار نفر بودند در نهاوند حاضر و من مشغول معاینه آنها بودم، غفلتاً تمام مردم با چوب و سنگ به ما حمله کرده من هم که وضعیت را این قسم دیدم ناچار به چند نفر افرادی که در معیبت خود داشتم حکم شلیک داده

چند نفری تیر خورده باقی فراری و متواری شده به دهات رفتند. چون این قضیه را به سرلشکر احمدی گزارش نموده بودند ایشان مرا در تلگرافخانه احضار و جریان را سؤال کردند. من هم تمام جریان را گفتم. ولی فوری قسمتی از خرم‌آباد با اتومبیل اعزام شد. من هم فوری جوان‌ها را خواسته و به آنها نتایج این اقدام مضر و بد را خاطر نشان کردم و برای رفع این از آنها خواستم که کلیه مشمولین خود را حاضر کنند که با فوج خود به لرستان بروند. آنها هم که بسیار ترسیده بودند حاضر شده و برای فردا که امیرلشکر برای سرکشی به نهاوند آمد تمام مشمولین در مسیر او حاضر و بلافاصله هم توسط کدخدایان مربوطه به نقاط لازمه اعزام گردیدند و بدین قسم موضوع اخذ مشمولین با طرز بسیار جالب و بدون اخاذی خاتمه یافت. من هم از نهاوند به خرم‌آباد آمده برای امر وصلتی که در بین بود مرخصی طهران گرفتم و از آنجا به کرمانشاهان آمده پس از تنظیم امور هنگ برای مزاجت به طهران حرکت کردم.

وصلت من و داستان آن

از ۱۳۰۶ پس از آمدن به کرمانشاهان در انزوای سختی به سر می‌بردم چه تمام اوقات را سرگرم کارهای اداری بوده اگر لحظه‌ای هم وقت به دست می‌آمد صرف نهار و شام و استراحت می‌شد، به طور کلی تمام را در زحمت بودم. وضع زندگانی هم چندان خوب نبود. در سال اول وقتی از طهران آمدم محمدعلی نامی گماشته من بود که زندگانی من در دست او بود. وقتی به مسافرت لرستان رفتیم در کبیر کوه روزی متغیر شده به او تندی کردم. بلافاصله صدای تیربلند شد و معلوم شد که با موزری که داشته چند تیر به خود زده و خودکشی کرده است. نعرش او را در لرخه کنار کبیر کوه دفن کرده و بسیار متأثر شدم. زندگانی من از آن زمان قدری پراکنده و درهم‌تر شد.

پس از چندی اسمعیل نامی که غیرنظامی بود به گماشتگی خود گماردم با وجود او هم زندگانی و لباس و وضع من نامرتب بود. با آنکه من همیشه مخالف تأهل و زناشویی بوده، همیشه می‌گفتم زن نخواهم گرفت تدریجاً با این وضع بد و نامطلوب زندگانی حس کردم که بایستی تابع جریان عمومی شده، مراحل زندگانی را مثل همه طی کرد. یعنی درک کردم بایستی متأهل شوم زیرا زندگانی و اوضاع داخلی بدون وجود زن سروسامانی نخواهد داشت. در هر حال روی این نظر و روی این فکر بود که پس از مراجعت از مسافرت اخیر لرستان شرحی برای پدر خود نوشته و از او تقاضا کردم درصدد تأهل من بوده زنی برای من و همسری برای زندگانی من تهیه نمایند. پس از مذاکرات زیادی غفلتاً روزی پدرم تلگراف کرد که مرا وکیل در توکیل تلگراف نمائید تا اقدام در عقد خانم شما شود و بطور خلاصه شرحی نوشته بود که دختر خانمی از خانواده هدایت در نظر گرفته شد. من بدون آنکه بشناسم یا بدانم، به حکم تقدیر و پیش آمد تلگراف کرده ایشان را وکیل نموده و بالأخره پس از مدتی کاغذی آمده و موضوع عقد را به من خبر دادند. من در ماه شهریور به طهران حرکت کردم که در طهران مراسم عروسی را انجام و با خانم خود به کرمانشاهان مراجعت نمایم.

پس از ورود به طهران همان روز عصر با مادر و خواهران خود به منزل عروس که پدر ایشان هدایتقلی هدایت اعتضادالملک بود رفته پس از ورود و ملاقات خانم مادر عروس، عروس نیز حاضر شد. من از اولین لحظه علاقمندی کاملی در خود نسبت به ایشان حس کرده پس از این ملاقات چند روزی هم تواتراً برای ملاقات و دیدار ایشان آمده و با هم گاهی به شمیران و گاهی برای گردش خارج شده تا تصمیم گرفته شد که عروسی شود. ولی درست در این موقع پیش آمدی نمود که تمام این تصورات را برهم زد. روز قبل از عروسی عصری در منزل بودم تلگرافی

از فرماندهی قوای غرب رسید که وجود شما به واسطهٔ پیش آمدهای پشتکوه لازم است. فوری حرکت نمائید. من این کاغذ را به پدرم ارائه و لزوم حرکت خود را گفته و بلافاصله هم منزل خانم رفته و جریان را به ایشان و خانوادهٔ ایشان گفتم. گرچه این گفتار قدری به بدی تعبیر شد و شاید سوءتصوراتی در اطراف این حرکت غیرمنتظره من نمودند، ولی پیش آمدهای بعدی نشان داد که جریان چه بوده و به طور قطع رفع سوء تفاهمات آنها شد.

باری پس از خداحافظی از خانم خود و خانواده همان روز عصری با اتومبیل به طرف خرم آباد حرکت کرده، تمام شب را راه پیمایی کرده و صبح فردا در خرم آباد خود را به فرمانده قوا معرفی کردم. ایشان از این سرعت حرکت من بسیار متعجب شده و خیلی از من اظهار رضایت و خرسندی نمودند و حتی این عمل را برای افسران یک فداکاری بزرگ من تفسیر نمودند. بعداً دستوراتی داده و همین قدر به من گفته شد که ارتباط با سرتیپ سالار نظام حکومت پشتکوه چند روزی است قطع شده و گویا اقداماتی هم اهالی پشتکوه کرده‌اند. شما بروید و آنچه لازم است بنمائید. من فوری از ایشان کسب مرخصی کرده و از راه نهایند به طرف کرمانشاهان حرکت نهار را در نهایند و شام را به کرمانشاهان رسیدم.

عملیات پشتکوه

چون قسمت عمده قوا در مأموریت پشتکوه بودند لذا با قسمت‌هایی که در حدود دو گروهان بود به طرف شاه آباد و از آنجا به طرف ایوان حرکت کردم. روز بعد طرف غروب آفتاب وارد ایوان شده ملاحظه کردیم عده‌ای از عشایر هم در این جا با سرهنگ باقرخان تمرکز و اظهاراتی در خصوص تمرکز اشترار می‌شود ولی به هیچ وجه اطلاع دقیقی در دست نیست. درصدد تحقیق برآمدم و اولین اقدام من اشغال ارتفاعات بین رنو و کاتوره

و مانیشته راه شد و تا عصری این نقاط را اشغال و در این ضمن قاصدی از طرف سرتیپ کوپال رسیده و از جریان پشتکوه طبق شرح زیر اطلاع حاصل شد.

سرتیپ کوپال در نتیجه اعتماد و اطمینان به علی قلی پسر والی به او تعدادی اسلحه داده بود. در چند روز قبل مشارالیه ۲۰۰ قبضه دیگر هم اسلحه می‌خواهد که سرتیپ کوپال دستور تحویل آن را می‌دهد. زیرا خبر رسیده بود که طوایف کرد اغتشاش کرده و آن شخص مأمور می‌شود که برای اسکات اکراد برود. ولی علی قلی پس از گرفتن تفنگ‌ها عده‌ای نوکران و کسان خود را جمع کرده شبانه سرتیپ کوپال و کسان او را محاصره و در قلعه محصور می‌سازد. ولی تمام اقدامات ایشان برای تصاحب قلعه به نتیجه نمی‌رسد و فعلاً تمام عشایر پشت‌کوه در معیت علی قلی جمع شده و تصمیم آنها این است که برای همراه کردن عشایر ایوان و شاه‌آباد به طرف این نواحی سرازیر شوند.

عملی که انجام شده بود یعنی اشغال ارتفاعات رنو، کاتوره و مانیشته بهترین عمل برای جلوگیری از تجاوز عشایر به طرف نواحی گیلان بود. ضمناً قاصد کاغذی از سرتیپ کوپال داشت که مضمون آن چنین بود. فرمانده قوای نظامی. من با عده‌ای نظامیان همراه خود مدت سیزده روز است که در قلعه حسن‌آباد بوده و حتی از سه روز قبل آب ما را هم قطع و خوراک ما منحصر به جو و آب چاه بدی است. ما تا آخرین آجر این قلعه مقاومت و ایستادگی خواهیم کرد ولی شما اگر می‌خواهید ما را نجات داده، ملاقات کنید در حرکت خود تسریع کنید والا ما در زیر آجرهای قلعه جان خواهیم سپرد. این شرح بی‌نهایت در من تأثیر نمود، زیرا دیدم یک همقطار من در چنین موقعیت و وضعیت ناگواری گیر کرده و اگر اقدام فوری و سریع نشود همان قسمی که نوشته ممکن است از بین برود و مصمم شدم که فوری اقدام نمایم.

یک اقدام جسورانه بی نتیجه

فوری چند نفری از عشایر را که در مجاورت اردو بودند خواسته از آنها موقعیت حسن آباد و وضع قلعه را سؤال کردم. برای من مشخص شد که دو رشته ارتفاع در وسط است که بایستی عبور کرده و در عقب آن به قلعه رسید ولی طبق توضیح بلدها راه به کلی جنگلی و سخت بود. از بین عده‌ای که همراه آورده و اکثراً افراد مسلسلی بودند ۱۰۰ نفر افراد زنده و زرنگ را تعیین کردم با یک سروان به اسم شاملو، ولی متأسفانه فهمیدم افراد ما کوچکترین اطلاعاتی برای عملیات شبانه ندارند ناچاراً برای آنها صحبت و تذکراتی دادم. افسری که باقی بود با بقیه افراد در روی کوهستان سر راه کاتوره راه گمارده دستور داده شد پس از رفتن ما هر وقت هر قسمتی به طرف شما متوجه شد جداً زیرآتش گرفته بزنید. پس از دادن دستور ساعت یازده شب با امید و انتظار آنکه همقطار خود را از این بلیه نجات خواهم داد سرازیر شدم.

دو بلد در جلو من و در پشت سر آنها دو گروه‌بان فهمیده عقب من و عده به ستون یک در عقب آنها و سروان شاملو در عقب ستون می آمد. پس از سرازیر شدن مدت یک ساعت سر پائین راه را طی و در جنگل‌های بسیار انبوهی عبور می کردم. درست اطراف ساعت دوازده بود که غفلتاً دو بلد مزبور از نظر ما ناپدید شده مدتی تفحص کرده و جدیت در پیدا کردن آنها نمودیم، موفق نشدیم. من فکر کردم حال که تا این محل آمده‌ایم چرا برگردیم. خوب است راه خود را تعقیب نمائیم. باز به راه ادامه داده یک مرتبه وارد یک آبشوری که به کلی سفید و فاقد درخت شدیم. غفلتاً یک نفری از جلو صدا کرد کیستی؟ من به تصور آنکه بلدها بایستی باشند جواب دادم دوست. یک مرتبه از اطراف شلیک شدیدی به طرف ما شروع شد و یک منظره بسیار بدی ایجاد گردید. چه از هر طرف شلیک شده افراد هم که پشت سر هم راه پیمایی می کردند و از

عملیات شبانه بی‌خبر بودند شروع به شلیک کردند. من وعده‌ای که در جلو بودیم از همه طرف تحت آتش قرار گرفته و من با شدت تیراندازی که می‌شد قطع داشتم چندین تیر خورده‌ام. در همین لحظه دو گروه‌بان فهمیده و جدی که پهلوی من و در طرفین من راه می‌رفته به زمین افتاده مقتول شدند.

چون یک بی‌نظمی بسیاری در افراد حاصل شده بود من چاره را منحصراً به جمع‌آوری افراد و عودت آن‌ها دیده و با زحمت زیادی افراد را جمع‌آوری و در حالی که شلیک ادامه داشت به طرف ارتفاعات مراجعت کردیم. متأسفانه طبق دستور خطای خود من از بالا هم شروع به شلیک شده و فقط یک مرتبه ملاحظه شیپورچی که پهلوی من بود راه‌حلی را به‌خاطرم آورد. دستور دادم شیپور آتش بس زند و پس از زدن شیپور آتش قطع و حرکت کردم. این اقدام جسورانه که بدون اطلاع به اراضی و بدون وجود افراد ورزیده‌ی تعلیم یافته انجام شده بود، به هلاکت چندین نفر نظامی و گروه‌بان خاتمه یافت. ولی من از این پیش‌آمد کسل نشده با رسیدن بقیه افراد خود کلیه این ارتفاعات را از پالونه‌شکن تا مانیشت بوسیله پست‌های کوچک اشغال کرده و زدو خورد دائماً ادامه داشت.

یک حمله ناگهانی و یک موفقیت غیرمنتظره

شب‌ها تا صبح من بیدار و مراقب بودم. محل من هم در گردنه رنو بود. شبی را تا صبح بیدار گذرانده و مراقب اعمال اشراک بودم. صبح خیلی زود که تازه شروع به روشن شدن هوا شده بود تلفنی از مرکز ایوان رسید که اشراک غفلتاً به پست‌های نظامی حمله کرده تمام پست‌های پالونه‌شکن را اشغال و افراد را اسیر کرده به طرف گردنه رنو در حرکت هستند. من از شنیدن این خبر تعجب کردم. با دوربین جلگه ایوان را نگاه و ملاحظه کردم تمام سیاه‌چادرها خوابیده شده و مثل آنست که طوایف هم در حال

کوچ هستند. درست در همین موقع صدای تیر از مجاورت گردنه شنیده شد. یک دسته احتیاط را که یگانه قوای موجود بود با سروان شهاب‌السلطان اردلانی برداشته به طرف تیراندازی حرکت کردیم. هنوز مسافت زیادی نرفته که تیراندازی از قله مجاور از مسافت بسیار نزدیکی شروع و معلوم شد که اشرا تمام پست‌ها را از بین برده تا این نقطه که مرکز موضع ما می‌باشند، رسیده‌اند. دیدن این منظره بسیار یأس‌آور بود ولی یأس نتیجه نداشت و ناگزیر از اقدام بودیم.

من قله کوچکی را که واسطه بین ما و محل اشرا بود در نظر آورده و کیل باشی گروهبان، بیک مراد نامی را خواسته گفتم با عده خود - ده نفر - به این قله برو. این گروهبان که بسیار رشید و شجاع بود حرکت کرد. من هم لاینقطع مراقب بودم که پس از رسیدن آنها به آن قله پیشروی نمائیم. ولی مدتها طول کشید و اثری از افراد دیده نشد. من قطع کردم وضع یأس‌آور این محل باعث و سبب شده که این افراد هم خود را در جایی پنهان نمایند. در حالی که سراسر مایوس و امیدی برای من باقی نبود چه بیش از ده الی دوازده نفری افراد باقی نبود دیدم عده نظامی زیرپای اشرا به طرف قله‌ای که آنها در دست دارند در حرکت هستند. به خوبی فهمیدم قله را نفهمیده در عوض رفتن به قله کوچک به طرف محل اشرا رفته است. برای من جای تردید نبود که تمام کشته شده، از بین خواهند رفت ولی یک مرتبه دیده شد که یک سربازی که بعداً معلوم شد حاجی نام و بسیار شجاع بود از پائین به طرف قله رفته و اشرا که او را دیدند به طرف او تیراندازی کرده چند تیری به سینه او خورده، از سرکوه به عمق دره پرتاب شد. قطع کردم سرنوشت این افراد به کلی خاتمه یافته و حال تمام آنها زیرپای این عده عشایر خواهند رفت. ولی یک منظره تعجب‌آوری که از شاهکارهای طبیعت و خدا است جلوه‌گر شد. یعنی دیدم سرگروهبان و افراد زیر سنگ‌ها برگشته از طرف دیگر متوجه اشرا

شدند و شروع به تیراندازی به طرف آن‌ها کردند. ولی اشراری که عده آن‌ها در حدود دویست نفر بود یک مرتبه شروع به فریاد کرده دست‌ها را به علامت تسلیم بلند و عده‌ای نیز با تفنگ‌های خود از سرقله به طرف قعر دره‌ها پرتاب شدند. چه شده بود من نمی‌دانم. فقط از این منظره درک می‌شد که اشرار تسلیم می‌شوند.

فوری با عده قلیل خود به طرف این جوخه رشید رفتیم ولی وقتی آنجا رسیدیم دیدیم که این نه نفر صدویست نفر را کت بسته، در آنجا در اختیار دارند و درست در این لحظه صدای طبلی از دور به گوش رسید و ستونی از وسط کوهستان به طرف جلگه ایوان سرازیر شد و معلوم گردید این گردان هنگ است که از لرستان برای کمک اردو فرستاده‌اند و در چنین لحظه و موقعی به این محل رسید. پس از تحقیق معلوم شد که اشرار وقتی عده‌ای را زیر پای خود ملاحظه و صدای تیر هم از عقب می‌شنوند تصور می‌کنند که قطعاً عده کثیری از نظامیان از اطراف به این ارتفاعات دست یافته‌اند چه هیچ وقت برای آنها این فکر ممکن نبود که شش نفر نظامی به این ارتفاع پاگذرانده و جرأت نمایند به طرف آنها تیراندازی نمایند. چون تصور وجود عده کثیری را نموده بودند و صدای طبل و حرکت عده را هم در کوهستان ملاحظه نموده بودند، فوری چاره‌ای جز تسلیم نداشتند. عده‌ای که صبح آن روز مرتکب قتل نظامیان شده بودند از ارتفاعات خود را پرتاب و هلاک کرده بودند. بقیه هم تسلیم شده، وکیل باشی هم به آنها تکلیف کرده بود نفر به نفر پائین آیند و هر نفر را با شال خودش کت بسته و در بند نهاده بود.

ولی جریان موفقیت این عده هم در ارتفاعات بواسطه یک نقص و قصور تعلیماتی خود افراد حاصل شده بود. بدین طریق که روز قبل یک قاصدی از طرف اشرار به طرف اردو آمده نظامیان بدون انجام مراسم معموله او را به پست خود آورده و حتی به او نان و خوردنی داده بودند.

این قاصد هم کاملاً وضعیت افراد و محل آنها و طرز رفتار و حرکات آنها را در نظر گرفته مراجعت می نماید. و خود این شخص با دوستان نفر داوطلب می شود که پست‌ها را غفلتاً تصاحب و ارتفاعات را در دست گیرند. این بود که شبانه حرکت و در دور پست‌ها خود را مخفی نموده، اول روز افراد که از خستگی شب فرسوده و درصدد تهیه جای بودند از جاهای خود برخاسته و خود هدف بسیار خوبی برای آنها شده، اشرار هم غفلتاً چند پست را مورد حمله و با آنکه افراد با تمام قوا مقاومت و ایستادگی کرده بودند ولی آنها را اکثرآ کشته و با خنجر قطعه قطعه کرده و بدین قسم در گرفتن پست‌ها و رسیدن به گردنه رنو موفقیت حاصل کرده بودند.

روز بعد، حمله جدی از تمام طرق به طرف اشرار شروع شد و موفقیت حاصل گشت و بالأخره به طرف حسن آباد ایلام راه یافته اشرار هم رو به فرار نهادند. منظره حسن آباد خیلی دیدنی بود چه تمام را آتش زده و خراب شده، درب قلعه را از پشت با سنگ‌های بزرگ بسته و مسدود نموده، و بدین قسم محاصره شدگان قلعه توانسته بودند مدتی را در مقابل این تهاجم و رفتار شدید ایستادگی و مقاومت نمایند. پس از تصاحب قلعه و دو روز توقف تصمیم گرفته شد که کلیه طوایف یاغی را که به طرف داخله ملک شاهی و باغ شاهی رفته بودند تعقیب نمایم.

در این ضمن اتفاق بدی رخ داد که ناگزیرم در این خاطرات برای درک اعمال خلاف رویه و نتایج سوء آنها درج نمایم. روز بعد از ورود از سرتیپ کوپال سؤال شد که آیا کدام اشخاص در مدت محاصره شما خدمت کرده و با شما مساعدت و همراهی کرده‌اند. ایشان شرح دادند که چند نفر از کداخدایان پنج ستونی و چهار قلعه^۱ نسبت به ایشان کمک

۱. در اصل: «پنج ملا و چهار ستونی» کد پنج ستونی - و احتمالاً - چهار قلعه صحیح به نظر می‌رسد.

بسیار کرده و حتی در همان مواقعی که به آنها فشار می‌آوردند این اشخاص شب‌ها غذا و قند و چای برای آنها آورده و آنچه در قوه داشتند کمک کردند. قرار شد این کدخدایان احضار و از کمک و مساعدت و همراهی‌هایی که در آن موقع کردند تشکر شود. اشخاصی به عقب آنها رفته و قرار بود عصر آن روز حاضر شوند. من و سرتیپ کویال در جلوی قلعه مشغول قدم زدن بودیم و قدری از عمارت دور شده و صحبت در اطراف محاصره و جریانات آن بود. شاید این گردش در حدود یکساعت طول کشید که یک مرتبه صدای تیر بلند شد و جلب توجه ما را کرد. به سرعت به طرف قلعه آمده در جلوی قلعه منظره وحشتناک و تأثرآوری دیده شد. پنج نفر کدخدایان مُسن پیرمرد که دارای ریش‌های بلندی بودند روی زمین افتاده و در خون خود غوطه‌ور و در حال جان‌کندن بودند. سرهنگ باقرخان حاکم شاه‌آباد دست‌ها را به کمر زده و جان‌کندن آنها را با تکبر و غروری نگاه می‌کرد. سرتیپ کویال گفت این بیچاره‌ها همان کدخدایانی بودند که ما در انتظار آنها بودیم و حال نعلش آنها در جلوی ما قرار گرفته. معلوم شد آقای سرهنگ حاکم شاه‌آباد باغده‌ای سواران اسکورت خود به طرف ایلام^۱ آمده وقتی مقابل قلعه رسیده به این کدخدایان تصادف می‌نماید. از اسب پیاده شده و سؤال می‌نماید پدر سوخته‌ها شما بودید که آب را بر روی سرتیپ کویال بسته و قلعه را محاصره کردید؟ آن‌ها جواب می‌دهند قربان ما نبودیم. ما کمک کرده‌ایم. آقای سرهنگ متغیر شده در اظهار خود شدیدتر شده و با پافشاری می‌گوید خیر پدر سوخته‌ها شما بوده‌اید. حال به شما می‌گویم. آنها را در مقابل دیوار قلعه قرار و به چند نفر اسکورت خود دستور تیراندازی می‌دهد. حال بایستی در نظر گرفت که این عمل سوء و رفتار وقیحانه یک همکار چه تأثیر بدی در اوضاع عمومی این منطقه گذاشت و چگونه ایمان و علاقه و

۱. در اصل علیوم.

اعتماد مردم را متزلزل کرد - آنچه باید نکند کرد و دیگر تأثر و تألم نتیجه نداشت. متأسفانه مقامات مسئول هم با دادن گزارشات، مؤاخذات و بازخواستی ننمودند.

دو روز بعد با اردو به طرف باغ شاهی و نقاط مرزی حرکت و در ظرف یک ماه تقریباً با طرز بسیار خوبی کلیه عملیات خاتمه یافته، و حتی علی قلی تقاضای تسلیم نمود و حاضر برای تسلیم شد. بدین قسم پس از یک ماه به کلی عمل خاتمه یافته و مراجعت کردیم. در آن موقع این جانب و عده‌ای از افسران مورد تشویق قرار [گرفتیم] و در پاداش این سرعت عمل و خدمت فوق‌العاده به درجه سرهنگ دومی مفتخر شده و سایرین هم تشویق‌های لازمه را به نوبه خود دیدند.

پس از مراجعت از پشت کوه طبق امر فرماندهی قوا دستورات کامل به کرمانشاهان داده شخصاً به طرف خرم‌آباد رفته و بی‌نهایت مورد نوازش فرمانده قوا قرار گرفتیم. پس از چند روز توقف به کرمانشاهان معاودت کردیم و قرار شد برای مرخصی به طهران بروم. پس از یک ماه و نیم دوری از طهران باز مراجعت کرده و با یک عشق و علاقه خاصی به طرف مقصد می‌رفتم. روز پس از ورود به منزل خانم خود رفته و از دیدار او مشعوف شدم و به خوبی ثابت شد که این وصلت دارای یک مقدمه بسیار خوب و بسیار برجسته بود که بدون مقدمه چنین مأموریتی پیش آمد کرد و در ظرف یک ماه و نیم خاتمه یافته و با یک درجه بالاتر باز مراجعت و برای عروسی آماده شدم.^۱

سرهنگ دومی من

پس از عروسی با خانم خود و همشیره فخرالملوک و پسر او به کرمانشاهان حرکت کرده، پس از یک ماه توقف در کرمانشاهان طبق امر

۱. بخشی که جنبه شخصی داشت حذف شد.

فرماندهی قوا مقرر شد که برای تعقیب اشرار به طرف لرستان حرکت نمایم. لذا خانم را در کرمانشاهان گذارده و در آذر ۱۳۰۸ از طریق طرحان به طرف لرستان حرکت نمودم. در این اردوگشی نظر کلی آن بود که اشرار یاغی را جمع‌آوری کرده و به نقاط دوردست کوچ داده شوند و ستون‌هایی برای این عملیات در نظر گرفته شده بود. اینجانب نیز مأموریت داشتم که اشرار زرین جو را از محل‌های کوهستانی خود دستگیر و کوچ دهم. این عمل با سرعت و زرنگی کامل بدون آن‌که کوچکترین پیش‌آمد سویی رخ دهد انجام گردید. کلیه اشرار مزبور دستگیر گردیدند. پس از آن بر اثر غفلت افسر مسئول حافظت این اشخاص چند نفر از سرده‌آنها موفق به فرار شدند. این واقعه بی‌اندازه اسباب تأسف این جانب شد و ناگزیر شدم مدت چندین روز در تمام منطقه بین رودخانه صیمره و کبیرکوه و ارتفاعات کیلان گردش کرده و به دستگیری آنها برآیم. خوشبختانه این اشخاص ضمن دزدی و دستبردی در یکی از طوایف مسیر صیمره دستگیر شده و تسلیم گردیدند.

بعداً امر شد که قسمتی از این عشایر را من با قوای خود اسکورت کرده و به محل جدید آنها کوچ دهم. منظره کوچ این عشایر موضوع بسیار قابل توجه و دیدنی و در ضمن بسیار مضحک بود، چه این مردمان که سال‌ها در قلب کوهستان‌ها زندگانی کرده و جز شرارت چیزی نمی‌دانستند لاینقطع در فکر فرار و متواری شدن بودند و من هم ناگزیر بودم به طرزی عمل کنم که هم مردها در دست بوده و هم احشام و اغنام آنها محفوظ بماند. لذا بدین طریق عمل می‌شد که همه روزه صبح زود اول کلیه مردها را که در حدود چهارصد نفر بودند کت بسته توسط یک گروهان حرکت داده، سپس گله‌های آنها که در حدود ده‌هزار حشم بود توسط گله‌چران‌های خود حرکت کرده، زن‌ها نیز پس از احشام به میل و اراده خود سواره با لوازم خود حرکت می‌نمودند. این عمل کوچ چون در

فصل مناسب و مساعدی در نظر گرفته نشده بود، لطمه زیاد به این طوائف زد زیرا این احشام عادت به چرا آن‌هم در کوهستان‌های پر علف کبیر کوه داشتند. ولی در این مسیر که بایستی از مناطق سردسیری مثل اراک و قم عبور شود اصولاً علف بدست نیامده و علوفه برای احشام نبود و اگر در برخی نقاط علوفه در زمین بود صاحب داشته و بدون پول به کسی نمی‌داد.

باری در اوایل چون احشام بسیار چاق و فربه بودند راه‌پیمایی به سرعت و خوبی انجام می‌گرفت ولی از بروجرد به طرف خط طهران از طریق اراک تدریجاً احشام لاغر شده، تلفات زیاد به آنها وارد می‌شد. حرکت این کوچ از این محل بسیار دیدنی و مضحک بود زیرا پس از حرکت مردها، احشام و زنها دیده می‌شد و عده بسیاری از مهاجرین و راه‌گذرها هر یک گوسفند یا بز وامانده‌ای را در روی دوش داشته در حرکت بودند. در هر توقفگاه عده زیادی از احشام تلف شده از بین می‌رفت و اهالی محل هم بی‌انصافی را به حد اعلی خود رسانیده بودند. مثلاً در نظر دارم اشرار چون ملاحظه می‌کردند احشام و اغنام آنها وامانده‌اند، در بعضی منازل اراک به فکر فروش آنها افتاده ولی اهالی می‌خواستند اسب را در ۱۵ ریال و گوسفند را در ۱ ریال خریداری نمایند که بهترین نشانه از بی‌انصافی و بی‌عدالتی این مردمان بود. ولی اشرار هم که مردمانی متکی به نفس و خودپرست می‌باشند، تن به این کارها نداده، ملاحظه می‌کردم که احشام و اغشام خود را حتی اسب‌ها را سر بریده و حتی پوست آنها را پاره‌پاره می‌کردند که برای اهالی مورد استفاده قرار نگیرد.

اهالی با تمام قوا برای دوشیدن این مردم سعی داشتند مثلاً در نزدیک اراک روزی دیدم که چرخی ترازوی دزدی نصب و یک طرف کشمش ریخته و در کفه دیگر اشرار به وزن آن پشم آورده کشمش می‌بردند. اشرار

که کمتر کشمش خورده بودند با میل پشم‌های یک من ۲۰ ریال آن وقت را از گوسفندها کنده داده و در مقابل کشمش یک من ۲ ریال را با میل و رغبت می‌گرفتند. آنچه در قدرت من بود از تمام این اعمال و اجحافات جلوگیری کردم تا بالأخره این کوچ به قم رسید. در آنجا هیئتی از طهران آمده چون این هیئت از اخلاق و اطوار و سوابق اعمال این مردم بی‌خبر بود بسیار متأثر و متألم شده و دستور دادند که اشرار را آزادانه به محل کوچ ببرند چون من می‌دانستم این کار بسیار مشکل و حتی ممکن است منجر به پیش‌آمدهایی بشود لذا با تلگراف به فرماندهی قوای غرب عودت خود را تقاضا کردم. فوری قبول شده من کوچ را در قم تحویل و پس از دیدن خانم خود و خانواده که به قم آمده بودند به لرستان معاودت کرده و بالأخره در ماه سوم ۱۳۰۹ با هنگ مربوطه به کرمانشاهان مراجعت کردم. پس از ورود به کرمانشاهان خانواده نیز از طهران مراجعت و زندگانی خود را با علاقه و عشق بسیار شروع نمودیم.

نتیجه درستی چگونه دزدی و نادرستی تعلیم می‌شود

من در این لحظه که به نوشتن این سطور مشغول هستم چون منظور ذکر حقایق است بایستی نکات واقعی و مطالب حقیقی را ذکر کرده و دور از هر تصویری حقایق را بیان نمایم. من پس از آمدن به کرمانشاهان و عهده‌داری فرماندهی مستقل با یک علاقه سرشار و یک ایمان کاملی با یک درستی و صحت عمل غیرقابل تصویری مشغول کار بوده و حتی بایستی بگویم از حقوق شخصی خود هم گاهی بر سبیل مساعده و تشویق به گروه‌بانان و افراد کمک کرده و حتی اگر کسی کوچکترین چیزی برای من می‌آورد قبول ننموده و اگر اصراری داشت در مقابل پول یا هدیه به او می‌دادم. در نظر دارم روزی به منزل آمده دیدم پیرمردی ظرفی را که در آن مقداری شیرینی بود برای من آورده با یک انگشتر برنجی که روی

آن کلمات مقدسی حک شده بود. از او سؤال کردم که این چیست؟ گفت من آهنگرم چون پسر من در هنگ شسا و خیلی از شما صحبت کرده و تعریف نموده من این را برای شما آوردم. به خصوص این انگشتر مقدس را در دست نمائید. من تشکر کردم خواستم پول بدهم قبول نکرد. ناچار شدم یک چاقوی آلمانی که در برلین خریده و خیلی دوست داشتم در عوض به آن پیرمرد بدهم. این بود طرز رفتار من.

در امور مالی و خاصه وضعیت ارزاق هنگ دقت بسیاری داشتم. بطوریکه در نتیجه همین دقت و مراقبت دائمی وضع ارزاق هنگ بطوری خوب شده بود که نظیر آن کمتر دیده و ملاحظه می شد. تا آنکه به مسافرت لرستان رفتیم. در ضمن مسافرت بواسطه نرسیدن ارزاق به موقع خود و حتی پس از رسیدن به طرحان چون چالکله‌های بسیاری کشف شده بود نه هنگ منصور و نه سایر واحدها احدی جو و گندم خریداری نکرده بلکه تمام گندم و جوی مورد احتیاج را از این چالکله‌ها خارج و به مصرف خود می‌رساندند. پس از چندی دستور داده شد که هنگ‌ها پول گندم و جو را به دژبانی اردو بدهند که به صاحبان آنها رد شود. در صورتی که این حرف بکلی خالی از حقیقت و صاحبان این اجناس فراری و اصولاً وجود خارجی نداشتند. اینجانب ایستادگی کرده جواب دادم طبق مقررات دستور داده شود که صاحبان این اجناس در امور اداری هنگ حاضر گردند تا پس از اجرای مراسم معمول و تحقیقات لازمه پول آنها داده شود. ولی چون صاحب واقعی در بین نبود و منظور از بین بردن این وجوه بود کسی را معرفی نکرده و لاینقطع پافشاری کردند که پول داده شود. ولی من با تمام قوا ایستادگی و با آنکه روی همین اصل ضدیت‌های سخت و شدیدی هم نسبت به من شروع شد وجوه را ندادم. صرفه‌جویی هنگ من که از سایر واحدهای مأمور کمتر و حتی یک سوم آنها بود، با اعتبارات کمی که داده می‌شد در ظرف پنج ماه بیست هزار تومان بود.

قطعاً صرفه‌جویی سایر هنگ‌ها ده برابر و بلکه بیشتر این وجه بود. آنها با همین طریق وجوه را تقسیم و از بین می‌بردند و اسنادی تهیه و به حساب گذاردند ولی من پس از مراجعت به کرمانشاهان با این پول سربازخانه خراب کرمانشاهان را تعمیر و ترمیم کرده، سازوبرگ و لوازم مورد احتیاج را تهیه نمودم.

رئیس امور اداری هنگ در آن موقع [شخصی بود] به اسم سروان داروغه که همه روزه نزد من آمده با حال تضرع و گریه می‌گفت جناب سرهنگ اجازه بدهید از این وجه اقلأً دو بیست تومان به من داده شود. من می‌گفتم حتی دادن یک شاهی هم مقدور نیست. به من می‌گفت شما این اقدامات را می‌کنید ولی بدانید برای خود تولید اشکالات و زحمات فراوان خواهید کرد. چه از بین بردن و سوءاستفاده در این کشور به درجات از این گونه خدمات پرارزش‌تر است.

در هر حال پس از خاتمه ساختمان به فکر آن‌که حسن خدمتی شده و حال قطعاً قدردانی خواهد شد مراتب را به‌طور مشروح به طهران گزارش نمودم که بیست هزار تومان صرفه‌جویی شده و در مقابل چنین اقدام و چنین مخارجی شد. چه حقیقتاً با بیست هزار تومان عملیاتی معادل شصت هزار تومان شده بود. ولی پس از مدتی از طهران جوابی آمد که عواید شما خوب و به حساب هنگ منصور منظور شده ولی مخارج آن پذیرفته نمی‌شود.

این جریان ساده که روی درستی و صحت عمل و علاقه به ارتش انجام شده بود به مدت سه سال مورد حمله و انتقاد قرار داشت لاینقطع هیئت‌های مختلف از طهران برای تفتیش و رسیدگی آمده چون پولی در بساط نبود که داده شود هر یک گزارش‌های خاصی بر ضد این جانب و هنگ داده و حقیقتاً این خدمت و عمل برجسته این جانب و هنگ نظیر یک خیانت زننده و قابل تفتیش جلوه‌گر شد. تا بالأخره در ۱۳۰۹

اعلیحضرت همایونی به کرمانشاهان تشریف فرما و پس از بازدید ساختمان‌ها و شرح جریان امور فرمودند: این ساختمانها به امر که شده؟ عرض شد: وضعیت سربازخانه کرمانشاهان بسیار خراب بود و غلام ناچاراً پس از چند گزارش که کسی ترتیب اثر نداد از ترس آنکه مبادا در تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی وضعیت افراد مورد مؤاخذه قرار گیرد، به تعمیر سربازخانه اقدام کردم. فرمودند این مرتبه گذشت ولی در آتیه سعی کن طبق مقررات عمل و اقدام کنی، چه اگر چشم‌های من هم برخلاف مقررات و مصالح کاری نمایند من بایستی نکم. این جریان و این گفتار فقط مرا از شریک مشت استفاده طلبان مرکزی نجات داد. ولی سایر هنگ‌ها و فرماندهان با اعتباراتی که به دست آورده بودند مشغول عیش عشرت بوده و مبلغی هم شاید برای قانع کردن مقامات مرکزی داده و بدین طریق ثابت کرده‌اند دزدی و سوءاستفاده به خدمت و درستی رجحان و مزیت دارد. حال خوانندگان محترم به خوبی درک می‌نمایند که چگونه اوضاع کشور خراب و روحیه و اخلاق عمومی فاسد است که بدین قسم به طور غیرمحسوس دزدی و راهزنی را تشویق و درستی و صحت عمل را مورد مؤاخذه قرار می‌دهند.

اردوکنی اورامان

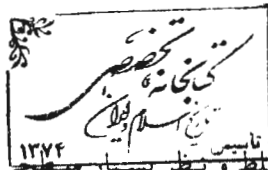
در تاریخ [مهرماه ۱۳۱۰]^۱ اعلیحضرت شاه به کرمانشاهان تشریف آورده و پس از بازدید هنگ در موقع مراجعت به من امر کرده‌اند که به سندج رفته فرمانده تیپ سرتیپ علی شاه را ملاقات و برای عملیات لازمه جهت سرکوبی اشراکورد اقدام شود. ولی در موقع حرکت در خاتمه این قسم فرمودند «برو با فرمانده تیپ مذاکره کن ولی اگر او را تحت تأثیر افکار

۱. در اصل نقطه چین ولی براساس یادداشت‌های جداگانه صاحب خاطرات از این عملیات. مهرماه ۱۳۱۰.

خود قرار دهی تنبیه شدید خواهی شد». پس از رفتن شاه، من به سنندج رفتم و پس از ملاقات سرتیپ علی شاه درک کردم ایشان به کلی از اوضاع کردستان و وضعیت اورامان بی‌خبر و عده‌ای افسران بی‌تجربه به ایشان مطالب بی‌اصل و سراپا دروغی را گفته و ایشان هم روی این اطلاعات ناقص بی‌مورد مشغول عملیات شده‌اند. موضوع اصلی این بود که جعفرسلطان نام در اورامان، جوانرود و پاوه و نقاط مجاور آن، سال‌ها نفوذ یافته و تا این تاریخ اجازه نداده بود که احدی به این مناطق راه یافته و یا کوچکترین اقداماتی از طرف حکومت مرکزی در این نواحی بشود. حتی یک دو مرتبه که اردوهایی به طرف اورامان حرکت کرده بود تمام افراد را لخت کرده و کلیه سلاح آنها را گرفته بودند. و بدین قسم از کوچکترین نفوذ و قدرت دولت در این ناحیه کوهستانی جلوگیری شده بود. در این منطقه جعفرسلطان که در حدود نود سال داشت با سی و یک نفر پسران و دو بیست نفر نوه و بستگان نزدیک خود سازمانی داده بود که مجموعاً شامل چهار الی پنج هزار تفنگچی بود و اصول اداری آن از سایر عشایر به کلی متمایز بود.

این منطقه از لحاظ مجاورت با کرمانشاهان و طوایف کرمانشاهان خیلی ارتباط داشت و راه‌ها و معابر صاف‌تری از کرمانشاهان به طرف آن تهیه می‌شد که تقریباً مسافت کرمانشاهان تا نوسود پایتخت و مرکز اورامان در حدود ۱۸۰ کیلومتر بود. ولی این منطقه جزو کردستان و از مراکز ارتش کردستان که در دست تیپ بود از دزلی مسافت سی الی چهل کیلومتری بیشتر نداشتند ولی تمام کوهستان و جنگلی. جعفرسلطان پس از عملیاتی که از طرف ارتش در دزلی شده بود به کلی مرعوب گردیده و به هیچ‌وجه حاضر به ارتباط و ابراز دوستی با مأمورین نظامی نبود و از هر لحاظ هم پیش‌بینی‌های لازم را نموده بود.

پس از چند جلسه مذاکره با فرمانده تیپ دیده شد که ایشان روی یک



فکر بسیار غلط و نظر بسیار سطحی می‌خواهند عمل کنند و از کرمانشاهان یک گروهان و از کردستان هم یک یا دو گروهان برای سرکوبی و اخذ سلاح این عشایر اعزام دارند. هر چه سعی کردم ایشان را متوجه اهمیت موضوع و سختی مأموریت و اشکالات موجود نمایم ممکن نشد. بلکه در حرف خود کاملاً مضر بودند. ناچار مراتب را به‌طور مشروح به طهران گزارش نمودم. طهران جواب داد که شما مداخله نکنید. یک گروهان و یک فرمانده فهمیده طبق نظر فرمانده تیپ در اختیار او گذارده مداخله ننمائید. با آنکه امر صریح بود معهذا چون من یک وقایع مهمی را پیش‌بینی می‌کردم دستور دادم کلیه واحدهای قابل استفاده هنگ منصور گروهان به گروهان به طرف روانسر حرکت نمایند و پس از چند روزی از آنجا برای انجام مأموریت خود به طرف جوانرود بروند.

به همان قسمی که پیش‌بینی کرده بودم اکراد در قوری قلعه جلوی ستون اعزامی را گرفته و زدو خوردی شد. به محض آنکه من جریانات را به طهران گفتم، طهران با تشدد جواب داد که چرا خود شما در شهر مانده و اداره قسمت را عهده‌دار نشده‌اید؟ فوری به طرف ستون حرکت و فرماندهی ستون را شخصاً عهده‌دار شدم. چون جریان عملیات کردستان در یک کتاب جداگانه با تمام توضیحات لازم جمع‌آوری شده است، لذا اینجا خیلی به‌طور مختصر جریان آن را درج می‌نمایم که این خاطرات به‌هم متصل شده از هم گسیخته نشود.^۱

پس از رسیدن به محل شروع به کار و اقدام شد. متأسفانه از ستون تیپ کردستان که سهم مهم عملیات را دارا بود خبری در دست نبود. در روی ارتفاعات و گردنه‌های مهم باقی و قدرت جلو رفتن را نداشت، ولی قوای کرمانشاهان که ناگزیر بود سی فرسنگ راه را طی کند مجبور بود یکه و

۱. همان‌گونه که اشاره شد این کتابچه که به صورت ۱۸۴ برگ دستنویس و تعدادی تصاویر و نقشه‌های ضمیمه موجود است به صورت جداگانه منتشر خواهد شد.

تنها به جلو برود و قطعاً قوای موجود برای این عمل کافی نبود. لذا پس از زدو خوردی در توانه‌بری مجبور به توقف شده و تقویت کافی از طهران خواسته شد. در ضمن چون گزارشاتی مبنی بر خیال حمله غفلتی به خطوط تیپ کردستان و نظریاتی که برای خلع سلاح آنها بود رسید، لذا گزارش جامعی به طهران داده شد. ناگهان تلگرافی از طهران آمد که «شما از فرماندهی خلع و تسلیم دادگاه می‌شوید. فرماندهی را به ارشدترین افسران تحویل و به طهران حرکت کنید». من هم بدون آن‌که روحیه خود را از دست دهم به کار خود مبادرت و جریان امر را باز گزارش نمودم. مجدداً تلگرافی رسیده تأکید در حرکت من کرد. شبانه قسمت را به ارشدترین افسران تحویل و حرکت کردم. ولی در بین راه تلگراف دیگری رسید که من مورد عفو واقع و باز به فرماندهی ستون منصوب و امر شده بود که انتظار ارتش فقط از عملیات ستون شما می‌باشد و از طرف کردستان انتظاراتی نیست. در ضمن از هنگ بهادر یک آتشبار توپخانه و چند طیاره هم برای همکاری ما رسید.

پس از مراجعت فوری شروع به عمل کرده و در نتیجه یک رشته عملیات غفلتی کلیه مناطق مهم اکراد را تصاحب و تا پناه پیشرفت نموده، چند روزی در پناه برای جمع‌آوری و رفع نواقص توقف شد. سپس باز عملیات به طرف سیروان شروع شد. ولی با تمام اقدامات جعفرسلطان برای مذاکره حاضر نشده و در نتیجه با یک رشته عملیات سریع و اقدامات خیلی به‌موردی ستون موفق به ورود به نوسود شد. در این ضمن ستون کردستان هم ملحق و متصل شد و جعفرسلطان و کسان او به عراق متواری شدند.

از این تاریخ یک رشته عملیات اکتشافی برای پاک کردن این نواحی انجام شد ولی در این موقع اطلاع رسید که سپهبد امیراحمدی از طهران برای تفتیش به این ناحیه وارد خواهد شد. پس از ورود ایشان و دیدن کلیه

جریانات معلوم شد مأمور تحقیقات مفصلی هم در اطراف این جانب می‌باشد. برای سهولت کار از ایشان تقاضا کردم که به امام هن و نواحی مرزی برای تفتیش بروم تا ایشان هم به‌طور آزادتر بتوانند اقدامات و تحقیقات خود را بنمایند. پس از مراجعت مرا خیلی مورد نوازش قرار داد. معلوم شد فرمانده تیپ کردستان که با تمام گزارشات خلاف حقیقت خود موفق نشده بود اینک به طهران گزارش داده است که سرهنگ رزم‌آرا با اکراد و مقامات خارجی مربوط و پس از رسیدن به مرز ممکن است اتفاقات غیرمنتظره پیش‌آمد نماید و حتی مکاتباتی رزم‌آرا با این اشخاص دارد.

سپهد احمدی پس از ورود و تحقیق معلوم نمود که این جریانات به کلی دروغ و از ناحیه علیشاه بوده است. لذا محاکمه او را تقاضا کرد. چون رئیس ستاد وقت با این شخص مساعد بود این پیشنهاد قبول نشده فقط از فرماندهی تیپ منتقل و به طهران احضار شد. پس از چند روزی خود سپهد به فرماندهی کلیه قوای اعزامی منصوب گردید و این جانب هم با اجازه ایشان برای اداره هنگ خود به کرمانشاهان آمدم.

در این مدت سال جدید هم شروع شد و زحمات طاقت‌فرسای هم متحمل شده بودم که متأسفانه کوچکترین قدردانی از من و افسرانم نشد. ناچار گزارشاتمی تقدیم که اگر قصوری تصور می‌شود مرتکب من هستم و افسران کوچکترین تقصیری ندارند. پس از مکاتبات زیاد ترفیعات آنها را دادند ولی کوچکترین قدردانی از من نشد. در صورتی که تصور می‌کنم از بدو خدمت تا این تاریخ، این مأموریت مهم‌ترین، سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مأموریت‌های محوله به این جانب بود، و بایستی اذعان کنم که با بهترین طریق انجام و صورت گرفت، چه اگر فداکاری و دوندگی و ایستادگی‌های متوالی من نبود بدین‌قسم موفقیت نصیب ارتش نمی‌گشت و برای قلع و قمع جعفرسلطان و کسان او موفقیت بدست نمی‌آمد و حاصل نمی‌شد. پس از مراجعت از اورامان باز به رسیدگی و تنظیم و ترتیب فوج

منصور مشغول شدم. در ضمن شرحی به رئیس ستاد وقت نوشته تقاضای معافیت از خدمت نمودم چه حقیقتاً طرز معامله‌ای که با من در نتیجه خدمات اورامان شده بود بسیار زننده و دلسردکننده بود. ولی جوابی از ستاد ارتش به‌طور خصوصی رسیده و اقدامی نشد. در این بین پیش‌آمدهایی شد به شرح زیر که تدریجاً موقعیت من تثبیت شد:

لرستان در این موقع خیلی مغشوش و دسته‌جات مختلف اشرا در هر سو مشغول شرارت شده بودند، به‌طوری‌که نظم تمام نقاط لرستان مختل و روزبه‌روز به نقاط دورتر سرایت می‌نمود. من در منطقه کرمانشاهان خیلی مراقب این جریانات بوده و حتی اقدامات جدی برای جلوگیری از این عمل نموده بودم. یک روز عصر دو نفر قنصل امریکا که از کرمانشاهان حرکت کرده بودند در مجاورت کنگاور به دست عده‌ای از اشرا افتاده که آن‌ها را با محتویات چندین اتومبیل باری با خود بردند. چون چند روز قبل یک اسواران به سر خلیج اعزام شده بود و یک گروهان هم در محل دیگری در ارتفاعات گرون گمارده شده بود لذا اشرا مزبور به‌طور غفلت با این افراد مصادف و دو نفر قنصل امریکا و قسمت عمده اشیاء مسروقه را پس گرفتند. این عمل هنگ منصور و گرفتن عده‌ای کشته و اسیر از این اشرا اثر بسیار عمیقی در مرکز کرد.

در همین موقع هم چندین اتفاق دیگر در مجاورت کرمانشاهان و نواحی سلسله و نهاوند رخ داد که تدریجاً این نقاط را از لرستان جدا و به هنگ منصور واگذار نمودند. من هم با مراقبت و دقت، رویه‌ای پیش گرفته و عمل کردم که موفقیت کامل در این جریانات حاصل شد. گرچه از افسران و افراد تلفات دادیم، ولی جلوگیری از شرارت اشرا به‌طور خوبی عملی شد. بالأخره در تاریخ ۱۳۱۱/۷/۲۹ تلگرافی از طهران به من رسید که ضمن تصدی فرماندهی هنگ منصور، فرماندهی تیپ لرستان را هم عهده‌دار خواهم شد. فوری به طرف لرستان رفته و طبق دستور، شروع به کار کردم.

وضع لرستان در آن موقع خیلی خراب و دستجات دزد از هر طرف منطقه مشغول جولان و شرارت بودند. در اولین اقدام خود در لرستان به واسطه عدم توجه یکی از افسران عدم موفقیتی حاصل شد. موضوع این بود که سروان شاهپور دادستان که افسری بسیار رشید بود و من او را با خود از کرمانشاهان آورده بودم مأمور شد که با ستونی از بروجرد حرکت و به اشرار تشی که در آبرده و نواحی مجاور آن بودند حمله نماید. ستونی هم از خرم آباد اعزام شده بود. متأسفانه این سروان شجاع که با چشم خیلی کم اهمیتی به این اشرار نگاه و بدون داشتن تأمین کافی حرکت کرده بود در کوه شیشه با عده زیادی افراد نظامی مقتول شد و بقیه افراد را هم اشرار خلع سلاح می نمایند. این عمل گرچه خیلی باعث تجری اشرار شد ولی فقط و فقط در نتیجه بی تجربگی و شهامت فوق العاده و عدم توجه او به وضع اشرار رخ داد.

فوری کمیسیونی از طهران آمد که این جریانات را بررسی کنند. به خوبی به آنها ثابت شد که دستورها صحیح بوده است، و آنچه پیش آمد در نتیجه عدم توجه افسر مزبور بوده است. در همین موقع اعلیحضرت شاه هم که از خوزستان حرکت کرده بودند به لرستان آمده ضمن مذاکره مفصلی به عرض رساندم که برای تعقیب همه اشرار وجود یک افسر عالی رتبه تری از من هم لازم است و حتی پیشنهاد شد که اگر قبول شود امیراحمدی برای این منظور بسیار خوب خواهد بود. این پیشنهاد مورد تغییر قرار گرفته و سرلشگر یزدان پناه تعیین گردید، که موقتاً در لرستان بماند و با من همکاری نماید. در همین موقع من برای منطقه بیرانوند حرکت نموده بودم. در غیبت من سؤالاتی از ایشان می نمایند چون ایشان به هیچ وجه وارد نبودند جواب هایی می دهند که بیشتر باعث تغییر مرکز شده و به طور ناگهانی سپهبد احمدی به لرستان اعزام و سرلشگر یزدان پناه احضار شد.

فرماندهی تیپ من

پس از آمدن سپهبد احمدی اردوکنشی هایی برای سرکوبی اشراار انجام گرفت. چون قسمت عمده خوانین و کدخدایان و الوار مهم به کبیر کوه رفته بودند من شخصاً با اردوی کوچکی به طور خیلی زبده در تعقیب آنها حرکت کرده و با دارا بودن ردبردارهای بسیار خوب و عده ای تفنگچی ملک شاهی از پل زال تا دهلران و پتک و از طرف دیگر تا بَدْره و پشت کرمانشاهان این اشراار را مدت سه ماه متوالی تعقیب کردم. به طوری که در خاتمه کلیه اشراار منظور تسلیم و حاضر شدند اسلحه خود را تسلیم و حاضر شوند. لذا من با رؤسای آنها به خرم آباد نزد سپهبد آمدم. سپهبد پس از آمدن آنها و مذاکراتی که با ایشان شد حاضر شدند به این اشخاص مدتی وقت داده شود که رفته زن و بچه خود را گرد کرده مراجعت نمایند. این تصمیم گرچه بی مورد و بدون دقت اخذ شده بود، ولی چون ایشان در اجرای آن مصمم و نظر به قولی که داده بودند احتراز از آن مقدور نبود، لذا خوانین نامبرده که پس از ماه ها دوندگی حاضر شده بودند، آزاد شده و رفتند. در رأس موعد مقرر گذشته از آن که حاضر نشدند، تفنگ عده ای از مأمورین را هم گرفته و از نو مشغول شرارت شدند.

در لرستان و بین طوایف لر تا وقتی یاغی و سرکنشی نیست کارها روی اصول منظم و روبه بسیار مطلوبی می گذرد ولی به محض آن که دزدی و شرارتی شروع می شود، باز افکار الوار بیدار شده اکثراً به فکر یاغی گری و شرارت افتاده، تولید زحمت می نمایند. دستگیری این قبیل اشراار هم که از خوانین هستند و بین الوار معروفیت خاصی دارند بسیار مشکل است. چه الوار اگر هم در ظاهر اظهار اطاعت و انقیاد کرده و خود را حاضر برای اوامر دولت ارائه بدهند، ولی عمیقاً با خوانین و این قبیل یاغیان همراه و مساعد بوده و برای موفقیت آنها همه قسم اقدام و عمل

می نمایند. این عده خوانین بیرانوند که از معروفیت کاملی در لرستان برخوردار بودند در نتیجه این دوندگی و فداکاری فوق‌العاده دستگیر شدند. مدت چهارماه دوندگی دائم در کوهستان و بیغولدهای لرستان خاصه با طرز خاصی که این عمل انجام می‌شد به آنها نشان داد که چاره‌ای جز تسلیم ندارند. حتی حاضر شدن این خوانین در آخرین روز تعقیب منظره بسیار مضحک و تماشایی بود زیرا پس از چهار ماه تعقیب که شب و روز ادامه داشت بسکه از فکه پشت کوه به کنگاوری مجاورت کنگاور و مصرین آمده بودم پس از چندین زدوخورد و تماس در آن روز مسافت ما با چشم بود. الوار در روی تپه‌ای استراحت کرده ما هم در روی تپه دیگری راحت نموده بودیم که یک قاصدی از طرف آنها نزد من آمد و اظهار کرد نصراله عرض می‌کند اگر شما از تعقیب ما خسته نشده‌اید ما خسته و فرسوده شده‌ایم، اجازه می‌دهید که ما در نزد شما حاضر شویم؟ گفتم مانعی ندارد بسته به میل خود شما است. ساعتی بعد تمام خوانین و همراهان آنها حاضر و تفنگ‌های خود را نزد من گذاردند و گفتند ما برای تسلیم حاضریم هر عملی که می‌خواهید با ما انجام دهید. گفتم تفنگ خود را برداشته با من به خرم‌آباد برویم. فوراً قسمت را در آن محل گذارده با این خوانین و تفنگچی‌های آنها به طرف خرم‌آباد حرکت کردیم. منظره کار ما از این لحظه به کلی تغییر کرد. یعنی من و یک اردل در وسط دسته اشرازی که ما آنها را تعقیب می‌کردیم قرار گرفته، در هر محلی همین اشخاص برای من پست گذارده و حفاظت و مراقبت ما را انجام داده و این عمل حسن اثر خاصی در کلیه سکنه و کلیه مردم این نواحی بخشید که با چشم‌های خیلی دقیق این عمل من و این اعتمادی که به این اشخاص حاصل نموده بودم را ناظر بودند. ولی متأسفانه تصمیم سپهبد در خرم‌آباد این نقشه و عمل را به کلی به هم زد.

سرهنگی من

در آخر ۱۳۱۱ در وقتی که مشغول تعقیب اشرار بودم درجه سرهنگی من در اواخر خاک طرحان و اوایل چگنی در مجاورت تنگ گاوشمار ابلاغ شد. در این درجه من خیلی مانده بودم و در حق من ظلم شده بود. زیرا من بایستی در موقع عملیات اورامان ترفیع یافته و به مقام سرهنگی ارتقاء یافته باشم. متأسفانه پیش آمدهای آنجا که شرح مبسوط آن در خاطرات و در کتاب کردستان ذکر شده، باعث عدم موفقیت من شده حتی باعث و سبب گردید مورد غضب قرار گیرم.

پس از ارتقاء به رتبه سرهنگی چون عملیات تعقیب اشرار هم خاتمه یافته بود به خرم‌آباد مراجعت کردم. سپهبد احمدی هم در نتیجه مرخص کردن خوانین که دیگر مراجعت ننمودند به طهران احضار شد و امور لرستان مستقیماً و مستقلاً در دست این جانب قرار گرفت. چون تعقیب اشرار دیگر به آن صورت‌های قبلی نتیجه نداشت، به فکر افتادم که طریقه و اصول جدیدی را در نظر گرفته تعقیب نمایم. همین‌طور هم عمل شد و با یک نقشه خیلی منظمی برای امور لرستان مشغول کار شدم. اولین کار من دستگیری خوانین بود. بدین قسم که به هیچ‌وجه آنها را تعقیب نکردم بلکه راجع به اطاعت و انقیاد آنها تظاهر زیاد کردم و هر چه خواستند برای آنها انجام داده، تسهیلات زیادی برای کارها و برای زندگانی آنها کردم. حتی کار به جایی رسید که آقایان در پشت‌کوه دستبردهایی زده و از من خواستند که با وسائل دولتی اموال مسروقه آنها را تا خرم‌آباد حمل کنم. من برای جلب اعتماد آنها حتی این عمل را انجام دادم تا بالأخره پس از چند ماه موفق به جلب کامل این اشخاص شدم ولی چون نگاهداری این اشخاص در لرستان امری غیرمقدور و اگر مجدداً فرار می‌نمودند دستگیری آنها غیرممکن می‌شد لذا روزی کلیه خوانین حاضر شدند که به شهر آیند و حتی اتومبیل فرماندهی را خواستند. من هم اتومبیل خود را

فرستاده تمام را سوار کرده به شهر آمدند. به محض ورود به شهر کلیه آنان را دستگیر و به طهران اعزام نموده، بدین طریق عمل خوانین که مسئله و موضوع مهمی شده بود به کلی حل شده و دیگر بدین قسم یاغی یا مرکز تحریکی در لرستان باقی نماند.

پس از آن، به یک رشته اصلاحات اساسی در لرستان دست زدیم که به طور خلاصه به شرح زیر می‌باشند: آزادی کامل به الوار تا در هر نقطه مایل هستند سکونت نمایند. مجبور کردن الوار به ساختمان و ترک چادرنشینی. جدا کردن زارع از حشم‌دار و وضع قوانین خاص برای حشم‌دارها. تهیه کار در راه آهن برای کلیه بیکاران لرستان و به کارگماردن کلیه این اشخاص. تهیه باغ در هر آبادی و قریه. مجبور کردن به تهیه دبستان در کلیه مناطق لرستان. تقسیم‌بندی کامل لرستان به مناطق جزء و گماردن حکام مخصوص برای اداره این مناطق. دادن دستورهای روزانه برای امور الوار. رسیدگی دقیق در خرم‌آباد و در کلیه نقاط به عرایض، در اسرع اوقات. رواج لباس متحدالشکل در سراسر لرستان. تهیه ارتباط سریع در سراسر لرستان که از کوچکترین وقایع در اسرع اوقات اطلاع حاصل می‌شد. امیدوار کردن الوار به دولت و مأمورین. شروع ثبت کلیه املاک الوار به اسم خود آنها و قطع دست مشتی اشخاص مثل شمشیری، نظام‌السلطنه و هوشمند که در لرستان و املاک مداخله کرده و خود باعث تمام این هیاهوها شده بودند.

روی نقشه بسیار صحیحی اقدامات در لرستان شروع و حتی چون قوانین موجود کشور مانع از ترقی و پیشرفت امور لرستان بود لذا شرحی به طهران گزارش و تقاضا شد که مدت دو سال لرستان از کلیه قوانین موجوده مستثنی شده و در مقابل کمیسیون مخصوصی به لرستان آمده طبق اوضاع و احوال، وضعیت منطقه اداره گردد. این گزارش مورد تصویب شاه قرار گرفت و ماده واحده‌ای به مجلس برده شد و در نتیجه

کمیسیون فوق‌العاده‌ای مرکب از عده‌ای مأمورین عالی‌رتبه به لرستان آمد که با این جانب همکاری نمایند. این کمیسیون هم از اشخاص بسیار فهمیده و عاقل و فعال تشکیل شده بود و کمک بزرگی برای پیشرفت امور لرستان شد، به طوری که لرستان در ظرف مدت یکسال یک پیشرفت عظیمی نمود و در سراسر لرستان قدرت دولت به طور اکملی ریشه دواند و دیگر احدی ترس و وهمی نداشته، تمام الوار با جدیت و سعی فوق‌العاده به امور رعیتی و زراعتی خود مشغول شدند. آبادی‌های الوار صورت مرتبی را به خود گرفته و حتی الوار لباس‌های متحدالشکل را در بر نمودند، به طوری که کلاه‌های دوره‌دار در لرستان برای اولین مرتبه رواج یافت. تمام الوار با میل و رغبت آن را به سرگزارده و سلام با آن را مراعات می‌نمودند. از طرف دیگر چون عده بسیاری در راه آهن کار می‌کردند از عوائد خود گله و احشامی تهیه و بر ثروت اهالی به طور محسوسی اضافه شد.

تنبیه و سیاست سریع و اخذ نتیجه

نکته مهمی که ضمن مدت فرماندهی خود در لرستان حس کردم موضوع سیاست و تنبیه سریع بود. چه اگر این عمل فوری و پس از هر دزدی و راهزنی انجام می‌گرفت الوار حقیقتاً متنبه شده و گرد این کارها به هیچ وجه نگردیده و کوچکترین عمل خلاقی را مرتکب نمی‌شدند. ولی برعکس اگر دزدی و راهزنی‌ها بلا تعقیب مانده و اقدامی نمی‌شد روز به روز بیشتر به دزدی روی می‌آوردند. پس از قدری بررسی من درست درک کردم که هیچ طایفه و تیره لرستانی در منطقه خود دزدی نمی‌نماید بلکه هر تیره برای آنکه تولید سوء تفاهمی نکند و در ضمن برای آنکه تیره دیگر را مورد سوء ظن قرار دهد در منطقه طایفه مجاور دزدی می‌نمود. دستگیری این قبیل دزدها هم سریعاً مقدور نبود بلکه با مرور زمان و پس از مدتی ممکن بود دستگیر شوند. در طهران هم امور رمز و امور کشف در ستاد

به کلی از هم جدا بود. پس هم برای جلوگیری از دزدی و هم متوجه کردن مرکز به اقدامات سریع تعقیب این قسم عمل می شد؛ همیشه عده ای از اشرار و دزدان که در دادگاه محکوم شده بودند حاضر بودند و به محض آن که گزارشی می رسید که در فلان نقطه لرستان شب گذشته دزدی یا راهزنی شده صبح همان روز از این محکومین را که قطعاً از آن طایفه نبوده به محل برده در مقابل اهالی سیاست می نمودند و مراتب هم به طهران گزارش می شد که در فلان نقطه دزدی شده در تعقیب دزد هستیم. الوار که سیاست به این سریعی را ملاحظه می کردند خیلی در آنها تأثیر کرده و می گفتند تیب قطعاً وسایل بسیار سریع و دقیقی در اختیار دارد والا چگونه به این سرعت ممکن بود عمل شود. دزد اصلی هم که می شنید به فکر آنکه تیب نخواهد فهمید فرار نکرده بلکه در محل خود می ماند و پس از مدت خیلی پرده از روی کار آنها به واسطه علائم و مدارک و یا گفتار و خصومت داخلی خود آنها برداشته شده، دزد اصلی دستگیر و محاکمه و برای واقعه جدیدی نگهداری می شد. بایستی گفت سر موفقیت در لرستان فقط این اقدام سریع و به موقع بود.

تا اواخر ۱۳۱۳ وضع فرماندهی تیب با طرز بسیار جالبی پیشرفت کرده و در کلیه کارها موفقیت های شایانی بدست آمد. به طوری که منطقه لرستان در این مدت قلیل تغییر ماهیت داد. در آخر ۱۳۱۳ اطلاع رسید که در آتیه نزدیکی لرستان و خوزستان تشکیل لشکر واحدی را خواهند داد و سرتیب معینی فرماندهی آنرا دارا خواهد بود. به محض وصول این خبر برای آمدن خود به طهران اقدام کردم. جواب خیلی خوبی از طهران واصل شد که اعلیحضرت همایونی از شما خیلی راضی بوده و حسب الامر بایستی شما پس از آمدن به طهران به دانشگاه جنگ فرانسه بروید.

از این خبر من بسیار مشعوف و مسرور بودم ولی در آن ضمن به واسطه آمدن دسته ای مفتش به لرستان قدری وضعیّت روحی من خراب شد چه

آقایان مفتش که در رأس آنها سرگرد شاهقلی نامی بود پس از ورود رسماً از من تقاضای کمک پولی کرد چون من به هیچ وجه نه پولی داشته و نه قادر به کمک و مساعدتی بودم جواب دادم شما اگر مفتش هستید به کارهای خود مشغول شوید من که پولی ندارم. این قضیه آقایان را به رشته دسیسه و حقه‌بازی وادار کرد که در نتیجه دستجات متعددی مفتش به لرستان آمده و در اطراف این وقایع داستان‌ها گفته شد و از هر لحاظ آزرده‌گی کامل مرا در اواخر دوره فرماندهی فراهم ساخت. به طوری که در دفتر خاطرات کوچک آن مدت مندرجاتی یافت می‌شود که به خوبی جریانات آن موقع و اشتباهات مرا ثابت می‌نماید.^۱

بالأخره سال ۱۳۱۴ رسید. تیب هم ضمیمه لشکر شد ولی خبری از احضار من نشد. ناچار تلگرافات بسیاری مخایره و تمارض کرده و جداً از کار کناره‌گیری کردم. بالأخره سرهنگ داور پناه به جای من اعزام و امر شد مدت یک ماه با او کار کرده سپس به طهران مراجعت کنم. من هم طبق دستور همین اقدام را معمول نموده و پس از یک ماه در اواخر ماه تیر به طهران حرکت کردم. ولی اعمال مفتشین و اقدامات بعضی مخالفین خیلی محیط را برای من معشوش و درهم نموده بود به طوری که حتی دادرسی ارتش با تمام قوا در این زمینه مشغول اقدام و عمل بود زیرا تصور می‌کردند در لرستان استفاده‌های سرشاری کرده حال موقع آن است که

۱. در پیش درآمد این فصل، در اشاره به این بخش به گوشه‌هایی از این «مندرجات» اشاره شد. - ص ۵۲ - اینک نیز بدین مناسبت قسمت‌های دیگری از یادداشت‌های مزبور نقل می‌شود. رزم‌آرا اشتباه اصلی خود را در اعتماد بی جا می‌دانست و در یکی از این یادداشت‌ها نوشت: «با آنکه کراً در ضمن عمل به من ثابت شده بایستی دیر اعتماد بود مع هذا نمی‌دانم چه باعث و سبب است که اکثر فوری در افکار و اعمال به اشخاص اعتماد می‌کنم در صورتی که تا به حال کراً مضرّات این عمل را دیده و معایب آن را تحمل کرده‌ام. هر روز تجربه جدیدی در این خصوص حاصل می‌کنم ولی متأسفانه نمی‌دانم چرا ادب نشده و باز آن را تجربه می‌کنم. در دنیا به هیچ وجه کسی قابل اعتماد و اطمینان نیست و اعتماد به اشخاص بدترین معایب و نواقص است...».

مثل سایرین فرماندهان مرا نیز دوشیده و استفاده کاملی نمایند. متأسفانه چون وضعیت من مثل سایر فرماندهان نبود با تمام قوا در مقابل آقایان ایستادگی و مقاومت کرده حتی شرحی گزارش نموده تقاضا کردم کمیسیونی و یا داوری به این انتشاراتی که در اطراف من هست دقیقاً رسیدگی کند. شاه هم این تقاضا را قبول کرد و به دادرسی امر شد.

دادرسی هم پس از مدت یک ماه و نیم رسیدگی قرار کاملی که دال بر بی تقصیری من بود صادر و به این هیاهو و جنجال که در اطراف من تهیه شده بود خاتمه داد. قسمت عمده این هیاهو بوسیله سیدابراهیم جلالی که باجناب من بود تهیه شده بود. موضوع این بود که ایشان با کسان نظام السلطنه زدوبندی کرده و املاک مورد مستاجر او را که بین رعایا تقسیم شده بود با مبلغ خیلی خیلی اجاره کرده بود. به او نوشتم این عمل شما به کلی خلاف حقیقت و امکان‌پذیر نیست چه املاک مربوط به رعایا است. ایشان از این تاریخ یک بغض و کینه خاصی حاصل کرده به تصور آنکه من از املاک منظور شخصاً استفاده کرده‌ام شروع به کاغذپرانی و یک رشته اقدامات زننده و موهن کردند که بالأخره با این اقدام و توسل به دادرسی و رسیدگی خاتمه یافته و در نتیجه من هم موفق شدم یک سلسله اشخاص معاند را شناخته و به روحيات آنها پی بردم.^۱

۱. در یکی دیگر از یادداشت‌های مندرج در تقویم جیبی رزم‌آرا در این زمینه که با «آخرین ساعات و ایام توقف» وی در لرستان مقارن بود - ۲۴ مهر ۱۳۱۴ - مطالب ذیل به عنوان «دروس نافع و فراموش نشدنی» این تجربه ناخوشایند ذکر شده است: «۱. اعتماد به اشخاص ننمایم: ۲. در کار خرده‌بین و دقیق باشم: ۳. در مداخله به هر کاری کلیه عواقب آن را دقت نمایم: ۴. همیشه زندگانی محدود، کوچک و راحتی را دارا باشم: ۵. به هیچ وجه در امورات مالی مداخله ننمایم: ۶. اجرای هر امر و کاری را شخصاً مراقبت نمایم: ۷. از تخطی نگاهبانی اعمال مرئوسین خود کوتاهی ننمایم: ۸. دقت کنم هر امری از مجرای حقیقی خود جریان یابد: ۹. به اشخاص و مرئوسین جز کار اداری و رسمی کوچکترین مطالب و نکاتی مراجعه ننمایم: ۱۰. از اولین لحظه و شروع به هر کاری همه را مخالف خود دانسته، اعتماد به اقوال، کردار، رفتار اشخاص ننمایم (جمعه ۵ بعدازظهر).

فصل سوم دانشگاه جنگ

پیش درآمد

دوره انتصاب رزم آرا به دانشگاه جنگ در فاصله ۱۳۱۶ تا پیش آمد وقایع شهریور ۱۳۲۰ اگرچه از لحاظ شخصی هم با رویدادهای ناگواری توأم شد چون فوت مادر و تشکیل یک پرونده جزائی در دادگاه نظام و هم با دستاوردهای مغتنمی چون تجربه همکاری با افسران عالی رتبه‌ای چون ژنرال ژاندر و دیگر مربیان فرانسوی ارتش در آن دوره، که در این بخش از خاطرات به جوانی از آن‌ها اشاره شده است، ولی مهمترین حاصل آن را می‌توان در دگرگونی عمده‌ای ملاحظه کرد که در این دوره و به دلیل سعی و تلاش رزم آرا در دانش جغرافیایی ایران پدید آمد.

جغرافیایی نظامی نیز همانند نظام جدید و متحدالشکل ایران، پدیده جوان و نوپایی بود. تا پیش از انتصاب سرتیپ رزم آرا به ریاست دایره جغرافیایی ارتش در سال ۱۳۱۴ اگرچه همان‌گونه که اشاره خواهد شد تعدادی از صاحب‌منصبان در این زمینه آثاری ارائه کرده بودند ولی جغرافیای نظامی به عنوان یک موضوع خاص تحت بررسی و مطالعه قرار نگرفته بود. «شعبه نقشه‌برداری» نظام جدید که در همان سال‌های نخست ۱۳۰۰ تشکیل شد^۱ بیشتر به تهیه نقشه‌های نظامی، یا به

۱. جهانگیر قائم‌مقامی (و دیگران). تاریخ ارتش نوین ایران. بخش نخست چاپخانه ارتش.

عبارت دقیقتر ترجمه نقشه‌های نظامی روسی و انگلیسی از نقاط مختلف کشور اقدام کرد. جغرافیای نظامی نیز موضوع یک رشته بررسی‌های پراکنده قرار گرفت.

گذشته از جغرافیای مقدماتی نظامی ایران که همانند دیگر کتب آموزشی جغرافیا در اواخر دوره قاجار مجموعه‌ای بود از پرسش و پاسخ‌هایی در این زمینه و چند نقشه و مجموعه‌ای از دیگر اطلاعات کلی که در برای «شاگردان مدرسه و کلاء کل قشون نوشته شده بود»^۱ مهمترین مطالبی که در این دوره در زمینه جغرافیای نظامی منتشر شد نوشته‌های احمدخان احتسایان بودند. احتسایان در مقام نایب اول شعبه نقشه‌برداری دایره عملیات ارکان حزب کل قشون در فاصله تیرماه ۱۳۰۳ تا فروردین ۱۳۰۷ رشته مقالاتی در این زمینه در مجله قشون منتشر کرد که بعدها مبنای جغرافیای نظامی ایران^۲ وی قرار گرفت. این کتاب که تلفیق بود از یک بررسی کلاسیک جغرافیایی - جغرافیای طبیعی، سیاسی و اقتصادی ایران - به همراه پاره‌ای ملاحظات نظامی، به چندین چاپ رسید^۳ و تا مدت‌ها مهمترین منبع موجود در این زمینه به شمار می‌آمد.

از سرگرد احمد احتسایان دو بررسی جغرافیایی دیگر نیز در همین دوره منتشر شد. یکی جغرافیای نظامی افغانستان، بلوچستان و هندوستان (۱۳۱۳) و دیگری جغرافیای کشورهای آسیای غربی و همجوار ایران که این کتاب گذشته از حوزه شرقی فوق‌الذکر خاورمیانه، ترکیه و قفقاز را نیز در بر می‌گرفت.^۴

۱. نویسنده این کتابچه که «حسب الامر بندگان حضرت اشرف اعظم وزیر جنگ و فرمانده کل قشون ایران دامت عظمته به طبع رسید، (چاپ دوم، جوزا ۱۳۰۳، مطبعه کل قشون»، روشن نیست ولی به نوشته‌های سرتیب عبدالرزاق خان بغابری می‌ماند.

۲. تهران، مطبعه باقرزاده، ۱۳۱۰.

۳. از جمله با مشخصات ذیل: «دانشکده افسری، سال تحصیلی ۱۷-۱۳۱۸، چاپخانه ارتش».

۴. تاریخ انتشار اثر اخیرالذکر روشن نیست ولی باید اواخر دهه ۱۳۱۰ باشد.

در این دوره نوشته‌های دیگری نیز در این زمینه منتشر شدند از جمله *جغرافیای نظامی افغانستان* به قلم سرهنگ علی‌خان کریم قوانلو در سال ۱۳۰۹ که به رغم اختصار — ۵۸ صفحه — مقدمه نسبتاً جامعی بود بر جغرافیا و تشکیلات نظامی افغانستان آن روز. از مجموعه *جغرافیای نظامی* که ترجمه‌ای بود از نایب اول احمد وثوق جز قسمت اول آن که به اروپا راجع می‌شد و چندان هم نظامی نبود،^۱ قسمت‌های دیگری منتشر شد. در سال ۱۳۱۲ ارکان حرب کل قشون کتاب نسبتاً مفصلی منتشر کرد تحت عنوان *جغرافیای نظامی ترکیه* که آن نیز با اشتال بر سه بخش اصول و قواعد کلی جنگ، تاریخچه جنگ ۱۸۷۷ روسیه و عثمانی و یک بخش کوتاه نهایی در باب جغرافیای ترکیه چندان هم با عنوان اصلی کتاب تطابق نداشت و بالاخره کتاب *جغرافیای نظامی اتحاد جماهیر شوروی* نوشته سرهنگ حسن ارفع که برای دانشجویان دانشکده افسری نوشته شده بود.

اگرچه با انتقال رزم آرا به دانشگاه جنگ و تشکیل دایره جغرافیایی ارتش تحت سرپرستی وی حوزه جغرافیای نظامی نیز متحول شد ولی تحول و دگرگونی اصلی که در نهایت در قالب مجموعه کتاب‌های جغرافیای نظامی رزم آرا متبلور گردید بیشتر حاصل دوره‌هایی است که وی در مقام سرپرست هیئت‌های دانشجویی دانشگاه جنگ رشته سفرهایی شناسایی و آموزشی‌ای را به اقصی نقاط کشور ترتیب داد. رشته علائق و بررسی‌های اولیه رزم آرا در زمینه جغرافیای نظامی که به جغرافیای نظامی کشورهای همسایه مربوط می‌شد، اگرچه از انسجام بیشتر و کیفیت بالاتری برخوردار بود ولی با دیگر تحقیقات منتشر شده موجود تفاوت چشمگیری نداشت. نخستین این بررسی‌ها رساله جغرافیای نظامی بلوچستان انگلیس بود که در بهمن ۱۳۱۴ به صورت یک سخنرانی در کانون افسران ارائه شد^۲ و به دنبال آن

۱. مطبعه کل قشون، ۱۳۰۹.

۲. حال که از کانون افسران سخن به میان آمد جا دارد که به رسائل ذیل از سرلشکر رزم آرا که

مجموعه رسائل جغرافیای نظامی کشور افغانستان، جغرافیای ترکیه، ترکستان شوروی و جغرافیای قفقازیه — به انضمام یک مجموعه علیحده از نقشه‌های ذی‌ربط — که تا سال ۱۳۱۶ به صورت رشته سخنرانی‌هایی ایراد و منتشر شدند.

در این میان به تدریج حاصل سفرهای شناسایی رزم‌آرا و گروه‌های دانشجویی همراه صورت ملموس و مدونی یافت. جغرافیای نظامی شهرستان‌های مرزی که آن نیز همراه با یک مجموعه علیحده از نقشه‌های مربوط منتشر شد اولین نمونه آن بود.^۱ ویژگی اصلی این بررسی‌ها آشنایی عینی و عملی با حوزه‌های مورد بحث بود و ارزیابی آن‌ها از لحاظ نظامی بررسی قسمت به قسمت مناطق مورد شناسایی همراه با سخنرانی‌هایی در این زمینه — و همچنین پاره‌ای موارد کلی نظامی — بخش اصلی این سفرها را تشکیل می‌داد که در نهایت به صورت پرونده‌های خاصی تدوین می‌شد.^۲ مجموعه بیست جلدی جغرافیای نظامی ایران که در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به شرح مطابق با فهرست ارائه شده در متن خاطرات منتشر شدند، بر یک چنین بررسی‌هایی استوار بودند.

در خاطرات رزم‌آرا از چگونگی تدوین و شکل‌گیری این مجموعه

→

متن منتشر شده پاره‌ای از دیگر سخنرانی‌های وی در کانون مذکور است. اشاره شود: کنفرانس ۲ راجع به پیاده نظام (شرح اصطلاحات، راه‌پیمایی، توقف، اردوگاه) ۲۴ خرداد ۱۳۱۶ (۲۰ ص + نقشه)؛ سخنرانی راجع به مسائل تاکتیکی پیاده نظام (وسائل ضدارابه)، ۳ دی ۱۳۱۸ (۲۴ ص)؛ سخنرانی راجع به پیاده نظام در عملیات کوهستانی، ۱۳۲۰/۲/۱۵ (۱۰ ص)؛ سخنرانی راجع به ارابه‌های جنگی، ۹ تیر ۱۳۲۰ (۱۳ ص).

۱. نخستین نمونه ملاحظه شده از این رساله که بعدها به جاب‌های متعدد رسید بدین مشخصات است:

سرتیب رزم‌آرا، جغرافیای نظامی شهرستان‌های مرزی. دانشکده افسری. سال سوم ستوانی. ۱۳۱۸-۱۳۱۹، چاپخانه شرکت مطبوعات.

۲. بنگرید به ص ۱۱۸ همین کتاب.

بررسی‌های جغرافیایی جز چند اشاره کلی و گذرا، اطلاع دقیق ارائه نشده است ولی در یکی از تقویم‌های جیبی او در توصیف صحنه‌هایی از یکی از سفرهای جغرافیایی به شرق ایران، مطالبی چند یادداشت شده که اگرچه در مورد «چگونگی تدوین و شکل‌گیری این مجموعه» اطلاعی به دست نمی‌دهد ولی از لحاظ آشنایی به روحیه و دیدگاه رزم‌آرا در این نوع تلاش‌ها جالب توجه است.

در یادداشتی به تاریخ ساعت ۸ صبح ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۹ «از روی پله [میل] نادری نمره ۱ به طرف بم» چنین می‌خوانیم:

«باد سریع و شدید در بالای برج که به ارتفاع ۱۵ متر است لرزش بر اندام انداخته و با آنکه در پناه دیوار نیم‌دایره‌ای لبه برج نشسته‌ام باز بی‌زحمت قادر به نوشتن این سطور نیستم. چشم انداز وسیع و ممتدی به نظر، این شن‌زار در یکتایی وسیع را در نظر مجسم ساخته، از هر طرف جز این سطح و جز ضمیمه حالت طبیعت چیزی به نظر نمی‌رسد. فقط در طرف مغرب است ارتفاعاتی در افق این توازن را بهم زده و گفتی زمین را غیرموزون در این جلگه ساخته است. در این لحظه که در زیر وزش باد ناظر این منظره می‌باشم غوطه‌ور در یک رشته افکار بی‌پایان می‌باشم چه بشر با آنکه خیلی سپری و غیر پایدار است ولی هیچگاه یادگار هم‌نوعان خود را فراموش ننموده و نمی‌تواند از خاطر محو سازد؛ آیا چه اشخاص و چه اردوها و سردارانی از این صحرا عبور و هریک با چه افکار بزرگ و چه خیالات جاه‌طلبی و فتح و غلبه این صحرا را درنور دیده‌اند چه بدون این فکر تحمل و سختی و مشقت این صحرای پهناور شن‌زار وسیع بی‌مورد بوده است. امروز کلیه این اشخاص در دل خاک خفته از افکار جاه‌طلبی و جهانگیری آنها جز یادگاری باقی نمانده که همان تاریخ بشر و گزارش دنیای قدیم و کهنه باشد. اسکندر مقدونی، نادرشاه عنوان مهم و فاتحین مشهوری می‌باشند که از این صحرا عبور کرده‌اند ولی در این لحظه ساهاست که از فوت آنها گذشته و در حقیقت دیگر کوچکترین آثاری برای آنها نیست. کار دنیا به اینجا خاتمه نیافته

باز فوج‌ها نوع بشر از این صحرا عبور و شاید در آن موقع یاد هیچ فکر از آنها خطور ننماید. برای من یک نتیجه از این تذکر و از این توجیه بیش نیست که در این سپری آیا جز نیک‌نامی و جز خوبی چه حاصل و چه آثاری بهتر ممکن است در قلوب اثر و در تاریخ ماندگار من و امثال من نام و معرفیت ما با خاتمه زندگانی میان خاتمه خواهد یافت.»

و یا یادداشت دیگری به تاریخ ۸ شب ۵ خرداد همان سال به قرار ذیل:

«در پاسگاه [...] نزدیک اتومبیل که دارای پست رادیو است نشسته به انتظار حاضر کردن شام می‌باشم. افسران دانشجو که از این مسافرت مطول خسته و کسل می‌باشند غرق خواب و کسالت در هر سوی چند میزی که بهم متصل نموده‌اند قرار گرفته من تمام افکارم متوجه زن و فرزندان بود. به واسطه ۱۶ روز دوری از آنها خاطراً افسوده و کسل می‌باشم ولی چاره‌ای نیست بایستی تحمل کرد چه برای اخذ تجربه برای دیدن نقاط کشور که عاشق آن می‌باشم تحمل این زحمات و بردباری این مصائب لازم است من در زندگانی خود خیلی دقیق و جدی هستم که هرگونه زحمت و مشقتی را با روی باز و ناصیه گشاده استقبال نمایم.»

با این حال در این دوره نیز همانند ادوار پیشین، باز هم روزگار ناملاطیات خود را به دنبال داشت؛ در سال ۱۳۱۶ تأخیر در اجرای یکی از احکام صادره دادگاه نظامی که سوابق آن به دوره ریاست رزم‌آرا بر تیب لرستان باز می‌گشت موضوع تشکیل پرونده‌ای بر ضد وی شد که هم در متن خاطرات به صورت نسبتاً کاملی به جریان آن اشاره شده است - صص ۱۱۰ تا ۱۱۵ - و هم در بخش ضمیمه کتاب مجموعه اسنادی در مورد آن منعکس گردیده است (اسناد شماره ۱۴ تا ۲۰).

این ماجرا نیز همانند موضوع پرونده‌سازی‌های مراحل پایانی

۱. ناخوانا، شبیه «رنه چریک نور»؟

مأموریت لرستان، تأثیر ناگواری بر رزم آرا بر جای گذاشت به طوری که در یکی از معدود یادداشت‌های موجود در تقویم جیبی سال ۱۳۱۶ از این می‌نویسد که «... تا این تاریخ - ساعت ۱۱ روز ۱۶/۹/۴ در منزل شخصی در خیابان کاخ، اطاق دفتر - سه بلکه چهار سال است که روز به روز جریان زندگانی برای من بدتر شد و هر روز پیشامدهای جدیدی برای من عرض اندام کرده است. هر قدر صبر نموده‌ام، روزگار، ایام بدتر و گزارشات تلخ‌تری را به من ارائه داده است، در صورتی که در قلب خود جز مهربانی و مساعدت و جز نگهداری اشخاصی نظر دیگری دارا نبوده‌ام، بالاخره نمی‌دانم این ایام نکبت تا کی و تا چه تاریخ برای من ادامه خواهد داشت...»

با این حال همانگونه که در متن خاطرات نیز آمده است، در پی تحولاتی چند و بویژه پراثر نیاز ارتش به خدمات رزم آرا این نیز گذشت و وی توانست در یادداشتی که به تاریخ «۹ بعد از ظهر ۲۶ اسفند ۱۳۲۴» در تقویم جیبی خود ثبت کرد از این بنویسد که «... پس از مدت‌ها در دسر و زحمت، پس از یک سال بدبختی بزرگ که حتی در روی میز مجرمین نشسته، خود را حاضر برای تحمل هر ناملاطتی نموده بود - این ناملاطیات خیلی سخت و دشوار بود: مرگ مادر، جلب به محاکمات، از بین رفتن شئونات، بی‌اعتنایی اشخاصی ظاهر ساز - از آنجایی که همیشه خواست خدا و توجه پروردگار حافظ نوع بشر است، در این قسمت نیز قدرت‌نمایی شده در ظرف چند ماهی موضوع محاکمات به کلی لغو، موفقیت در اثر خواستن فرانسویان محکم و بالاخره به طوری که امروز ساعت پنج بعد از ظهر از دهن اخوان و هشیروه‌های خود شنیدم به درجه سرتیپی ترقی داده شدم. پس بایستی در ضمن بدبختی و سیه‌روزرگاری در موقع نکبت و درماندگی... همیشه توجهی به درگاه احدیت و مقاماتی شد که خلاقیت و قدرت این درخواست را دارند، از جمله شاه‌رضا (حضرت رضا) که به درخواست‌های من جواب قاطعی مرحمت فرمود.»

پس از انتقال به طهران چون دانشگاه جنگ جدیداً تأسیس شده بود لذا مرا مأمور دانشگاه جنگ کردند. ولی چون صریحاً کار من معلوم نشده بود خود را به رئیس هیئت فرانسوی ژنرال ژاندر معرفی کرده ایشان هم به من دستور دادند که شما را برای مترجمی استاد تاکتیک تعیین کرده‌اند. چون به کلی از جریان امور بی‌خبر بودم استاد تاکتیک را جستجو کرده معلوم شد سرهنگ دوم فاوور عهده‌دار این کار است. این شغل و مأموریت برای من بسیار باعث تأسف شد چه من یک سرهنگ تمام را مأمور نموده بودند که زیر دست یک سرهنگ دوم که در ارتش فرانسه سرگرد بوده است مشغول کار شوم. چون اگر از ابتدا امتناع می‌کردم شاید تعبیر به این می‌شد که از عهده انجام مأموریت نمی‌توانم برآیم پس مصمم شدم چند روزی کار کرده، چند کنفرانس را حاضر و ایراد نمایم. سپس برای تعیین تکلیف خود ایستادگی کنم. به همین قسم هم اقدام شد. دو یا سه کنفرانسی را که استاد تاکتیک حاضر کرده بود ترجمه کرده و ایراد نمود، سپس گزارش مبسوطی تهیه و به دانشگاه تسلیم کردم که من یک سرهنگ و برای من مقدور نیست زبردست یک سرهنگ دوم کار کنم. اگر امر قطعی است اجازه داده شود یکی از ستاره‌های خود را برداشته با رتبه سرهنگ دومی مشغول گردم. رئیس ستاد که در عین حال هم رئیس ستاد و هم رئیس دانشگاه جنگ بود ابتدا تمایلی برای پذیرفتن این گزارش نداشت. ولی پس از ایستادگی و فشار بسیار قبول کرد و گفت: بسیار خوب، به عرض خواهیم رساند. ولی اگر باعث تغییر شاه شدید مسئول خود شما خواهید بود. بالاخره با اصرار زیاد من قبول کرده و به عرض رسانید. شاه در جواب گفته بود چون این افسر جغرافیا می‌داند و کتبی در این خصوص نوشته، یک کاری در این خصوص‌ها به او بدهید و پستی که به او داده می‌شود کمتر از فرماندهی تیپ نباشد. از اینرو مرا مأمور تشکیل دائرة جغرافیای ارتش نمودند.

دائرة جغرافیایی ستاد ارتش

پس از انتصاب به ریاست دائرة جغرافیای ارتش جداً مشغول کار شدم. ولی این جا هم کار بسیار مشکل بود چه فقط یک چاپخانه قدیمی وجود داشت و یک شعبه نقشه کشی. پس از بررسی سوابق و سازمان دائرة جغرافیای فرانسه پیشنهاد شد که این دائرة شامل چهار شعبه به شرح زیر باشد: ۱. شعبه مساحی ۲. شعبه نقشه برداری ۳. شعبه نقشه کشی. ۴. شعبه چاپخانه.

این شعبه ها فوری تشکیل شد و برای چاپخانه هم تصویب شد که ماشین های جدیدی خریداری شود که خود سرهنگ...^۱ رئیس شعبه مأمور خریداری و حمل آن شد. راجع به تهیه نقشه های جغرافی هم من چند بررسی دقیق کرده و به شرح زیر اقدام کردم: ۱. از آنجاکه نقشه های موجود فقط به وسیله خارجی ها ترسیم شده و نقشه اساسی کشوری نداریم، اجازه داده شود که با یک شرکت خارجی داخل مذاکره شده شروع به نقشه برداری کلیه کشور شود. این قسمت کراًً گزارش گردید و به هیچ وجه ترتیب اثری داده نشد.

۲. تا وقتی نقشه اساسی برای کشور تهیه شود برای عملیات نظامی نقشه جاتی به مقیاس $\frac{1}{50000}$ تهیه شود بدین قسم که کلیه نقشه جات $\frac{1}{253444}$ انگلیسی و نقشه جات $\frac{1}{84000}$ روسی را با اصول عکاسی بزرگ کرده و به مقیاس $\frac{1}{50000}$ آورده سپس هیئت هایی تهیه و این نقشه جات را فقط در قسمت مسطحات با وضع زمین تطبیق نموده و تصحیح نمایند و چون تمام ایران ۴۰۰۰ قطعه می باشد فقط برای شهرهایی که محل پادگان است و نواحی مجاور آن که از لحاظ نظامی قابل توجه است این نقشه جات تهیه شود.

۳. تهیه سازمان خاصی برای نقشه کشی در داخل لشکرها.

۱. نقطه چین در اصل.

۴. پیش‌بینی کمک خرج‌ها و مساعدت‌های مالی با مأمورین نقشه‌کش.
 ۵. تقسیم‌بندی نقشه‌جات در مقیاس‌های مختلف به شرح زیر:
 الف) $\frac{1}{50,000}$ نقشه‌جات نظامی برای کارهای هنگ‌ها تا کادر لشکر.
 ب) $\frac{1}{253,000}$ برای ستادهای لشکر و سپاه‌ها.
 ج) $\frac{1}{1,000,000}$ نقشه‌جات برای ادارات نظامی و قسمت‌های اداری.
 د) $\frac{1}{2,000,000}$ برای استفاده کلیهٔ دو اثر غیرنظامی.
 روی همین طرح شروع به کار شده و موفقیت‌هایی هم بدست آمد.
 یعنی در ظرف چند ماه بیش از ۷۰۰ قطعه نقشه $\frac{1}{50,000}$ حاضر و شروع به تصحیح آن کردیم و کلاس تدریس نقشه‌کشی خاصی هم برای تعلیم افسران تهیه و آماده گردید و بدین طریق پیشرفت محسوسی در کارها حاصل شد. اما متأسفانه مقامات عالیه چندان توجهی به تهیهٔ نقشه‌های کامل جغرافی نداشتند. تمام اوقات به حرف می‌گذشت. حتی چندین کمپانی بزرگ خارجی تقاضاهایی کرده و پیشنهادهایی به این دایره دادند که با شرائط خیلی مناسبی شروع به تهیه نقشه عمومی کشور شود. به نظر این جانب اگر تمام اعتباراتی که برای نقشه در وزارت‌خانه‌های مختلف صرف می‌شد متمرکز می‌گردید و به این پیشنهادات ترتیب اثری داده می‌شد در ده سال بهترین نقشه‌های جغرافیایی ایران فراهم می‌گردید و کشور به کلی بی‌نیاز از این نقشه‌جات مختلف و بی‌اساس و درهم خارجی‌ها می‌شد.
 پس از مدت هشت ماه که در دایره جغرافیایی کار کردم امر شد که ضمن عهده‌داری امور این دایره، به دانشگاه جنگ هم رفته سمت معاونت دروس آنجا را عهده‌دار شوم. چون کارهای نقشه‌برداری کم بود. این پیشنهاد را استقبال کرده به آنجا رفتم. در دانشگاه جنگ هیئت افسران فرانسوی که مرکب از شش نفر و در رأس آنها یک سپهبدی بود کار می‌کردند و طبعاً همکاری من با آنها بیشتر باعث پیشرفت و تصحیح افکار من می‌شد. در ابتدای امر خیلی وارد کار نبودم ولی تدریجاً به کار

آنجا آشنا شده، صبح‌ها را در ستاد و عصرها را در دانشگاه مشغول انجام وظیفه بودم. در دانشگاه هم متأسفانه یک موضوعی که گاه‌گاهی باعث زحمت می‌شد وجود معاون دانشگاه جنگ سرتیپ دیبا بود. این شخص چون خیلی خیلی خشک و بی‌مطالعه بود اکثر اقدامات او مزاحم امور شده و تولید زحماتی می‌نمود و حتی گاه‌گاهی خیلی باعث رنجش و کسالت روحی من می‌شد.

در این ضمن چون در خرمشهر حوض شناوری تازه وارد شده و نظر مرکز آن بود که در بندر شاهپور نصب گردد و سرهنگ بایندر مخالف این نظر بود، لذا به من مأموریت داده شد که با سرهنگ صفاری به جنوب رفته و وضعیت را بررسی نمایم. من هم در تابستان به جنوب رفته مدت یک‌ماه در بندر شاهپور بودم تا بالآخره طبق نظر مرکز حوض شناور را به بندر شاهپور انتقال و در خور دوراک لنگر انداخته و بدین قسم این کار هم به طرز خیلی خوبی انجام گرفت. پس از مدتی باز مأموریت دیگری داده شد که به کردستان رفته در اطراف اقدامات فرمانده لشکر سرتیپ نخبوان بازرسی‌هایی نمایم. تفتیش آنجا هم خاتمه و مراجعت کردم.

در همین موقع بود که حس کردم رئیس ستاد سرلشکر ضرغامی قدری نسبت به من مکدر است، و در ضمن چون سرتیپ فرج‌اله آق‌اولی تازه از غضب شاهانه خارج شده بود و نظر بر این بود به او کاری داده شود، به من امر شد که دائره جغرافیایی را تحویل او داده و فقط در دانشگاه جنگ خدمت نمایم.

معاونت دروس دانشگاه جنگ

من از این شغل چون به کلی خارج از محیط حقه‌بازی و ظاهرسازی ارتش بود بسیار راضی و خشنود بوده و جداً مشغول کار شدم. در اوایل کار امر شد که برای تفتیش راه‌آهن جنوب و خاصه قطعه پنج که دیرتر از موعد

مقرر حاضر شده بود با هیئتی از مهندس‌های ایرانی به امور آن برسیم. پس از بازرسی که مدت بیست و پنج روز به طول انجامید مراجعت کردم. سپس تقاضا کردم ضمن خدمت در دانشگاه جنگ در دوره فرماندهی آن نیز شرکت کنم. قبول شد و من در دوره سوم فرماندهی شرکت کردم. در ضمن شرکت در دوره فرماندهی وظایف خود را انجام داده و تدریس جغرافیای نظامی دانشگاه جنگ هم به من محول شده بود و به همین قسم جغرافیای دانشکده افسری. یکی از محاسن بزرگ این امر برای من موضوع کار با افسران فهمیده خاصه سپهبد ژاندر فرانسوی بود. او که افسری بسیار با تجربه، فهمیده و مطلع بود، به من در تصحیح افکار و پیشرفت و تکمیل اطلاعات نظامی کمک شایانی کرد. آنچه برای او مقدور بود در هر قسمتی کمک و مساعدت می نمود.

فوت مادرم

قدر و قیمت اشخاص در فقدان آنها حس می شود و در غیبت و رفتن آنها است که پی به ارزش واقعی آنها برده می شود. پدر و مادر بزرگترین حق را به گردن اولاد خود دارند و هیچ فرزند علاقمندی نمی تواند آنها را فراموش و زحمات طاقت فرسا و شب‌نخوابی‌های بسیار آنها را فراموش نماید. خاصه مادر که با چه زحماتی دست به گریبان بوده و بایستی چه قسم با هزاران مشقت بسر برد. من نیز به پدر و مادر خود بسیار علاقمند بودم و بسیار به آنها عقیده مند می باشم. خاصه مادرم که بیچاره بواسطه اخلاق پدرم در اواخر زندگانی خود بسیار متأثر و ملول بود و حتی بسیار دچار هم و غم گردیده بود.

یک سال قبل مبتلا به سرطان معده شده من او را به بیمارستان امریکایی برده و در آنجا او را عمل کردند ولی دکتر معالج که برر نام

داشت گفت این معالجه نتیجه ندارد، مجدداً این مرض عود خواهد کرد. این حرف کاملاً صحیح بود و پس از شش ماه این مرض به شدت زیادی عود کرد و بسیار [...] افتاد به طوری که تمام معالجات برای او بی اثر و هر قدر اقدام می شد تأثیری نداشت و آن بیچاره هم با یک درد و سختی بسیاری ایام می گذرانید. گرچه منزل من در خیابان کاخ و دور از محله سرچشمه بود، ولی همه روزه عصر به منزل مادرم آمده و تا ساعات زیادی را در بالین او بسر می بردم. مادرم مهر و محبت خاصی به اولاد خود داشت خاصه نسبت به من، چه من از بدو سن جوانی تمام را در خارج محیط منزل و تمام را در خطرات بسر برده و مادرم روی همین اصل به من بسیار علاقمند بوده و بی نهایت مرا دوست می داشت. بالأخره دست اجل کار خود را کرد و بیچاره مادرم در روز پنجشنبه ۱۴ محرم ۱۳۱۶ دارفانی را وداع گفته و برای ابد از محیط ما دور شد. برای آنکه درجه علاقه خود و مهر مادرم را بیشتر تشریح کنم چند سطر می نویسم که در روز فوت او در دفتر خاطرات خود یادداشت نموده ام نقل می کنم:

«آخرین بوسه مادر. مادر بیچاره ماهها است که در نتیجه مرض سرطان دچار زحمت و رنج است. اقدامات پی در پی ما برای نجات او اثر نکرد، عمل شدید فقط شش ماه به زندگانی او افزود. همه روزه عصر قلبم برای دیدارش بی تاب بود و تمام فکرم متوجه او بود که زودتر او را دیده از دیدارش لذت ببرم. عصری است برای دیدارش وارد شدم بیچاره مادرم در نتیجه کسالت ممتد به کلی بی حال و با ضعف بسیار در روی زمین افتاده، از روز گذشته دیگر قدری با زحمت صحبت می کند. وقتی وارد شدم مستقیماً به بالینش رفته مدتی را به او نگاه کردم. همین قدر که چشمش را باز کرد و فهمید من در بالینش حاضرم دستش را دراز کرد و دست مرا در دست گرفت. بیچاره مادر در حال ناتوانی و ضعف باز اولاد

خود را فراموش ننموده است، در عین بدبختی باز به یاد فرزندش می‌باشد.

دست بی‌قدرتش با کمال ناتوانی دست مرا فشار می‌داد گویا به من می‌گفت من قدرت صحبت ندارم و دیگر قادر به حرف زدن نیستم، بدین وسیله احساسات خود را بروز می‌دهم. قدری اشک از گوشه دیدگانش جاری شد. گویا باز متوجه من بود و با دست سر مرا به طرف سینه خود برده لبان بی‌فروغش به روی صورت من بوسه داد. آخرین بوسه مادرم در من بی‌اندازه اثر کرده، قلب مرا به کلی شکست. منظره این حرکات تمام ناظرین را به تأثر انداخت. اشک از گوشه چشم همه جاری بود. پس از مدتی با کمال ضعف اسم نوذر را به زبان جاری و او را خواست و با کمال ناتوانی پیشانی او را نیز بوسید. بیچاره مادر تا آخرین لحظه من و پسر را فراموش نکرده بود. این لحظه آخرین لحظه فراست و هوش او بود چه فردا صبح دکتر را که برای دیدن او آوردم دیگر ضعف او بیشتر شده بود. آخرین کلمه حرف او سؤال از دکتر بود که آیا دوا می‌دهی یا خیر؟ پس از این لحظه و روز یکشنبه عاشورا ناتوانی مادرم شروع شده بیچاره تا روز پنج‌شنبه عمر را در حال سکرات بود و دقایق بدی را طی کرد و بالأخره در ساعت ۵ بعد از نصف شب روز ۲۸ آخرین لحظه زندگانی را طی نمود و آخرین نفس واپسین را کشید. جان به جهان آفرین تسلیم کرد. جنازه در ساعت هفت و نیم روز جمعه صبح به اداره متوفیات حمل و در ساعت هشت پس از اجرای مراسم لازمه به حضرت عبدالعظیم حمل و در باغ طوطی در حجراه غربی در ساعت ده و بیست دقیقه به خاک سپرده شد. تولد ۱۲۵۸، فوت ۱۳۱۶.

این فقدان برای من بسیار باعث تأسف و تأثر بود ولی با تقدیر کاری مقدر نبود. ختم آن مرحومه برقرار و من فوراً یک مقبره نسبتاً خوبی هم در باغ طوطی برای خانواده به مناسبت مادرم تهیه کردم و بدین قسم

روزگار یک مادر عزیزی را که سال‌ها در دامان پرمهر و محبتش مرا پرورش داده بود از من ربود و تأسف و تألم آنرا برای همیشه در قلب من باقی گذارد.

پس از فوت مادرم شیرازهٔ امور خانوادگی ما از هم گسیخته شد چه تا او بود همه را جمع کرده و یک اجتماع واقعی در منزل پدرم وجود داشت. ولی پس از فوت او برادر بزرگم و گل‌پیرا از آن منزل خارج شده سایرین هم هرکسی به طرز بی‌پراکنده گردیده و بدین قسم محیط خانوادگی که آن قسم با مهر و محبت و جمع بود، پراکنده و از هم پاشیده شده و در نتیجه اولین اثرات رفتن مادرم به تمام اخوان و خواهرهای من ثابت و حتی پدرم هم که تا این تاریخ ناراضی بود به خوبی نتیجه فقد مادرم را حس کرده به طوری که در خاطرات خود این موضوع را به طور روشنی درج نموده است.

دوره دانشگاه جنگ و کارهایی که در این مؤسسه می‌شد بسیار مفید و مؤثر بود. من ضمن خدمت در این مؤسسه موفق شدم که بیش از پیش معایب و نواقص خود را مرتفع کرده و برای خدمات به کشور خود را حاضر سازم. در بین مستشاران فرانسوی افرادی بسیار فهمیده، با اطلاع و با علاقه بودند که بایستی بین آنها در مرتبه اول اسم خود رئیس هیئت، سپهبد ژاندر را ذکر کنم. بقیه هم در کار جدیت داشتند ولی به علاقمندی و جدیت او نبودند و مثل او در کارها وقت صرف نموده و با علاقه به کارها نظر نمی‌نمودند. من همان قسمی که قبلاً ذکر شد ضمن کارهای اداری خود مشغول طی دورهٔ دانشگاه جنگ نیز بوده و در کلاس‌ها و تعلیمات آن شرکت می‌کردم.

دروس و تعلیمات دانشگاه جنگ به طور کلی شامل قسمت‌های زیر بود: سخن‌رانی‌هایی که روی کتب و مدارک موجوده انجام می‌شد و آنقدرها مهم و قابل توجه نبود. تمرین روی نقشه که طبق تم‌های معینی

این کار انجام شده و بسیار مفید و مؤثر بود. تمرین‌هایی در خارج با عده و یا بدون عده که برای نمو و ترقی خصائل فرماندهی بسیار مفید و مؤثر و بی‌اندازه نافع و با فایده بود. مسافرت‌های تاکتیکی و عملی که بی‌اندازه برای شناسایی مناطق کشور و برای آشنایی به طرز استعمال حرف خوب بود. به‌طور کلی تعلیمات دانشگاه و طرز کار این مؤسسه خیلی با اصول مرتب و منظمی پیشرفت می‌کرد و در ضمن برای هر دوره چندین مسافرت عملی و تاکتیکی در مناطق مختلف کشور انجام می‌شد که در نتیجه افسران موفق به دیدن مناطق ناشناس کشور شده و می‌توانستند از نزدیک به وضعیت حقیقی کلیه نقاط و ارزش واقعی آن پی ببرند. ریاست دانشگاه جنگ با سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد بود که در هر هفته دو روز صبح را به دانشگاه آمده پس از دادن دستوراتی می‌رفت. کارهای مالی و اداری را سرتیپ دیبا انجام داده و کلیه کارهای دروس از لحاظ برنامه‌ها و مرتب کردن جریان آن با شخص این جانب بود که با کسب دستور از سپهبد ژاندر انجام داده و اگر در بدو امر قدری دستور او لازم بود ولی در اواخر دیگر احتیاجی به دستور او هم نبوده و با کمال سهولت و بدون دردسری کلیه امور مربوط به دانشگاه با حسن جریان می‌گذشت. و ستاد ارتش هم کاملاً از این حسن جریان راضی و خشنود بود. علاوه بر کلاس‌های فرماندهی و ستاد که دائماً در مدرسه بود در آخر هر سال کلیه فرماندهان لشکر نیز احضار و کلاس برای آنها تشکیل می‌گردید که دوره آن یک‌ماه بود. ضمناً کلاس برای دوره استادی و مهندسی هم مطابق احتیاجات در موارد و مواقع خاصی تهیه می‌شد.

تشویق و تنبیه در یک موقع

در اواخر سال ۱۳۱۶ از طرف دانشگاه جنگ به مناسبت جدیت در کارهای مربوطه نشان لیاقت درجه ۳ داده شد. جای تعجب بود که در

همان موقع دستوری رسید که خود را به دادرسی ارتش معرفی کنم، چه بایستی محاکمه گردم. این دو دستور و دو تصمیم درباره من بسیار مضحک به نظر می‌رسید چه اگر دادرسی بوده و بایستی محاکمه گردم دیگر موضوع تشویق و دادن نشان لیاقت چه موضوعی داشت. در هر حال به دادرسی ارتش رفته پس از رسیدگی و تحقیقات کافی معلوم شد جریان امر مطابق با شرح زیر است:

در مدت فرماندهی این جانب در کرگاه دزدی شده بود. ضمن تعقیب، بعضی از دزدها دستگیر و عده‌ای دستگیر نشده بودند. اشراری که دستگیر شده بودند با پرونده عمل تسلیم دادگاه تیپ شده در دادگاه برای حاضرین حکم رسانی و برای غایبین حکم غیابی صادر شده بود و چون اجرای حکم در مورد حاضرین سبب می‌شد که دیگر موفق به دستگیری بقیه نشویم مراتب به طهران گزارش شده بود که بایستی تا دستگیری بقیه اجرای امر به عهده تعویق افتد. در همین موقع هم اینجانب از فرماندهی تیپ احضار شدم ولی سارقین حاضر که در زندان بر وجود بوده‌اند لاینقطع گزارش‌هایی تقدیم و درخواست رسیدگی و احقاق حق می‌کردند. پس از چندین گزارش بالأخره به عرایض یکی از آنها رسیدگی و معلوم می‌شود که این شخص محکوم به اعدام ولی مدت دو سال است که در زندان باقی مانده است. مراتب از لشکر خوزستان توضیح خواسته می‌شود. لشکر پس از رسیدگی ملاحظه می‌کند همان هیئت مدت دو سال است که این پرونده را به کلی راکد گذارده و اقدامی که بایستی نمایند ننموده‌اند. مراتب را به طور خیلی سطحی به طهران گزارش می‌دهند طهران جداً مراتب را تعقیب و علت عدم اجرای حکم را می‌خواهد. لشکر که خود را با خبط غیر قابل انکاری ملاحظه می‌کند گویا با اعزام مأمورین مخصوص و صرف وجوهی در طهران این قسم گزارش می‌دهند که قصور از طرف سرهنگ رزم‌آرا شده است. در صورتی که من دو سال قبل از

لرستان خارج شده بودم. از اینرو دادستان ارتش هم گزارشی تهیه و به شرف عرض می‌رساند که طبق این گزارش اینجانب مرتکب این خبط قلمداد شده بودم. شاه هم متغیر شده دستور می‌دهد که محکوم را اعدام و مرا محاکمه نمایند. حال ملاحظه نسائید پس از چندین سال چه قسم روی یک موضوع بی‌اساس اسباب زحمت مرا فراهم ساخته بودند. ناچار در دادرسی مرتباً حاضر ولی متأسفانه از روز اول بخوبی درک می‌کردم که این سازمان و این عناصر منظوری جز محکوم کردن و آزار و اذیت من ندارند، کما این که پس از مدتی استنطاق و بازجویی احضاریه‌ای به شرح زیر برای من رسید:

احضاریه

- سرکار سرهنگ رزم‌آرا - طبق قرار صادره از طرف بازجوی دیوان حرب شماره ۲ و موافقت اینجانب که سرکار در اجرای امریه راجع به اعدام سارق مسلح میرمراد متجاوز از دو سال تأخیر نموده‌اند لذا طبق [ماده] ۲۲۰ از قانون محاکمات نظامی اینجانب بر علیه سرکار در دادگاه ۳ اقامه دعوی نموده لازم است طبق ماده ۱۰۵ قانون نامبرده شده یک‌نفر را به سمت وکالت تدافعی خود انتخاب و به دادگاه معرفی نمایید والا رئیس دادگاه به اجازه ماده ۱۰۶ از قانون مزبور یک‌نفر را رأساً به این سمت تعیین خواهد نمود. در صورتی که شهودی دارید قبل از تشکیل دادگاه به اینجانب معرفی نمائید. دادگاه پس از سه روز از تاریخ رؤیت تشکیل خواهد شد. عین ماده استنادی ذیلاً درج می‌شود. دادرسی دادگاه ۲، سرهنگ ۲ برزین.

ماده ۲۲ از قانون محاکمات نظامی - هر نظامی که دستورالعملی را لغو نموده مخالف آن رفتار نماید به قرار ذیل مجازات می‌شود:

۱. چنانچه در مقابل دشمن یا یاغیان مسلح باشد محکوم به زندان موقت با اعمال شاقه.

در صورتیکه افسر باشد بنابر اوضاع و احوال جرم محکوم به اخراج از خدمت و زندانی موقت با اعمال شاقه یا زندانی با اعمال شاقه.

۲. در غیر موارد مذکور فوق هرگاه جرم در منطقه واقع شده باشد که در حالت جنگ یا حکومت نظامی است مرتکب به زندان با کار از دو تا ده سال محکوم می‌شود. در صورتی که افسر باشد از یک تا سه سال زندانی عادی
۳. در سایر موارد زندانی عادی از دو ماه تا سه سال

وضعیت دادرسی در آن موقع صورت خاصی را داشت یعنی دادگاه‌ها مجبور بودند هرکسی که به آنجا مراجعه شود محکوم نمایند. لذا من خیلی از این جریان ناامید و قطع داشتم روی یک جریان بی‌اساس مرا دچار اشکال خواهند کرد. در همین موقع اقداماتی هم برای بی‌کار کردن و یا معلق کردن شده بود که شاه قبول ننموده بود. برای تعیین وکیل به اکثر رفقا و دوستانی که داشتم مراجعه کردم. متأسفانه دیده شد کلیه دوستان فقط اظهارات ظاهری داشته و برای این موقع حاضر برای دفاع از رفیق خود یا قبول کاری از طرف او ندارند. این خود یک درس عبرت جدیدی برای من شد. چه‌به‌طور مشهود دیده می‌شد تمام دوستی و رفاقت‌ها و تمام اظهارات و علاقمندی‌ها پوچ و فقط برای منافع شخصی و مصالح آنی است و منظور دیگری در بین نیست.

در ضمن یأس و ناامیدی که دیگر تصور نمی‌کردم موفق به تعیین وکیل مدافعی شوم در دانشگاه جنگ بودم که سرهنگ دوم اخگر که سابقه زیادی با من در کرمانشاهان داشت نزد من آمده و گفت من شنیده‌ام که شما را تسلیم دادرسی کرده‌اند. من برای دفاع شما حاضر و می‌خواهم وکیل مدافع شما شوم. از این رفتار غیرمنتظره این افسر بی‌اندازه متأثر شدم که چگونه اشخاص ناشناسی که حتی کوچکترین خدمت و کاری

برای آن‌ها نشده این قسم در مواقع خطر و بدبختی حاضر و خود را در اختیار شخص می‌گذارد. برعکس دوستانی که سال‌های متمادی را با شخص به سر برده‌اند حال خود را بکلی کنار کشیده ناظر بدبختی و سیه‌روزرگاری شخص می‌شوند. از سرهنگ دو اخگر تشکر کرده، سوابق امر را کاملاً به او داده و ایشان هم مرا جهت تهیه دفاع کمک و مساعدت نمود و فوری خود من دفاع اولیه و اصلی را که لازم بود تهیه کردم برای استحضار به جریانات کار ضمیمه همین خاطرات می‌نمایم.

در همین ضمن یک دو مرتبه در دادگاه حاضر شدم. دادگاه از یک سری افسران قزاق بی‌اطلاع تشکیل شده بود که می‌گفتند دادگاه برای محکوم کردن است و غیرمقدور است کسی تبرئه گردد.

یک دو مرتبه دادستان را ملاقات و از او تقاضای کمک و مساعدت کردم. او هم با کمال صراحت گفت که نمی‌توان کمکی کرد و کمترین تنبیه شما شش ماه زندانی خواهد بود. در موقعی که من سرگرم این کارها و دوندگی برای دفاع در برابر یک حمله غیرقانونی و مین غیرحق بودم یک پیش‌آمدی باعث نجات من شد. موضوع آن بود که دوره خدمت سپهبد ژاندر، خاتمه یافته او با عده‌ای از فرانسویان به اروپا مراجعت می‌نمودند و فقط یک نفر سرهنگ برای امور دانشگاه باقی می‌ماند. این سرهنگ هم پس از آن‌که یک ماه کارکرد غفلتاً روابط بین دولت ایران و فرانسه بواسطه نشر بعضی مطالبی در روزنامه‌های فرانسه بهم خورده، و امر شد که این سرهنگ هم برود و روابط بکلی قطع گردد. حتی نمایندگان سیاسی هم احضار شدند. در این موقع شاه از سپهبد ژاندر و از سایرین برای اداره دانشگاه جنگ سؤالات زیادی کرده و عموماً اظهار نظر کرده بودند که برای دایره درس و اداره دانشگاه سرهنگ رزم‌آرا از هر لحاظ شایسته است. روی همین نظر به من امر شاه ابلاغ شد و من موقع را بسیار مناسب دیده گزارشی تقریباً به شرح زیر تهیه و تسلیم کردم.

«دانشگاه جنگ بزرگترین مؤسسات ارتش و در این مؤسسه است که بایستی روح اطاعت و وظیفه‌شناسی به افسران عالی‌رتبه ارتش تدریس گردد. در رأس این مؤسسه بایستی افسری قرار گیرد که خود او از هر لحاظ در این خصوص ورزیده و دارای خصائل لازمه باشد. اینجانب چون به جرم عدم اجرای اوامر تحت محاکمه هستم به هیچ‌وجه خود را برای اداره این مؤسسه لایق و شایسته ندانسته تقاضا می‌نمایم افسر دیگری را که شایسته این کار باشد برای ریاست این مؤسسه تعیین فرمائید.»

این گزارش به عرض رسیده و یک روز ظهر رئیس ستاد مرا احضار کرد. فوری به ستاد ارتش نزد ایشان رفته خود را معرفی کردم. عین گزارش را که شرحی هم فرمایشات ملوکانه در ذیل آن درج شده بود به من دادند و گفتند بخوان. دستور صادره تقریباً شامل موارد زیر بود: یکی دستور تعقیب سرهنگ رزم‌آرا داده شده است؟ خدمات گذشته او مورد رضایت بوده حالیه هم او مورد عفو ما قرار گرفته و پرونده را بایگانی کرده و او را در پست دائره دروس دانشگاه جنگ گمارند و از او هم در موقع خود تشویق خواهد شد. با صدور این دستور تقریباً تمام اشکالات مرتفع و تا حدی از این حقه‌بازی و کشمکش‌ها راحت شدم. ولی نبایستی فراموش کرد که سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد در این خصوص خیلی کمک و مساعدت کرد و برای حمایت من اقدامات زیاد نموده بود، بدون آنکه کوچکترین تظاهری کرده یا کوچکترین اظهاری نماید.

افسران فرانسوی به طوری که در بالا ذکر شد بکلی از ایران خارج و کار دروس دانشگاهی و محل آن سپهد به اینجانب و سایر پست‌ها به عده‌ای افسران ایرانی دیگر داده شد که مشغول کار شدم. سپهد ژاندر خیلی نسبت به من نظریه خوب و قابل توجهی داشت به طوری که از نظریه او که ذیلاً نقل می‌شود می‌توان به خوب نظر قطعی او را نسبت به من استنباط کرد.

۱. «سرهننگ رزم‌آرا افسر ارشد کامل، دارای خصائل محکم و متین نظامی، به‌خوبی از عهده تحصیلات و امتحانات برآمده و ما بین دوره خود رتبهٔ یکم را احراز نموده است.
۲. فرماندهی است که در جنگ‌های گذشته امتحانات لازمه را از لحاظ قوه و درک ابتکار داده و حالیه نیز دارای ذوق و ابتکار و ادراک مسئولیت‌ها می‌باشد.
۳. تشخیص این افسر کاملاً محرز، دارای صفات ممیزه و تعادل صحیح، از عملیات و روحیه قسمت‌ها کاملاً مطلع و شایستهٔ اطمینان کامل است.
۴. این افسر دارای صفات فرماندهی عالی درجه بوده و جهت فرماندهی صحیح واحد مرکب از صفوف مختلف کاملاً لایق می‌باشد.
۵. چه در خدمات ستاد چه در قسمت‌ها و چه بالأخره در قسمت اجرایی هر نوع مأموریتی به او محول گردد کاملاً از عهده برخوردار آمد.
۶. افسر ارشد برگزیده، دارای هوش سرشار و قوه قضاوت صحیح و صفات و خصائل جدی لازمه به‌طوری‌که تاکنون امتحانات لازمه را از لحاظ فرماندهی داده و کاملاً از عهدهٔ تحصیلات و امتحانات دانشگاه جنگ برآمده و می‌توان اطمینان کاملی در قسمت کارهای او دارا بود. شایسته است که موجبات تشویق و ترقی مشارالیه فراهم گردد.

سپهبد ژاندر^۱

از این تاریخ تمام کارها با اینجانب و تمام مسافرت‌های تاکتیکی را که در هر سال یک دو دوره بایستی به نقاط مرزی دور ایران رفت شخصاً با افسران دانشجو انجام می‌دادم و سایر مسافرت‌های عملی را افسران دیگر

۱. برای تصویر اصل سند بنگرید به اسناد ضمیمه سند شمارهٔ ۲۳.

انجام می‌دادند. کارها از روی اصول و ترتیب بسیار منظمی پیشرفت کرده و جریان امور از زمان فرانسویان بهتر و مرتب‌تر شده بود و شاید نتایج بیشتری هم روی همان اصول اخذ می‌شد. شاه در اواسط سال هم یک مرتبه به دانشگاه جنگ آمده در جریانات دانشگاه و طرز کار سؤالاتی نمودند که توضیحات کافی برای ایشان دادند. سایر کلاس‌های مقرر نیز مرتباً تشکیل و به طرز مرتبی پیشرفت داشت. در این موقع اواخر سال ۱۳۱۷ بود و با جریاناتی که در ظرف مدت سال جریان داشت من انتظار تشویقی نداشتم. ولی غفلتاً در آخر سال خبر رسید که من مورد توجه شاه قرار گرفته و جزو سایرین به رتبه سرتیپی نائل شده‌ام. این درجه پس از آن همه مصاف و دردها که از محاکمات شروع شده و به برآوردن اشکالات دیگر ختم شده بود، بسیار قابل توجه بود. چه قلمی روی کلیه ماجرای گذشته کشیده شده و باز یک مرتبه توجه و نظر پروردگار متعال شامل حال من شده بود، یعنی پس از شش سال به رتبه سرتیپی نائل می‌شدم و تا حدی جبران فشارها، حملات ناروا و همه‌گونه اتهامات ناموجهی که نسبت به من شده بود گردیده و با این نوازش قدری تسلی خاطر من حاصل شد.

سرتیپی من

از اول سال ۱۳۱۸ من سرتیپ شده و همان قسم مثل سابق به امور دائره دروس دانشگاه و کارهای مربوط به خود اشتغال داشتم. در ضمن مرا جزو شورای عالی جنگ که تشکیل شده بود منظور و محسوب داشته و در هر هفته یک دو جلسه که این شورا تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. چون من تمام مرزهای ایران و نقاط حساس و مهم آن را دیده و از نزدیک بررسی کرده بودم لذا در این شورا وجود من خیلی مفید و اطلاعات بسیار مفیدی می‌دادم. در همین موقع بود که چون مرتباً تمام مرزها و نقاط کشور را بازدید کرده و ملاحظه می‌نمودم به فکر آن افتادم که از مشاهدات خود آثاری باقی گذارم. لذا در صدد برآمدم که برای کلیه کشور ایران از روی بررسی‌ها

و مطالعات موجود یک دوره جغرافیای نظامی تهیه نمایم. برای انجام این منظور به آقایان و اشخاصی که در این حرفه ورزیدگی و اطلاع کاملی داشته مراجعه کردم. ولی متأسفانه به هر یک مراجعه کردم عذر و بهانه آورده و اکثراً اشکالات مالی را به رخ من کشیده و تهیه و تدوین این کتب را برای من غیرمقدور می‌شمردند. از آنجائی که من عاشق این کار بودم با تمام انکارها و اظهارات این آقایان دلسرد نشده به فکر افتادم این کار را برعهده بگیرم. گرچه به خوبی می‌دانستم تاکنون چنین کتبی توسط شخص واحدی منظم نشده، شرکت هیئت‌هایی از لحاظ اقتصادی، زمین‌شناسی، مردم‌شناسی و غیره لازم است ولی چون دیدم انتظار پیدا نمودن چنین اشخاصی در محیط ایران عبارت از صرف نظر کردن از انجام این خدمت‌گزارانها خواهد بود لذا در صدد برآمدم که یگه و تنها این کار را انجام دهم. برای انجام این منظور کتب سیاحان که برای این مناطق نوشته شده بود بدست آورده، آنها را مطالعه کردم و پس از بررسی و دیدن مناطق، خود شخصاً آنچه دیده و ملاحظه کرده بودم به رشته تحریر درآوردم.

برای کلیه کشور بیست جلد جغرافیا به شرح زیر در نظر گرفتم:

- | | |
|---------------------|-------------------------|
| ۱. گیلان و مازندران | ۱۱. کرمان |
| ۲. آذربایجان خاوری | ۱۲. مکران |
| ۳. آذربایجان باختری | ۱۳. خراسان جنوبی |
| ۴. کردستان | ۱۴. خراسان شمالی |
| ۵. کرمانشاهان | ۱۵. گرگان |
| ۶. پشت‌کوه | ۱۶. کویرها |
| ۷. لرستان | ۱۷. اصفهان |
| ۸. خوزستان | ۱۸. نقشه عمومی کشور |
| ۹. جزایر جنوب | ۱۹. قسمت مرکزی |
| ۱۰. فارس | ۲۰. جغرافیای عمومی کشور |

خیلی خوشوقت و مسرورم که در تاریخ تحریر این خاطرات - ۲۴/۳/۱۵ - توانسته‌ام هجده جلد این جغرافیا را کاملاً به چاپ رسانده و منتشر کرده، جلد عمومی حاضر و تحت طبع و فقط جلد نواحی مرکزی تاکنون چاپ نشده است.

این جغرافیا پس از انتشار خیلی مورد توجه قرار گرفت. در ارتش نشان درجه یک دانش داده شد و در وزارت فرهنگ نشان درجه یک علمی. کشورهای مختلف هم هر یک نمایندگانشان به طرق مختلف از نوشتن این کتاب اظهار خوشوقتی و مسرت کرده و اقدام مرا تقدیر نمودند. تصور می‌کنم این قدم و این اقدام برای شخص اینجانب ارزش بسیاری دارا بود و یک نتیجه و آثار فراموش نشدنی تسلیم جامعه گردید.^۱

داریی من

امروزه دیگر کسی اظهارات بی‌اساس را نپذیرفته و یا گفته‌های سراپا دروغ را قبول نخواهد کرد. حقوق افسران به قدری در ارتش کم و ناچیز است که زندگانی آنها را بطور قطع تکاپو نکرده و اگر بخواهند با آبرو زندگانی کرده و امرار معاش نمایند این حقوق بیش از یک چهارم حوائج آنها را تأمین نمی‌نماید. تا وقتی در کرمانشاهان تنها بودم حقوق من برای زندگانی و امرار معاشم کافی بود ولی پس از تأهل ملاحظه کردم این حقوق برای زندگانی کافی نیست. من به هیچ‌وجه تخطی به حقوق مرئوسی و استفاده از بودجه ارتش را در مدت زندگانی صلاح ندانسته و کوچکترین تخطی تا این ساعت به این‌گونه محل‌ها ننموده‌ام. وقتی اهل استفاده از بودجه ارتش نبودم ناچار از استفاده از راه دیگری بودم. در کرمانشاهان منطقه‌ای است به اسم غاردلان که دولت با قیمت بسیار کمی آن را اجاره داده بود. و ضمناً این منطقه بسیار ناامن بود. یکی از خوانین با

۱. یک بخش که جنبه شخصی داشت حذف شد.

مراجعه به من تقاضا کرد که اگر با او مشارکت بکنم او حاضر است که اولاً این منطقه را سه برابر از دولت اجاره نماید، ثانیاً تأمین کامل منطقه را عهده‌دار شود. چون این عمل گذشته از تأمین کامل منطقه کمک بزرگی به زندگانی من بود قبول کردم. چه به نظر من یک راه بسیار مشروع و یگانه وسیله برای کمک در زندگانی من بود. در چند سالی که در کرمانشاهان بودم در هر سالی دو الی سه هزار تومان از این معامله به من می‌رسید. در ضمن سرهنگ کریم قوانلو که رئیس ستاد کرمانشاهان بود ضمن در نظر داشتن عمران شهر خیابانی در قسمت سراب تهیه می‌کرد و به من پیشنهاد کرد در صورت تمایل ۱۵۰۰ متر از قرار متری پنج ریال برای من خریداری کند. من هم قبول کرده وجه آن را دادم و این زمین را خریداری کردم. بعداً همین اراضی را از قرار متری سی ریال فروختم. دکتر شکراله امینی که در آن موقع سرگرد بود تقاضا کرد که با شرکت هم چهارده هزار متر از اراضی مجاور بی‌سیم را از قرار متری یک ریال خریداری کنم. ۷۰۰ تومان من دادم و هفت هزار متر از این اراضی را به من داد. بعداً در همین اراضی با پول زمینی که فروخته شده بود یک عمارت ساختم که بعداً به خواهر پالیزی‌ها به ۵۰۰۰ تومان فروخته شد. بطور کلی وقت رفتن از کرمانشاهان روی این معاملات زندگانی من با آبرومندی گذشته بود و به اضافه عمارت نامبرده، سه سهم از چراغ برق توکلی را داشتم که جمعاً شاید در حدود ۷۰۰۰ ریال ارزش داشت و بقیه اراضی بی‌سیم که در آن عمارت ساخته نشده بود هم باقی بود.

در لرستان. من در خرم‌آباد دارای دو حیاط بودم و چون آنجا مهمانخانه‌ای نبود اغلب افسران ارشد واردین دیگر در این خانه زندگانی می‌کردند و چون یک تحمیل زیادی برای من بود لذا احتیاجات و ارزاق این مهمانی‌ها از کتراتچی‌ها داده می‌شد. ولی در لرستان چون مساحی جاده‌های فرعی و راه‌آهن شروع شده بود من در اکثر این معاملات با

کنتراتیچی‌ها شرکت‌هایی داشته و به‌طور کلی در سال هفت الی هشت هزار تومان به من می‌دادند به‌طوری‌که وضعیت مالی من در خاتمه فرماندهی لرستان به شرح زیر بود: یک خانه در پهلوی کافه شهرداری در ۸۰۰۰۰ ریال برای انور خریداری شده بود. قطعه زمینی که در کرمانشاهان نزدیک بی سیم بود. ۲۵۰۰۰۰ ریال وجه نقد که ۱۰۰۰۰۰ ریال آن نزد حاجی بابت مخارج ۱۵۰۰ ریال در ماه بود بقیه هم در نزد خود من بود.

در طهران. پس از ورود به طهران یک باب خانه و چند باب دکاکین در خیابان کاخ از امیر گیلانشاه به ۲۰۰۰۰۰ ریال خریداری شد که مبلغی از آن نقد داده شده و بقیه هم تدریجاً داده شد. بعداً هم در مدتی که در دانشگاه جنگ بودم یک ماشین سواری و یک ماشین باری داشتم که برای مسافرت‌های دانشگاه دائماً کار می‌کرد که در حدود پنج الی شش هزار تومان در زندگانی من کمک کرد.

طبع کتب جغرافیای نظامی و معاملاتی که در این زمینه شد خیلی کمک بود به‌طوری‌که یک چک ۱۲۰۰۰ ریال وسیله برای ساختمان خانه چهارراه هلالی در اراضی خانه خریداری قبلی شد.

پس من خوشوقت و مشعوف هستم که در زندگانی شخصی کلاش و اخاذ نبودم. اگر مجبور شدم در زندگانی و برای نگاهداری زن و بچه و خانواده خود کمک خرجی دارا باشم از راه‌هایی پول تحصیل کردم که اسمی بر آن نمی‌توان نهاد جز راه مشروع. امروز که در خانه خود نشسته و زندگانی بی سروصدایی را دارم حس می‌کنم این اقدام برای کمک به زندگانی آن هم از راه مشروع تا چه حد برای من ضروری و حیاتی بوده است، چه امروز ارتش در ماه ۳۵۰۰ ریال به من می‌دهد در صورتی‌که من در مقابل ماهی ۱۵۰۰۰ ریال مخارج زندگانی دارم، گذشته از خانه که کرایه داده نمی‌شود.

اگر این معاملات نشده و از این راه‌ها این وسائل تهیه نشده بود امروز

بایستی مثل گداها پس از بیست و هفت سال خدمت دست در جلوی هر ناکسی دراز کرده باشم و برای نان خالی در جلوی هر کسی تضرع و گریه و ناله و ندبه نمایم. قطعاً همه خوشوقت و مسرور بودند که مرا در آن حال بیچارگی و استیصال دیده و بر حال من با خنده و استهزا نگاه کنند و زن و بچه من در این حال جز نفرین و جز لعنت به من چیزی نداشتند، زیرا لیاقت اداره زندگانی آنها را دارا نبودم. ولی امروز بدون آنکه تن به پستی و عمل زشتی داده باشم از یک مساعدت مشروعی زندگانی کوچکی دارم که می‌توانم زن و بچه خود را نگاه داشته در جلوی دوستان بی‌عاطفه و زمامداران خودپرست خودخواه زانو بر زمین نهنم. چه امروز ملاحظه می‌کنم محیط غریبی بوجود آمده، کسانی که سال‌ها برای آنها فداکاری و از خودگذشتگی کرده‌ام حال دشمن قلبی من بوده با تمام قوا برای اضمحلال و نیستی من اقدام می‌نمایند. ولی تمام خوشوقتی و مسرت من در آنست که اقلأً لقمه نانی در دست است که زن و بچه را نگاهداری کرده، آبروی خانوادگی را حفظ و زانوی بیچارگی در مقابل این اشخاص و مقامات دون همت زده نشود.

به نظر من این خود یک سعادت بسیار بزرگ است که از پروردگار متعال متوجه من شده است. این توجه خداوندگاری است که مرا دچار بدبختی سخت‌تر و استیصال مهمتری ننموده است. پس بایستی به خدا ایمان آورده در مقابل کرامت و عظمت درگاهش سرتعظیم فرو آورده در بدبختی و بیچارگی راه از او خواست و متوسل به پیشگاه با عظمت و اقتدار او شد؛ چه اوست که هر بیچاره‌ای را نجات و هر فرمانده‌ای را راهنمایی کرده، راه نجات را در مقابل گمشدگان ایجاد و دست اشخاص در مانده را در عین بدبختی گرفته، از هم و غم نجات و از بدبختی رهایی خواهد داد.

فصل چهارم

بعد از شهریور ۱۳۲۰

پیش درآمد

هجوم نظامی قوای روسیه شوروی از شمال و نیروهای بریتانیا از جنوب و مناطق غربی کشور در سوم شهریور ۱۳۲۰ یکی از مهمترین رخدادهای ایران در قرن گذشته است؛ واقعه‌ای که هم در مورد جوانب سیاسی آن تقریباً به تفصیل بحث شده است و هم شکلی که این رخداد از نقطه نظر نظامی به خود گرفت.^۱ آنچه رزم‌آرا در آغاز فصل چهارم خاطراتش در این زمینه مطرح می‌کند، گرچه صورتی کوتاه و گذرا دارد ولی چون وجهی ناگفته را شامل می‌شود، فوق‌العاده مهم و درخور توجه است. روایت رزم‌آرا از این واقعه که با شرحی از پیشینه امر آغاز می‌شود، یعنی از دو سال قبل از شهریور ۱۳۲۰ که با شروع جنگ دوم جهانی احتمال پایمال شدن بی‌طرفی ایران نیز مورد بحث قرار گرفت، روایتی است از درون فرماندهی عالی ارتش و متضمن نکات و دیدگاه‌هایی که تاکنون بدین وضوح و صراحت مطرح نشده بود.^۲ مهمترین نکته‌ای که

۱. بنگرید به کاوه بیات «شهریور ۲۰؛ روزهای فراموش شده» جهان کتاب، سال چهارم، ش ۱۳ و ۱۴، صص ۸-۹.

۲. در حاشیه مباحث مطرح شده در جراید و نشریات بعد از شهریور ۱۳۲۰ در این زمینه، مانند مجموعه وقایع شهریور به قلم محمدرضا خلیلی عراقی. باره‌ای از چهره‌های نظامی نیز

از بررسی خاطرات رزم‌آرا در این زمینه مستفاد می‌شود آن است که برخلاف روایت بعدی که نظام پهلوی در ساخت و پرداخت آن سعی وافر داشت، ماجرای سوم شهریور واقعه‌ای نبود در حد یک حادثه ناگهانی و غیرمترقبه، یا به تعریف یکی از نوشته‌های وقت در توضیح و توجیه این ماجرا، در حالی که در بسیاری از مطالب منتشر شده پیشین در این زمینه، یا اطرافیان شاه - و در درجه اول علی منصور نخست‌وزیر وقت - را به بی‌اطلاع نگهداشتن وی از واقع امر متهم کردند و یا داستان بی‌قابلیتی افسران و فرماندهان عالی‌رتبه ارتش مورد تأکید قرار گرفت که گویا با تغییر لباس از محل خدمت خود گریخته بودند،^۱ تنها نکته‌ای که مورد بحث قرار نگرفت و هنوز هم مورد بحث قرار نگرفته است، مسئولیت شخص رضاشاه بود در مقام فرمانده کل قوا در این ماجرا و به گونه‌ای که در خاطرات رزم‌آرا آمده است، تأثیر فاجعه‌بار ناتوانی وی در اتخاذ هرگونه تصمیمی در این وضعیت بحرانی.^۲ بخش‌های بعدی خاطرات رزم‌آرا در این فصل که تحولاتی چون

→

به ارائه آراء و دیدگاه‌های خود اقدام کردند. ولی این توضیحات بیشتر جنبه‌ای شخصی داشت و غالباً واکنشی بود در قبال پاره‌ای انتقادات و خرده‌گیری‌های پراکنده. احتمالاً تنها نوشته‌ای که در این زمینه تا حدودی از این خصوصیات فاصله گرفت و در ارائه تصویری جامع‌تر از واقعه سوم شهریور تلاش کرد، سرلشکر ارفع بود که در خاطراتش بخشی را به این موضوع اختصاص داد.

General Hassan Arfa, *Under Five Shahs*, William Morrow and Co., New York, 1965. pp. 297-308

۱. برای مثال بنگرید به «یادداشت‌های عباسقلی گلشانیان» در یادداشت‌های دکتر قاسم غنی (به کوشش دکتر سیروس غنی) ۷ ج، ج ۴، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۷، صص ۴۹۶-۵۰۰.
۲. شایان ذکر است که این بحث تنها در اوایل سال ۱۳۲۵، یعنی در دوره ریاست ستاد سرلشکر رزم‌آرا فیصله یافت که در پی تشکیل یک «کمیسیون رسیدگی به عملیات فرماندهان لشکرهای مرزی در تهاجمات سوم شهریورماه ۱۳۲۰»، با توجه به ملاحظات پیش‌گفته که طبیعتاً بازتاب بیرونی نیز نیافتند، اکثر فرماندهان مورد بحث را از اتهامات وارده میرا دانستند. نسخه‌ای از گزارش این کمیسیون در پرونده سرلشکر ایرج مطبوعی در آرشیو مؤسسه تاریخ معاصر ایران (مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی سابق) محفوظ است.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ ۱۲۵

انتصاب وی به فرماندهی لشکر یک مرکز، تأسیس و اداره آمادگاه تهران، دو دوره ریاست ستاد ارتش، ریاست دفتر نظامی شاهنشاهی، فرماندهی دانشکده افسری و بالاخره دوره‌ای از انتظار خدمت و خانه نشینی در فاصله زمستان ۱۳۲۳ تا بهار سال بعد را شامل می‌شود، نوشته‌ای است که بیشتر از لحاظ تدوین تحولات درونی ارتش در این سال‌ها اهمیت دارد تا رخدادهای سیاسی کشور در این دوره پرتلاطم و نقش و تأثیر احتمالی ارتش و شخص رزم‌آرا در آن‌ها.

در این بخش از تجدید سازمان یا به عبارت دقیق‌تر بازسازی جزء به جزء تشکیلاتی سخنی در میان است که در خلال بحران حاصل از حمله نظامی متفقین در شهریور ۱۳۲۰ متلاشی گردید. اگرچه در واقع تنها پس از توافق ایران و آمریکا برای استخدام یک هیئت مستشاری نظامی در آذر ۱۳۲۲ و استقرار این هیئت در ایران بود که با توجه به پشتیبانی تدارکاتی آمریکایی‌ها، بالاخره تجدید سازمان ارتش مسبانی قطعی و نهایی یافت، ولی همانگونه که از خلال اشارات گذرای رزم‌آرا نیز ملاحظه می‌شود، این مهم از همان مراحل نخست کار و در وضعیتی آغاز شد که از نظام پیشین تقریباً نشانی بر جای نمانده بود.

در حالی که برای تجدید سازمان و بازسازی ارتش به عنوان یک نیروی مؤثر انتظامی تلاش‌هایی از این دست جریان داشت، در کنار این اقدامات، برای جلوگیری از اعاده نقش ارتش به عنوان یک نیروی مؤثر سیاسی نیز تحولاتی در جریان بود که به رغم حضور و نقش مهم شخص رزم‌آرا در این معادله و مجادله، در این یادداشت‌ها بحثی از آن به میان نیامده است.

از هنگامی که در مهرماه ۱۳۲۱ دولت قوام‌السلطنه شاه را وادار کرد که از مهمترین وسیله کنترل و تسلط خود بر ارتش چشم‌پوشی کند، یعنی با قرارگرفتن ستاد ارتش تحت نظارت وزارت جنگ موافقت نماید، تلاش‌های شاه برای اعاده وضعیت پیشین شدت گرفت. شاه که بنا به یکی از گزارش‌های سفارت بریتانیا در تهران حتی از حضور و فعالیت

هیئت نظامی آمریکا نیز نگران بود که مبادا این امر به «... افزایش نفوذ هیئت دولت بر ارتش و تحدید کنترل مستقیم وی...» بر آن منجر گردد.^۱ در یکی از تلاش‌های خود و در مقام مقابله با این تحولات، سرتیپ رزم‌آرا و سرلشکر یزدان‌پناه را به ترتیب به عنوان ریاست دفتر نظامی شاهنشاهی و آجودان ژنرال خود منصوب داشت؛ در این بخش از خاطرات رزم‌آرا در مورد جوانب سیاسی این امر که در گزارش سفارت بریتانیا به ابراز نوعی عدم اعتماد و اطمینان به وزارت جنگ تعبیر شد^۲ بحثی مطرح نشده است و یا مباحث دیگری که در همان زمان در این زمینه به طور کلی یا مشخصاً در باب دفتر نظامی شاهنشاهی جریان داشت مانند اقدامات مشترک وزارت جنگ و ژنرال رایدلی — رئیس هیئت نظامی آمریکا — و وابسته نظامی سفارت بلژیک برای تدوین آئین‌نامه‌ای در تعریف وظایف دفتر مزبور که در نهایت بر تحدید وظایف آن به امور تشریفاتی تصمیم گرفتند.^۳

مروری بر دوران انتظار خدمت و برکناری که فرصت و فراغت ثبت و تدوین این خاطرات نیز حاصل آن بود، بخش‌هایی یادداشت‌های رزم‌آرا را به خود اختصاص داده است. در این دوره سرلشکر رزم‌آرا از چند طرف تحت فشار و انتقاد شدید قرار داشت. یکی طیف متنوعی از جراید وقت بود که خود وی نیز در این یادداشت‌ها به پاره‌ای از آنها اشاره دارد؛ جرایدی چون «... داد، میهن پرستان، اختر و آفتاب...» و یا جراید حزب توده که در این خاطرات به حملات آنها اشاره نشده است. روزنامه رهبر یکی از جراید رسمی حزب توده در یکی از شماره‌هایش نه فقط خود وی، بلکه کسان و خویشاوندان را نیز به ارتشاء متهم کرد.^۴ رهبر در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «هشت ماه تسلط سرلشکر رزم‌آرا»

1. Bullard to Eden, April 29, 1943; FO 371/35117.

2. Bullard to Eden, December 3, 1943; FO 371/35117.

3. Ibid.

۴. رهبر، ۴ آبان ۱۳۲۳.

به «قلم یکی از افسران»، که پس از برکناری وی از ریاست ارتش منتشر شد علاوه بر تأکید به مضامینی کلی همانند آنکه «... رفتار و نطق‌ها و چاپلوسی‌ها رزم‌آراه در روحیات رضاخان و تشدید افکار آزادی‌گش وی تأثیر عمده...» داشت زیرا وی در گزارش‌های خود «... ارتش شاهنشاهی و سازمان‌های پوسیده آن دوره را مافوق تشکیلات کلیه ارتش‌های جهان جلوه می‌داد...»، به طور مشخص از املاکی یاد کرد که «... گفته می‌شود وی اخیراً... در اطراف تهران خریده...» و باز هم درصدد خریداری بود.^۱ اهمیت این نوع مقالات را در آن می‌توان دانست که به نظر می‌آید در تخصیص بخشی از یادداشت‌های رزم‌آراه به موضوع دارایی‌های او و نحوه کسب آنها — بخش «دارایی من» در فصل سوم — بی‌تأثیر نبوده است.^۲

یکی دیگر از مراجع فشار در این دوره برکناری و خانه‌نشینی سرلشکر ارفع بود که شرح اقدامات ایدایی وی در این مرحله بخش چشمگیری از بخش‌های پایانی یادداشت‌های رزم‌آراه به خود اختصاص داده است. دامنه این اقدامات چنان آشکار و گسترده بود که حتی در یکی از گزارش‌های سفارت بریتانیا که به هر حال ارفع را افسری «پُرکار و شجاع» می‌دانست از «زبان‌گزنده و مهر و نفرت افراطی» وی سخن بد میان آمده بود و این که «رفتار کینه‌توزانه‌اش در قبال کسانی که از نظر وی مخالف و یا از همراهان نزدیک سلفش، ژنرال رزم‌آراه محسوب می‌شدند، او را به چهره‌ای بسیار نامحبوب بدل کرده است». به عقیده سفارت بریتانیا «... مداخلات بی‌پایان او در امور حزبی و سیاسی بیشتر به ضرر او بود تا نفع وی...» و باتوجه به فشارها موجود برای برکناری ارفع «... سقوط عن‌قرب وی از مسند قدرت انتظار می‌رفت».^۳

چنین نیز شد؛ با تشکیل دولت قوام‌السلطنه در بهمن ۱۳۲۴ که به

۱. رهبر، ۱۴ دی ۱۳۲۳.

۲. صص ۱۱۹ تا ۱۲۲ همین کتاب.

3. Bullard to Bevin, April 18, 1946, FO 371/52673.

انتصاب سیهید امیراحمدی به وزارت جنگ منجر شد. سرلشکر ارفع از ریاست ستاد برکنار گردید و وضعیت رزم‌آرا نیز به گونه‌ای که در سطور پایانی یادداشت‌های موجود منعکس شده است، به کلی تغییر کرد. همان‌گونه که در پیشگفتار این کتاب نیز خاطر نشان شده است، یادداشت‌های موجود از سرلشکر رزم‌آرا در این مرحله به پایان می‌رسد؛ ظاهراً دوره‌ای از فعالیت‌های فشرده نظامی و سیاسی که مراحل بعدی تلاش و تکاپوی رزم‌آرا را تحت‌الشعاع داشت آنچنان سریع و فشرده بود که احتمالاً دیگر فرصت و فراغتی همانند دوره برکناری اخیر برای سرلشکر رزم‌آرا پیش نیاورد و لهذا به گونه‌ای که در سطر پایانی این یادداشت‌ها ابراز امیدواری کرده بود فرصتی پیش نیامد که «... ضمیمه جدیدی بر این کتاب خاطرات افزوده...» شود.

در این بخش از خاطرات رزم‌آرا تأکید وی بیشتر بر جنبه‌های اداری و فنی تلاش‌هایش برای بازسازی ارتش قرار دارد و اگر هم به دشواری‌هایی اشاره دارد که این سعی و تلاش برای شخص وی به دنبال آورد، این اشاره سریع و گذرا بود. با این حال در یادداشت‌های مندرج در تقویم جیبی او یکی دو یادداشت به چشم می‌خورد که اگرچه از لحاظ کلی با قسمت‌های ذی‌ربط خاطرات خیلی تفاوت ندارد ولی گویای دغدغه‌ها و نگرانی‌های بحث‌نشده وی در این مقطع خاص نیز می‌باشد. مثلاً در یادداشتی به تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۱ که در مه‌انخانه بیستون ثبت شده می‌خوانیم:

«از ۱۱ ماه قبل تاکنون وضعیت خیلی تغییر کرده است؛ فکر پوچ آزادی سراسر افکار عمومی را اشغال و نظر آزادی اسباب بهم زدن کلیه امور و از هم‌گسیختگی نظم شده. با آنکه تصور می‌رفت پس از این تغییرات تجربیاتی از جریان گرفته شده و مجدداً گرد خیط‌های گذشته نکرده‌ایم متأسفانه خیط‌ها زیاده‌تر و اشکالات کار بیشتر شده، در هر قدمی انسان تصادف با هزاران اشکالات سیاسی - اداری و نظریات خصوصی حاصل خواهد کرد. جدیت و پشت کار به نظر اشخاص بدخواه بسیار

نامطلوب و زننده است. در ۱۰ ماه قبل موقع بروز این اختلافات به من امر شد که فرماندهی لشکر یک را که از هم گسیخته و متلاشی بود در دست گیرم در صورتی که همه فراری، متواری و ترسان بودند. در چنین موقعیتی توانستم در مدت زمان ذلیلی یعنی در پنج ماه کلیه لشکر را کامل نموده واحدهای لشکر را برای انجام مأموریت حاضر سازم به طوریکه در ظرف این مدت ۱۰ گردان از این لشکر یا بودجه خود به اطراف حرکت و در سرتاسر ایران برای برقراری امنیت و راحتی و برطرف کردن اغتشاش عمل کردند و همین جنبش و حرکت همین اقدام بود که به خارجی‌ها نشان داد ارتش ایران از بین نرفته و برای عمل حاضر است. همین قدر که لشکر سر و سامانی گرفته رنگ و رویی دارا شد حملات اشخاص از اطراف شروع گردید؛ عده‌ای شایع کردند که رزم‌آرا خیال کودتا دارد عده‌ای سعی نمودند که بگویند به رزم‌آرا اعتماد نیست؛ قسمتی سعی کردند بگویند رزم‌آرا انگلیسی و خمیس است در هر حال روی همین انتشارات کم‌کم عدم اعتماد و عدم اطمینان شروع گردید. در نتیجه همین اظهارات و بیانات بود که من ناگزیر شدم استعفا داده تقاضا نمایم مرا از خدمت در لشکر یک معاف نمایند ستأسفانه قبول شد. بالاخره باز پس از مدتی دیده شد که انتشارات سابق باز تجدید و باز هیاهو در اطراف من حاصل شده بی‌مورد ندانستم که به مقامات عالی یادآور شوم ولی عدم اطمینان هر دقیقه شدیدتر شد تا جایی که خود مقامات عالییه تمایل یافته، موقتاً هم شده مرا از طهران خارج سازند. خیلی مشعوف شدم چه می‌دانم ضمن این دور شدن موقع مناسبی به رفقا خواهم داد که تفتیشات کامل در اطراف من نموده تا شاید درک نمایند که تمام اظهارات و تصورات نسبت به من دروغ و بی‌اساس است.

۱. دقت در امور اصول پسندیده — نکته‌بینی یک مرد نکاتی است که بایستی دائماً در پی آن بود قصور در این خصوص را به هیچ‌وجه نپذیرفت.

۲. به هیچ‌وجه شخصاً داوطلب و خواهان امری نو چه ممکن است از

آن زیانی ببینی و اگر هر مسیبی پیش آمد و تقدیر مواجه شود دیگر خطری متوجه نشده تأسف و تأثیری تولید نخواهد کرد.
 من فعلاً شغلی در ارتش دارا می‌باشم. من در سر لشکر یکم هستم.
 به این شغل هم علاقه زیادی ندارم ولی تا وقتی به من گفته نشود این پست را ترک نخواهم کرد. به هیچ وجه داوطلب هیچ سمتی و شغلی نه در خارج و نه در داخل می‌باشم ولی چون لباس نظامی در بر دارم ترفیع داده شود بی‌چون و چرا قبول کرده خیر و شری در نظر ندارم و سرنوشت و آتیه خود را بسته به تقدیر و پیش آمد می‌دانم.»

پیش آمد شهریور ۱۳۲۰ به طوری وضعیت کشور را واژگون کرد که شاید من قادر به تشریح و تفسیر آن به نحو اکمل نباشم چه تا این تاریخ هر چه بوده به واسطه ترس از رضاشاه بود و قدرت بسیاری که او حاصل کرده بود. هرکسی مشغول کار و اقدام و عمل خود بود و کسی قدرت نداشت کوچکترین اظهار وجود یا اظهار حیاتی نماید. در حقیقت شخص او بود که برای هرگونه امور و هرگونه کاری تصمیم گرفته، امر می‌داد و انجام آن را مراقبت می‌نمود. با وجود تمام معایب، این تمرکز امور یک حسن بسیاری حاصل کرد و خیلی از خراب‌کاری‌های مختلف جلوگیری کرده بود. به طوری که وزارت جنگ برای خرید یک جعبه گج که قیمت آن از سی ریال تجاوز نمی‌نمود ناگزیر از کسب اجازه بود.

کلیه مأمورین نظامی و غیرنظامی روی این اصول و طریقی که در کشور ادامه داشت، به کار خود مشغول و به هیچ وجه افکار سیاسی و یا متضادی در آن موقع در کشور وجود نداشت. به محض آن که کوچکترین تظاهر و ابراز نظری می‌شد فوری مرتکبین دستگیر و به شدیدترین وضعی سیاست و تنبیه می‌شدند. بر اثر همین قدرت و عظمتی که حاصل شده بود اکثر سکنه کشور و خاصه نزدیکان شاه با یک تملق و چاپلوسی خاصی کار نموده و به قدری در این زمینه مبالغه می‌کردند که تدریجاً

بیچاره شاه را از وضع عادی خارج و شاید این فکر را برای او ایجاد نموده بودند که در تمام کشور وجودی که قابل توجه و قابل شور و نظر باشد وجود نداشته، بلکه بایستی با عموم این مردم مثل نوکر و غلام رفتار کرد. در حقیقت هم بایستی اذعان کرد که رفتار شاه در اواخر نسبت به کلیه اطرافیان و سکنه کشور به همین طرز و طریق و روی همین اصول بود.

اگر تمام تصمیمات و اقدامات برای کشور مفید و تا حدی موثر بود، بایستی اذعان کرد که نسبت به سیاست خارجی شخص شاه راه ناصواب و غلطی را طی می نمود و حتی قضاوت ایشان نسبت به کشورهای همجوار بی نهایت غلط بود. این طرز فکر یا بواسطه عدم اطلاع و استحضار به وضعیت این کشورها بوده و یا بواسطه زرنگی آلمانی ها بود که ایشان را بدین قسم در محیط بی اطلاعی و بی خبری از وضع این کشورها نگاهداشته و بدین قسم با چشم ناچیزی و کم اهمیتی به وضع این کشورها نگاه می کرد چه آلمانها بدون تردید راه های بسیار محرمانه و ارتباطات بسیار دقیقی با شخص رضاشاه حاصل نموده بودند، که برای مصالح خود او را تشویق و برای نظر حقیقی خود او را حاضر می نمودند. با این رویه بود که پیشنهادات انگلیس و روس و امریکا برای عبور قشون آنها از ایران مورد قبول واقع نشد، و هر قدر این دول خواستند با ملایمت و طرز مسالمت آمیزی در این راه موفق شوند، اقدامات آلمانها عمل و منظور آنها را به کلی بی اثر گذارد. تا آنکه ناگزیر از توسل به عملیات نظامی شده، پس از تمرکز قوایی در مرزهای شمال و غرب و تجاوز بسیار سریعی از خرمشهر تمام نقاط حساس کشور را مورد تجاوز قرار دادند.

اینجانب ضمن بازرسی ها و مسافرت های بسیاری که در کشور کرده بودم، همیشه در تمام موارد حساس این موضوع را خاطر نشان کرده و متذکر می شدم که ارتش ایران و طرز استقرار آن طوری است که برای عملیات دفاعی و حفاظت کشور مفید نبوده و در موقع عمل و پیش آمدی

از آن نمی‌توان استفاده کرد. حتی این مطالب را شخصاً در گزارشات عدیده تشریح و متذکر شده بودم. گذشته از این گزارشات در جغرافیای نظامی خود وضعیت را به‌طور مشروح درج و از سال‌های قبل منتشر کرده بودم که شاید زمامداران وقت پی به این وضع مخصوص کشور برده، از این‌گونه تصمیمات و افکار بی‌جا و تصورات بی‌مورد خودداری نمایند. حتی این اظهارات من یک‌مرتبه بسیار صورت تظاهر یافت. یعنی در دو سال قبل از این تاریخ چون عضو شورای عالی جنگ بودم، روزی برای دو بعد از ظهر به ستاد احضار شدم. پس از حضور سرلشکر ضرغامی بیان کردند که حسب‌الامر شاهانه مأمورم وضعیت خاص فعلی را بیان و نظریه شورا را تعیین کرده، به‌عرض رسانم. سپس اظهار کردند که چون ممکن است روس‌ها بعضی تقاضاها راجع به ایران و تصاحب و اختیار گرفتن بعضی نقاط یا راجع به بعضی مراکز دریایی و هوایی بنمایند، اعلیحضرت همایونی می‌خواهند ملاحظه نمایند نظریه شورا چیست؟

پس از این بیان عده‌ای شروع کردند به صحبت که بهتر است جداً ایستاد و مقاومت کرد و زدو خورد نمود. سرلشکر ارفع پیشنهاد کرد که بهتر است قوای ارتش را فوری به همدان برده و در آن‌جا دفاع نمایم، تا نوبت به‌من رسید. من بدین قسم عنوان سخن کردم: «من عقیده دارم که سال‌ها است ما حقیقت امر را مستور کرده و یک کلمه نخواسته‌ایم که حقیقت گفته یا وقایع و جریانات واقعی را به عرض شاهانه برسانیم. حال هم باز روی این نظریه و رویه کار می‌کنیم. تصور نمی‌کنم از حضار کسی باشد که از وضعیت کنونی ارتش و ارزش آن بی‌خبر باشد. پس چگونه با این ارتش و با این وضع می‌خواهید با دولت شوروی زدو خورد نمایید؟ من تصور می‌کنم به هر نحو است بایستی با این کشور کنار آمد. دم از زدو خورد و مشاجرات نظامی زدن به کلی غلط و خبط می‌باشد و نبایستی به این وسایل تشبث نمود.» روی این مذاکرات همه‌گوش خود را باز کرده

و توجه به بیانات من کرده و پس از توضیحات دیگری که من باز در همین زمینه دادم صورت مجلسی تنظیم شد که به هیچ وجه ارتش برای عملیات نظامی بر ضد شوروی حاضر نیست. بهتر است از راه سیاسی اقدام شود. همه با ترس و لرز این صورت مجلس را امضاء کرده به رئیس ستاد دادند. مشارالیه هم آن را به نظر شاه رساند. معلوم شد که خیلی اسباب تغییر شاه شده است و بعداً هم امر کرد ولایت عهد شخصاً در شورا حاضر شده برای او تشریح شود که چگونه ارتش ایران برای عملیات حاضر نیست.

چند روز بعد در یک جلسه ولایت عهد هم حاضر شد. من وضعیت منطقه شمالی را که در حدود ۲۵۰۰ کیلومتر هم مرز با شوروی ها بود شرح داده و بالأخره با بحث کاملی نمایانده شد که اقلأ بیست و هشت لشکر فقط برای دفاع لازم است آن هم در صورتی که نقاط حساس و مهم را اشغال و در نقاط مهم متمرکز شده و لوازم لازم برای تمرکز این قوا در اختیار گذارده شود. این گفتار و بیانات در شاه هم خیلی تأثیر کرده چه بلافاصله در صدد تأسیس لشکرهای جدیدی برآمده و لشکرهای موجود هر یک به یک یا دو لشکر دیگر به اسم زیاد شده ولی متأسفانه نه کادر نه وسائل و نه هیچ گونه احتیاجات موتور برای این ارتش وجود نداشت، و ارتش ایران بدون وسائل موتور برای یک قوای بی حرکتی بود که از آن کوچکترین استفاده نمی شد.

در شهریور ۱۳۲۰ با چنین ارتشی ایران غفلتاً در مقابل یک امر واقع شده قرار گرفت. یعنی در موقعی که تمام مرزهای شمالی و غربی مورد تهاجم واقع شده بود یک ارتش بی وسیله و بدون احتیاجات را در قدرت و در دست داشت. من شخصاً در شورای جنگی و ستاد جنگی این عملیات بودم و از روز اول کلیه جریانات را دیده و از جزئیات آن باخبر بودم. از مدتی پیش کراراً پیشنهاد شد که اگر جنگ و زد و خوردی در وسط است بایستی طرفاً وضع جنگی به خود گرفته قوای موجود را به نقاط حساس

سوق و احتیاجات ضروری و آنی آنها را فوراً تأمین نماییم، والا آن قوای ناچیز هم با وضع فعلی قادر به کوچکترین کاری نیست. شاه جواب می‌داد که خیر لازم نیست، اگر عملیاتی لازم شود خود من چهارده روز قبل خبر داده، شما را با خبر خواهم ساخت. نبایستی به این قسم عجله در کار کنید. این بیانات بی‌خبری کامل ایشان را از حقایق امر و جریانات ثابت می‌کرد. بالأخره آنچه انتظار می‌رفت شد و آنچه تصور نمی‌رفت صورت وقوع یافت.

حقایق جریانات شهریور ۱۳۲۰

مجبورم در این خاطرات آنچه از جریانات شهریور ۱۳۲۰ را که مربوط به من و اصطکاک با زندگانی عادی من دارد برسیبیل یادگار و تذکر یادداشت نمایم. به طوری که قبلاً خاطر نشان شد من از چند سال قبل جزو شورای عالی نظام تعیین و انجام وظیفه می‌نمودم. وقتی تصوراتی راجع به عملیات شد طبق امر شاه ستاد جنگی تشکیل گردید که ریاست آن با سرلشکر ضرغامی و امور رکن‌ها با من، سرلشکر ریاضی، سرتیپ هدایت و سرهنگ صمدی بود. ما یک دو جلسه پس از ابلاغ این ستاد در حضور سرلشکر ضرغامی و در غیبت او در رکن سوم تشکیل داده و گزارش جامعی تهیه شد که به طور خلاصه شامل مواد زیر بود:

در صورتی که زدوخوردی در نظر است چون لشکرهاى ما دور از نقاط مرزی قرار گرفته اجازه داده شود که هر چه زودتر به نقاط مهم حرکت و متمرکز شوند.

چون این لشکرها هیچ‌گونه وسائل موتوری ندارند تعدادی اتومبیل باری در اختیار آنها گذارده شود.

چون وضعیت سلاح و احتیاجات این لشکرها خیلی ناقص است فوری کسور آنها فرستاده شود.

چون این لشکرها از لحاظ توپخانه و وسائل ضدزرهی ضعیف هستند فوری قسمتی و وسائل از طهران فرستاده شود.

چون برای عملیات پیش‌بینی ارزاق و لوازم مورد لزوم است فوری اجازه داده شود که مراکز ارزاق کاملی در نقاط لازمه تهیه و پیش‌بینی شود. چون موضوع بمباران هوایی را بایستی در نظر گرفت از حالا موضوع پست‌های امدادی خاموشی شهر و کمک‌های لازمه در نظر گرفته شود.

در صورتی که عملیاتی در نظر است هر چه زودتر نظر قطعی راجع به آبادان و مسجد سلیمان و سایر مراکز نفتی اعلام شود. زیرا گذاشتن این نقاط با این صورت در دست انگلیس‌ها خوب نیست. خاصه که تمام ریشه‌های حیاتی این نقاط در دست آنها باشد.

شاه پس از ملاحظه گزارش در خصوص ارسال اسلحه دستوراتی داده. و در ضمن گفته بود من چهارده روز قبل به شما تاریخ عملیات را خواهم گفت. راجع به سایر مطالب هم دستور داده بود بررسی نمایید و نتیجه را به نظر من برسانید.

از مجموع این جریانات درک می‌شد که یا شاه به کلی بی‌خبر است یا حقیقتاً خبری نخواهد بود و امور به همین قسم روی این جریانات می‌گذشت. روز سوم شهریور ماه ساعت هشت صبح در دانشگاه بودم تلفن شد که فوری در ستاد حاضر شوید کار فوری با شما دارند. من فوری به ستاد ارتش آمدم. سرتیپ هدایت با رنگ پریده گفت جنگ شروع شده تعدادی هم تلگراف به من داد. تمام تلگراف‌ها حاکی از تجاوز قوای انگلیس و روس، بمباران شهرها، اضطراب و وحشت کلیه سکنه و فرماندهان بود. فوری ستاد جنگی در باشگاه افسران تشکیل شد، جریانات را مرتباً به نظر شاه می‌رساندند. ولی متأسفانه پادشاه که تاکنون با این قدرت و عظمت انجام کار و وظیفه می‌نمود به محض وصول این تلگرافات بکلی خونسردی و متانت را از دست داده حتی آخرین مرتبه

روز سوم شهریورماه وقتی گزارشات را سرهنگ ارفع متصدی دفتر برای ملاحظه ایشان برده بودند دیده بود که شاه دیوانه‌وار از قصر خارج، سوار اتومبیل شده، مدتی رفته باز برگشتند، دوان دوان شروع به رفتن نمود. از مجموع این پیش‌آمدها و وضع شاه به‌خوبی درک می‌شد که رشته امور ارتش و اداره آن از همان اولین لحظه از هم گسیخته شده بود.

روز سوم گذشت روز چهارم هم تلگرافاتی کم و بیش از اطراف می‌رسید ولی تمام حاکی از به هم پاشیدن و از بین رفتن سازمان ارتش و عدم امکان عمل آن بود. عصر روز پنجم تقریباً موضوع ارتش به کلی خاتمه یافته بود زیرا لشکرهای شمال به کلی متواری و فرماندهان آنها نیز به طرف طهران فرار نموده بودند. لشکر غرب و جنوب غربی که در مقابل انگلیسی‌ها بودند چون دارای مواضع مشخص بودند قدری بهتر ایستادگی کرده تدریجاً عقب‌نشینی می‌نمودند. قوای شوروی از قافلانکوه گذشته و از طرف دیگر از راه گنبد قابوس و شاه‌رود عبور نموده بودند.

در طهران لشکرهای مرکز تحت فرماندهی سرلشکر یزدان‌پناه گذارده شده و خط دفاعی از سوهانک به طرف جنوب در نظر گرفته شده بود. یزدان‌پناه در ستاد جنگی برای تشکیل خط دفاعی و جریانات حاضر شده و صحبتی در بین بود که من مداخله کرده گفتم خوب است از این حرف‌های بی‌اصل خجالت بکشیم چه دیگر کاری نمی‌توان کرد. شما با این افراد بی‌غذا و بی‌احتیاجات چه خواهید کرد. ایشان تصدیق کرده، قرار شد صورت‌مجلسی نوشته شود. فوری صورت‌مجلس نوشته شد که چون عملیات مفید و مؤثر نیست اجازه داده شود که شورای دفاع ملی تشکیل شود. فوری به‌عرض رسید، قبول شد. کلیه وزرا در باشگاه حاضر شده وضعیت برای آنها تشریح و تصمیم گرفته شد که فوری انجام دهند. بلافاصله با شاه مذاکره و امر عدم مقاومت صادر شد. پس از صدور این

بعد از شهریور ۱۳۲۰ ۱۳۲۷

امر بود که اداره باقیمانده ارتش موجود هم به کلی از هم گسیخته شده، یک بی‌نظمی حاصل شد.

قوای شوروی هم به طرف طهران در حرکت بوده و رعب و ترس خاصی برای عموم حاصل شده بود. پس از صدور امر و دستور عدم مقاومت فرار شروع شد. حتی تمام افسران، امرا و هرکس وسیله‌ای در دست داشت از طهران خارج و به طرف جنوب در حرکت بودند. شهر طهران وضع بسیار تأثرآوری را دارا شده بود. همه مردم ماتم‌زده و متأثر بودند. من هم انور و بچه‌ها را با حشمتی به سمت کمره اعزام نموده خودم تنها در طهران بودم. تا روز هفتم دستور رسید که ما هم به قم رفته منتظر ورود شاه شویم. پس از صرف شام از طهران با سرتیپ هدایت حرکت کرده ساعت یازده بود که به قم رسیدیم. تمام جاده طهران تا قم پر از وسائل موتوری بود که قطع نمی‌شد. به محض ورود به قم افسر شهربانی که در سر راه بود به ما اخطار کرد که از طهران تلفن شده که به طهران مراجعت کنیم. ما هم پس از چند دقیقه استراحت به طهران مراجعت و ساعت سه بعد از نصف شب بود که به طهران رسیدیم و در باشگاه افسران منزل نمودیم.

وضع طهران به کلی درهم و غیر منظم بود. کابینه استعفا داد و فروغی ریاست وزرا را عهده‌دار شد. متفقین هم قبول کردند که ارتش آنها فعلاً به طرف طهران حرکت ننماید. شاه هم قدری آسوده خیال شد گرچه تمام خانواده سلطنتی به طرف اصفهان حرکت کرده بود. پس از مراجعت باز فردا در باشگاه مشغول کار شدیم ولی امور دیگر غیر منظم شده بود. در این ضمن، بعضی از امرا با یک بی‌حالی بی‌سابقه تصمیمی اتخاذ می‌نمایند که خوب است قوای طهران تقلیل یابد. در آن موقع قوای طهران چهل هزار بود و قرار شد هر لشکر فقط چهار هزار نگاهداری و بقیه افراد را مرخص نمایند. متأسفانه چون فرماندهان قدرت اجرای این امر را

نداشتند. یک مرتبه رشته کلیه امور از هم گسیخته و تمام افراد یک مرتبه از سربازخانه‌ها خارج و یک نوار سیاهی از طهران تا قم ساکت و بی حرکت در راه بودند.

تمام اثاثیه و لوازمات لشکرها از بین رفت، تمام هستی و ثروت نظامی به دست افسران و عمال ناپاک غارت شد و سربازخانه‌ها صورت اسف‌آوری را به خود گرفت. شاه که از بدی صدور این امر مطلع شد شخصاً به سربازخانه‌ها آمده و دستور برای جمع‌آوری افراد داد. ولی دیگر بی نتیجه بود، زیرا تمام پراکنده شده رشته نظم و ترتیب به کلی از هم گسیخته شده بود. بعضی از امرا گزارش داده بودند که افراد وظیفه بکلی مرخص و افراد داوطلب گرفته شود که بی نهایت باعث تغییر شاه شده، درجه نخجوان و ریاضی راکنده آنان را زندانی نمود. و در این کار هیاهویی تولید شد ولی کار از این‌ها بدتر بود و شاه دیگر موفق به اعاده نظم نبود. در این موقع نیز ارتش روس به طرف طهران حرکت کرده شاه هم ناچار مرکز را ترک و از سلطنت استعفا داد. سلطنت را به محمدرضا ولایت عهد خود واگذار نمود و بدین قسم یک دوران قدرت و وضع خاصی که بیست سال در ایران حکمفرما بود به کلی از بین رفته، خاتمه یافت.

• سلطنت محمدرضا شاه و تحولات جدید

رضاشاه بیست سال با قدرت در کشور ایران حکمروایی کرده و کوچکترین کار و عملی بدون اجازه و دستور او صورت نمی‌گرفت. تمام سکنه کشور عادت نموده بودند که برای هر کاری بدون سروصدا و تظاهر عمل نمایند. تمام سازمان‌های این بیست ساله تظاهری بیش نبود. چه واقعیت امر شخص رضاشاه بود که به واسطه قدرت و عظمت و مراقبت دائمی او جریانات به صورت بسیار مرتب و منظمی فقط و فقط با اراده و نظر شخص او جریان می‌یافت. در زمان رضاشاه تشخیص برای مأمورین لازم نبود چه تمام دستورات جزئی و کلی از طرف او داده می‌شد و هر

قدر مأمور بی‌تصمیم‌تر و مطیع‌تر بود شاید برای پیشرفت اسلوب آن‌روز بهتر و مفیدتر به‌نظر می‌رسید. اگر سربازی را برای فرماندهی لشکر می‌گماردند همان نتیجه از وجود و عمل او حاصل می‌شد که یک شخص تحصیل کرده مجربی گمارده می‌شد. کما آن‌که روی همین اصل اشخاصی مثل جعفر قلی آقا، کریم آقا و غیره که شخصیت و اهمیتی در این کشور نداشتند بدون کوچکترین سابقه تحصیلات و اطلاعی، به سرلشکری و زمامداری امور کشور رسیده، و در حقیقت مرجع امور و کلیه اوامر و دستورات بودند. ولی با رفتن رضاشاه بایستی گفت که مرکزیت سابق به کلی از بین رفته و صحبت تمام از دموکراسی و آزادی به میان آمد بدون آن‌که درک نموده و درست مجسم سازند آزادی واقعی چیست و چگونه بایستی آن را تحصیل کرد. کوچکترین افراد کشور به فکر آزادی گفتار و بیان و عمل افتاده سیاست کشور هرجایی و سبزی‌فروش سرگذر هم به نام آزادی شروع به مداخله در امور و اظهارنظر در کار را نمود، آن هم یک رشته تمایلات و تظاهراتی که کلیه حاکی از بی‌اطلاعی و نفع شخصی بود. خلاصه آن‌که وضع کشور با تغییر سلطنت به کلی دگرگون شده و همان قسمی که پادشاه جدیدی زمامدار امور کشور شد اصول نوینی که بیشتر شبیه به هرج و مرج بود در مملکت حکمفرما شد. چون بعداً باز در این خصوص بحث کاملی خواهد شد لذا بیش از این در این خصوص بحث نمی‌نمایم تا باز در موقع خود بحث کاملی نمایم.

فرماندهی لشکر من

روز ...^۱ شهریورماه در دانشگاه جنگ بودم که رئیس ستاد سرلشکر یزدان‌پناه مرا احضار کردند. فوری خود را به ایشان معرفی کردم.

۱. در اصل نقطه چین ولی در اسناد موجود تاریخ صدور حکم کفالت فرماندهی لشکر یک مرکز ۱۳۲۰/۷/۱۰ ثبت شده است.

فرمودند شما به فرماندهی لشکر یک منصوب شده‌اید. چون قسمت‌های ارتش به کلی از هم پاشیده و در حقیقت ارتش وجود نداشت از این شغل جدید خوشوقت نشده ولی چون چاره‌ای نداشتم لذا فوری طبق دستور به سرلشکر کریم‌آقا مراجعه، لشکر را از او تحویل گرفتم. ولی لشکر عبارت از یک بی‌نظمی بسیار غریبی بود چه بیش از سه‌الی چهار هزار نفر بیشتر، آن هم افراد وامانده و گروهان در لشکر باقی نبود. تمام دواب در باغشاه پراکنده، دواب مجار که با آن ناز و نعمت نگاهداری می‌شدند بکلی در اصطبل‌ها بدون پابند و افسار رها شده از ظاهر آنها معلوم بود چندین روز است علیق به آنها داده نشده و کسی آنها را تیمار نموده است. از افسران کسی وجود نداشت. تمام اثاثیه را هرکسی توانسته بود به غارت برده بود. تمام ابنیه خراب، درها شکسته و یک وضع آسف‌آوری بود که انسان ممکن نبود تصور کند آن واحدهای قبل از شهریورماه به این صورت درآمده است. فراری لشکر در این روزها روزی سیصد الی چهارصد نفر بود. تمام افسران مرعوب و وحشت‌زده با ترس و هراس به سربازخانه آمده بودند کشیک و مراقبتی در تمام سربازخانه وجود نداشت. تمام افسران مأیوس و هر لحظه فکر می‌کردند که الساعه دستگیر و به خدمت آنها خاتمه داده خواهد شد. فرمانده لشکر بیش از همه در ترس و هراس بوده به من گفت کار خاتمه یافته دیگر تصور نمی‌کنم بتوان این افراد را نگاهداری کرد و به اضافه فرماندهی دیگر خطرناک است. باری لشکر را تحویل و گزارش روز را تحویل به ستاد ارتش دادم که تصور می‌کنم بهترین مدرک برای درک وضعیت لشکر در آن روز باشد.

از این تاریخ با یک ایمان تزلزل‌ناپذیری شب و روز شروع به کار کردم به طوری که پس از یک ماه موفق شدم به کلی از فرار افراد جلوگیری کرده، حتی عده لشکر را به دوازده الی سیزده هزار نفر برسانم. ضمن صحبت‌ها و نطق‌های متوالی ایمان افسران را به خدمت زیاد کرده روزه‌روز آنها را به

بعد از شهریور ۱۳۲۰ ۱۴۱

خدمت و کار امیدوار نمودم، به طوری که افسران با یک علاقه سرشار و یک توجه کاملی مشغول انجام خدمت شدند، روز به روز اصول خدمت و وضع کار و پیشرفت تعلیمات نظامی صورت بهتری به خود گرفت به طوری که پس از سه ماه لشکر به صورت بسیار مرتبی درآمد. در این موقع چون تمام لشکرهای خارج از هم گسیخته و به کلی متلاشی شده بود تدریجاً بی نظمی و بی ترتیبی در مناطق کشور شروع ولی قوایی برای اعاده نظم این مناطق وجود نداشت. در مرکز هم لشکر دو به همان صورت بی نظمی و تیپ سوار هم به کلی از هم گسیخته و چیزی وجود نداشت. ولی در نتیجه فداکاری و جدیت پی در پی من و افسران لشکر در مدت فرماندهی موفق شدم که از لشکر یک واحدهای زیر را برای نظم و انتظام مناطق مختلف کشور با سرعت حاضر نمایم:

کردستان: سه گردان پس از سه ماه از اداره کردن لشکر.

اردبیل: دو گردان پس از هفت ماه.

رضاییه: سه گردان پس از هشت ماه.

شیراز و اصفهان؛ سه گردان پس از ده ماه.

در صورتی که با اعزام این گردانها باز تمام گردانهای لشکر مرتب و منظم و کاملاً حاضر برای خدمت و کار بوده و حتی در ظرف این مدت چندین نمایش در مقابل اعلیحضرت همایونی و کلیه افسران ارتش داده شد که همه فهمیده و دیدند چگونه یک لشکر از هم گسیخته را منظم کرده و چگونه به سرعت موفق شده ام که سروصورت کاملی به این لشکر داده شود. در ضمن در همین مواقع یعنی اواخر ۱۳۲۰ و حتی ۱۳۲۱ که از لحاظ ارزاق و علیق وضعیت طهران بسیار بد بود من به وسیله افسران لشکر و با جدیت و پشتکار بسیاری موفق شدم که ارزاق و احتیاجات افراد و افسران و علیق دواب را برسانم. به طوری که در همان موقع تیپ سوار شاید ۵۰۰ اسب و لشکر دو ۲۰۰ الی ۳۰۰ اسب تلفات داد ولی در

لشکر یک تلفاتی داده نشده بلکه علیق دواب به صورت بسیار مرتبی منظمأ تحویل و حتی چون پیش‌بینی می‌شد که ممکن است یک مرتبه ارزاق و علیق نرسد، لذا من ارزاق و احتیاجات برای مدت شش ماه در انبارهای لشکر به‌طور احتیاط آماده کرده و نگاهداری نموده بودم که نه فقط برای زندگانی آنی در زحمت نبودند بلکه طبق این پیش‌بینی احتیاجات شش ماه هم در انبارهای لشکر همیشه حاضر و در اختیار بود. در این مدت یگانه قدرت ارتش و یگانه امید ستاد ارتش به لشکر یک و افسران و واحدهای آن بود چه جز این لشکر واحد دیگری وجود نداشت. حتی در پیش‌آمد ۱۷ آذرماه ۱۳۲۱ لشکر یک بود که توانست به صورت جالب توجهی انجام وظیفه نماید. این انجام وظیفه و پشت‌کار و این خدماتی که من انجام دادم اسباب حسد و بغض عده‌ای افسران و همکاران که جز منفی‌بافی کاری ندارند شد به‌طوری‌که اولاً چندین مقاله در روزنامه آزادگان تحت عنوان فرمانده لشکر سخن می‌راند درج شد. بعد هم در اطراف من پروپاگاندایی شد که سرتیپ رزم‌آرا می‌خواهد کودتا نماید. این شایعات به اندازه‌ای زیاد و فراوان شد که ناچار شدم از رئیس ستاد وقت خواستم که حضور شاه شرفیاب شده و در ضمن شرفیابی تقاضای معافیت از فرماندهی لشکر کردم. سؤال فرمودند چرا؟ عرض شد اولین شرط خدمتگزاری اعتماد و اطمینان شخص اعلیحضرت همایونی است. بدون وجود اعتماد و اطمینان اعلیحضرت همایونی کوچکترین خدمت و اقدامی برای من مقدر نیست. قدری اظهار لطف فرموده و بدین قسم تاحدی رفع نگرانی و اضطراب ایشان گردید.

در این موقع هیئت افسران امریکایی به طهران آمده و می‌خواستند در ارتش شروع به اقداماتی نمایند. از لحاظ اشکالاتی که در شروع کار بین آنها و ستاد ارتش حاصل شده بود من مأمور شدم که این اشکالات را مرتفع کنم. خوشبختانه در این قسمت هم موفقیت کاملی حاصل کرده و

حتی بی اندازه امریکایی‌ها راغب به کار کردن با من شدند. چندین مرحله از آنها دعوت شده کلیه کارهای مهم نظامی و اداری لشکر را به طور مشروح برای ایشان تشریح نمودم. ایشان هم بی اندازه خوشوقت شده و بیشتر به من نزدیک شده و برای اطلاع از جریانات اکثر به لشکر یک آمده از کلیه جریانات و اصول نظامی ارتش ایران اطلاع حاصل می نمودند تا آنکه تصمیم گرفته شد که برای تعلیم و تربیت افراد جدید آمادگایی در طهران تشکیل شود که احتیاجات نفر و سایر ملزومات واحدهای مرکز را تأمین نماید. مأموریت تأسیس و تشکیل این آمادگاه به من محول شد که با استفاده از کادر و افراد لشکر یک آمادگاه منظور را تشکیل داده برای آن ستادی نیز به وجود آوردم. شاید در صورت عدم ارجاع این کار به من به طرز دیگری اگر می خواستند اقدام کنند غیرمقدور بود. پس از تشکیل آمادگاه که در بهمن و اسفند ۱۳۲۱ عملی شد حس عدم اعتماد نسبت به من باز به وجود آمد خاصه آنکه حال دو واحد بزرگ در اختیار من بود یکی لشکر یک و یکی آمادگاه که مجموع عده آنها در حدود سی هزار نفر می شد. در اول سال ۱۳۲۱ که موقع ترفیع من بود ترفیع داده نشد و این هم با تمام خدماتی که من در این مدت انجام داده بودم بی اندازه باعث عدم رضایت من شد، به طوری که حتی اعتراض کرده استعفا دادم. ولی بالأخره با استمالت‌هایی که از من شد باز سرخدمت حاضر شدم.^۱ در سال ۱۳۲۲

۱. در یکی از یادداشتهای تقویم جیبی رزم‌آرا که به مناسبت نوروز ۱۳۲۲ ثبت شده. پاره‌ای از نگرانی‌ها و در عین حال انگیزه‌های وی در ادامه خدمت منعکس می‌باشد که درخور توجه است. در این یادداشت سرتیب رزم‌آرا پس از ابراز رضایت از وضعیت خانوادگی خود می‌نویسد اگرچه در حال حاضر از لحاظ «... خانواده و شغل و مقام افسردگی و تأثیری...» ندارد «... ولی در مقابل باید اذعان نمایم که وضعیت کشور و میهن من بسیار بد و نامرتب و جریان امور به قدری بد و نامطلوب است که روح و جسم فرسوده و آزرده را باقی گذارده چه زندگانی و حیاة من و امثال من با دارا بودن میهن و وطن مستقل و سربلند باعث خوشوقتی است نه وضعیت فعلی و کنونی که مشتکی اشخاص بی‌اراده - بی‌قدرت جاه‌طلب -

به من تکلیف شد که بایستی فقط فرماندهی آمادگاه را عهده‌دار گردم با آنکه من بیشتر به لشکر راغب بودم. چون در این خصوص اصرار زیاد شد لذا ناچار لشکر را تحویل سرتیپ کیکاوسی نموده به آمادگاه رفتم. خدمات من در لشکر یک بسیار مهم و قابل توجه و برای کشور با ارزش بود. به طوری که در این مدت گذشته از تشویقات مختلف به من نشان درجه یک لیاقت و نشان درجه یک افتخار داده شد و کراراً اعلیحضرت همایونی و رئیس ستاد و وزیر جنگ وقت از من اظهار رضایت و تشکر نمودند، و بدین قسم خدمت من پس از یک دوران پرمراتی در لشکر یک خاتمه یافت.

فرماندهی آمادگاه طهران

از اول اردیبهشت ۱۳۲۲ رسماً فرماندهی آمادگاه را عهده‌دار شده شروع به کار کردم. این عمل قدری مشگل و دشوار بود چه در هر قدم آن به هزاران موانع مصادف می‌شد. اولاً این قسمت به کلی جدیدالتأسیس بود، ثانیاً رویه و طرزکار آن درست معلوم نبود، ثالثاً مساعدت و همراهی لازم

→

که فقط روی حفظ و حراست بکدیگر عهده‌دار امور شده و نظر و مقصودی جز گذراندن وقت و جز نفع و استفاده شخصی ندارند. در هر حال کشور و میهن با آتیه‌ای را دارد که من از آن بی‌خبرم ولی می‌توانم قسم یاد کرده تعهد نمایم اگر حال که از لحاظ خانواده و زن و بچه خود و زندگانی آنها آسوده‌خاطرم برای نجات در راه کشور، آنچه قدرت دارم به‌کار برده و جز پیشرفت امور کشور بدون نظر استفاده مادی، بدون طرفداری، امور مربوطه را انجام و گوش به زنگ تقدیر و پیش‌آمد بوده در موقع و مورد خود از هیچگونه فداکاری برای آن خودداری ننمایم، بدون کوچکترین نظر شغلی و مادی و جاه‌طلبی آتیه غیرروشن - روزگار بسیار متغیر - زندگانی بسیار دشوار هم‌میهنان در تعب و زحمت بوده تمام را می‌دانم و با ایمان برای خدمت حاضر، سال پرتنش به پایان رسید. روزگار زنده‌ای را در ۱۳۲۱ طی نمودیم از درگاه احدیت خواستارم که سال جدید با اصول بهتر و روزگار خوشتری شروع شده مردم و هم‌میهنان در خوشی و مسرت بسر برده و دوران مذلت خاتمه یا بد، سلامتی و موفقیت زن و همه فرزندان خود و کسانم را خواهانم.

ساعت ۱۵/۱۲

۲۱/۱۲/۲۹

نمی‌شد. در هر حال با تمام اشکالاتی که وجود داشت روی یک فکر بسیار عملی و حقیقی شروع به کار کرده و با تمام اشکالات و زحمات آن خسته و آزرده نشدم. افراد جدید اخذ شده و با طرز بسیار مرتبی شروع به کار کردن شد و روز به روز پیشرفت‌های محسوسی در آمادگاه حاصل شده. و تمام هم و جدیت من هم صرف به راه انداختن و مرتب کردن آمادگاه می‌شد. اگر در ابتدا گمان می‌کردم که آمادگاه برای رفع احتیاجات واحدهای مرکز نافع است تدریجاً ضمن عمل برای من این فکر حاصل شد که آمادگاه این وظیفه را نمی‌تواند انجام دهد و این سازمان جدید با سازمان ارتش ایران وفق نخواهد داد. باری به هر نحوی بود در بهبود امور آمادگاه و جلب توجه امریکاییان اقدام شد آن‌ها هم بسیار از موفقیت حاصله در این راه و اقداماتی که می‌شد خشنود و راضی بوده و کمک کاملی می‌نمودند. سربازخانه‌هایی که در دست ما بود روز به روز بهتر شده وضع زندگانی افراد بهبودی حاصل کرده تا آنکه دوره اول افراد جدید برای تحویل به واحدها حاضر شده و این افراد تحویل گردیدند.

پس از عهده‌دار شدن ریاست آمادگاه طهران، اعلیحضرت همایونی اکثراً به آمادگاه آمده و خیلی اظهار مرحمت می‌فرمودند. پس از چندین مرتبه تشریف‌فرمایی یک دو جلسه مرا به قصر سعدآباد احضار و امر کردند که روزهای شنبه مرتباً شرفیاب شوم. من هم مرتباً به آنجا می‌رفتم و اکثراً صحبت از وضعیت افسران و روحیه و ارزش آن‌ها بود. پس از چندین جلسه و صحبت‌های متفرقه بسیاری به من فرمودند بایستی ریاست ستاد ارتش را عهده‌دار شده و یک رشته اقداماتی برای بهبود ارتش معمول شود. من از قبول ریاست ستاد بسیار ناراضی بودم حتی عرض کردم که این مأموریت برای من خیلی زود است ولی باز ایشان در اظهار خود مَصْر بودند. این مطلب را با دوستان و رفقای خود هم به میان گذارده صحبت کردیم عموماً عقیده‌مند بودیم که برای ماها خیلی بهتر

است که در همین مشاغل کوچک لشکر و آمادگاه باقی مانده و به هیچ وجه دورادور ستاد، وزارت جنگ و این قبیل مشاغل نگردیم. متأسفانه هر قدر من در این خصوص اصرار و ابرام کرده دلائل و جهات بی شماری برای آن آوردم که برای من عهده‌دار شدن ریاست ستاد صلاح نیست ایشان قبول نفرموده، بالأخره من به سمت ریاست ستاد ارتش ایران منصوب و امر شد که عهده‌دار این پست خطیر و مهم گردم، و بلافاصله هم پس از وصول امریه پست نامبرده را تحویل و شروع به کار کردم.

اولین ریاست ستاد من

پس از تمام این فشارها و دستورات ناچار ریاست ستاد ارتش ایران را عهده‌دار و شروع به کار شد. چون سپهبد احمدی هم وزیر جنگ بود بواسطه سوابق بسیاری که در بین ما بود، تصور می‌کردم خواهم توانست با قدرت کامل و با پشتیبانی کامل ایشان کار کرده و یک دوران صمیمیت و علاقه در ارتش ایجاد نمایم. بی‌خبر از آنکه دست‌های مرموزی در کار و مانع پیشرفت امور است. پس از آمدن به ستاد دیدم که وضع ستاد از هم گسیخته، بی‌نظم و بی‌اندازه اوضاع آن درهم است. شروع به یک رشته اصلاحاتی برای بهبود وضعیت ستاد نموده شب و روز خود را صرف کار و عمل و پیشرفت امور نمودم. وزیر جنگ مایل بود که کلیه امور به‌نظر ایشان برسد و برای من هم طبق وظائفی که برای ستاد قائل بودم انجام این منظور مقدور نبود. گاهی که مراتب به شاه گزارش می‌شد می‌فرمودند حق با شما است و بایستی وظائف خود را کاملاً انجام دهید. ولی وقتی با وزیر جنگ بحث می‌شد، ایشان مخالف اختیاراتی برای ستاد ارتش بودند. تا بالأخره کمیسیونی از آقای سهیلی، آقای صدر، دکتر طاهری، دشتی، سپهبد یزدان پناه، وزیر جنگ و من در دفتر وزارت جنگ تشکیل و جلسات عدیده برای تعیین حدود اختیارات ستاد و تحکیم وضعیت آن

فکر شد. ولی متأسفانه تمام این کمیسیون‌ها به نتیجه مطلوب نرسیده و شاید روزه‌روز اشکالات زیادتر و موانع زیادتر می‌گردید.

من ضمن کار و خدمت در ستاد درک کردم وضعیت بسیار مشکلی وجود دارد چه وزیر جنگ در مقابل پارلمان مسئول و مسئولیت واقعی را دارا باشد رییس ستاد رسمیتی در مقابل پارلمان دارا نیست. ولی از طرف دیگر واگذاری اداره ارتش به وزیر جنگ غیرنظامی و یا مقاماتی که هر روز در تغییر خواهند بود خود بزرگترین خبط‌ها محسوب می‌شود. در هر حال آنچه در قدرت من بود برای روشن شدن جریانات اقدام کردم ولی ثابت شد که با نظر وزیر جنگ، طرز توجه اعلیحضرت همایونی و موقعیت کشور حل این معما برای من مقدور نخواهد بود.

در این ضمن پیش‌آمدی رخ داد که متفقین صورت عده‌ای را برای دستگیری به اسم ستون پنجم تسلیم هیئت دولت نمودند که در بین این عده بیست و هشت نفر از افسران ارتش در درجات مختلف بودند. وزیر جنگ یک روزی مرا احضار و دستور دادند که این افسران توقیف گردند. تا ساعت دوازده شب ضمن تلگراف و دستورات اکید به واحدها تمام این افسران در طهران و تمام نقاط ایران جلب و توقیف شدند. من جریان را به وزیر جنگ گزارش و به منزل رفتم صبح که به اداره آمدم اولین گزارش واصله از اصفهان حاکی بود که صبح روز بعد از وصول این دستور یک گردان افراد هندی اطراف سربازخانه اصفهان را محاصره و با طرز بسیار بدی با افسران و افراد رفتار و افسران زندانی را که در آنجا بوده‌اند گرفته و برده‌اند. با آنکه فرمانده لشکر به آنها خاطر نشان کرده که طبق دستور مرکز تمام این افسران روز گذشته بازداشت شده‌اند ولی فرمانده انگلیسی توجهی نکرده و آنها را با طرز بدی برده‌اند. سپس باز تلگرافات دیگری هم در این زمینه رسید که بی‌نهایت باعث تأسف و تأثر من شد.

موقعی که مشغول بررسی این تلگرافات بودم سرهنگ پایبوس^۱ نماینده نظامی ارتش انگلیس به اطاق من آمد. ضمن صحبت از من سؤال کرد که چرا شما این حد کسل و افسرده هستید؟ اول نمی‌خواستم جواب گویم چون زیاد اصرار کرد عصبانی شده گفتم چرا عصبانی نباشم شماها برای ما هیچ حیثیت و ملیتی قائل نیستید. شما مثل سیاهان افریقایی با ما معامله می‌نمایید. اگر مملکت ما فقیر و یا نواحی کشور ما قسمتی صحرا و فاقد منابعی است ولی دلیل نیست که ما هم مثل شما دارای احساسات و علاقه به این سرزمین نباشیم. اگر افسران ایرانی خیانت کرده بودند خوب بود پرونده آنها را به ارتش می‌دادید که آنها را محاکمه و اعدام نمایند. والا این طرز رفتار نیست که شما می‌نمایید. شاید منظور شما از بین بردن حیثیات ما است.

سرهنگ گفت تقصیر از خود ایرانی‌ها است که برخلاف مصالح معین اقدام و عمل کرده‌اند. گفتم بسیار خوب، پس این رفتار شما چیست؟ و تلگراف را به او نشان دادم. در نتیجه قدری عصبانی شده و با تغییر از هم جدا و او از اطاق من خارج گردید. بلافاصله شرح گزارش تهیه و به وزارت جنگ و برای اعلیحضرت همایونی فرستاده تقاضای معافیت خود را از خدمت در ستاد ارتش نمودم. فوری هم نزد وزیر جنگ رفته مراتب را به ایشان گزارش و به خانه آمدم. روز بعد وزیر جنگ تلفن کرده اظهار کرد وابسته‌های نظامی انگلیس برای معذرت‌خواهی حاضر هستند. لذا من به دفتر وزیر جنگ رفته سرلشکر فریزر و سرهنگ پایبوس حاضر شده پس از یک رشته صحبت مطول از این جریانات اظهار تأسف کرده و در مقابل تقاضای من پذیرفت که:

۱. افسرانی که در اصفهان با آن طرز از لشکر گرفته شده فوراً به لشکر تحویل شوند.

1. Pybus

۲. افسرانی که در طهران دستگیر شده‌اند در تحویل خود ارتش ایران باشند.

۳. در صورت لزوم بوسیله خود ارتش و یا طرز محرمانه این افسران به هر نقطه ایران لازم شود حرکت داده شوند.

۴. کمیسیونی برای رسیدگی به وضع این افسران تشکیل و یک نفر افسر ایرانی هم در آن شرکت نماید.

با این موفقیتی که حاصل شد وضعیت بهبود یافت، من هم خوشنود شدم که وضع بهتر از گذشته شده و بالأخره خارجی‌ها هم حس کردند که یک حس علاقمندی و وطن‌دوستی هم در ایرانیان هست و عموماً خارجی‌پرست و بی‌علاقه به وطن نیستند. طبق همین قرار هم با افسران توقیف شده عمل شده و کوچکترین اشکالی دیگر از طرف متفقین بوجود نیامد.

ولی وضعیت و ارتباط من با وزیر جنگ روزبه‌روز بدتر می‌شد. به طوری که همه روزه ایشان با من حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده و از وضع یکدیگر شکایت می‌نمودیم. بالأخره چون ملاحظه کردم که دیگر بیش از این برابم ایستادگی و کار در پست ریاست ستاد مقدور نیست لذا استعفای خود را حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم و جداً از وزیر جنگ هم معافیت خود را خواستم. بدین قسم پس از دو ماه خدمت در این پست از ریاست ستاد معاف شدم، ریاست ستاد را تحویل سرتیپ ریاضی داده و به منزل رفتم. برای من جای تردیدی باقی نماند که این جریان و وضع در ستاد ارتش و مناسبات آن با وزارت جنگ صورت مرتبی پیدا نخواهد کرد، بلکه قطعاً روزبه‌روز بدتر شده اشکالات جدیدتری حاصل خواهد شد.

پس از برکناری از ستاد ارتش مدت یک ماه در منزل بودم. حاضر برای کار و خدمتی نشدم. سپهبد احمدی یک دو مرتبه به منزل من آمد، از این

پیش‌آمد بسیار اظهار تأسف و نگرانی کرد و خواست با وسائل مختلف از من استمالت نماید. ولی من برای کار و خدمت حاضر نشده و در باقی ماندن خود در منزل اصرار کردم.

ریاست دفتر نظامی شاهنشاهی

پس از یک‌ماه که در منزل بودم روزی از طرف اعلیحضرت همایونی احضار شدم. پس از حضور مورد مرحمت شاهانه قرار گرفتم و امر فرمودند که دفتر نظامی را تحویل بگیرم و شروع به کار نمایم. چون این خدمت خارج از محیط وزارت جنگ بود قبول کرده و پس از یک‌ماه بی‌کاری مشغول کار شدم. در این دفتر کوچکترین خدمت و کار حساسی وجود نداشت و تقریباً این پست یک پست تشریفاتی بود که گاهی برای موقع شرفیابی وزاری مختار یا سلام‌ها مجبور به حضور بودم. برای وظیفه رییس دفتر نظامی پیشنهادهای تهیه و تقدیم شد. ولی مورد قبول اعلیحضرت قرار نگرفت و ایشان امر فرمودند بایستی به همین طریق بماند. بی‌کاری و نداشتن وظیفه مهمی خیلی بیشتر اسباب خستگی من شده بود. چه صبح‌ها ساعت هشت به دربار آمده پس از مدتی صحبت با تیمسار سپهبد یزدان‌پناه و خوردن چایی برای ساعت ده در کاخ مرمر حاضر شده، در موقع عبور اگر اعلیحضرت همایونی اوامری داشتند می‌فرمودند والا مراجعت می‌کردم. عصر هم در منزل و مشغول کار خود بوده و بدین قسم کار و عمل عمده‌ای را دارا نبودم. در این دفتر با تیمسار سپهبد یزدان‌پناه یک ارتباط و صمیمت کاملی حاصل شده که من واقعاً با سوابق مطلوبی که با ایشان دارا بودم تصور می‌کردم دیگر این ارتباط و بستگی غیرقابل تفکیک است.

پس از مدتی خدمت در دفتر نظامی یک‌مرتبه هم در رکاب همایونی با طیاره ساعت نه به اهواز رفته پس از صرف نهار در آنجا برای عصری به

تهران مراجعت و در حقیقت در این مسافت ۲۰۰۰ کیلومتر در آسمان ایران طی شد که شرحی هم در این خصوص برای یاد بود در روزنامه‌های تهران نوشته شد.

فرماندهی دانشکده افسری

در بهمن‌ماه ۱۳۲۳ سرتیپ هدایت به معاونت وزارت جنگ منصوب شده و در دانشکده دیگر کسی نبود. اعلیحضرت امر فرمودند که من ریاست و فرماندهی دانشکده را هم ضمن شغل ریاست دفتر نظامی عهده‌دار شوم. قبول کردم و از اول اسفند ماه ۱۳۲۲ در دانشکده حاضر و شروع به کار کردم. بایستی در اینجا اقرار نمایم که فرماندهی دانشکده یک شغل بسیار به‌جا و به‌موردی برای من بود. من بی‌نهایت از این سمت لذت می‌بردم چه تمام مدت را با یک عناصر فهمیده مطلع و یک جوانان با عاطفه سر کرده و بی‌نهایت خوشوقت می‌شدم که در این کانون تعلیم و تحصیل کار نمایم. هر لحظه برنامه‌جدیدی برای امور دارا بودم. و تنوع کارها بی‌اندازه علاقمندی مرا به کار زیادتر می‌کرد. من شب و روز در دانشکده مشغول کار بوده از صبح ساعت چهار به دانشکده آمده به چایی خوردن، ورزش، تعلیمات و جزییات کار افراد رسیدگی می‌کردم تا ساعت غذای شب. حتی در هر هفته یک دو مرتبه نصف شب به دانشکده آمده، وضع داخلی و اوضاع حقیقی آن را رسیدگی و معایب و نواقص آن را مرتفع می‌کردم. دانشجویان و افسران کادر هم با عشق و علاقه سرشاری مشغول کار و انجام خدمات خود بوده و روزبه‌روز موفقیت جدید و پیشرفت نوینی در امور دانشکده دیده می‌شد. من خیلی امیدوار بودم که با این طریق و با این پیشرفت موفقیت‌هایی در کار حاصل نمایم. دانشکده با آنکه یک محیط کار و عمل است، یک سستی و رخوتی در آن رسوخ یافته بود، من با تمام قوا مشغول مرتفع کردن آن بودم و خواستم علاقه و حرارتی در میان افراد ایجاد نمایم.

سرلشکری من

در شب عید ۱۳۲۳ پس از شش سال سرتیپی به رتبه سرلشکری نائل شدم. این قدردانی و ترفیع هم روزگار خوش و پرمسرتی برای من ایجاد کرد و هم بر جدیت و کار من در دانشکده افسری افزود. ولی از آنجایی که امور منظم و کارهای باب سلیقه پایدار نیست، در اواخر فروردین ماه اعلیحضرت همایونی مرا احضار و امر کردند که باز به ستاد ارتش برگردم. من به هیچ وجه از این نظر و تغییر شغل راضی و خشنود نبودم چه در اولین مرتبه که عهده‌دار این پست شدم به من ثابت شد که کار در ستاد ارتش خالی از اشکال نیست و هزاران اشکال و زحمت ایجاد خواهد شد. در ضمن یک دو سه شرفیابی به عرض رساندم که اشکالات کار در ستاد ارتش زیاد و در صورت تصویب خوب است سپهبد یزدان‌پناه به این سمت گمارده شود. اعلیحضرت همایونی قبول نفرموده، فرمودند دلائل و جهات زیادی در بین است که بایستی شما باز به ستاد ارتش رفته و به اوضاع از هم گسیخته و بی‌نظم ارتش سروصورتی دهید. گرچه من زیاد ایستادگی کردم ولی چون امر تحریر شد و مکرر فرمودند، ناگزیر از اطاعت شده و خود را برای خدمت در ستاد حاضر کردم.

نمی‌دانم چه تصورات و احساساتی بود که مرا به کلی از قبول این شغل باز می‌داشت و به هیچ وجه در شخص خود تمایل و علاقه‌ای به کار احساس نمی‌کردم، بلکه خود را بی‌میل و بی‌علاقه به این شغل می‌دیدم. ولی با تقدیر نبرد و زدو خورد مقذور نبوده چاره‌ای جز تسلیم شدن در مقابل قضا و قدر نداشتم و ناگزیر بودم از آنچه مقذور و مقرر است استقبال کرده و به طرف آن بروم، چه آینده غیرمعلوم و تاریک بود و قلب من هم با اکراه برای پذیرش و انجام آن حاضر بود.

ریاست ستاد من در مرتبه دوم

در فروردین ۱۳۲۳ پس از نیل به درجه سرلشکری چندین مرتبه

اعلیحضرت همایونی مرا احضار و اخطار فرمودند که من بایستی مجدداً ریاست ستاد ارتش را عهده‌دار گردم. در تمام این موارد به عرض رساندم که اجرای امر شاهانه برای من لازم و ضروری است ولی نظر به اینکه در ستاد ارتش بایستی افسری بسیار ورزیده، مطلع و با سابقه باشد، به نظر من بهتر است از افسران بسیار ارشد مثلاً سپهبد یزدان‌پناه به این سمت گمارده شود، حتی در این خصوص پافشاری کردم که شاید موفق شده او را بگمارند. متأسفانه تقاضاهای من به نتیجه نرسیده شاه پافشاری کردند که من شخصاً عهده‌دار این شغل گردم. به ناچار قبول کرده و روز اول اردیبهشت ۱۳۲۳ برای دفعه دوم ریاست ستاد ارتش را عهده‌دار شدم.

اصول و طرزکار من در این مرتبه با مرحله گذشته به کلی فرق کرد. در این نوبت من به عرض شاه رساندم که بایستی ارتش را اداره کرد و من به نمایندگی از طرف شخص اعلیحضرت همایونی این عمل را انجام می‌دهم. شاه قبول نمودند. از طرف دیگر منظور اصلی این بود که با اجازه و کمک ایشان حقیقتاً در ارتش اقدامات اساسی شود چه در نتیجه بی حالی سرلشکر ریاضی اوضاع و احوال ارتش بسیار بد و به کلی از هم گسیخته بود. بی‌نظمی و بی‌ترتیبی به قسمی در کلیه رشته‌های مختلف ارتش حاصل و عموم افسران را ناامید و بکلی مأیوس از خدمت و کار شده، تمام با یک روح انزجار و بی‌حالی مشغول کار و خدمت بودند. هیچ افسری امیدی به آتیه و به خدمت نظامی نداشت. حتی گروهی از افسران شروع به دست‌بندی و حقه‌بازی در ارتش نموده بودند.

تصدیق می‌کنم کار بسیار سخت و دشوار بود، ولی با یک روح خستگی‌ناپذیری شروع به کار کردم. در مدتی که من عهده‌دار ریاست ستاد بودم ساعت پنج صبح بیدار و از منزل خارج می‌شدم. پس از سرکشی و بازدید یکی از سربازخانه‌ها و دادن دستور برای نظم و ترتیب امور نظامی، اول وقت اداری در ستاد ارتش حاضر شده و مشغول کار و

رسیدگی به امور ستاد ارتش می‌گشتم. کارهای ستاد به این قسم می‌گذشت که کلیه مراسلات و گزارش‌ها به محض وصول توسط خود من ملاحظه و تصمیم اتخاذ شده و فوری روی آن اقدام و عمل می‌شد و هیچ‌کاری حتی برای یک لحظه هم متوقف نمی‌شد. عصر همان‌روز گزارشی از مجموع این گزارش‌ها و تصمیماتی که اتخاذ شده بود تهیه می‌گردید. یک نسخه جهت اعلیحضرت همایونی و یک نسخه برای وزیر جنگ ارسال می‌شد. به این قسم کارها به سرعت فوق‌العاده‌ای جریان خود را طی کرده و نتیجه آن‌هم بلافاصله یعنی در اسرع اوقات به عرض شاه و وزیر جنگ وقت می‌رسید.

تا ساعت دو و نیم بعدازظهر مرتباً در ستاد کار کرده ساعت دو و نیم برای صرف نهار به منزل آمده، پس از نیم ساعت استراحت و صرف نهار مجدداً به ستاد مراجعت و تا ساعت هشت بعدازظهر در ستاد ارتش بودم. وقتی به منزل مراجعت می‌کردم کوچکترین کاری از روز باقی نمانده بود، بلکه هر تلگرافی جواب داده شده و هر تقاضایی را بررسی و جواب داده و یا اگر مطالب فوری بود به عرض شاه رسیده بود. تمام امور مهم را خود شخصاً بررسی و در ذیل پرونده مربوطه به خط خود کتباً دستور می‌دادم و برای سرعت عمل تلگراف و دستور از دفتر ستاد روی این کار صادر و مخابره شده، سپس پرونده را به رکن مربوطه می‌فرستادم. تمام افسران و تمام همکاران من هم در ستاد با یک روح علاقمندی بی‌نظیری مشغول کار بوده و روزبه‌روز پیشرفت‌های مهمی در کارها ملاحظه می‌شد. به‌طور کلی اموری که من در این دفعه ستاد شروع کرده و اقدام نمودم به شرح زیر بود:

۱. ادارات زائد منحل شد؛ اداره پیاده و سوار.
۲. تیپ مکانیزه که یک سازمان بی‌موضوع و بی‌اساسی بود حذف و در مقابل در تقویت باربری جدیت شد.

۳. دبیرستان ضمیمه دانشکده افسری و تحت فرماندهی واحد قرار گرفت.
۴. دانشگاه جنگ که سازمانی غیرقابل استفاده شده بود تعطیل شد.
۵. آمادگاه طهران که یک سازمان به کلی بی موضوع و بی موردی شده و تلفات زیاد را باعث شده بود به کلی منحل و ضمیمه واحدها شد.
۶. سازمان مرکز به کلی صورت اساسی و منظمی به خود گرفت مخصوصاً در تکمیل و تقویت تیپ سوار اقدام جدی شد.
۷. سازمان و طرز عمل نظام وظیفه تحت نظر گرفته شده، اصول جدیدی برای بهبود وضع آن در نظر گرفته شد.
۸. در تقویت لشکرهای خارج و تمرکز قدرت در دست فرماندهان آن اقدام جدی شد.
۹. ژاندامری به کلی محدود شده روابط او با ارتش مشخص شد.
۱۰. در بهبود وضع هواپیمایی و ایجاد ساعت پرواز برای افسران جدید آن اقدام شد.
۱۱. گارد سلطنتی مخصوص برای اعلیحضرت با سازمانی خاص ایجاد گردید.
۱۲. بازرسی لشکرها و مخصوصاً رسیدگی به نکات حاصل از شکایت‌های واصله به سرعت برق و با طیاره انجام گردید.
۱۳. فشنگ کافی تهیه شد که تیراندازی به طرز کامل و کافی انجام شود.
۱۴. تمام آموزشگاه‌ها متمرکز شد که تحت نظر یک فرمانده جدی برای تعلیمات آنها اقدام گردد.
۱۵. دژبانی به صورت بسیار آبرومند و مرتبی درآمده در بهبود آن اقدام شد.
۱۶. به دادرسی برای تعیین تکلیف افسران معلق و تحت تعقیب فشار آمد.

۱۷. بازدیدهای شاهانه از قسمت‌ها به صورت بسیار بسیار عادی و بدون تظاهر شد.
۱۸. بازدید و عمل رکن سه با یک صورت بسیار مرتبی انجام شد.
۱۹. سازمان رکن‌های ستاد طبق احتیاجات ارتش صورت گرفت و به کلی قسمت‌های زائد آن زده شد.
۲۰. درس فارسی و توسعه آن در واحدها خیلی مورد توجه و مورد نظر قرار گرفت.
۲۱. موضوع پاسداری‌ها که از صورت عادی خارج شده بود به صورت بسیار ساده‌ای درآورده شد و قسمت‌های زائد آن زده شد.
۲۲. سربازخانه‌ها که پر از افراد ناقد شده بود کلاً بازدید و کلیه افراد ناقد و غیرقابل استفاده از سربازخانه‌ها خارج و فقط افراد حاضر خدمت عبارت از افرادی سالم و خوش‌هیكل گردید.
۲۲. بیمارستان‌ها که در بدو امر شامل ۱۲۰۰ بیمار بود در نتیجه فشار زیاد، بهبود وضع زندگانی افراد و خارج کردن افراد ناسالم تقلیل یافته به ۳۰۰ الی ۳۵۰ نفر رسید. وضع رساندن احتیاجات در بیمارستان‌ها مخصوصاً خیلی بهبود یافت.
۲۴. موضوع نان و ارزاق واحدهای مرکز و کنترل آن خیلی با دقت و اصول صحیح تعقیب گردید.
۲۵. سعی شد از جریانات داخلی واحدها روزانه اطلاع حاصل شده و کلیه رؤسای واحدها و ادارات را با ارسال اطلاعیه‌های خاصی از جریان مطلع و با خبر ساخت.
۲۶. سعی شد در خصوص لباس افراد و تغییر فرم بررسی کامل کرده و فرم بهتری برای افراد در نظر گرفت.
۲۷. سعی شد موضوع نقل و انتقال افسران که موضوع بسیار مهم و بسیار قابل توجه شده بود از صورت بی‌نظمی خارج و کلیه افسرانی که به خارج

رفته و تمام خدمت را در طهران بوده‌اند به خارج رفته و برعکس افسرانی که مدت‌ها و سال‌ها در خارج بودند به طهران خوانده شوند و این عمل بزرگترین و حساس‌ترین اقدامات و با اصول بسیار عملی انجام شد.

۲۸. سعی شد که دزدان و اشرار مناطق به محض دستگیری مثل زمان رضاشاه تسلیم دادگاه زمان جنگ شده، سیاست سخت و شدید گردند.

۲۹. سعی شد افسران و افراد ارتش از سیاست دور نگاهداشته شده و احدی در احزاب و سازمان‌های سیاسی وارد نشوند.

۳۰. سعی شد قدرت دولت و ارتش باز زیاد شده، طوائف و عشایر را به جای خود نشانند.

۳۱. سعی شد معنویت واقعی بین فرماندهان ارتش و سایر مأمورین دولت در مناطق حاصل شود.

۳۲. سعی شد حدود مأمورین خارجی را در مناطق محدود و قدرت فرماندهان اضافه شود.

۳۳. سعی شد از جریانات لشکرها هم مثل مرکز مرتباً اطلاع حاصل شده و روزه‌روز از نواقص و معایب آن‌ها توضیح خواسته شود.

۳۴. اقدام شد که به کلی افراد را جمع‌آوری کرده و پادگان‌های پراکنده را بردارند.

۳۵. سعی شد وسائل راحتی افسران حتی الامکان هر قدر مقدور است در مناطق تهیه شود.

۳۶. سعی شد به عرایض افسران دقیقاً رسیدگی و به شکایات آنها جداً ترتیب اثر داده شود.

۳۷. سعی شد برای افسران آبرویی تهیه و از وضعیت نوکر شخصی فرماندهان خارج گردند.

۳۸. اقدام شد مرخصی افراد خاتمه خدمت به صورت آبرومندی انجام شود.

۳۹. سعی شد برای بهبود کادر افسری و گروهبانی اقدام و رسیدگی بیشتری شود.

۴۰. دقت شد که دیگر افسر بی محل وجود نداشته، افسران یا سرخدمت و یا در وضعیت انتظار و بدون کاری بوده و هرکسی هم شخصاً تقاضا کرد بازنشسته گردد تا بدین قسم وضع افسران خیلی روشن شود. با این روح و با این اصول شروع به کار شده و گذشته از اقدامات بالا عملیات بسیار مهمی به شرح زیر انجام گردید:

نقل و انتقالات که در خلال آن حدود هزار افسر از طهران به نقاط اطراف رفته و در حدود سیصد و پنجاه افسر از لشکرهای خارج به طهران مراجعت کردند. این عمل با بهترین طرز و طریقی که کوچکترین شکایت و عدم رضایتی در ایران تهیه و تمام با خوشوقتی و مسرت در مدت سه ماه حرکت کردند و شاید بی نظیرترین نقل و انتقالات بود.

در خوزستان چون اعراب شرارت می نمودند شروع به خلع سلاح آنها شده هفت هزار قبضه از آنها اخذ و موضوع عشایر عرب در خوزستان به طرز بسیار آبرومندی خاتمه یافت.

چون قشقایی‌ها و بویراحمدها شروع به یک رشته اقداماتی کرده و روزه‌روز خطر آنها برای مرکز و برای ارتش زیادتر می شد با تهیه و ایجاد دودستگی و دادن اسلحه و کمک به آنها زدوخورد داخلی بین بویراحمدها ایجاد و در نتیجه آنها به کلی متوجه خود شده از دزدی و شرارت آنها جلوگیری و بدین وسیله بیچارگی و استیصال قشقایی‌ها بوجود آمده. ناصری که حتی برای ملاقات اعلیحضرت به شیراز نیامده بود به شیراز آمده حتی حاضر شد پس از مدت زمان قلیلی به طهران بیاید. برای خلع سلاح خراسان اقدام شد.

برای تعیین تکلیف قطعی چهارلنگ و تفکیک آن از هفت لنگ اقدام شد. کردستان که در نتیجه خبط و خطای ستاد ارتش و قراردادهای منعقدۀ

قسمتی (مربوآن - بانه) از ایران جدا و حتی ماهانه ۲۰۰۰۰۰ ریال باج سبیل داده می شد که با یک عملیات مشعشعانه بی سابقه از ید اکراد خارج و این باج سبیل قطع شد.

در مکران اشرار بلوچ سرکوبی و حتی پیغمبری که پیدا شده بود دستگیر و اعدام شد.

با این اقدامات روزه روز قدرت ارتش فزون تر، مرکزیت او بیشتر و نظم و ترتیب در کشور بیشتر ریشه دوانده، موفقیت حاصل می شد و تصور می کردم این اقدامات بی سابقه که برای کسب آبرو و شرف ارتش و دولت می شود مورد توجه و تقدیر واقع و از من قطعاً، قدردانی خواهند کرد. روی این اصول بود که با یک از خودگذشتگی بی سابقه اقدام کرده لحظه ای راحتی و آسودگی نداشتم. تا این که کابینه بیات در اواسط آذر [۱۳۲۳] سرکار آمد. من حس کردم که از بدو انتصاب این شخص یک روح عدم صمیمیت ایجاد و کاملاً با نظر دیگری به ما نگاه می شود. من جریان را به سرتیپ هدایت که معاون وزارت جنگ بود گفتم و حتی اظهار کردم تصور می کنم تغییراتی در بین باشد. حتی آخرین هفته روز یکشنبه وقتی حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب بودم عرض کردم در خارج صحبت از تغییر می باشد اگر چنین تصمیم و نظری باشد به خود غلام بفرمایید. فرمودند خیلی غریب است، چنین خبری نیست. ولی من در احساس خودم باقی بودم تا روز ۳۰ آذر وزیر جنگ (ابراهیم زند) ساعت ده صبح مرا خواستند. پس از رفتن به اطاق، ایشان از جای برخاستند خیلی با مهربانی از من پذیرایی و تعارف کردند که من بنشینم. بعد فرمودند «آقای سرلشکر وضعیت و اوضاع و احوال ایجاب می نماید که شما از ستاد ارتش برکنار شوید. هر شغل دیگری می خواهید بگویید به شما داده می شود. حتی نظر اعلیحضرت همایونی آنست هیئت که به فرانسه می رود تحت ریاست شما برود. سرلشکر ارفع را هم برای ستاد به

جای شما تعیین کرده‌اند بایستی به او تحویل شود.» من چون از چندی پیش منتظر بودم لذا با کمال سادگی گفتم «الساعه ستاد تحویل خواهد شد ولی من به هیچ وجه نه شغلی لازم دارم و نه به خارج خواهم رفت، چه نتیجه خدمات صادقانه من به طرز مضحکی داده شده و با این طرز، قبول کاری برای من مقدور نیست». فوری به ستاد ارتش رفته رؤسای ارکان را خواسته و با حضور سرلشکر ارفع اظهار کردم: «هر موقع اوضاع و احوال، اصول و طرز جدیدی را ایجاب می‌نماید. حال هم این قسم ایجاب می‌شود که من از ستاد ارتش برکنار باشم. لذا ستاد ارتش را به سرلشکر ارفع تحویل و از خدمات این مدت شماها اظهار رضایت می‌کنم.»

پس از آن خداحافظی کرده از اطاق خارج شدم. گزارش تحویل و تحول را داده اتومبیل نمرة شش را هم که در اختیار من بود رد کرده به منزل آمدم و شرحی حضور اعلیحضرت همایونی گزارش و تقاضای معافیت از خدمت را کردم. پس از سه روز اعلیحضرت همایونی مرا احضار و خیلی با مهربانی از من سؤالاتی فرموده و در نتیجه بیانات و فرمایشات اعلیحضرت همایونی معلوم شد در موقعی که من با جدیت و فداکاری مشغول کار و عمل بودم دسته‌بندی و حقه‌بازی بسیار شدیدی در خارج و بر ضد من وجود داشته به طوری که در نتیجه شاه را به کلی مرعوب نموده و حتی مرا سبب و باعث کودتایی خوانده و حتی وزیر جنگ ابراهیم زند در موقع قبول پست وزارت جنگ به این شرط وزیر جنگ شده‌اند که من تغییر کنم. پس از صحبت زیاد از اعلیحضرت همایونی تقاضای بدون کاری کردم و قبول فرمودند. ولی پس از چند روز حکم انتظار خدمت من ابلاغ شد.

در این جا بد نیست چند کلمه شرح داده شده ذکر کنم علل اصلی تغییر من چه بوده و چه دست‌هایی برای تغییر من کار و اقدام کرده‌اند. چه اگر این مسائل روشن نشود و صریحاً در خاطرات من نوشته نشود، شاید

اولاد و یا بازماندگان من تصور کنند که من واقعاً خبط و خطایی کرده یا خدای نکرده مرتکب خیانت و جرمی شده‌ام. پس به‌طور مشروح این موضوع و این جریان‌ها را که به دست مثنی مردمان خودخواه و در عین حالی که من سرگرم فداکاری بوده‌ام انجام شده شرح داده می‌شود. موضوع اصلی و دسته‌بندی که بر ضد اینجانب شده بود روی مراتب زیر و به دست اشخاص مندرجه زیر شد:

۱. سپهبد یزدان پناه. این شخص با آنکه بد قلب نیست ولی بسیار خودخواه و خودپرست است. پس از پیش‌آمد کردستان و اقداماتی که برای قلع و قمع محمد رشید شد هیاهویی در روزنامه‌ها ایجاد و سؤالاتی شد که مسبب این حرکات که بوده است. اول به نخست‌وزیر وقت سهیلی حمله شد و او از خود دفاع کرد که خیر وزارت جنگ تصمیمی گرفته و لزوم آن را به من گزارش دادند و انجام دادند. سرلشکر جهانبانی که وزیر جنگ وقت بود شرحی نوشته و منتشر کرد که رییس ستاد وقت پیشنهاد کرده و من مسئول نیستم. روی همین مندرجات حملات بر ضد یزدان پناه شروع شد و ایشان به تصور آنکه من این هیاهو را ایجاد کرده‌ام شروع به ضدیت کردند.
 ۲. دادفر که نقدی سابق باشد برادرش به خارج منتقل شده بود مایل بود منتقل نشود من موافقت نکردم و شروع به ضدیت کرد.
 ۳. برادرزن او سرهنگ عباسی روی اخاذی‌هایی که کرده بود منتقل به خارج شده بود کینه و بغض این دزد نامی را زیاد کرد.
 ۴. نجومی وکیل لرستان چون تقاضای اعزام امان‌اله اردلان را نموده و من قبول نکرده بودم لذا از ترس آنکه مبادا در دوره جدید وکیل نشود ضدیت می‌کرد. این اشخاص با سپهبد یزدان پناه همدست شده و با همفکری سرلشکر نخجوان (احمد) که شخص خودخواه و بی‌کاره و خودپرست است اقدام می‌نمودند.
- زند وزیر جنگ وقت چون تصور می‌کرد با وجود من وزیر جنگ

مقتدری نخواهد بود در این جریان‌های خیلی مداخله و مسبب اقدامات بود. پس از تعویض سرلشکر ارفع، ریاضی، انصاری و سایر اعوان و انصار آنها در این کار مداخله داشته و به وسیلهٔ وکلایی که رفیق و دوست آنها بودند بدجنسی و هزاران خباثت مرتکب شدند.

جای بسیار تأسف و تعجب است که در کشور نتیجه خدمت و زحمت این قسم ایجاد دشمن و بدخواه است و همین جریان‌ها به خوبی ثابت می‌کند که لازمهٔ خدمت و زندگانی در این کشور دسته‌بندی و حقه‌بازی و تشبث به هر طرف و هر سو برای حفاظت و نگاهداری خود می‌باشد و الا این قسم در عین خدمتگزاری و وفاداری به کار، مورد حملهٔ مستی اشخاص بی‌ایمان و خودخواه شده و این اشکالات در زندگانی عرض اندام می‌نماید.

در هر حال من بسیار خوشوقت و مسرورم که در خدمت و کار خود جز درستی، راستی، حقیقت و پشت‌کار نداشته و تمام هم من شب و روز صرف خدمت و صرف بهبود ارتش می‌شد. حال این رویه به نظر عده‌ای غیرمطلوب شده برضد من عمل کرده‌اند مرا هیچ‌گاه از راه مستقیم و نظریهٔ اصلی که خدمت به کشور است منحرف نساخته، باز هم هرگاه سعادت خدمت را دارا باشم ناگزیر از تعقیب همین رویه و انجام همین وظیفهٔ مقدس هستم. چه خدمت حقیقی و واقعی دیگر این قسم نمی‌تواند با ترس و توحش و بالرزش و وحشت توأم باشد.

پس از برکناری از ستاد ارتش

پس از برکناری من از ستاد ارتش در اکثر روزنامه‌های پایتخت با طرز خیلی خوبی، با اصول تقدیر و تحسین اسم مرا یادآورده و از برکنار شدنم از ستاد ارتش بسیار اظهار تأثر کردند. حتی برخی افسران هم در این خصوص اظهار نظر کرده و عده‌ای با دادن چهار هزار ریال فوق‌العاده‌ای

راجع به من منتشر کردند.^۱ در صورتی که من شخصاً کوچکترین اقدامی نکردم. تمام این اقدامات که روی احساسات مدیران جراید و افسران عملی شده بود باعث تحریک و عدم رضایت مقامات مختلف ارتش و بدخواهان من شد به طوری که در چند روزنامه داد، میهن پرستان، اختر و آفتاب به حمله و بدگویی از من شروع نموده و مخالفین با دادن وجوه زیادی این اقدامات موهن خود را شروع کردند به طوری که همه روزه مقالاتی در این روزنامه‌ها درج و کلیه خدمات و اقدامات مرا در ارتش به عنوان یک سلسله خیانت و بدی اسم برده و شمرند. هر روز این روزنامه‌ها با سر مقاله‌های درشت و عبارات بسیار زننده منتشر شده و کلیه اقدامات و عملیات مرا با کلمات موهن و زننده تویخ و تکذیر کرده حتی مرا مثل یک خائن و دزدی قابل تعقیب و سیاست و مستوجب همه‌گونه مؤاخذه می‌دانستند. طبیعی است که مجرای اصلی این روزنامه‌ها ستاد ارتش، سپهد یزدان پناه و سایر مخالفین من بودند که شب و روز با صرف وجوه و یا دوندگی مشغول کار و هیاهو و تهیه این مقالات بودند. گذشته از این عمل وقیح اقدامات زیر نیز توسط ستاد ارتش و آقایان نامبرده نسبت به من عملی شد.

دور منزل من مأمورین بسیاری گذارده، آمد و رفت به منزل مرا تحت کنترل قرار دادند به طوری که تاکنون که هفت ماه می‌گذرد این جریان با شدت کامل جریان دارد. به قسمت‌ها دستورات اکیدی بر ضد من صادر نموده‌اند. هر افسری به منزل من آمد فوری خواسته و جداً شروع به مؤاخذه و بازخواست نمودند که دیگر نزد من نیایند. به تمام نقاط ایران مأمورینی اعزام نمودند که پرونده‌هایی بر ضد من تهیه تا شاید موفق شوند مرا در دادگاه محکوم نمایند. کلیه دوستان و رفقا و افسرانی که با من کار کرده بودند یا بدون کار کرده یا به کلی پراکنده و تحت فشار قرار دادند. در

۱. برای یک نمونه از این اوراق بنگرید به سند شماره ۳۴. اسناد ضمیمه.

هر روزنامه و انتشاراتی که موفق شدند با دادن پول تحریکاتی برضد من نمودند و اعتبارات زیاد در این راه خرج نمودند. پس از مدتی حکم بدون کاری من صادر و به طرز خیلی بدی این حکم توسط دژیانی برای من ارسال شد. گماشته و مصدر مرا به واحد نظامی به اسم آشمیز و کارگر منتقل کرده، احضار نمودند. معلم، متصدی چاپ جغرافی و هرکسی که به منزل من آمد و رفت می‌کرد یا تهدید کرده و به کلی مانع از آمدن او شده و اگر شخص جدی و فعال و با علاقه بود دستگیر و تحت الحفظ به کرمان و مکران اعزام داشتند. وزیر مشاور را که مأمور بازدید کردستان شده بود مجبور کردند که در مجلس بر ضد اعمال و اقدامات من سخن رانده و صحبت کند.

ولی من تا امروز که روز سه‌شنبه ۲۴/۴/۱۸ است با خونسردی کامل ناظر این اعمال بوده و مصمم هستم با کمال ایمان و علاقه و بدون تزلزل در مقابل این اعمال موهن ایستادگی و بدون علاقه به کار و خدمت ارتش در خانه خود مانده و دیگر در پی چنین خدمتی که با این قسم جریانات موهن مخلوط شده نرفته و بیش از این دیگر وقت و اوقات خود را صرف خدمتی که نتیجه آن این قسم اهانت و بدگویی است ننمایم. من چون جز درستی، راستی و صحت عمل در زندگانی نداشته، از این حملات وهم و ترسی نداشته، رعب و لغزشی برای خود حس نمی‌کنم ولی تأسف من برای کشور و برای ارتش است که این قسم جزای کارکنان و فداکاران را داده، این قسم آن‌ها را مورد حمله ناسزا و فشارهای ناروای خود قرار می‌دهند.

این پیش‌آمدگویی از آنکه تلخ و ناروا است ولی از لحاظ شناسایی رفقا و درک حقیقت گفتار و بیان آنها و بالأخره برای پی بردن به خبط و خطاهای مرتکبه خیلی خوب و مفید است. من با چشم پر از امید به آتیه نگاه کرده و از درگاه پروردگار خواستار روزی می‌باشم که نتیجه و ثمره این اعمال موهن کلیه این اشخاص بدخواه داده شود. چه قطع دارم

سازمان دستگاه روزگار این اشخاص و اعمال موهن و زننده آنها را بلااثر و بلاجواب باقی نخواهد گذارد، حال کی و در چه تاریخی باشد طبیعی است برای من تعیین و تشریح آن غیرمقدور است. به امید آتیه. ۲۴/۴/۱۸

یک سانحه سواری، یک خطر بزرگ

از موقع برکناری از امور ارتش و بدون کاری معمولاً روزهای شنبه و چهارشنبه را سوار اسب شده و گردش می‌کردم. چه من از زمانی که در دانشگاه جنگ بودم یک اسب عربی داشتم که طبق همان اصول گذشته در دانشگاه جنگ باقی مانده بود و توسط استوار زراد نگاهداری می‌شد. در این روزهای گردش گاهی فقط به رفتن به جلالیه و مراجعت از پهلوی نهر کرج اکتفا شده و گاهی از خط دره ونک به طرف ونک و از آنجا به طرف قلهک و دروس رفته سری به باغ زده مراجعت می‌نمودم. ولی در هر حال برای ساعت نه سواری من خاتمه می‌یافت. اسب من در هشت سال و بسیار راهوار و زرنگ و در حرکات خود بسیار چابک و زیرک بود. روز چهارشنبه ۲۸ شهریور ماه ساعت پنج صبح که اسب مثل معمول حاضر شده بود سوار اسب شده امتداد خیابان شاه را که پر از شن است عبور کرده از آنجا وارد خیابان سی متری شده و روی اسفالت شروع به یورتمه تند کردم و با همین سرعت تا محاذات مجسمه رضاشاه که در سر راه جدید کرج است رسیده، غفلتاً دیگر چیزی نفهمیده پس از مدتی چشم وقتی باز کردم دیدم در بیمارستان شماره سه می‌باشم و سرهنگ دوم دکتر آخوندزاده مشغول پانسمان سر من بود. سرهنگ مهدی سپه‌پور نیز در مقابل من ایستاده بدون آنکه سؤالی کنم فوری درک کردم که من بایستی از اسب زمین خورده و به اینجا آمده باشم. به هیچ وجه حرفی نزده چون پانسمان تمام شده بود با آنها از بیمارستان خارج و سوار اتومبیل شده و آنها مرا به منزل رساندند. در بین راه اردل را دیدم که با اسبها در

مراجعت بود. در ورود به منزل ملاحظه کردم که خانم نزد تلفن و مشغول تلفن به حسن خان^۱ می‌باشد که از وضع من اطلاع حاصل نمایند چه اردل به غلامرضا^۲ خبر داده بود که فلان کس زمین خورده و به مریضخانه برده‌اند. لباس نظامی من پر از خون شده بود در سر یک گیجی خاص و یک درد زیادی حس می‌نمودم.

پس از خوابیدن و پس از آمدن دکتر آخوندزاده در ساعت پنج بعدازظهر از مجموعه صحبت‌ها این قسم درک کردم که من روی اسفالت به سرعت می‌رفتم سرپیچ مقابل مجسمه پای اسب سرخورده و من از اسب بر زمین پرتاب و سرم به سنگ کنار میدان خورده است. طبق اظهار گماشته صدای بسیار شدیدی شنیده شده است و بعداً خون زیادی از سر فوران کرده بود. اردل فوری مرا از زمین برداشته و چون قدری نفهم و بی‌اطلاع بوده چون ملاحظه می‌کند خون زیادی جاری است دستمال خود را که گویا قدری هم کثیف بوده روی آن قرار می‌دهد. اتفاق را در همان لحظه سرهنگ سپه‌پور و دکتر آخوندزاده با اتومبیل به آنجا رسیده چون مرا ملاحظه می‌کنند مرا در اتومبیل خود قرار داده به بیمارستان شماره سه می‌برند. دکتر می‌گفت از شما در عین بی‌هوشی سؤال شد که کجا بیریم گفتید منزل. در صورتی که من خود به هیچ وجه چیزی در نظر نداشتم و فقط رسیدن مقابل مجسمه را در نظر داشتم. دو جای سرشکسته هر یک به اندازه دو الی سه سانتیمتر در سمت چپ سر و در روی قسمت بسیار محکم سر من. ساعت شش و نیم وارد منزل شدم و تمام مدت بیهوشی طبق محاسبه تقریبی خودم بایستی نیم ساعت باشد. در هر حال خطر بسیار بزرگ و خطرناکی بود که با توجه و خواست الهی به طرز بسیار ساده و سهلی خاتمه یافته و گذشت. توجه الهی در هر حال بزرگترین نعمت و بزرگترین موهبت‌ها است. گر نگاهدار من آنست که من می‌دانم / شیشه را در بغل سنگ نگاه می‌دارد. ۲۴/۶/۳۱

۱. برادر کوچکتر سرلشکر رزم‌آرا.

۲. پیشخدمت منزل.

حقیقت اخلاق بشر و جنس واقعی آنها را به هیچ وجه نمی توان در زمان عادی و در موقع معمولی فهمید. کسانی که در عین خوشی و سعادت زیست و زندگانی می نمایند اگر ادعا نمایند به خوبی اطرافیان خود را شناخته و پی به ماهیت اخلاق آنها برده اند قطعاً فکری غلط و تصویری بسیار واهی می باشد. بایستی دانست که در مواقع سختی و بدبختی است که فقط می توان پی به ماهیت اشخاص برد و شناخت که نظر و فکر آنها چیست. من در مدت بیست و هفت سال خدمت، دوستان و رفقای بسیاری داشته و حتی در مواقعی که در اوج عزت و قدرت بودم به بسیاری اشخاص کمک های بسیار مؤثر و مفید نمودم ولی در اولین لحظه انحطاط و لغزش خود دیدم که چگونه این اشخاص از دور من رمیده و چگونه مرا ترک گفته و حتی کوچکترین اعتنایی به من نمودند از جمله:

۱. ستوان یکمی بود به اسم مین باشیان که چون جوان و ورزش کار بود در مدت فرماندهی خود در لشکر یک و بعداً هم در آمادگاه نسبت به او بسیار مهربانی و کمک کرده و حقیقتاً مثل فرزندی او را دوست داشتم و حتی بالاخانه ای که متعلق به خانم من بود به کرایه بسیار ناچیزی - ۵۵۰ ریال - در ماه به او دادم که مدت شش سال در آن بالاخانه بود در همین موقع چون خود او هم گفته بود به واسطه تنگی جا می خواهد محل را تخلیه کند پیغام دادم که تخلیه نماید. پس از یک دو ماه سرگردانی بالاخره تخلیه ولی شخصی که این همه به او مهربانی شده بود در موقع تخلیه دو ماه کرایه خانه را نداده پول برق و کلیدهای اطاقها را نداده و حتی شرحی برای تنبیه کردن او نوشتم که جواب هم نداد.

۲. تاجری بود جواهر فروش که برای معافیت پسرش در سنوات قبل به من مراجعه و چندین مرتبه روی سفارش من پسرش معاف شد روزی این تاجر به من مراجعه و خواهش کرد یک ماه خانه چهارراه هلالی را به او بدهم. قبول کرده و حتی گفتم کرایه هم نده ولی تاجر پس از آمدن و دیدن

وضع بی‌کاری و تحت‌نظر بودنم، مدت یک‌سال در منزل نشست هرچه تقاضا کردم به حرف گذشت و بالأخره پس از فشار زیاد تخلیه کرد ولی یک‌ماه کرایه را نداد.

۳. سرتیپ خسروپناه طبق نظر من و به‌واسطه تمایل من به ریاست ژاندارمری گمارده شد. من در این موقع گرفتاری به‌واسطه بی‌کاری جان محمد زراد شرحی به‌او نوشتم و تقاضا کردم که شغلی به او در طهران بدهد، در صورتی‌که واجد کلیه شرایط بود کوچکترین اقدامی نکرد.

۴. سرلشکر ضرغامی به من خیلی احترام گذارده حتی کمال مهربانی را داشت روزی از در منزل او عبور می‌کردم برای احوالپرسی به منزل او رفتم، پس از قدری صحبت و مذاکره صحبت تحت‌نظر بودن خود و وجود مأمورین ستاد را در پی خود شرح دادم، دیدم با توحش و اضطراب از من سؤال کرد حال هم که به این جا آمدید مفتشین در پی شما بودند یا خیر؟

۵. سپهبد احمدی خیلی اظهار خصوصیت می‌کرد و هر وقت من او را دیده یا نزد من می‌آمد چه اندازه سفارش و تقاضا برای سواری اتومبیل نظامی و شخص خود می‌کرد و من به‌هیچ‌وجه قبول نمی‌کردم. پس از این جریانات و اطلاع از اقدامات ارفع و غیره روزی نزد او رفتم پس از خروج کوچکترین تعارف و مهربانی مثل سابق در شخص او ندیدم. همین شخص با تمام خصوصیت‌ها وقتی از اسب به زمین خورده و مریض شدم حتی تلفنی نمود.

۶. افسرانی بودند که من در مدت فرماندهی و ریاست خود منتهی مهربانی را به آنها کرده بودم که باید گفت این اشخاص به‌واسطه من و به دست من ترقی کرده بودند. در این مدت عده‌ای کوچکترین اعتنایی نکرده و عده‌ای هم فقط برای خالی نبودن عریضه‌گاه‌گاهی خطی نوشته و برای من فرستادند.

۷. سرلشکر کریم هدایت عموی خانم من در مدت تصدی من هفته‌ای

یک روز به من سر می‌زد وقتی من از کار برکنار شدم در مدت ماه‌ها کوچکترین احوالی از من نپرسید.

۸. سرهنگ هاشمی را شخصاً به فرماندهی لرستان گماردم و حتی به او کمال مهربانی را کردم و در موقع برکناری من حتی روز ورودش نزد من آمد ولی پس از مدتی که از جریان حال و اوضاع من با خبر شد احوالی از من نپرسید و همیشه بر ضد من سخن گفت و با دشمنان من هم زبان شد. ۹. وحدتی را من سرتیب کرده و ترقیات او به دست من بود ولی پس از آن‌که من برکنار شدم اشخاصی به او گفته بودند چرا سری به فلانی نزدی گفته بود می‌ترسم و من می‌خواهم نان بخورم.

۱۰. استوار زراد که از سربازی تربیت کرده و ترقی داده به او کمک کرده بودم وقتی من برکنار شدم نه فقط از ترس به خانه من نیامد باز از راه استفاده طلبی برای کوچکترین کارها و حتی علیق دو روز اسب که سال‌ها گرفته بود ادعاها کرد.

۱۱. امان‌اله اردلان با من دوست بسیار صمیمی و رفیق بسیار نزدیک بود. روزی برای کاری نزدش رفتم و پسرش گفت در خانه است. مدتی در خانه‌اش در انتظار ماندم بالأخره بچه دیگری آمد به من گفت نیست. شب وقتی تاریک شد خودش به منزل آمد. فهمیدم بیچاره از ترس مرا به منزل خود نپذیرفته ولی از آنجایی که همیشه خودخواه و ترسو بوده فکر می‌کند شاید روزی باز احتیاجی باشد شبانه به خانه من آمده بود که دیده نشود. جریانات بسیار است ولی تصور می‌کنم درج همین چند نکته برای درک حقایق اخلاق بشر کافی باشد. ضمناً نبایستی رفتار چند نفر را فراموش کرده از جمله:

۱. سروان سهراب که مدت پنج ماه در زندان انفرادی نگاهداری شد که شاید مدارکی از او بر ضد من تحصیل نمایند. ولی حرفی برخلاف حقیقت نزد و وقتی هم آزاد شد هر چند روز یک مرتبه نزد من آمد و مرا از جریانات باخبر ساخت.

۲. سرحددار که هدف حمله معاندین من شده حتی به حبس رفت ولی در هر دو روز یک مرتبه باز از آمدن و دیدار من کوتاهی نکرد.
۳. رستگار که در فشار گذارده شده حتی پای میز استنطاق کشیده شد و جز علاقه به من چیزی از او دیده نشد.
۴. مهتدی که برای خاطر من هشت ماه پنهان و سرگردان بود ولی حاضر نشد بر ضد من خطی نویسد.
۵. از روزنامه‌نگاران میهن - دهقان که همیشه به خوبی در روزنامه خود از من یاد کرده‌اند.
۶. مظفر فیروز که با کمال علاقمندی همیشه به یاد من بود.
۷. سرلشکر فیروز که از خصوصیت خود سرباز نزد و آنچه مقدر بود کرد.
۸. مهدها که کمال انسانیت را نسبت به من نمودند.
۹. صلاحی که همیشه جویای احوالات من بود و انسانیت کرد.
۱۰. سرهنگ کیا که با کمال انسانیت برای هرگونه کار و خدمتی حاضر بود.
۱۱. از رفقا سرتیپ هدایت، میرجلالی، قدر، شعری، بایندر، یزدان‌فر و خسروانی کمال انسانیت را نموده خاصه میرجلالی که هر چند روز یک مرتبه به من سری زده و از احوالاتم جویا شدند.
۱۲. سرهنگ نصراله خلعت‌بری که با کمال انسانیت در عین کارداری کراراً به سراغم آمده جویای حالم شد.
۱۳. سرهنگ دادور به اقسام مختلف تلفن کرده یا خود آمده جویای حالم شد.
۱۴. سرهنگ برخوردار و شاه‌رخشاهی گاه‌گاه از حالم پرسیده به سراغم آمدند.
۱۵. سرهنگ گیلان‌شاه در ضمن آنکه در سرکار بود همیشه جویای احوال من بوده و برای خوشحالی من اکثر اقدام و بیانی کرد.

۱۶. سرهنگ ثقفی در همان ایمان و علاقه سابق خود باقی و به همان اندازه در انسانیت خود بود.
۱۷. سرتیپ همایونی و سرتیپ درخشانی هر وقت به طهران آمدند کراراً به دیدن من آمده و همه گونه انسانیت کردند، خاصه درخشانی.
۱۸. مهندس تقی زاده که در هر وقت توانست برای من کاری کرد.
۱۹. حسن پور که شناسایی قبلی به او نداشتم تاکنون راه انسانیت در مقابل من نموده مرا از خود ممنون نمود.
۲۰. سروان حمیدی با آنکه وضعش مرموز است در انسانیت ظاهری خود پابرجا بوده است.

دیدن هرگونه سوانح برای مرد لازم است

اوضاع و احوال، فشار و رفتار زنده شاه، یزدانپناه، ارفع و تمام دستگاه ارتش با همان وضع گذشته و شاید خیلی شدیدتر ادامه دارد. پس از آنکه از تعقیب من در دادگاه به کلی ناامید شدند و پس از آنکه آنچه در قدرت بود در روزنامه‌ها هیاهو و جنجال کردند و نتیجه‌ای اخذ نشد حال از راه جنگ اعصاب می‌خواهند مرا مستأصل و بیچاره سازند. تا تاریخ اول دیماه در منزل من فقط عده‌ای از مأمورین ستاد ارتش بودند از این تاریخ عده‌ای از مأمورین شهربانی هم به مأمورین سابق اضافه شده و حتی مأمورین شهربانی هم که در ابتدا دو نفر بودند در این تاریخ به هفت الی هشت نفر رسیدند که چهارچشم مراقب منزل من و آمد و رفت منزل و خروج من می‌باشند. ولی این آقایان بی‌خبرند که جنگ اعصاب آن‌ها هم در من اثری نداشته همان قسم باکمال بی‌اعتنایی مراقب اعمال و رفتار زنده آنها بوده کوچکترین توجهی به این حرکات مذبحانه آنها نداشته بلکه باکمال خونسردی رفتار و زندگی عادی خود را تعقیب و همیشه منتظر کی و در چه تاریخی حقیقت و درستی، پشت‌کار و علاقه به کشور

به این اعمال بچه‌گانه و رفتار کودکانه غالب شده آنوقت به آنها بگویم چرا کوچکترین نتیجه‌ای از اقدامات پی در پی خود نگرفتند.

ایستادگی و مقاومت و تحمل و بردباری بزرگترین نتیجه و ثمر را برای مرد دارد. مرد واقعی بایستی برای کارزار و زندگانی حاضر باشد. کارزار زندگانی سراسر پر از این جریانات بوده نبایستی از این جریانات کسل و افسرده یا متأثر شد. چه بالأخره روزگاری موفقیت و اخذ نتیجه تمام این تأثرات را مرتفع و این پیش‌آمدهای ناگوار را ترمیم خواهد کرد.

۲۴/۱۱/۹

هرقدر فکر می‌کنم در زندگانی جز درستی راستی و تعقیب رویه خوب اصلی را تعقیب ننموده در مدت کار و فرماندهی خود فکری جز مساعدت و همراهی با درماندگان و جز دستگیری از بیچارگان دارا نبوده‌ام. به طوری که شاید رفتار و عمل آن موقع باعث تعجب عموم بوده است حال در صورتی که با آن اصول و طریقه رفتار ننموده‌ام امروز ملاحظه می‌کنم در زندگانی و امور عادی خود وامانده و بسیار افسرده شده در ظرف این مدت سیزده ماه آنچه زحمت و ملالت بود تحمل کرده آنچه حمله و دردسر بوده است کشیده‌ام و بالأخره معلوم نیست عاقبت چه خواهد شد و کی از این جریانات سراپا درهم و سراپا پر مرارت رهایی یافته و روی راحتی و آسودگی را خواهم دید. چه این جریانات جز دردسر و جز اذیت نتیجه دیگری ندارد. وقتی به جریانات سیزده ماهه اخیر و طرز رفتار زمامداران مسئول با خود فکر می‌کنم غرق دریای تعجب و بهت می‌شوم که چگونه با یک نفر خدمتگذار و وطن‌پرستی که مدت‌ها را با علاقه و ایمان کار کرده است این قسم رفتار نموده و تا این حد هم و سعی خود را برای خرد کردن و محو نمودن او مصرف می‌نمایند. خیلی تعجب آور است ولی بایستی دید و در تعجب و بهت زندگانی کرد. در هر حال وضع کنونی برای من بسیار ناگوار و بسیار پرزحمت بوده و تاکنون با

کمال بردباری تمام این جریانات و گزارشات را تحمل نموده‌ام. گرچه از آتیه خیر ندارم ولی از درگاه احدیت خواستارم که جریان روشن و گشایش خاصی برای امور من حاصل شود چه نه فقط در امور اداری من دچار چنین اشکالاتی شده‌ام در امور زندگانی و داخلی هم لاینقطع این اشکالات عرض اندام کرده و هر لحظه به طریقی باعث زحمت و اذیت می‌شود.

تمام این جریانات نشان می‌دهد که در این کشور بایستی بی‌حال بی‌قدرت بود، باری به هر جهت اوقات را صرف و روزگار را گذرانده اگر کسی اهل جدیت و حرارت باشد زود در زیر بار تهاجمات و تمایلات ناموزون اشخاص خرد شده از بین خواهد رفت. بلی چنین است ولی من چون اهل دسته‌بندی، حقه‌بازی و صف‌بندی نیستم و یگانه اتکاء من خدا و پروردگار متعال است قطع و یقین دارم که دیر یا زود بر تمام این اشکالات و دشواری‌ها فائق آمده روزی خواهد آمد که باز با ایمان جدی‌تر و اعتماد راسخ‌تر بگویم این رویه و طریقه برای زندگانی بهترین و عالی‌ترین رویه بوده است و کسی که پیرو این اصول و رویه باشد هر قدر هم در زحمت و اشکالات پرییج و خم گیر کند بالأخره روزی راحت و آسوده شده، وقتی از تمام این بندها رهایی یافته و خواهد توانست با استفاده از تجربیات تلخ و ناموذن این مدت برای کشور و میهن خود برای خود و فامیل خود مفید و مؤثر باشد. تصور آن‌که وجودهای بی‌حاصل برای کشور مفید است خبطی بزرگ و گناهی عظیم به شمار می‌رود در کشور بایستی ماند مبارزه کرد، مفید واقع شد و پس از انجام وظائف مرد.

۲۴/۱۱/۱۸

تغییرات جدید در اوضاع

بالأخره ارفع با دست باز و با پشتیبانی کامل و با قدرت تام توانست مدت چهارده ماه با بدترین و احمقانه‌ترین صورتی در رأس ستاد ارتش مانده هر لحظه ضربه جدیدی به بدن ناتوان ارتش وارد سازد به طوری که در اواخر کار ارتش از صورت عادی و معمولی خود خارج و جز تحریک و

حقه‌بازی، جز آزار و اذیت اشخاص و جز مداخله در امور سیاسی کشور در کار دیگری نبود. شاه، مجلس، هیئت دولت، شورای عالی جنگ و تمام امرا و افسران ارتش اذعان داشتند که در ارتش خیانت و اعمال بدی می‌شود ولی کسی نبود که صدا برآورده و این اعمال و کردار را ملاحظه که چرا می‌نمایند یا کسی نبود که مسبب این اعمال را تعقیب کرده و از اعمال او جلوگیری نماید. ارفع و همراهان او هم روزبه‌روز در اعمال خود جری‌تر شده صدمه و لطمه آن‌ها به ارتش فزون‌تر می‌شد. به‌طوری‌که در آخر دیگر در حقیقت ارتش وجودی نداشت جز مشت‌افسر و افراد از هم گسیخته و بی‌ایمان. بالاخره مجلس به قوام‌السلطنه اظهار تمایل کرد پس از کشمکش‌های بسیار او بر سر کار آمد. سپهبد احمدی به سمت وزیر جنگ او انتخاب شد و ارفع روز قبل از معرفی وزراء تغییر کرد و سرلشکر آقاوولی به جای او گمارده شد. احمدی به محض ورود به وزارت جنگ و تغییر ارفع مرا احضار کرده و خیلی مهربانی نمود. من هم از او تشکر کرده و گفتم اگر می‌خواهید با من همراهی کنید فعلاً کاری برای من صلاح نیست. بهتر است مرا به‌صورت منتصب به وزارت جنگ گذارند ولی از تاریخ برکناری. او هم قبول کرده و بلافاصله حکم من را صادر کردند که از ۲۴/۲/۲۴ که همان‌روز بدون کاری بود منتصب به وزارت جنگ شدم. این عمل قطعاً تا حدی پیش آمده‌های گذشته را ترمیم و سوءاعمال آنها را تأیید کرده پس از پانزده ماه فشار روحی و مادی این عمل قدری باعث تسکین آلام من شد. از همان تاریخ هم مأمورینی را که مدت چهارده ماه دائماً در اطراف منزل من مراقب بودند برداشتند و این پرده موهن و زننده که چهارده ماه روی غرض شخصی ارفع ادامه داشت خاتمه یافت. گرچه این جریان هنوز جبران تمام اعمال و قصاص تمام افعال را نکرده است ولی امیدوارم که به خواست پروردگار موفقیت حاصل شده روزی رسد که ضمیمه جدیدی بر این کتاب خاطرات افزوده و خاتمه انتقام و تقاص را برای آینده شرح دهم.

فصل پنجم در راه سیاست

کاوه بیات

با انتصاب قوام السلطنه به نخست‌وزیری در بهمن ۱۳۲۴ که به عزل ارفع از ریاست ستاد و دعوت مجدد رزم‌آرا به خدمت منجر گردید، ثبت خاطرات نیز متوقف شد؛ ظاهراً تحولات این دوره جدید آنچنان سریع و فشرده بود که دیگر آنچنان که در سطر پایانی این یادداشت‌ها نیز ابراز امیدواری کرده بود، برای او فرصتی پیش نیامد که «... ضمیمه جدیدی بر این کتاب خاطرات افزوده و خاتمه انتقام و تقاضی را برای آینده شرح...» دهد. ولی از آنجایی که این خاطرات بدون اشاره‌ای ولو سریع و گذرا به سرگذشت سرلشکر رزم‌آرا در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ و مجموعه تحولاتی که به انتصاب وی به نخست‌وزیری منجر شد، ناقص و ناتمام می‌نماید، سعی شد براساس دانسته‌های موجود یادداشتی در این زمینه تدوین گردد که در این بخش به صورت فصل پنج و تحت عنوان «در راه سیاست» ارائه می‌شود. بازگشت رزم‌آرا به عرصه تحولات سیاسی و نظامی کشور در اوائل خرداد ۱۳۲۵ پدیده‌ای است که آن را فقط در چارچوب دگرگونی‌های حاصله در دوران خانه‌نشینی او می‌توان تبیین کرد؛ دوره‌ای که در خلال آن کل فضای سیاسی کشور دگرگون شد.

روش‌هایی که زمامداری چهره‌هایی همانند ابراهیم حکیمی و محسن صدراالاشراف در عرصه ریاست وزرا و نظارت کسانی چون سرلشکران حسن ارفع و فرج‌الله‌خان آق‌اولی بر ریاست ستاد ارتش مبین آن بود عملاً جز نابسامانی و فروپاشی بیش از پیش اقتدار ملی حاصل دیگری به بار نیاورد. تشکیل یک رشته حکومت‌های خودمختار در آذربایجان و کردستان با تشویق و حمایت مقامات شوروی، توسعه فعالیت‌های کمونیستی در صفوف ارتش که شورش گروهی از افسران لشکر خراسان در مرداد ۱۳۲۴ از نقاط اوج آن بود، از چشم‌انداز روشن و اطمینان‌بخشی خبر نمی‌داد.^۱

کردستان

همان‌گونه که فقط در برابر این وضعیت بحرانی و امکان تشدید بیش از پیش آن بود که بالاخره در بهمن ۱۳۲۴ تشکیلات حاکمه و در رأس آن دربار، با اکراه تمام به زمامداری شخصیت مقتدری چون قوام‌السلطنه رضایت داد، بازگشت مجدد سرلشکر رزم‌آرا به خدمت در مقام بازرس ناحیه دو وزارت جنگ نیز در چنین شرایطی صورت گرفت. در یکی از گزارش‌های سفارت بریتانیا در این دوره از مخالفت شدید شاه و وزیر جنگ - سپهبد امیراحمدی - با رزم‌آرا یاد شده است و این‌که شاه او را «فاقد حسن وفاداری، نادرست و چیزی در حد یک عامل روس» توصیف

۱. برای آگاهی از وضعیت کلی ایران در این دوره بنگرید به فخرالدین عظیمی. بحران دموکراسی در ایران، ۱۳۲۰ - ۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری. تهران: نشر البرز ۱۳۷۲ و برای آگاهی از بحران آذربایجان: تورج اتابکی. آذربایجان در ایران معاصر. ترجمه محمدکریم اشراق. تهران: انتشارات توس. ۱۳۷۶؛ لوئیس فاوست. ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان (۲۵ - ۱۳۲۴). ترجمه کاوه بیات. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۴.

می‌کرد که می‌بایست «مثل یک افعی نابود گردد»^۱ ولی با این حال، چنان‌که اشاره شد وضعیت عمومی کشور راه دیگری بر جای نگذاشته بود. به رغم حصول یک توافق کلی میان ایران و شوروی در مورد خروج نیروهای ارتش سرخ از شمالغرب کشور در اوائل فروردین ۱۳۲۵ که بالاخره پس از یک رشته مذاکرات داخلی و خارجی گسترده، با عقب‌نشینی نظامیان شوروی از ایران صورت عملی به خود گرفت هنوز نحوه حل و فصل مسائل برجای مانده از این دوره اشغال به هیچ وجه روشن نبود. امکان مقاومت نیروهای فرق دموکرات آذربایجان و کردستان در برابر هر نوع تلاش دولت برای اعاده حاکمیت کشور بر این نقاط که می‌توانست به مداخله مجدد روس‌ها منجر شود از جمله معادلات مبهم این عرصه بود.^۲

مع‌هذا این عرصه، عرصه منسجم و یکدستی نبود؛ حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان اگرچه هر دو در شرایط مشابهی پا به عرصه وجود گذاشته و به گونه‌ای یکسان برکشیده دولت شوروی بودند ولی نه فقط از لحاظ ساختار سیاسی و اجتماعی با یکدیگر تفاوت داشتند بلکه باتوجه به ترکیب مختلط جمعیت کرد و آذربایجانی بسیاری از نقاط شمالی آذربایجان غربی، از لحاظ تعیین قلمرو حکومتی نیز تنش‌هایی در میان داشتند.^۳ علاوه بر این در کردستان، برخلاف آذربایجان که کل نیروهای دولتی مستقر در آنجا خلع سلاح و منحل شده بودند، هنوز چند پادگان نظامی وجود داشت که می‌توانست

1. Personalities in Persia: Military Supplement, Tehran 1947, FO 371/62035, P. 59.

برای آگاهی از برخی از زمینه‌چینی‌های سیاسی در این امر، از جمله نقش مظفر فیروز در بازگشت رزم‌آرا بنگرید به جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی رزم‌آرا، تهران: نشر گیتی، ۱۳۶۳، صص ۵۵-۵۶.

۲. فاوست، پیشین صص، ۱۰۸-۱۳۹؛ اتابکی، پیشین، صص ۱۵۶-۱۷۸.

۳. اتابکی، پیشین، صص ۱۶۲-۱۶۴.

در تحولات جاری آن خطه مؤثر باشد؛ از جمله پادگان‌هایی در سردشت، سقز و بانه.^۱

در اوائل بهار ۱۳۲۵ در حالی که دولت شوروی در جریان فراخوانی نیروهایش از ایران بود و لزوم امتناع از هرگونه عملیاتی که می‌توانست وقفه‌ای در این امر حاصل کند، بیش از پیش احساس می‌شد،^۲ نیروهای فرقه دموکرات کردستان بر میزان تلاش‌های خود برای خلع سلاح و تسلیم معدود پادگان‌های نظامی در منطقه افزودند. در اواخر فروردین حدود ۱۵۰ نظامی در سردشت در محاصره نیرویی مرکب از قوای بارزانی و تفنگچی‌های پشتدری و منگور قرار گرفت و به علت انسداد محور سنندج - سقز نیز امکان ارسال نیروهای کمکی میسر نبود.^۳ چندی بعد نیز در اوائل اردیبهشت یک ستون از قوای دولتی در قروه مورد حمله قرار گرفت و تلفات سنگینی بر جای گذاشت.^۴ اگرچه در این میان، بنا به دلایلی چون انتشار خبر عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران یا احياناً تحرکات نظامی دولت عراق در مناطق مرزی برای مدتی از فشار نیروهای کرد کاسته شد، و در نتیجه محور سردشت - بانه - سقز از نوبازگشایی گشت، ولی در مجموع روال کار به نوعی بود که رویکرد جدیدی را طلب می‌کرد.^۵

۱. برای آگاهی از وضعیت کردستان در این دوره بنگرید به:

William Eagleton, *The Kurdish Republic of 1946*, Oxford University Press, 1963;

Hassan Arfa, *The Kurds, An Historical and Political Study*, Oxford University Press, 1966, pp. 70-102.

۲. گزارش وابسته نظامی سفارت بریتانیا در تهران - [از این پس «گزارش نظامی»] - ۲۵ آوریل ۱۹۴۶ / ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۵، به نقل از:

Iran Political Diaries, 1881-1965. - [از این پس IPD] - Vol. 13:1946-1951, General Editor: R.M.Burrell, Archive Edition, 1997, p. 53.

۳. گزارش نظامی، ۱۸ آوریل / ۲۹ فروردین، (IPD, Ibid., p. 49).

۴. گزارش نظامی، ۲۵ آوریل / ۵ اردیبهشت و ۱۴ مه / ۲۴ اردیبهشت، (IPD, Ibid., pp. 53 and 64).

۵. گزارش نظامی، ۵ ژوئن / ۱۵ خرداد (IPD, Ibid., p. 75-76).

از اوائل اردیبهشت ۱۳۲۵ برای تسویه مسائل موجود از جمله تأمین حقوق و تعیین اختیارات دولت مرکزی برای عزل و نصب فرماندهان پادگان‌های نظامی حدود شمالغرب کشور، رشته مذاکراتی بین مقامات فرقه دموکرات آذربایجان و دولت قوام‌السلطنه آغاز شده بود. اگرچه این مذاکرات چه در خلال اقامت دو هفته‌ای پیشه‌وری و تعدادی از همراهانش در تهران و چه در طول سفر مظفر فیروز و هیئت همراه او به تبریز در بهار آن سال، با نتایج ملموسی توأم نبود ولی لااقل رشته مذاکره و گفتگو ادامه داشت. در خلال یکی از همین جلسات مذاکره بود که در ۲ خرداد سرلشکر رزم‌آرا پس از مدت‌ها کناره‌گیری به جای سرلشکر جهانبانی که به تازگی از کردستان بازگشته بود به سمت بازرسی ناحیه ۲ وزارت جنگ منصوب و داخلی کار شد.^۱ در جلسه‌ای در دوم خرداد که با حضور نمایندگان اعزامی از طرف فرقه دموکرات آذربایجان و مظفر فیروز و سرلشکر رزم‌آرا و قوام‌السلطنه تشکیل شد، هیئت اعزامی تبریز آمادگی خود را برای تشکیل یک «کمیسیون مختلط» جهت جلوگیری از توسعه زد و خسوردهای جاری در کردستان اعلان داشت و صبح روز بعد نیز نمایندگان فرقه دموکرات به اتفاق سرلشکر رزم‌آرا و گروهی از افسران ارتش راهی کردستان شدند.^۲

در این مرحله در حالی که بار دیگر نقاطی چون سقز و بانه هدف تعرض گسترده کردها قرار گرفته بود،^۳ در پی توافقی که میان رزم‌آرا و نمایندگان فرقه دموکرات آذربایجان صورت گرفت یک هیئت نظامی متشکل از سرهنگان شاهرخشاهی، پزشکیان و مغروری راهی کردستان شدند.^۴ نگرانی اصلی رزم‌آرا آن بود که نیروهای کرد که گزارش شده بود

1. Ibid.

۲. روزنامه اطلاعات ۲ و ۴ خرداد ۱۳۲۵.

۳. گزارش نظامی. ۲۲ مه / اول خرداد و ۲۸ مه / ۷ خرداد (IPD, Ibid., p. 67 and 71).

۴. اطلاعات. ۴ خرداد ۱۳۲۵؛ گزارش نظامی. ۵ ژوئن / ۱۵ خرداد. (IPD, Ibid., p. 75).

واحدهای عشایری دیگری از نقاط داخلی (اورامان و تخت) و خارجی (جاف سلیمانیه) نیز بدان‌ها ملحق شده‌اند، از حدود مریوان به سمت تکاب پیشروی کرده و ارتباط موجود با پادگان‌های سقز و بانه و سردشت را قطع کنند و به همین جهت سعی داشت از طریق مذاکره به تعیین و تثبیت نوعی خط حائل بی‌طرف میان قوای طرفین نائل آید.^۱

در این میان در حالی که رزم‌آرا و هیئت همراه وی بر آن بودند که بر مبنای توافق حاصله میان پیشه‌وری و مظفر فیروز - مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۲۵ در تبریز - برای جلوگیری از تصادم احتمالی قوا، طرفین را به رعایت حداقل‌ها مورد بحث ملزوم سازد.^۲ کردها بر دامنه حملات خود به پادگان‌های برجای مانده افزودند. یکی از اهداف اصلی این تعرض پادگان سقز بود که از اواخر خرداد مورد حمله قرار گرفت.

احتمالاً کردها این بار نیز انتظار داشتند که همانند واقعه قروه در اردیبهشت همان سال، با شکست سریع واحدهای نظامی، به آسانی بر سقز مسلط شوند؛ ولی در خلال یک رشته عملیات نظامی که تحت فرماندهی رزم‌آرا صورت گرفت نه فقط پادگان سقز از محاصره نجات یافت بلکه نیروهای ارتش با پاکسازی مناطق اطراف سقز مواضع خود را استحکام نیز بخشیدند. صبح روز بعد از این عملیات بود که در حوالی مهاباد میان قاضی محمد و سرلشکر رزم‌آرا ملاقات و مذاکراتی صورت گرفت.^۳

در این مذاکرات استدلال اصلی قاضی محمد بر آن قرار داشت که این نیروهای تحت فرمان او نیستند که متعرض پادگان‌های نظامی شده و عناصر دیگری درگیر این ماجرا هستند.^۴ ولی این توجیه حتی اگر مبین واقع امر نیز می‌بود، یک نقطه ضعف اساسی برای دموکرات‌ها محسوب

۱. گزارش نظامی. ۱۳۰۵ و ۱۹ ژوئن / ۱۵، ۲۴ و ۲۹ خرداد (IPD, Ibid, p 75. 76. 78. 81-83).

۲. اطلاعات. ۴ تیر ۱۳۲۵. همان. ۳.

۴. گزارش نظامی. ۳ ژوئیه / ۱۲ تیر (IPD, Ibid, p. 88).

شده و رزم آرا نیز در بهره‌برداری از این نقطه ضعف کوتاهی نکرد؛ وی در مصاحبه‌ای که در اوائل تیرماه در این زمینه انجام داد در قیاس با آذربایجان که لااقل یک مرجع واحد مذاکره‌کننده را می‌توانست ارائه کند، از وضعیت بالنسبه مغشوش کردستان سخن در میان آورد و این‌که «... در مهاباد و کردستان سازمانی شبیه به سازمان آذربایجان از حیث نظم و ترتیب و برنامه وجود ندارد و اگرادی که به دور آقایان قاضی محمد و حمه رشید و زرو [و] عمرآقا و ملامصطفی بارزانی جمع شده‌اند هرکدام هدفی جداگانه و آرزوی دیگر دارند...»^۱

مقاومت و ایستادگی نظامیان در این مقطع که باتوجه به وضعیت مغشوش فوق‌الذکر، می‌توانست بی‌آنکه موجب برانگیختن حساسیت داخلی و خارجی گردد، موجه و ضروری بنماید - آن هم در شرایطی که تا پیش از تفویض مسئولیت به رزم آرا، پاره‌ای از مقامات نظامی درصدد تخلیه پادگان‌های برجای مانده در آن حدود بودند^۲ - در تقویت مواضع ایران برای مقابله با بحران اصلی، که بحران آذربایجان بود و چگونگی برچیدن تشکیلات برجای مانده از دوران اشغال کشور، نقش مؤثری ایفا کرد.

ریاست ستاد ارتش

تحولات کردستان از نقطه نظر تثبیت موقعیت شخص رزم آرا نیز مؤثر واقع شد. با استعفای سرلشکر فرج‌الله خان آق اولی از ریاست ستاد ارتش در اوائل تیرماه، قوام‌السلطنه خواستار آن شد که رزم آرا به ریاست ستاد منصوب شود.^۳ و این در حالی بود که در هیئت دولت سپهد امیراحمدی

۱. اطلاعات، ۴ تیر ۱۳۳۵.

۲. گزارش نظامی، ۲۹ مارس / ۹ فروردین (IPD. Ibid., p. 41).

۳. ظاهراً در آغاز قوام‌السلطنه، هم سرلشکر عبدالله هدایت را برای این کار در نظر داشت و هم سرلشکر رزم آرا ولی پس از مدتی بر انتصاب رزم آرا بدین منصب تأکید نهاد. گزارش نظامی، ۳ ژوئیه / ۱۲ تیر (IPD. Ibid., p. 89).

– وزیر جنگ – با این امر مخالف بود، شاه نیز با چنین انتصابی روی موافقت نداشت. به گزارش وابسته نظامی سفارت بریتانیا در تهران، شاه در موقعیت دشواری قرار گرفته بود «... زیرا به ژنرال رزم‌آرا اعتماد ندارد و در عین حال از توان مقاومت در برابر خواسته قوام السلطنه نیز برخوردار نمی‌باشد...»^۱ ولی بالاخره باتوجه به تأیید دیگر اعضاء دولت و همچنین پافشاری قوام السلطنه، در حالی که ده روز از بازگشت رزم‌آرا به تهران نگذشته بود وی در ۱۱ تیر ۱۳۲۵ از نوبه ریاست ستاد ارتش منصوب شد.^۲ اتخاذ رشته تصمیم‌هایی در تجدید سازمان ارتش که هم جنبه سیاسی داشت و هم یک وجه فنی، از اقدامات نخست رزم‌آرا در این دور جدید از ریاست ستاد بود؛ در اشاره به جنبه اول کار به عزل و نصب‌هایی می‌توان اشاره کرد چون برکناری سرهنگ افشار اوغلو از ریاست لشکر خوزستان، سرهنگ احمد وثوق از لشکر خراسان، سرتیپ محمدباقر هوشمند افشار از لشکر دوم تهران که همگی به هواداری از سرلشکر ارفع شهرت داشتند و انتصاب سرهنگ حجازی، سرتیپ نصرالله بایندر به جای آن‌ها و همچنین انتصاب سرتیپ محمود بهارمست به معاونت ستاد و سرهنگ کیا به معاونت رکن دوم ارتش.^۳

از نقطه نظر فنی نیز رزم‌آرا مایل بود با تعیین هنگ پیاده به عنوان رکن سازمانی ارتش و تقویت آن از لحاظ قدرت آتش توپخانه پاره‌ای از نارسایی‌های موجود را اصلاح کند. ورود مقادیری از تسلیحات سفارشی ارتش از سوئد که به علت پیش آمد جنگ جهانی به تعویق افتاده بود و همچنین آغاز رشته مذاکراتی با دولت شوروی در این زمینه، در این امر کارساز واقع شد.^۴

1. Ibid., p. 90.

۲. گزارش نظامی، اول ژوئیه / ۱۰ (IPD, Ibid., 101). تیر. اطلاعات. ۱۳ تیر ۱۳۲۵.

۳. گزارش نظامی، او ۳۱ ژوئیه / ۱۰ تیر و ۹ مرداد (IPD, Ibid., p. 101 and 112).

اطلاعات، ۲۲ تیر و ۲۷ شهریور ۱۳۲۵.

۴. گزارش نظامی، ۴ سپتامبر/ ۱۳ شهریور و ۲۰ نوامبر/ ۲۹ آبان (IPD, Ibid., p.134 and 183).

همان‌گونه که اشاره شد اعاده حاکمیت ملی بر نقاطی چون آذربایجان و کردستان که اینک در کنترل تشکیلات بر جای مانده از دوران اشغال آن نواحی توسط نیروهای ارتش سرخ قرار داشت، مهمترین مسئله کشور در این مقطع بود. در کنار تمامی مذاکراتی که چه در سطح بین‌المللی و چه در سطوح داخلی برای تسویه این مسئله صورت گرفته و جریان داشت، در نهایت کل نتیجه کار به حل و فصل نظامی امر منوط بود و یا به گونه‌ای که قوام‌السلطنه در اوایل آذر ۱۳۲۵ در توضیح شرایط لازم برای «حسن جریان انتخابات» در سراسر کشور - از جمله کردستان و آذربایجان - بیان داشت، آن‌که «کمال اهتمام را در حفظ نظم و امنیت به عمل آورده و به اندازه لزوم در تمام شعب انتخابیه به قدر کفایت از قوای نگهبانی و در صورت لزوم از قوای ارتش اعزام نموده وسایل امنیت و انتظام حوزه‌های انتخابیه را از هر جهت قوای اعزامی از تهران فراهم نماید...»^۱ رزم‌آرا به عنوان رئیس ستاد ارتش در تمامی این تحولات حضور و نقش چشمگیری داشت.

در حالی که در کردستان، بعد از تدابیر اخیر رزم‌آرا در تقویت مواضع پادگان‌های نظامی آن حدود، آشوب و اغتشاش حاکم بر وضعیت طرف مقابل آنچنان ابعاد گسترده‌ای یافت که به نظر می‌آمد حل و فصل نهایی آن را می‌توان به یک فرصت مناسب بعدی احاله داد،^۲ اوضاع آذربایجان توجه خاصی را طلب می‌کرد. در این زمینه رزم‌آرا ضمن حضور فعال در مذاکرات جاری میان دولت و فرق دموکرات آذربایجان و کردستان، از

۱. فاوست، پیشین، صص ۱۳۵-۳۶.

۲. رویگردانی عمر آقا رئیس ایل شکاک از حکومت مهاباد و تهیه و تدارک حمه رشید برای بازگشت به عراق. قاضی محمد را در وضعیتی قرار داد که عملاً جز بازرانی‌ها نیروی دیگری را در دست نداشت. به نظر می‌آید که سایر نیروهای محلی نیز از حضور بازرانی‌ها در منطقه راضی نبودند.

گزارش نظامی، ۴ سپتامبر / ۱۳ شهریور (IPD, Ibid., pp. 132-133).

جمله «کمیسیون حل مسئله آذربایجان» که از اواخر مرداد ۱۳۲۵ با مشارکت قوام‌السلطنه، مظفر فیروز، سرلشکر هدایت (معاونت وزارت جنگ)، «ژنرال» پناهیان، صادق پادگان و صدر قاضی که از اواخر مرداد ۱۳۲۵ فعال شد، برای پیشبرد وجه نظامی امر نیز تدارکاتی را آغاز کرد.^۱ رزم‌آرا حوزه عملیات آتی را به سه بخش جنوب، به فرماندهی سرلشکر همایونی در استقامت میاندوآب؛ میانی، به فرماندهی سرتیپ هاشمی و در استقامت تبریز و شمال، به فرماندهی سرهنگ مقبلی و در استقامت آستارا تقسیم کرد.^۲ و هنگامی که صبح روز ۱۹ آذر پیشروی نیروهای نظامی آغاز شد در عرض چند روز و بدون هیچ درگیری عمده‌ای کل جبهه دموکرات‌ها فرو ریخت؛ ستون سرلشکر همایونی پس از فائق آمدن بر رشته مقاومت‌هایی در صائین‌دژ به میاندوآب رسیده، بخشی از قوایش را به سمت مراغه اعزام و با مابقی قوا به سمت مهاباد رفت و تسلیم قاضی محمد را پذیرفت. در این میان قوای دولتی در سردشت و بوکان نیز مستقر شدند. از سوی دیگر تبریز نیز پیش از ورود قوای دوستی به تصرف مردم درآمد و با استقرار نیروهای نظامی در آنجا نخست سراب و به دنبال آن اردبیل نیز پاکسازی شد، و به دنبال آن قوای نظامی در آستارا نیز مستقر شدند.^۳ اگرچه در نقاطی چون مهاباد به دلیل حضور نیروهای بلا تکلیف و مسلح بارزانی او همچنین آستارا به دلیل تمرکز بخش چشمگیری از بقایای قوای فرقه دموکرات در آن سوی مرز، اوضاع تثبیت نشده بود ولی در مجموع عملیات آذربایجان به صورت منظم و به سامانی خاتمه یافت.^۴

۱. اطلاعات، ۳۱ مرداد و ۴ شهریور ۱۳۲۵.

۲. همان، ۳۰ دسامبر / ۹ دی (IPD, Ibid., p. 204).

۳. همان، ۳۰ دسامبر / ۹ دی (IPD, Ibid. p. 202-203).

۴. همان، اول ژانویه / ۱۱ دی (IPD, Ibid., p. 204).

اندک زمانی بعد نیز نوبت به بارزانی‌ها رسید که در پس سقوط حکومت مهاباد در نرده و ارتفاعات مجاور آن مستقر شده بودند. با آن که از لحاظ زمانی عملیات ارتش بر ضد بارزانی‌ها با چند ماه فاصله از عملیات آذربایجان، صورت گرفت ولی جا دارد که وجه نظامی آن نیز در ادامه همین مبحث مورد اشاره قرار گیرد.

ماجرای بارزانی‌ها یک پدیده نسبتاً متأخر بود؛ در پاییز ۱۳۲۴ حدود ده هزار نفر از کردهای بارزانی عراق که تحت تعقیب نیروهای نظامی آن کشور قرار داشتند به خاک ایران آمده و به حکومت خودمختار قاضی محمد پیوستند. این گروه رزم‌دیده و کارآزموده که بعد از فروپاشی حکومت مهاباد در نرده و ارتفاعات مجاور آن مستقر شده بودند اینک دو راه در پیش داشتند؛ یا پیشنهاد دولت را مبنی بر خلع سلاح و اسکان در یکی از نقاط کشور پذیرفته یا به خاک عراق مراجعت کنند. از آنجایی که به رغم مذاکرات مختلف بالاخره توافقی حاصل نشد، واحدهای نظامی وارد کار شدند. در رشته عملیاتی که از اواخر اسفند ۱۳۲۵ آغاز و تا خرداد سال بعد ادامه یافت نیروهای نظامی با کسب اطمینان از عدم امکان راهیابی بارزانی‌ها به نقاط شمالی و جنوبی کردستان به تدریج و طی زدوخوردهایی آن‌ها را به سوی نقاط مرزی و بالاخره به خاک عراق عقب راندند.^۱

→

برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به گزارش‌های مندرج در مجموعه غائله آذربایجان (گردآوری و تألیف خانبابا بیانی. تهران: انتشارات زریاب، ۱۳۷۵، صص ۶۲۷-۶۴۴) و گزارش‌های نجفقلی پسیان که نیروهای دولتی را در این عملیات همراهی می‌کرد؛ مرگت بود، بازگشت هم بود (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۷) از مهاباد خونین تا کرانه ارس (تهران: بی‌نا، بی تا؟).

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به عبدالحسین آذرنگ، «بارزانی‌ها» دانشنامه جهان اسلام، حرف ب جزوه دوم، تهران، ۱۳۷۱، صص ۲۲۸-۲۲۹.

حفظ توازن

اگرچه در خلال شور و هیجان حاصل از این تحولات رزم‌آرا برای مدتی در کانون توجه قرار می‌گیرد، مانند صبح روز رهایی آذربایجان «... جمع کثیری از آذربایجان‌های مقیم تهران که پرچم ایران در پیشاپیش آنها در اهتزاز بود برای ابراز احساسات و تقدیر از موفقیت دولت و ارتش در حل قضیه آذربایجان به طرف ستاد ارتش رفته و تقاضای ملاقات سرلشکر رزم‌آرا رئیس ستاد را نمودند...» که حاصل شد، پس از آن که یک دسته گل نیز به وی تقدیم گردید رزم‌آرا «... در مقابل احساسات اجتماع‌کنندگان شرحی ایراد... و از ابراز احساسات آنها تشکر نمود و اظهار داشت که مملکت بایستی به نیروی ارتش امیدوار باشد.»^۱ ولی در عین حال چنین به نظر می‌آید که در طول تمامی این تحولات رزم‌آرا کاملاً مواظب بود که این شهرت و آوازه از حدی تجاوز نکند که موقعیت وی را به خطر افکند. وابسته نظامی سفارت بریتانیا در یکی از گزارش‌های خود در این زمینه ضمن تأکید بر اهمیت فوق‌العاده عملیات آذربایجان در اعاده اعتبار ارتش به عنوان یک نیروی ملی و نه عامل «ستمگر» پیشین، این نکته را نیز خاطر نشان می‌کند که رزم‌آرا سعی کرد «... با پیروی از توصیه‌های شاه در طرح نقشه‌های نظامی برای پیشروی به سوی آذربایجان او را خشنود سازد؛ در مورد مسائل تسلیحاتی و حتی کوچکترین مسائل اداری روزمره نیز با وی مشورت می‌کرد و بدینوسیله او [شاه] را تشویق می‌کرد که خود را واقعاً فرمانده کل قوا تصور کند...»^۲ و این در حالی بود که رزم‌آرا توانسته بود در عرصه سیاسی نیز روابط نزدیک خود را با قوام‌السلطنه حفظ کند، که این نیز با توجه به حضور رقبای نیرومندی چون امیر احمدی در هیئت دولت که از این وضع رضایت نداشت، دستاورد خردی نبود.^۳

۱. اطلاعات، ۲۱ آذر ۱۳۲۵.

۲. گزارش نظامی، ۴ فوریه / ۱۵ بهمن (IPD, Ibid., p. 269).

۳. همان.

رزم آرا با آن که به گونه‌ای که ملاحظه شد تنها در پی تأکید و پافشاری قوام السلطنه به ریاست ستاد ارتش منصوب شد، ولی در نشان دادن استقلال عمل خود نیز کوتاهی نکرد؛ یکی از نخستین مواردی که در این زمینه پیش آمد ماجرای بازداشت سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان بود. وی که از سوی محافل چپ‌گرا به تحریک و توطئه در خوزستان متهم شده بود در شهریور ۱۳۲۵ به تهران احضار و در شهربانی بازداشت و تحت استنطاق مظفر فیروز قرار گرفت. ولی در پی واکنش مقامات عالی‌رتبه نظامی، از جمله امیر احمدی و آنگاه رزم آرا نسبت به این امر که با تقدیم استعفا نیز توأم شد قوام السلطنه و ادار گشت حجازی را آزاد و طی صدور بیانیه‌ای از این پیش‌آمد عذرخواهی کند.^۱ بنا بر یکی از گزارش‌های بعدی سفارت بریتانیا این واقعه در تغییر نظر نامساعد شاه نسبت به رزم آرا نقش مهمی داشت.^۲

اگرچه با پیش‌آمد مواردی چون صدور «دستخط ملوکانه» در قدردانی از مساعی رزم آرا در نجات آذربایجان،^۳ سخنرانی رزم آرا در انجمن خبرنگاران در این زمینه و برگزاری مراسمی چون تجلیل از رؤسای عشایر شاهسون، کرد و تالشی که در مبارزه با دموکرات‌ها دولت را یاری داده بودند،^۴ طرح و بحث نام رزم آرا در این زمینه برای مدتی ادامه یافت ولی به تدریج و به نحوی بیش از پیش از حضور عمومی وی کاسته شد و عملکرد او روالی یافت مطابق با وظایف و مسئولیت‌های اداری یک رئیس ستاد.

در این مرحله سرلشکر رزم آرا جز حفظ موقعیت خود در صحنه پرتلاطم سیاست کشور که در بخش بعدی این یادداشت به جوانبی از آن اشاره

۱. گزارش نظامی، ۲۴ سپتامبر / ۲ مهر (IPD, Ibid., p. 145). گذشته چراغ راه آینده است. تهران: انتشارات قفسوس، ج ۶، ۱۳۷۷، ص ۳۹۰.

2. Personalities in Persia, Ibid., p. 29 and 59.

۴. اطلاعات، ۷ دی‌ماه و ۱۵ بهمن ۱۳۲۵.

۳. اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۲۵.

خواهد شد یک وظیفه مبرم نظامی در پیش روی داشت: تجدید سازمان و بازسازی ارتش. اقدامات رزم‌آرا برای تجدید سازمان ارتش گذشته از رسیدگی فوری به مواردی چون بازسازی تشکیلات نظامی آذربایجان که در خلال حاکمیت فرقه دموکرات کاملاً از میان رفته بود،^۱ بیشتر به صورت رشته تلاش‌هایی نمود یافت که وی در درجه اول برای حفظ اختیارات ستاد ارتش و در مراحل بعدی برای توسعه این اختیارات مبذول داشت. طرح پیشنهاداتی از سوی هیئت مستشاری آمریکا در اردیبهشت ۱۳۲۶ مبنی بر انتقال آمادگاه‌های اداری از حوزه نظارت فرماندهان لشکر - و لهذا ستاد - به وزارت جنگ و مباحث حاصل از آن، از رشته اختلافات و تنش‌هایی پرده برداشت که از چندی پیش میان رزم‌آرا و امیر احمدی بوجود آمده بود.^۲

رزم‌آرا که در این امر تحدید اختیارات ستاد را می‌دید از در مخالفت آمد و هنگامی که در این میان، شاه نیز به حمایت از رزم‌آرا برخاست، امیر احمدی تهدید به استعفا کرد. در حالی که قرار شد برای بررسی‌های بیشتر و تصمیم‌گیری نهایی در این امر کمیسیونی تشکیل شود، انتشار شایعاتی مبنی بر تحرکات سیاسی امیر احمدی در جهت یک کودتا و کاستن از اختیارات نظامی شاه که حدس زده می‌شد از جانب رزم‌آرا و هوادارانش سرچشمه گرفته باشد، موقعیت امیر احمدی را متزلزل ساخت؛ اینک شاه با قاطعیت بیشتری از حفظ اختیارات ستاد دفاع می‌کرد.^۳

در این میان پیش‌آمد یک دگرگونی دیگر، این مانع را به کلی از سر راه برداشت. در خلال یکی از جلسات هیئت دولت در اواسط تیرماه ۱۳۲۶، در حالی که قوام‌السلطنه خواهان اعلان حکومت نظامی بود، امیر احمدی

۱. گزارش نظامی، ۸ فوریه و ۱۳ مارس / ۱۹ بهمن و ۲۲ اسفند (IPD, Ibid., p. 273 and 286).

۲. گزارش نظامی، ۲۰ مه ۱۹۴۷ / ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۶ (IPD, Ibid., p. 311).

۳. گزارش نظامی، ۱۰ و ۱۶ مه / ۲۰ و ۲۶ اردیبهشت (IPD, Ibid., p. 311 and 313).

با اصرار بر لزوم کسب اجازه قبلی از شخص شاه، کار را به جایی رساند که قوام او را به استعفاء از وزارت جنگ واداشت؛ با آنکه این مسئله علی‌الظاهر در دفاع از اختیارات سلطنت پیش آمده بود، ولی شاه نیز با استعفای امیراحمدی مخالفت نکرد.^۱

با کناره‌گیری امیراحمدی و انتصاب یک غیرنظامی به وزارت جنگ - محمود جم - رزم‌آرا که تا این مرحله بیشتر در یک وضعیت دفاعی بود و برای حفظ اختیارات موجود ستاد ارتش عمل می‌کرد، در مقام پیشروی برآمده و برای بسط و گسترش این اختیارات وارد کار شد؛ با تحدید اختیارات وزارت جنگ به پنج حوزه دبیرخانه و معاونت پارلمانی، امور مالی، تسلیحات و خرید، خدمات مهندسی، نظامی و بازرسی در طرحی که در اواخر تیرماه همان سال برای تجدید سازمان وزارت جنگ ارائه شد و براساس آن مواردی چون حمل و نقل و بهداری تحت نظارت ستاد قرار می‌گرفت، حرکت مهمی در این زمینه صورت گرفت.^۲

احاله امور مرزبانی از ژاندارمری به ارتش در دی‌ماه ۱۳۲۶ که با اقداماتی چون انتقال گروه‌های پناهنده و مهاجر از حدود مرزی به نقاط داخلی کشور و احداث یک باریکه مرزی در امتداد سرحدات توأم شد، گام دیگری در جهت افزایش اختیارات ارتش بود که با انتقال ژاندارمری از حوزه مسئولیت وزارت کشور به وزارت جنگ در بهار ۱۳۲۸ ابعاد گسترده‌تری نیز یافت.^۳

اقدامات رزم‌آرا برای بازسازی ارتش که از همان بدو انتصاب وی به ریاست ستاد آغاز شده بود دو جنبه متفاوت یافت، یکی بازسازی معنوی ارتش دیگری نیز بازسازی فیزیکی آن.

رویکرد کاملاً سیاسی سرلشکر ارفع در ادوار پیشین به هر نوع

۱. باقر عاقلی. میرزا احمدخان قوام‌السلطنه. تهران: انتشارات جاویدان. ۱۳۷۶. صص ۴۹۵ -

۴۹۷؛ گزارش نظامی، ۴ ژوئیه / ۱۳ تیر (IPD. Ibid. p. 335).

۲. گزارش نظامی، ۲۴ ژوئیه / ۲ مرداد ۱۳۲۶ (IPD. Ibid., p. 339).

۳. گزارش نظامی، ۳۱ دسامبر / ۱۰ دی ۱۳۲۶ و ۷ ژوئن ۱۹۴۹ / ۱۷ خرداد ۱۳۲۸

(IPD. Ibid., pp. 461-62 and 536).

نارضایی و ناسازگاری در میان افسران جوانتر ارتش که حداقل به انتقال یا به عبارت دقیقتر «تبعید» طیف وسیعی از آنها به نقاط دورافتاده منجر شده بود رزم‌آرا را بر آن داشت ضمن تعیین کمیسیون ویژه‌ای برای رسیدگی به این موضوع، اعلان دارد «... افسرانی که در اثر سوءرفتار یا تضییقات غیرقانونی غیبت کرده و یا متواری شده‌اند، مورد عفو واقع خواهند شد.»^۱ رسیدگی به این موضوع به صرف صدور بیانیه فوق‌الذکر محدود و منحصر نماند و در مراحل بعد نیز پیگیری شد.^۲ این جنبه ایجابی اقدامات مورد بحث بود؛ این اقدامات یک جنبه سلبی نیز داشت. تأکید بر احتراز ارتش از مداخله در امور سیاسی نیز از جمله مواردی بود که در بیانیه‌های بعدی ستاد ارتش منعکس شد؛ این تأکید هم به صورت فردی و وجه بیان می‌یافت مانند بیانیه‌ای مشعر بر آن‌که «اصولاً دخول و شرکت افسران در احزاب اکیداً ممنوع بوده و چنانچه افسری بر خلاف اصول رفتار نماید مورد تعقیب قرار خواهد گرفت...»^۳ و هم به صورت کلی مانند بخشنامه‌ای که در دی‌ماه ۱۳۲۵ خطاب به تمام قسمت‌های ارتش منتشر شد مبنی بر آن‌که «... ارتش بدون مداخله در سیاست، در ایجاد امنیت انجام وظیفه کند؛ موضوع انتخابات به کلی از وظائف ارتش جدا...» است.^۴

صدور مصوباتی چون ممنوعیت ملاقات افسران با مقامات خارجی که از نظر وابسته نظامی سفارت بریتانیا «تکرار تاریخ» می‌نمود و بازگشت به وضعیت حاکم در دوره رضاشاه^۵ و یا حتی منوط داشتن ازدواج افسران به کسب اجازه قبلی از ستاد،^۶ نیز از جمله مواردی است که باید آنها را در همین چارچوب مورد ارزیابی قرار داد.

۱. اطلاعات، ۱۵ خرداد ۱۳۲۵.

۲. همان، ۳۰ تیر ۱۳۲۵.

۳. اطلاعات، ۲۷ بهمن ۱۳۲۵.

۴. همان، ۲۴ دی‌ماه ۱۳۲۵.

۵. گزارش نظامی، ۶ اوت ۱۹۴۷ / ۱۵ مرداد ۱۳۲۶ (IPD, Ibid., pp. 343 - 344).

۶. همان، ۱۳ اوت / ۲۲ مرداد (IPD, Ibid., p. 349).

در مورد عرصه اصلی فعالیت‌های رزم‌آرا و تأثیر این فعالیت‌ها بر آن، یعنی عرصه تحولات درونی ارتش در این دوره اطلاعات درخور توجهی در دسترس نمی‌باشد؛ مهمترین سندی که در این زمینه ملاحظه شد خلاصه‌ای از سخنان رزم‌آرا است در پایان یک دوره عالی دانشگاه جنگ - شهریور ۱۳۲۷ - که در خلال آن جوانی از دیدگاه او در مورد ارتش به طور کلی و جهتی را که می‌بایست در راه تطابق با مقتضیات کنونی کشور طی کند، بیان شده است.^۱

از نظر رزم‌آرا مسائل و کاستی‌های ارتش بیش از آن‌که به مسائلی چون کمبود وسایل و تجهیزات مربوط باشند مسائلی بودند ناشی از فقدان «فکر همکاری» و میزول نشدن سعی و کوشش لازم در رفع این مشکلات؛ وی که اصولاً هدف تشکیل چنین کلاس‌هایی - کلاس‌های دوره عالی فرماندهی - را در آن می‌دید که «همکاری [ای] ایجاد شود که نتیجه آن متوجه کشور گردد...»^۲ راه دستیابی به این هدف را نیز در آن می‌دید که «... اشخاص به وظایف خود آشنا...» شده و بدانند که «... تمام نواقصی که در پیشرفت امور ارتش است زائیده فکر است...»^۳.

«... رویه حرف زدن را باید متروک نمود و پرونده‌سازی را موقوف کرد؛ غذا نیست، باید غذا داد، باید راه‌حل ایجاد کرد»^۴ و این نیز میسر نمی‌بود مگر آن‌که مانند خود او، «... فرمانده ... از تمام مرئوسین خود بیشتر زحمت بکشد؛ روزی که این اصول پایه [و] اساس ارتش شود، در کار پیشرفت حاصل می‌شود»^۵.

نکته دیگری که رزم‌آرا در این سخنان بیان داشت که به نظر می‌آید

۱. سخنرانی مورخ ۲۸ مهر ۱۳۲۷ به نقل از سرهنگ نصرالله خورشیدیان (گردآورنده)، راهنمای ارتش، فرمایشات تیمسار سپهبد رزم‌آرا در دوره افسران عالی‌رتبه، شهریورماه ۱۳۲۷، دانشگاه جنگ (تکثیر محدود)، صص ۹۷-۱۱۱.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. همان، ص ۹۸.

متضمن اشاره‌ای بود به وضعیت اسفناک ارتش در آستانه واقعه شهریور ۱۳۲۰، تأکید وی بود بر «شخصیت»؛ رزم‌آرا اظهار داشت «اگر برای افراد شخصیت قائل نشویم ارزش ندارند. روزی در ایران شخصیت نبود، ارزش ارتش هم صفر بود. امروز دنیا فرق کرده است، باید ارزش برای یک نفر سرباز پیدا نمود و او را با شخصیت بدانیم.»^۱

این توجه و تأکید بر نقش و اهمیت تعیین‌کننده طرز فکر و نوع رویکرد به مسائل جاری ارتش، به معنای نادیده انگاشتن کاستی‌های سازمانی آن نبود. «سازمان فعلی، رفع احتیاجات ارتش را...» نمی‌کرد و می‌بایست تغییر کند.^۲ این سازمان نه از تحرک لازم برخوردار بود و نه از قدرت آتش ضروری.^۳ لہذا بر اساس طرحی که به نظر می‌آید نوع کامل شده‌ای از همان دیدگاه‌های پیشین رزم‌آرا در مورد نقش مهم تقویت هنگ‌های پیاده باشند، قرار شد با واگذاری دو قبضه بازوکا و شش قبضه خمپاره‌انداز ۸۱ به هر گروهان و همچنین اضافه نمودن یک گردان توپخانه ۱۰۵ و یک گروهان تانک (مجهز به توپ‌های ۷۶) به سازمان موجود، در درجه اول قدرت آتش افزایش یابد.^۴ بدین ترتیب و با واگذاری تعداد بیشتری از وسایل نقلیه موتوری و همچنین گسترش کاربرد بی‌سیم در واحدهای نظامی، ابراز امیدواری شده بود که در سازمان جدید «... تحرک، آتش، ارتباط و مخابرات... [به] سه برابر سازمان قبلی...» افزایش یابد.^۵

علاوه بر این قرار شد که یک گردان اکتشاف مرکب از دو زره‌پوش و شش جیب مسلح به مسلسل - و در صورت لزوم خمپاره - نیز بر سازمان موجود اضافه شد و برای تعلیم کادرهای لازم جهت تأسیس یک گروهان کوهنورد نیز اقدام شود.^۶

۱. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۴. همان، صص ۱۰۲-۱۰۴.

۶. همان، ص ۱۰۲.

۵. همان، ص ۱۰۸.

در مورد مسائل استراتژیک نظامی، از مختصر اشارات سرریسته رزم آرا چنین بر می آید که اصولاً آراء وی در این زمینه با آنچه که قبلاً در آستانه تحولات شهریور ۱۳۲۰ و امکان دفاع از ایران بیان کرده بود، تفاوت چندانی نکرده است. رزم آرا در این سخنرانی در اشاره به احتمال تعرض شوروی که در آن ایام و در چارچوب فضای جنگ سرد، فرض نامحتمل هم نمی نمود، اظهار داشت که این مرحله از جنگ «... غیرمنتظم است [زیرا] ایران نمی تواند روی خط معینی بایستد و جنگ نماید... مقاومت به شکل مراکز معین مقاومت است آن هم روی کوهستان...»^۱

یکی از تفاوت های این دوره از تأملات نظامی - استراتژیک ایران با دوره قبل در آن بود که این بار باتوجه به نقش فعال ایالات متحده در صحنه جهانی، مختصر امیدی به یک فریادرس هم بود؛ این گفته رزم آرا مبنی بر آن که «فشار اول [روی] ایرانی است که باید اول او کار کند تا همکاری برای ایران برسد...» و این که «دوماه باید کار کنیم که کمک به ما برسد...» مبین همین نکته بود.^۲

در یک چنین چارچوبی بود که نقش عشایر به عنوان یکی از نیروهای مهمی که می توانست بخشی از این کانون های مقاومت را تشکیل دهد، اهمیت خاصی یافت. رزم آرا ضمن تأکید بر لزوم ایجاد یک سازمان عشایری، به فرماندهان نظامی تأکید کرد که در برخورد با عشایر «... با متانت با آن ها عمل کنید... وضعیت عشایر مناطق خودتان را حفظ کنید... به آن ها بفهمانید که افسران مادی نیستند... باید از حالا در تشکیل این کانون ها اقدام کرد، برای آن ها علاقمندی ایجاد نمایید، اگر لازم است به آن ها تفنگ بدهید.»^۳ و این با رویکرد پیشین ارتش - از بدو تأسیس در سال ۱۳۰۰ تا آن دوره - که بر امحاء عشایر قرار داشت کاملاً متفاوت بود.

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۰۹.

در واقع در همین دوره برای پیشبرد این خط‌مشی اقدامات عملی مهمی نیز آغاز شد؛ دعوت از بیش از دویست نفر از رؤسای عشایر کشور به تهران در اواخر شهریور ۱۳۲۷ که با دیدار از مجلس شورای ملی، تأسیسات نظامی مرکز و ملاقات شاه توأم شد، یکی از این اقدامات بود.^۱ عواملی چون تأکید و تمرکز بیش از پیش بر اداره امور ارتش و بازسازی آن به عنوان یک نیروی مؤثر و کارآمد نظامی، و همچنین احتراز رزم‌آرا از مجادلات و موضع‌گیری‌های سیاسی روز باعث شد که به رغم تلاش‌های گاه به گاه مخالفین برای برکناری‌اش، نه فقط وی در مقام ریاست ستاد بر جای بماند، بلکه از لحاظ مقام و منصب در موقعیت بهتری نیز قرار گیرد؛ انتصاب به ژنرال آجودانی شاه در مرداد ۱۳۲۵،^۲ ارتقاء به درجه سپهبدی در اول فروردین ۱۳۲۷ و دریافت بیش از شش نشان نظامی و غیرنظامی در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ خود نشانی از این روال بود.^۳ ولی رزم‌آرا افق گسترده‌تری را در پیش روی می‌دید.

تلاش و تکاپوی سیاسی

با فروکش بحران حاصل از دوره چیرگی مستقیم و اشغال نظامی کشور توسط متفقین که تشکیل حکومت‌های خودمختار در آذربایجان و کردستان نقطه اوج آن بود، تزلزل و بی‌ثباتی حاصل از عقب‌ماندگی

۱. در آستانه این دعوت که با دوره عالی دانشگاه جنگ مقارن بود رزم‌آرا در خلال یکی از سخنرانی‌های خود از فرماندهان نظامی خواست که «... هرکدام یک سخنرانی برای آن‌ها بدهند...» و در این سخنرانی‌ها «... هر چیزی که برای آن‌ها مقدور باشد... مبنی بر فداکاری عشایر گفته شود...» توصیه دیگر وی آن بود که «... با تکبر و غرور با آن‌ها رفتار نکنید...» همان. ص ۱۰۷-۱۰۸.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به گزارش نظامی. ۱۵ اکتبر ۱۹۴۸ / ۵ مهر ۱۳۲۵ (IPD. Ibid., p. 48) و اطلاعات. ۲۱ شهریور ۱۳۲۷.

۲. اطلاعات. ۲۰ مرداد ۱۳۲۵.

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به ضمایم. فهرست نشان‌ها [۴].

اقتصادی و تهیدستی حاصل از آن، شکل نگرفتن یک نظام سیاسی کارا که ظهور و سقوط مجموعه‌ای از دولت‌های مستعجل از نشانه‌هایش محسوب می‌شد، به نحوی بیش از پیش خود را نشان دادند. تشدید تنش‌های بین‌المللی به صورت جنگ سردی که میان دو بلوک شرق و غرب آغاز شده بود نیز در دامن زدن بر این التهابات بی‌تأثیر نبود زیرا ایران به دلیل موقعیت منطقه‌ای‌اش یکی از صحنه‌های اصلی و مهم این تقابل به شمار می‌رفت.

در چنین وضعیتی در حالی که لزوم و ضرورت تشکیل یک دولت مقتدر نیز از جمله مضامین مهمی بود که در مباحث مربوط به چشم‌انداز تحولات سیاسی ایران مطرح می‌شد، نقش ارتش در این زمینه موضوعی نبود که نادیده بماند.

در این سال‌ها به رغم وجود و حضور طیف وسیعی از افسران پرسابقه و صاحب نام دیگر، رزم‌آرا مطرح‌ترین چهره نظامی کشور در عرصه عمومی بود. ترتیب و برگزاری مراسم سالانه‌ای چون سالروز نجات آذربایجان در ۲۱ آذر هر سال و به همین ترتیب مراسمی در تجلیل از شهدای ارتش - «شهید جاوید» - در اواسط اسفند هر سال، و در کنار آن ایراد رشته سخنرانی‌هایی در مراکزی چون کانون هدایت افکار، در حفظ و تداوم این شهرت بی‌تأثیر نبود.^۱

از این گذشته در چارچوب مناسبات واقعی قدرت نیز حضور ارتش هیچ‌گاه کمرنگ نبود؛ هم در پی پیش‌آمد بحران‌هایی چون سوءقصد نافرجام به شاه در بهمن ۱۳۲۷ و سوءقصد موفق فدائیان اسلام به جان عبدالحسین هژیر، نخست‌وزیر کشور در آبان ۱۳۲۸ که به اعلان حکومت

۱. بنگرید به گزارش‌های روزنامه اطلاعات در مورد سخنرانی وی در «کانون هدایت افکار»، ۱۸ و ۲۱ مهر ۱۳۲۶، ۷ مهر و ۲۳ اسفند ۱۳۲۷؛ مراسم شهید جاوید ۲۰ اسفند ۱۳۲۶، ۲۲ اسفند ۱۳۲۷ و ۲۸ اسفند ۱۳۲۸.

نظامی منجر شد ستاد ارتش حضور نیرومندی نشان داد و هم در خلال تحولات متعارف جاری در عرصه سیاست؛ ابراهیم صفایی در اشاره به این موضوع، درباره رزم‌آرا می‌نویسد: «... او در حالی که وظایف نظامی خود را انجام می‌داد ستاد را یکی از مراکز حل و عقد مسائل سیاسی نمود و از این طریق نفوذ خود را در شئون اداری و سیاسی کشور بسط داد، چندان که این نفوذ را به پارلمان کشانید.» وی در ادامه نوشت: «... در دوره پانزدهم و شانزدهم [مجلس شورای ملی] دست کم نفوذ او در انتخابات چند حوزه اثر داشت و با این روش رزم‌آرا گذشته از موقعیت ارتشی در عرصه سیاست کشور هم شخص مؤثری به حساب می‌آمد...»^۱

با این حال شاید یکی از مهمترین نکاتی را که بتوان در مورد ویژگی این دوره از فعالیت‌های رزم‌آرا خاطر نشان کرد آن باشد که این تلاش و تکاپو هیچ‌گاه نمودی جدایی از تلاش و تکاپوی محمدرضا شاه در کسب قدرت فائقه نیافت. رزم‌آرا هم در داخل ارتش و هم در میان نیروهای سیاسی کشور دشمنان نیرومندی داشت و هرگونه نگرانی جدی شاه می‌توانست این نوع مخالفت‌ها را کارساز و مؤثر واقع سازد؛ در یکی از گزارش‌های رکن دوم ستاد ارتش از تحولات سیاسی کشور در اوایل زمامداری هژیر - تیر ۱۳۲۷ - از دسته‌بندی‌هایی در درون ارتش سخن به میان آمده بود که به رهبری کسانی چون سرلشکر مزینی و سرهنگ نقدی بر ضد رزم‌آرا فعالیت می‌کردند: ظاهراً این گروه از طریق طرح مضامین آشنایی چون «... ریاست ستاد ارتش در امور ارتشی، وزارت جنگ را دخالت نداده و اهمیتی قائل نشده...» به جلب همراهی وزیر جنگ - احتمالاً امیر احمدی که جلب همراهی اش در این زمینه دشوار هم نباید بوده باشد - موفق شده ولی در دستیابی به اهداف بعدی خود با توفیق

۱. ابراهیم صفایی، نخست‌وزیران ایران، ج ۱، تهران: انتشارات انجمن تاریخ، ۱۳۵۱، صص

چندانی روبرو نبودند.^۱ در ادامه این گزارش آمده بود: «... عده‌ای می‌گویند سپهد رزم‌آرا دوستان و آشنایان زیادی از نمایندگان مجلس و دربار دارد و کاملاً مراقب موقعیت خود می‌باشد...»^۲

در گزارش دیگری از تحولات این دوره، رکن دوم در توضیح نفوذ گسترده و روبه افزایش مسعودی‌ها که شایع بود «... به همه شئون کشور اعم از اقتصادی و سیاسی و غیره دست پیدا کرده، مخصوصاً در وزارت خانه‌ها و ادارات کشوری قدرت فوق‌العاده حاصل...» کرده‌اند، این موضوع را نیز خاطر نشان ساخت که گروه فوق‌الذکر «... فقط در ارتش شاهنشاهی آن طوری که باید هنوز نتوانسته‌اند نفوذی پیدا کنند...» و از آنجایی که ریاست ستاد را تنها مانع کار خود می‌بینند برای برکناری رزم‌آرا و انتصاب مجدد ارفع به ریاست ستاد تلاش‌هایی را آغاز کرده‌اند.^۳

در یک چنین وضعیتی اگر شاه و دربار نیز از در مخالفت می‌آمدند - که باتوجه به سوءظن نهفته در ذات شاه و دسیسه‌پردازی‌ها مدام دربار، به هیچ وجه امر نامحتملی نبود - موقعیت رزم‌آرا قطعاً در معرض مخاطره قرار می‌گرفت، ولی چند عامل عمده باعث آن شد که به رغم تمامی مخاطرات موجود چنین وضعیتی پیش نیاید.

در درجه اول باید از نیاز شاه به یک ارتش نیرومند سخن گفت که می‌توانست در صورت استقلال عمل از نظارت و کنترل دولت - یعنی در همان مسیری که رزم‌آرا آن را هدایت می‌کرد - در مقام یکی از پشتیبان‌های عمده سلطنت عمل کند.

دقت و حساسیت رزم‌آرا در آن که فعالیت‌هایش در این دوره، جدایی از تلاش و تکاپوی شاه در کسب اقتدار بیشتر، نمود دیگری پیدا نکند، به

۱. گزارش رکن دوم ستاد ارتش به مشخصات ۲۷/۴/۱۶ به نقل از پرونده موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. همان.

۳. گزارش رکن ۲، به مشخصات ۲۷/۴/۱۶ (همان مجموعه).

گونه‌ای که پیشتر نیز بدان اشاره شد، به انضمام یک رشته اقدامات جنیبی مانند بازگرداندن جنازه رضاشاه به ایران در اردیبهشت ۱۳۲۹ که باتوجه به عدم محبوبیت مشارالیه کار دشواری بود،^۱ و همچنین از طریق راضی نگهداشتن دربار به گونه‌ای که از مکاتبات وی با شاهدخت اشرف در این دوره مستفاد می‌گردد^۲ - که آن هم نمی‌بایست کار آسانی باشد - از عوامل دیگری بود که در حفظ و استمرار این اعتماد و اطمینان مؤثر واقع شد. با انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری در تیرماه ۱۳۲۹ سرگذشتی که این مجموعه یادداشت‌ها و ملاحظات سعی در بیان آن داشت از چارچوب محدود و مشخص «خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا» خارج شده، در عرصه‌ای از تحولات سیاسی کشور تداوم یافت که ابعاد کلی آن شناخته‌تر از آن است که نیازی به شرح و توضیح بیشتر داشته باشد.

۱. بهترین ماخذ موجود در این زمینه کتابی است به قلم محمدرضا خلیلی عراقی تحت عنوان بازگشت، که ۲۵ خرداد ۱۳۲۹ «به مناسبت چهلمین روز تدفین» منتشر شد.
 ۲. بنگرید به اسناد ضمیمه، شماره‌های ۵۷ تا ۷۰.

پیوست‌ها

خاطرات سفر به اروپا

پیش‌درآمد

از دوره سفر رزم آرا به اروپا از اواخر بهار ۱۳۰۲ تا پاییز ۱۳۰۴ و ادوار آموزشی او در مراکز نظامی فرانسه مجموعه یادداشت‌هایی در دو دفترچه به قطع رقی بر جای مانده است که در این بخش ضمیمه خاطرات شده است.

پنجاه و هشت صفحه نخست دفترچه اول به شرح سفر از تهران به اروپا و یک دوره کارآموزی در هنگ ۳۲ ارتش فرانسه در سِتیژو اختصاص دارد. در ادامه این یادداشت‌ها پس از توصیف یک سفر کوتاه به بلژیک، نحوه ورود به مدرسه نظامی سن سیر توضیح داده شده است. در این دفترچه از دوره آموزش در سن سیر جز مجموعه‌ای از یادداشت‌های پراکنده در اشاره به دروس نظامی و پاره‌ای جزئیات فنی که به دلیل اختصار و بعضاً نامفهوم بودن از درج آن‌ها صرف نظر شد، از شرح رخدادهای این دوره نشانی ملاحظه نمی‌شود. با توجه به خالی و نانوشته ماندن بیست و یک صفحه دفتر خاطرات — صص ۹۸ تا ۱۱۹ — چنین به نظر می‌آید که رزم آرا قصد داشته بخشی را نیز به توضیح این دوره اختصاص دهد که به هر حال توفیق نیافته است. در این دوره که مطابق با یادداشت‌های او در یک تقویم جیبی بر جای مانده از آن ایام، از اوائل نوامبر ۱۹۲۳ آغاز و تا اوائل ژوئیه ۱۹۲۴ به طول می‌انجامد.

بیشتر اوقات او به مجموعه‌ای از دروس عملی و نظری و همچنین چند سفر کوتاه در ایام تعطیل به پاریس و دیگر شهرهای مجاور سپری شده است. صفحات ۱ تا ۱۵ دفترچه دوم خاطرات اروپا نیز به یادداشت‌هایی از پیش‌آمد یک کسالت و ایام نقاهت در بیجارستان اختصاص دارد و در ادامه، یادداشت‌هایی از یک سفر کوتاه به اسپانیا. آن بخش از عناوین فرعی به کار رفته در تفکیک بخش‌های مختلف این خاطرات که در اصل یادداشت‌ها بوده‌اند با حروف مایل مشخص شده‌اند و عناوین اضافه شده نیز به صورت حروف معمولی از سابق متمایزند. در میان اسناد بر جای مانده از این دوره نامه‌هایی چند از رزم‌آرا به برادر بزرگش حسینعلی رزم‌آرا در تهران برجای مانده که از آن‌ها نیز در توضیح بیشتر تحولات مزبور استفاده شده است.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که یادداشت‌های موجود از سفر اروپا و تحصیل در مراکز نظامی فرانسه که رزم‌آرا در متن خاطرات خود از آن‌ها به عنوان «شرح جامع مسافرت اروپا» یاد کرده که می‌بایست «تشکیل ضمیمه این خاطرات» را بدهد، (ص ۴۷ همین کتاب) شرح کاملاً جامعی نیست ولی به هر حال هم برای آشنایی با روحیه و آراء صاحب خاطرات متن مهمی است و هم از لحاظ بخشی از تاریخچه شکل‌گیری ارتش مدرن ایران.

باری به هر قسم که بود به سرعت برق روان شده، درست در نظر دارم که با یک شعف و شوق فوق‌العاده‌ای اولین مرحله طریق را طی نموده پس از مدت قلیل به کرج رسیده، چند دقیقه برای رسیدن سایر اتومبیل‌ها تأمل نموده پس از آن به طرف شهر قزوین حرکت نمودیم. سابقاً مکرراً از این شهر عبور نموده و کراً برای رفیق عزیز خود از وضع زندگانی و اوضاع آن شرح داده بودم ولی در موقع ورود و به هیچ‌وجه در نظر ما نمودی ننمود. مخصوصاً چیزی که فوق‌العاده اسباب انزجار و بد نموداری شهر بود همانا تعداد گداها و سائلین بود که در هر قدمی هزاران گدا به طرف ما هجوم آورده، چیزی درخواست می‌نمودند.

سائیلین قزوین

اگر در وهلهٔ اول باگشاده رویی و خوش اخلاقی جواب داده یا چیزی داده می‌شد دیگر از شرّ دیگران رهایی نبود. از برای آنکه پرروی آنها را ملاحظه نمایید عرض می‌نمایم که یکی از این سائیلین که قد کوتاه و شکل بسیار عجیبی داشت مدت سه ساعت ما را تعاقب نمود، از هر طرفی که رفتیم او را در مقابل خود یافتیم که به عادت مرسومه خود با دستی گوشه لباس خود را چسبیده و با دستی دراز پی در پی می‌گفت «آقانوچرم» باری از دست سائیلین این شهر خلاص نشده به دست نوعی دیگر مردمان افتادیم؛ این مرتبه دیگر صحبت عیش و نوش و خوشگذرانی بود. جاکش‌های متعددی ما را دعوت به سرای خانمان و باغ‌های خارج می‌نمودند. باری با سرعت از خوشگذرانی‌های طهران و از طرفی همراهان عزیزم نیز از دوری و فراق شوخ‌چشمان طهران در فکر و غصه بوده در جواب تمام آقایان فوق‌الذکر ساکت مانده جوابی ندادم.

منزل ما در هتل دُفرانس^۱ بود. چون از طهران تازه آمده و آن قسمی که بایستی ما در هتل زندگانی ننموده اوضاع آنرا نمی‌دانستیم این هتل آن‌قدرها به نظر ما بد نیامد ولی پس از آنکه مسافرت نموده - به طوری که بعدها خواهید دید - این هتل به منزلهٔ طویله‌ای بوده است. باری، به محض رسیدن رفقا به سرعت در هتل جایی گرفته ما نیز از سایرین بدیهی است بی دست و پا تر نبودیم، یکی از اطاق‌ها را تصاحب نموده پس از مدتی راحت باش و قدری گردش در شهر کوچک قزوین و اطراف که در این موقع در شدت گرما و حرارت بود شب را به منزل مراجعت نموده با یک افکار جدید و تصورات نویی شب را به سر برده، مخصوصاً ما خیلی خوشحال و مسرور از این بودیم که در هر یکی از این منازل بیش از یک روز نخواهیم ماند. ولی هر قدر ما در فکر زود رفتن بودیم، شوهرها پی

۱. در اصل Hotel de France.

عذر و بهانه بوده متمایل به ماندن در شهرها بودند به قسمی که جمع آقایان اظهار می‌نمودند ماشین‌های ما به کلی خراب و قادر به حرکت نبوده، اگر چنانچه مرمتی نشود حرکت نمی‌توانیم بنماییم. در ضمن چون در موقع حرکت از طهران یک کامیون برای حمل اسباب‌های صاحب‌منصبان داده شده تا صبح هنوز نرسیده بود بالاخره بنا بر حکم حضرت سرتیپ به هر قسم بود شوفاژها حاضر برای حرکت شده در ساعت دو به ظهر مانده از شهر قزوین خارج شدیم. در موقع خروج با هم صحبت نموده می‌گفتم آیا دیگر گاه این شهر را دیده و آیا چه تغییراتی در آن خواهیم یافت (پیش خود می‌گفتم اگر ما ایرانی‌ها هستیم تا ابدالدهر به حال حالیه خواهیم یافت).

همدان

راه قزوین به همدان نسبتاً بد نیست. در زمان سابق یک راهی وجود داشته که در موقع قشون‌کشی و حرکات نظامی روس مرمت کامل شده است و به واسطه بی‌قیدی رو به خرابی می‌باشد ولی حق راه برقرار بود. در هر چند فرسخ راهدارخانه‌های مختلف را ملاحظه می‌نمایید که تا حقوق معموله را دریافت نمایند اجازه عبور و مرور به مکاری نداده ولی کسی قادر به آن نیست که سؤال نماید آقایان این وجه را برای چه دریافت نموده، صرف چه مصارف و مخارجی می‌باشد؟ اتوموبیل ما چون نسبت به سایر اتوموبیل‌ها بهتر بود به سرعت راه را پیموده در وسط راه در...^۱ قدری نان و تخم مرغ صرف نموده پس از رسیدن سایرین باز طی طریق نموده بعد از ظهر وارد شهر همدان شده و مستقیماً به قلعه کهنه که خارج شهر است ورود نمودیم. صاحب‌منصبانی که ما را می‌شناختند دور ما جمع شده به قسمی که معمول است از اوضاع طهران و تغییرات جدید

۱. جای خالی در اصل.

سؤال کرده ما نیز برای خوش آمد هریک جوابی می دادیم. حضرت امیر لشکر در این موقع تشریف نداشتند برای سرکشی به فرونت لریستان تشریف برده بودند. منزل برای صاحب منصبان در قلعه کهنه تعیین نموده بودند ولی رفقا اظهار کردند که بهتر است در خارج منزل بگیریم و ما مستقیماً رفتیم در هتل دفرانس که در نزدیک تلگرافخانه بود منزل نموده چون نسبتاً راحت تر و آسوده تر از زندگانی در قلعه کهنه بود و از طرفی مقید نبودیم. اوضاع هتل و منزل ما در اینجا بهتر از قزوین بود، شکل یک مهمانخانه داشت.

وضع شهر

شهر همدان از حیث آب و هوا به درجات بهتر و خوش آب و هوا تر از قزوین بود. واقعاً اگر چنانچه یک روزی دست انسان در آن تغییراتی داده و ساختمان‌هایی نماید یکی از بهترین شهرها و خوش آب و هوا ترین نقاط ایران ما محسوب می شود. یک رودخانه کوچکی از میان شهر با آرامی و سکوت عبور نموده فقط دو یا سه پل برای عبور و مرور در روی این رودخانه کوچک ملاحظه می شود. طبیعت در ساختمان شهر و وضعیت آن کوتاهی نموده ولی دست انسان بر ضد آن قیام نموده، هر قدر آب و هوا خوب است، کثافت زیاده تر و عبور و مرور در شهر سخت تر و دشوارتر می باشد. این نظریات و نکات را در ظرف این دو روزه توقف خود در این شهر حس نمودم. من سابقاً در موقع مسافرت آذربایجان مدتی در این شهر منزل نموده و به واسطه عارضه کسالتی که داشتم توقف نمودم. تمام بازارها سرپوشیده و عبور و مرور در آنجا به واسطه قدیمی بودن بام‌های آن خارج از مخاطره نبوده گویا حکومت پی به این مطلب برده است که حکم نموده اخیراً جای این آوارهای بیشمار سایه بان‌های جویبی ترتیب داده و در ضمن پیش از سابق در پاکیزگی و مرمت شهر

کوشیده، می‌توان گفت شهر همدان بهتر از هفت ماه قبل خود می‌باشد. در اطراف شهر نیز گردشگاه‌ها و ویلاقات زیاد می‌باشد از جمله شورین که گردشگاه خوبی بود مجیدیه و غیره. روز بعد - بنا بر ابرام و اصرار شوفرها یک روز در همدان لنگر نمودیم - بنا بر اصرار من با درشکه به شورین رفته به جای تمام تعریف‌های آقایان همدانی یک خرابه‌ای یافتیم. ولی منکر آب و هوای آن نمی‌توان شد. آب و هوای خوبی دارد و همان جدیت انسانی برای ترقی و دادن سر و صورتی به آن مکفی می‌باشد.

در راه کرمانشاه

اداره قشونی نیز در ظرف چهار، پنج ماهه ترقیات زیادی نموده و یک سروصورت خوبی به خود گرفته عامه اهالی چه از ترس و چه از راه وطن‌پرستی یک احترامات فوق‌العاده‌ای به اداره قشونی و افراد نظام می‌نمودند. توقف ما در این شهر...^۱ ساعت بطول انجامیده، پس از مرمت اتوموبیل‌ها و رسیدن کامیون لوازمات روز...^۲ در ساعت سه به ظهر مانده به طرف کرمانشاهان حرکت نمودیم. برای شرایط احترام از طرف لشکر غرب یک فوج پیاده‌نظام با قسمت موزیک در سر راه قرار داده شده بود. به‌اضافه در عرض راه نیز تمام پست‌ها اقدامات لازمه به عمل آورده، این راه فوق‌العاده خوب به‌اضافه لطافت هوا بر خوبی و سرور ما افزوده، این نواحی حاصل‌خیز را با یک چشم تأثر و تحیری نظاره نموده و به‌سرعت درگذر بودیم. تحیر ما از بهجت و خوبی هوا و حاصلخیزی دشت بود که تا روی شیب‌های خیلی زیاد گیاهان روئیده و یک صفحه زمردین از رنگ خود تشکیل می‌داد. ولی تأثر ما از قراء خراب شده و نواحی بی‌سکنه بود که به جای نوع بشر امروزه بوم و سایر طیور خراب‌نشین مسکن نموده، روح ساکنین و زارعین این قراء ما را لعن نموده از به باد رفتن نواده و

۱. جای خالی در اصل.

۲. جای خالی در اصل.

خانواده خود در عذاب می‌باشند. زیرا هر چه باشد چشم بر منازل گلی و خشتی خود داشته ترقی و تمدن آن را خواهانند نه تخریب و نهب آن را. ممکن است از مطالب فوق تعجب نموده حمل بر اغراق نمایید ولی خیر من در پنج ماه قبل تمام قراء اطراف و اکناف این نواحی را پیموده پی به حال بیچارگی و سرگردانی افراد و اهالی آن برده به طوری که در مسافرت آذربایجان نیز ملاحظه نموده پی به صحت اظهاراتم خواهید برد. مدت...^۱ در راه بودیم نهار را...^۲ در منزل...^۳ امیر...^۴ که یکی از خوانین آن نواحی بود و از آمدن ما مطلع و با خبر بود صرف نمودیم که فوق‌العاده اظهار لطف و مهربانی نمود. همه قسم اسباب خوشی و راحتی ما را در ظرف چند ساعتی که بودیم فراهم نمود. وضع زندگانی این شخص در آن بیابان خالی از سکنه یا خانه‌های بی‌خانمان بسیار خوب و قابل تحسین بود زیرا از هر جهت وسایل راحتی و خوشی او فراهم و یک زندگانی شهری در آن نواحی از برای خود تهیه نموده بود.

کرمانشاه

پس از راحت باش و صرف غذا اتوموبیل‌ها به تدریج رسید، ولی با یک افتضاحی. زیرا در میان این عده اتوموبیل که برای حمل و نقل صاحب‌منصبان تعیین شده بود بیش از دو یا سه عدد آن‌ها بقیه به کلی خراب و در هر دو متری یک نوع مرمتی لازم داشت. یعنی که هر روز در موقع حرکت این عده اتوموبیل با استثنای دو یا سه عدد آن در میان راه بازمانده، بیچاره شوفر بایستی به هر زحمتی هست جان‌کننده مرمتی نماید. عصری با زحمت زیاد وارد شهر کرمانشاهان شدیم. این شهر از حیث پاکیزگی بهتر از شهر همدان بود. تعداد سکنه آن زیادتر و به واسطه

۱. جای خالی در اصل.

۲. جای خالی در اصل.

۳. جای خالی در اصل.

۴. جای خالی در اصل.

مجاورت و نزدیکی با سرحد و ورود خروج تجارت خارجی یک اندازه‌ای ترقی نموده، مردمان و سکنه آن بیشتر در راه ترقی بوده بیشتر دم از آزادی و استقلال‌زده، حس وطن‌پرستی و دولت‌خواهی خود را ثابت می‌نمایند. بهترین چیزی که توانست اسباب پی بردن به احوالات درونی آنها شود [۱] در روز ورود واقعه قتل یکی از محلی بود که گویا شخص وطن‌پرست عالمی بود ولی بنا به دستور خائنین و وطن‌فروشان [کشته شده بود].^۲

طاق بستان

اهالی برای بروز احساسات خود نمایشات داده در شهر گردش نموده از اداره قشونی اعدام قاتل او و نیز اشخاصی که اسباب قتل شده بودند درخواست می‌نمودند. اهالی این قسمت ایران پیش از سایر نقاط مختلف درهم و برهم بوده چون این نقطه در سرحد و یکی از نقاطی می‌باشد که معبر و محل عبور و مرور طوایف و قبایل سابق بوده و امروزه از وضع زندگانی و اخلاق آنها مبرهن و واضح می‌باشد. در چهار یا پنج کیلومتری شهر یک طاق بسیار قشنگی از کارهای قدیم که گویا از عهد شاپور ذوالاکتاف می‌باشد باقی مانده که ظرافت کاری و ریزه کاری آن نقاشی و طریقه حجاری سابق ایران را رسانیده و ثابت می‌نماید که تا چه اندازه بر امروزه رجحان و برتری داشته و به همین ملاحظه بوده است که حجاری آن زمان طرف توجه و تحسین سایر ملل مجاور بوده است ولی متأسفانه و به واسطه بی‌قیدی ما مردمان که هیچ فکری برای ترقی و برای نگاهداری آثار عتیقه و قدیمه خود نمی‌نماییم و مایل به نگاهداری یادگارهای اجداد و اسلاف خود نیستیم این بنای به این عظمت چون سایر بناها رو به خرابی

۱. ناخوانا.

۲. منظور سیدحسین کزازی است که در ۱۴ جوزا ۱۳۰۲ کشته شد.

و نیستی بوده، عده‌ای وافوری تریاکی در اطراف منزل داشتند، عبور و مرور در این جا برای معیشت و امرار حیات آن‌ها می‌باشد چون در این جا سائلی نموده لقمه نانی تهیه بنمایند.

گردشگاه اهالی که بیچاره و بی‌خبر از زندگانی نقاط امروزه عالم می‌باشند یک خیابانی پرگرد و خاک است که عبور و مرور پیاده فقط باعث برانگیختن یک گرد و خاک غلیظی می‌باشد و گاه‌گاهی بعضی از اهالی برای نمایش سواری و اسب خود به تاخت خیابان را طی نموده یک مه غلیظی تشکیل می‌دهد که در دو قدمی قادر به دیدن همراه خود نخواهد بود. در خود شهر اتوموبیل نسبتاً زیاد بوده، مسافرت کم و بیش با اتوموبیل می‌شود. صاحب‌منصبان لشکر غرب فوق‌العاده نسبت به ما مهربانی نموده مخصوصاً سلطان جعفر خان نصرتی که سابقاً با من در یک فوج بود از ما دعوت نمود و یک روز خیلی خوش با رفقا به سر بردیم ولی در تمام مدت صحبت عموم صاحب‌منصبان از بدی این قسمت را شکایت نموده تاریخ‌ها و حکایات برای اثبات مدعای خود بیان می‌نمودند مخصوصاً از سرازیری و افتادن اتوموبیل غیره؛ خالی از هر گونه تصور این صحبت‌ها تا اندازه‌ای رفقا را پریشان خیال نموده بود.

منزل ما در موقع توقف در کرمانشاهان در خود اداره قشونی بود که نسبتاً وسائل راحتی را فراهم نموده بودند. در شهر کرمانشاه هتل یا مهمانخانه وجود نداشته شاید اهالی نفهمند که غرض از وجود این نقاط برای چه حاجتی می‌باشد ولی منازل افراد در کرمانشاهان بنا بر تصور چاکر خیلی وسیع‌تر و دل‌بازتر از سربازخانه‌های طهران بوده و افراد بیشتر راحت و خوش می‌باشند.

کرنند

توقف در کرمانشاهان دو روز، روز ۱۹ جوزا صبح از شهر کرمانشاهان به طرف کرنند حرکت نمودیم. ساعت شش صبح اتوموبیل‌ها تا اندازه‌ای به

واسطه حالت مطول کرمانشاهان خود را حاضر نموده و ما را به سرعت می‌بردند. راه تا اندازه‌ای خوب بود ولی پس از نیمساعت طی طریق به پای طاق معروف که یک نشیب فوق‌العاده‌ای داشت و بنا به اظهارات صاحب‌منصبان لشکر غرب تا به حال چندین اتوموبیل در آنجا آتش گرفته و خراب شده بود رسیدیم ولی به قسمی با راحتی و خوبی اتوموبیل‌های ما عبور نمودند که بدون هیچ زحمتی ساعت پنج و نیم بعد از ظهر وارد شهر کردند شدیم.

شهر کردند جای خوبی بود، سبز و خرم. مخصوصاً چیزی که جلب نظر عموم را می‌نمود همانا ترتیب اداره قشونی و ساخلوی آنجا بود که بیرق شیر و خورشید در اهتزاز در بالای جایگاه و ساخلو بود. فرمانده ساخلو یک نفر سلطان موسوم به رضا قلی خان بود و به نظر شخصی جدی و ساعی می‌آمد. با کمال ادب و خوبی از عموم صاحب‌منصبان پذیرایی نمود نهار در آنجا صرف شد. مخصوصاً سلطان که در چند دقیقه توقف ما همه‌گونه اسباب تفریح و تفرج عموم را فراهم نموده چند نفر مقلد و مطربی را که در حیطة حکمفرمایی خود داشت برای اشتغال خاطر عموم حاضر ساخت. باز تکرار می‌نمایم از نقطه نظر ظاهر و وضعیت ظاهری اداره قشونی و ساخلوی این شهر به واسطه وجود سلطان فوق‌الذکر بسیار خوب و جالب توجه بود.

سرحد

سه بعد از ظهر از شهر کردند به طرف قصر شیرین عازم شدیم. واقعاً من تصور می‌نمودم که در این نقطه یک جای عالی و قابل تماشایی خواهیم دید ولی متأسفانه پس از سه، چهار ساعت راه به یک قریه خراب و ویرانی رسیدیم که از شدت تخریب اثری از سکنه در آن مشاهده نمی‌شد. گرما به اندازه‌ای غیرقابل تحمل بود که نمی‌توانم شرح دهم.

واقعاً مبتلا به یک نوع خفقانی شده بودم که طریقه‌رهایی از آن را نمی‌دانستم. باری به هر قسم بود برای بیتوته خود در آنجا جایی در میان بیابان تهیه نموده، شب را با یک زحمت فوق‌العاده‌ای بسر بردم. در ضمن تمام اتوموبیل‌ها رسیده، این آخرین نقطه اقامت ما در خاک ایران و وطن عزیز بود.

روز یکشنبه ۲۰ [جوزا] صبح از خواب بیدار شده ساعت پنج با اتوموبیل‌های خراب به طرف خانتین حرکت نمودیم. پس از نیم ساعت طی طریق به سرحد ایران رسیده با نگاه‌های حسرت‌آمیز به خاک وطن عزیز نگاه نموده پیش خود خیال می‌کردیم که آیا باز یک روزی ما به دیدار وطن عزیز نایل شده یا آن‌که به واسطه اقبال شوم و بخت نامساعد در خارج وطن و خاک خارجه جان سپاریم. در همان دقیقه آخر درد مناظر بسیاری از نظر ما گذشت. مخصوصاً خوب در نظر دارم که با رفقای خود علی آقاخان [یزدان‌فر] و عبدالله خان [هدایت] که با چاکر در یک اتوموبیل بودیم لاینقطع از طول مسافرت و وقایعی که ممکن بود واقع شود صحبت نموده، خیلی متأثر و متألم بودم. بالاخره خواهی نخواهی ماشینی متحرک ما را از سرحد وطن عزیز دور نموده ساعت هفت وارد شهر خانتین شدیم.

خانتین

این شهر که سابق متعلق به ایران و واقعاً شهر قشنگ خوبی می‌باشد امروزه یکی از نقاط سرحدی متعلق به انگلیس بوده ساخلوی مهمی در اینجا می‌باشد و در ضمن آخرین نقطه راه آهن بغداد می‌باشد. به محض ورود به واسطه آدرسی که در موقع حرکت به شوفرها داده بودند ما را مستقیماً به قنصلخانه ایران بردند. ولی چه قنصل خانه‌ای! به محض رسیدن با اینجا یک شخص عاقل مردی از خانه خارج شده ما را دعوت به دخول نمود و به تدریج سایر آقایان رسیدند هیچ وقت این شخص و

پذیرایی آن روز او را فراموش نخواهم نمود. واقعاً یک اخلاق و یک رفتار مخصوص از او مشاهده می‌شد. اولاً اسم قنسول دادن یا اسم نمایندگی سیاسی کار غلطی بود. این شخص برای تأثر و مقلدی بهتر بود. و واقعاً خبط بزرگی باشد که یک شخص مثل مشارالیه را برای تسویه کار مردمان و اهالی بیچاره ایرانی در سرحد قرار دهند. چون این قسم اشخاص جز دزدی و غارت مردمان بیچاره کاری نداشته در انظار خارجی به کلی آبروی ایرانی را برده و اسم وطن‌فروشی و نفهمی غربتی ندارند، اگر خارجی‌ها پس از مشاهده این شخص به ما بدهند. چون نمی‌توانم تأثر و تألم خواننده این صفحه را فراهم نموده و وقت عزیز او را صرف قرائت صفات ناپسندیده این نماینده سیاسی نمایم این است که بیش از این راجع به این شخص صحبت نمی‌نمایم. تا غروب در منزل این شخص باقی مانده ساعت شش بعدازظهر با راه آهن بغداد که استاسیون آن در خارج شهر بود به طرف بغداد حرکت نمودیم.

راه آهن بغداد

راه آهن مذکور خیلی خوب سریع سیر نیست ولی اطاق‌های خیلی خوب و راحت برای هر نفر اطاق خواب و جای خواب مخصوص داشته تقریباً نظیر راه آهن جلفا به تبریز و شرفخانه می‌باشد که توسط روس‌ها سابقاً ساخته شد، مسافرت اول ما که در اینجا با راه آهن بود چون سابقاً با راه آهن مسافرتی ننموده و واحد سنجش ما فقط همانا راه آهن تبریز شرفخانه یا راه آهن شاهزاده عبدالعظیم یا بالاخره راه آهن پیربازار بود خیلی در نظر ما نمود کرد. به هر قسمی بود وارد راه آهن و مکان‌های تعیین شدیم. ساعت نه تقریباً بود که در یکی از استاسیون‌های بین راه ترن ایستاده شام صرف نمودیم ولی از هر وسیله راحتی در این استاسیون فراهم بود. پس از صرف شام تقریباً ساعت یازده راه آهن حرکت نمود.

گرچه تمام شب و به هیچ وجه قادر به نگاه نمودن و مشاهدهٔ خارج نبودم ولی به خوبی مشاهده می شد تمام بیابان بی آب و علف می باشد. صبح خیلی زود از خواب بیدار شده از دریچه ترن مشغول تماشا و دیدن خارج شدم ولی چیزی جز بیابان مشاهده نمی نمودم تا این که دجله از دور هویدا شد. پیچ و خم پی در پی آن در افق نظر ما را به طرف خود جلب نمود به تدریج علائم شهر بزرگ بغداد نیز نمایان شد. بالاخره ساعت نه وارد شهر بغداد شده با اتوموبیل هایی که در گار حاضر بود به طرف داخل شهر رفته در هتل ^۱ مید که از طرف کارگذار بغداد تعیین شده بود منزل نمودم. هتل بسیار بزرگ، بسیار قشنگ ولی رفقا در سرگرفتن منزل با یکدیگر موافقت نمی نمودند به طوری که اسباب زحمت و اذیت یکدیگر می شدند. خوب در نظر دارم که یکی از رفقای غیرنظامی بیچاره به اندازه ای عصبانی شده بود که با وجود بی اطلاعی کامل از شمشیربازی مرا به شمشیربازی دعوت نمود که چرا من نیز خیال دارم یک اطاق خوبی را که او در مد نظر دارد بگیرم. باری به هر قسمی بود یک اطاقی در آنجا گرفته و بنا به پیشنهاد بعضی از رفقا در صدد تهیه مسافرت به عتبات عالیات یعنی کربلای معلّ و نجف اشرف برآمده در ضمن با علی آقاخان [یزدانفر] و سیدمحمدخان [پلاسید] بنا شد عصری برای زیارت مقبره مطهر امام موسی کاظم که در پنج کیلومتری شهر بغداد در کاظمین بود حرکت نماییم.

موقعیت مهم بغداد

اولاً شهر بغداد از جهت آبادانی و ساختمان به نظر چاکر بهتر از طهران بود. وسایل راحتی و وسائل زندگانی خیلی بهتر و کاملتر می باشد. درست است که امروزه اهالی بیچاره آن - یا به طرز دیگر، روسای وطن فروش

۱. در اصل De Mid.

مثل سلطان...^۱ حالیه، آزادی کامل نداشته در تحت تبعیت و در تحت نفوذ دولت انگلیس می‌باشند ولی باز از حیث ترقی چندان برای آن‌ها تفاوتی ننموده بلکه این نفوذ و تصرف انگلیس اسباب ترقی و اسباب بسط این شهر شده زیرا پر واضح است که از سابق یعنی در زمان تسلط ترک با تمدن و ترقی امروزه نبوده است در صورتی که وضعیت شهر بغداد به یک قسمی می‌باشد که طبیعتاً حائز درجه بزرگی بوده و بایستی به آن اهمیت داد. اولاً مجاورت با رودخانه؛ ثانیاً یک پایگاه^۲ و یک نقطه اتکاء محکمی از نقطه نظر استراتژیکی بود. از نقطه نظر تجارت از قدیم اینجا یکی از بازارهای مکاره دنیا محسوب می‌شده است. و از آن گذشته نقشه اخیر آلمان و ساختمان راه آهن برلن - بغداد برای حمله به هندوستان بیشتر اهمیت این شهر را زیاد کرد، انگلیس‌ها را از خواب غفلت بیدار نمود. چون حس نمودند که برای نگاهداری و حفاظت هندوستان داشتن یک نقطه اتکاء مهم مثل بغداد لازم و واجب می‌باشد. امروزه یک اردوی مهمی در شهر بغداد وجود دارد که ساخلوی آن متجاوز از یک دیویزیون با کلیه مهمات، لوازم، آیروپلان و غیره بود و در ضمن یک مرکز تعلیم و تدریس برای قسمت آسیای صغیر بود. مراکز مهمه در این جا درست شده است.

اهالی به نظر خیلی بشاش و خوشحال آمده و بی‌فکری، بی‌خیالی از ناصیه این اشخاص هویدا می‌باشد. ساختمان‌ها نیز بعضی نقاط که تقریباً بغداد جدید باشد خیلی مناسب و بهتر از طهران بود ولی قسمت بغداد قدیم که از بغداد جدید به واسطه دجله جدا شده است چندان قابل توجه نمی‌باشد. کلیه شهر به واسطه دجله به دو قسمت شده اتصال این دو قسمت به واسطه یک پل^۳ که به واسطه قایق پی‌درپی می‌باشد تشکیل

۱. جای خالی در اصل.

۲. در اصل Base.

۳. در اصل Radeau.

شده. وسایل حمل و نقل در داخل شهر درشکه، اتوموبیل خیلی زیاد می‌باشد. راه آهن [...] وجود ندارد. عصری مطابق قرار با رفقا به طرف کاظمین حرکت کرده، به طوری که ذکر شد مسافت تا آنجا پنج الی شش کیلومتر می‌باشد. سه الی چهار کیلومتر راه در بین بیابان بی‌آب و علف عبور نموده پس از آن به نخلستان‌های پی‌درپی می‌رسیم که تا خود کاظمین ممتد بود. ارتباط و اتصال این شهر زیارتگاه تا بغداد به واسطه یک واگون اسبی صورت گرفته مثل واگون داخل طهران.

کاظمین

پس از ورود به بقعه مطهر مطابق عادت و رسوم معموله زیارت به عمل آورده ولی با وجود این همه نذر و پیش‌کشی‌های پی‌درپی که برای این بقاع از طرف اهالی ایران یا هندوستان داده می‌شود هیچ چیزی در این بقاع وجود نداشته و می‌توانم عرض نمایم یک عده دزد این بقاع مطهر را ممر معیشت و زندگانی خود قرار داده و با هر قسم افتضاح و حقه‌بازی برای جلب نفع، مردم بیچاره را چاییده غارت می‌نمایند. به محض ورود به هریک از بقاع مثل مور و ملخ معممین به شما حمله کرده، هزارها صدا برای زیارت‌نامه خواندن بلند شده، هریک شما را به طرفی می‌کشاند. آخر واقعاً انسانیت، تمدن این است، مدنیت بایستی به این قسم بوده، آیا ما بیچارگان هنوز بایستی بقعه اجساد پاک شهدای دین مبین و مذهب مقدس اسلام را اسباب کاسبی خود قرار داده به این قسم در انظار رفتار نماییم؟

اردوی انگلیس

باری به هر قسمی بود خود را از دست این مردمان دزد، رذل رها نموده به طرف بغداد مراجعت نمودیم. مطابق حکم سرتیب امان الله میرزا

جهانبانی بنا شد فردا که یوم سه‌شنبه ۲۷ جوزا بود برای بازدید اردوی انگلیسی‌ها که در خارج شهر بغداد بود برویم. از طرف اردو روز مذکور چند کامیون برای بردن صاحب‌منصبان آمده به طرف اردو حرکت نمودیم. اردو فوق‌العاده بزرگ در طرف جنوب شرقی شهر واقع می‌باشد. کلیه نقاط اردو را بازدید نمودیم فقط بنا شد با آیروپلانهای مسافرت قدری حرکت نماییم. واقعاً خیلی من از این مسافرت کوچک هوایی خوشحال و مسرور بودم زیرا تا به حال من که سوار آیروپلان نشده نمی‌توانستم تصور نمایم که به چه قسم از آن زمین را مشاهده نموده، چه حالی برای انسان رخ خواهد داد.

آیروپلانهای مذکور دوازده تا سیزده نفری بود. ما در یکی از آیروپلانها سوار شده درب اطراف آن بسته شده، اولاً با یک اسباب مخصوص موتور آیروپلان را به حرکت انداخته پس از آن به تدریج به قوه آن افزوده اول در روی زمین شروع به حرکت نمود پس از آن یک مرتبه به طرف آسمان صعود نمود. بلند شدن از زمین برای ما محسوس نبود و از طرفی صدای فوق‌العاده موتور مانع از شنیدن حرف در داخل بود ولی از پنجره شروع به نظاره نمودن زمین نمودیم. واقعاً چه منظره قشنگی که تا به حال در عمر خود مشاهده ننموده و تصور نمی‌نمودم که از این ارتفاع ۱۵۰۰-۱۰۰۰ بتوانم زمین را مشاهده نمایم. تمام نقاط و منازل کلیه ساختمانهای نظامی اردو به شکل یک نقشه کوچکی و با یک شکل مثلثاتی که در روی صفحه کاغذ معمولی رسم نمایم در نظر مجسم شده، بعضی اوقات این صفحه کاغذ، را که سطح زمین می‌باشد در پایین، بعضی اوقات در طرفین، حتی بالای سر خود مشاهده می‌نمایم. این در موقعی می‌باشد که ویراژ نموده آیروپلان به راست یا چپ حرکت نماید. بالاخره مدت پرش ما در فضای بغداد گویا ده دقیقه یا پانزده دقیقه طول کشیده به واسطه بزرگ شدن اشیاء سطح زمین ملتفت شدیم که به زمین نزدیک

شده و بالاخره یک حرکت غیرمنتظره آیروپلان که به واسطه رسیدن به سطح زمین حادث شده بود ما را از غفلت خارج نمود ملتفت شدیم که به سطح زمین رسیده مسافرت هوایی ما خاتمه یافته است. بالاخره آیروپلان در نزدیک آشیانه^۱ خود ایستاده، خواهی نخواهی از آن خارج شدیم. سایر رفقا نیز به نوبه خود پریده و بالاخره به هتل مراجعت نمودیم. می توانم عرض نمایم اولین هتل منظمی که پس از خروج از طهران و ایران مشاهده نمودم هتل دیمد بود.

باری عصر همین روز مشغول تهیه وسائل حرکت به طرف کربلای معلی بودیم و در ضمن در شهر قدری گردش نموده، در شهر بغداد نیز خانم های قشنگ و حتی بعضی خانم های ایرانی که ملبس به لباس رنگارنگ بودند در درشکه عبور و مرور نموده، مشغول طنازی و عشوه کردن بودند ولی خوشبختانه در مدت توقف خود گرفتار دامی نشدیم. هوا فوق العاده گرم، از شدت گرما چاره ای نبود جز آنکه لاینقطع در مقابل بادبزن الکتریک نشسته خود را سرد نگاه داریم. خروج در شهر خیلی مشکل، به واسطه شدت گرما فقط صبح خیلی زود و عصر تا اندازه ای ممکن بود. شب از شدت گرما کلیه مسافرین هتل در بالای پشت بام خوابیده بودند.

صبح خیلی زود اتوموبیل های کرایه که برای حرکت ما به کربلا تعیین شده بود درب هتل حاضر شده، این اتوموبیل ها به درجات بهتر و نوتر از اتوموبیل های ایران بود. شوفرها مهارت خیلی کامل در شغل خود داشتند، تمام شوفرها عرب. مختصر سوار اتوموبیل ها شده اتوموبیل ها به سرعت برق روان شدند. علی آقاخان، عبدالله خان و چاکر در یک اتوموبیل بودیم. راه نسبتاً خوب و اتوموبیل ها به سرعت طی طریق می نمودند. گویا مسافت از بغداد تا کربلا ۱۵۰ الی ۲۰۰ کیلومتر باشد.

۱. در اصل Hangar.

چون مسافت بین بغداد، را تا کربلا در ظرف چهار الی پنج ساعت طی کرده ساعت یک بعدازظهر بود که وارد کربلا شدیم.

کربلا یک شهریت یا اهمیت از نقطه نظر سکنه نداشته، چندین دکانین مختلف در اطراف و مرکز شهر می‌باشد با یک بازار کوچکی، یک حمام ایرانی نیز در آنجا بود که دلاک‌های آن اصفهانی و طریقه کیسه کشیدن را مطابق طهران می‌نمودند لذا موقع را غنیمت شمرده در آن حمام استحمامی نموده به منزل کارگذار آمدیم. نهار را نیز در منزل مشارالیه در آن زیرزمین کذا صرف نموده بعدازظهر پس از تطهیر و پاکیزگی کامل با کمال عبودیت و بندگی اجتماعاً برای زیارت حرم مطهر حرکت نمودیم. آقایان زیارت نامه‌خوان‌ها از دور منتظر ما بودند که یک مرتبه دور ما جمع شده هریک بر دیگری سبقت ورزیده می‌خواست زیارت نامه بخواند.

ابنیه و ساختمان حرم مطهر فوق‌العاده جذاب و گیرنده بود. ساختمان بسیار عالی و با شکوه می‌باشد. تنها و یگانه چیزی که شاید اسباب سادگی آن باشد نداشتن لوازمات بود. مثلاً در صحن به طوری که در خاطر دارم هیچ فرش، هیچ‌گونه اسبابی وجود نداشته و به طوری که سابقاً نیز عرض کردم کلیه نذورات در جیب آقایان متولیان داخل شده صرف مقابر نمی‌شود.

واقعاً از برای من در موقع دخول در این نقاط یک اثرات مخصوص که نمی‌دانم ناشی از چه احساسات و چه تصوراتی بود احداث شده فوق‌العاده محزون و متأثر بودم و به واسطه همین اثرات که در شخص خود مشاهده می‌نمودم می‌توانم حدس بزنم که واقعاً این نقاط دارای یک گونه ابهت و یک قسم عظمتی می‌باشد. وضعیت داخلی حرم حکایت از بزرگی و عظمت کشتگان دشت کربلا، شجاعت و جسارت آنها نموده سکوت و حزن فوق‌العاده‌ای که در آنجا حکم فرما می‌باشد روح محزون و متأثری تولید می‌نماید. مختصراً راجع به این نقاط مطهر قدیمی بیش از

اینها ذکر نموده ولی متأسفانه از آنجائی که من بیش از هشت الی نه ساعت در کربلا باقی نماندم نمی توانم اساساً کلیه نکات و کلیه شرح لازمه را دهم لذا صرف نظر از آن می نمایم فقط و فقط این زیارت یک فیض عظیمی برای من بود زیرا هیچ وقت در مخیله من خطور نمی نمود که روزی نائل به زیارت مقبره مطهر این شهدای بزرگی که اسم خود را در عالم به ودیعه نهاده و تا ابدالیوم باقی خواهد ماند برسم.

تصورات عمومی

باری به طوری که ذکر نمودم زیارت ما در کربلای معلی در ساعت پنج الی شش بعد از ظهر خاتمه یافته فوری با اتوموبیل به طرف نجف اشرف حرکت نمودیم. راه در ابتدا خیلی خوب و تا حله با سرعت طی طریق نموده درست مدنظر دارم که در حله توقف مختصری شد اعراب در اطراف اتوموبیل ما جمع شده از چگونگی ایران صحبت نموده بغض و احساسات درونی خود را راجع به دولت انگلیس ابراز در خاتمه امیدوار بودند که اقدامات اخیر امیر فیصل اسباب کم نمودن قدرت دولت جابر انگلیس شده و در ضمن تصور می نمودند که یک ارتباط و یک اتحاد جدیدی ما بین سلطان ایران و امیر شده است. (بیچاره ها دور از کلیه تصورات و کلیه واقعیات راجع به دو نفر شخصی که نوکر صمیمی و حقیقی انگلیس می باشند چه تصورات واهی می نمودند که تا ابدالدهر واقع نخواهد شد و پول دولت انگلیس بهتر از آن دو شخص نوکر صمیمی و فدائی تری نخواهد یافت).

راه دشوار

باری، از حله پس از چند دقیقه توقف به طرف نجف رهسپار شده پس از چند دقیقه وضعیت صحرا به کلی تغییر نموده در یک دشت رمل که تمام

فضا را فراگرفته بود رسیدیم. از این پس داخل صحرای عربستان شده راه و جاده‌ای دیده نمی‌شود مگر بعضی خطوط که از حرکت اتوموبیل یا غیره باقی مانده است که شوفر با کمال مهارت راه را تعاقب نمود با جدیت کامل در صدد آن است که از راه خارج نشود. تا مهره چرخ‌های اتوموبیل در رمل فرورفته، سرعت اتوموبیل‌ها فوق‌العاده کاسته شده است. هرچه جلوتر می‌رویم راه سخت‌تر و بدتر شده جلو رفتن مشکل‌تر و دشوارتر می‌باشد بالاخره دیگر اتوموبیل قادر به حرکت نیست. اگر تا حالا اتوموبیل ما را حرکت می‌داد، از حال نوبت ما است که اتوموبیل را راه برده در جاده قرار دهیم.

به هر ترتیبی بود اتوموبیل را با زحمت زیاد در جاده‌ای که به زحمت دیده می‌شد قرار داده بازهنوز چند قدمی نرفته در شن فرورفت. در اینجا دیگر گرفتاری ما نه فقط برای اتوموبیل خود ما بود بلکه چون تمام اتوموبیل‌ها از یک کمپانی بود لذا اگر یکی باقی می‌ماند سایرین نیز از سرعت خود کاسته برای کمک و مدد آن حاضر بودند و برای اطلاع و ارتباط با یکدیگر لاینقطع با لحن عربی خود فریاد نموده یکدیگر را به کمک خواسته، راهنمایی می‌نمودند. واقعاً آن‌روز حال خوشی داشته با دو رفیق همسفر خود مشغول خنده و تفریح بوده گاه‌گاه نیز مطابق معمول از اتوموبیل پایین آمده اتوموبیل را راه برده تا بالاخره در فضا یک کاروانسرائی پدیدار شده خیال ما راحت شده عجتاً به یک منزلی رسیده می‌توان امیدوار شد که باز به واسطه گرفتن راهنما از آن جا فوری حرکت خواهیم نمود.

حرکت شبانه

غروب آفتاب می‌باشد وارد شهر کوچک که همان کاروانسرا بود، گویا ثور نامیده می‌شد رسیده اتوموبیل‌چی‌ها می‌گویند که ما حرکت نخواهیم

نمود زیرا اتوموبیل‌های ما خراب و قادر به حرکت نمی‌باشیم. هر قدر آن‌ها میل در ماندن داشتند ما میل به حرکت بودیم. بالاخره بنابه اصرار فوق‌العاده آن‌ها را مجبور به حرکت نموده یک نفر پلیس انگلیسی که عرب بود برای راهنمایی از محل مذکور با ما حرکت کرد از ده کوچک که خارج شدیم هوا تاریک شده و حرکت در صحرا فوق‌العاده دشوار و سخت گردید. اتوموبیل‌ها باز راه را گم کرده باز صدای داد و بیداد شوferها بلند شد و در ضمن باز شروع به امتناع از حرکت نمودند. در این ضمن یک صدای تیری شنیده شد. گویا از قرار معلوم پس از آنکه شوferها از ما به کلی مایوس شده ملاحظه نمودند که ما فقط مایل به حرکت بوده، در ماندن مساعد نیستیم با پلیس عرب قرارمداری گذاشته بودند که مشارالیه یک تیر تفنگی در نماید و بگوید من عده‌ای عرب دیدم که می‌خواهند حمله نمایند که شاید اسباب ترس ما شده از رفتن چشم پوشیم. شوferها بدفکری نکرده بودند تا تیر در رفت یکی از رفقای ما که نسبتاً ارشدتر از سایرین بود فریاد کرد با هفت تیرها به خط. در صورتی که تصور می‌کنم دو یا سه نفر از میان ما دارای هفت تیر بود. باری یک غوغایی این چند نفر صاحب‌منصب برپا نمودند که چه عرض نمایم. بعضی به اندازه‌ای ترسیده بودند که قادر به حرف زدن نبودند. عده‌ای می‌گفتند که در همین بیابان بمانیم. باری چاکر به یکی از صاحب‌منصبان که ارشدتر بود گفتم یک تصمیم قاطعی شما بگیرید که یا در اینجا یا در کاروانسرای سرراه مانده یا بالاخره شوferها را مجبور به حرکت نمایم. پس از گفتگوی بسیار بنا شد که به کاروانسرا مراجعت نموده شب را در آنجا به سر ببریم.

به واسطه شدت تاریکی راهی را که در عرض چند دقیقه آمده بودیم در ظرف یک ساعت مراجعت نموده در کاروانسرا منزلی خواستیم و یک بام کاروانسرا که خالی از سکنه بود برای ما تعیین نمودند. قدری نان صرف نموده فوری از خستگی فوق‌العاده حرکت روز و وقایع مختلفی که

پیش آمده بود با کمال راحتی خوابیدیم. خواب خیلی خوب و خوشمزه‌ای بود. درست ساعت شش صبح بود که از خواب بیدار شده لقمه‌الصباحی صرف نمودیم و به تدریج خود را حاضر برای حرکت نمودیم. شوفرها نیز تمام وسائل حرکت را تهیه نموده بودند که دیگر هیچ نقصی در کار مشاهده نمی شد.

طوفان شن

روز پنجشنبه ۲۴ جوزا، صبح ساعت شش صبح پس از بیدار شدن و جمع آوری اسباب‌ها سوار اتوموبیل‌ها شده دیگر این مرتبه اتوموبیل به سرعت روان شده تقریباً دیگر راه را می‌توانم فرض نمایم که گم نمی‌شویم. ولی اگر امروز تاریک نبود و از حیث گم کردن راه خیالمان راحت بود، سختی دیگری پیش آمد؛ هوا ابر شده یک باد بسیار شدیدی شروع شد. در هر ورزش باد مقدار زیادی رمل بیابان به سر و روی ما خورده اتوموبیل پر از رمل شده بود در این موقع به خاطر آوردم بعضی حکایات و بعضی قصه‌هایی که راجع به بادهای سموم عربستان و شدت وزش آن شنیده بودم که قافله‌های بزرگ را به کلی محو نموده در قلب خاک مدفون کرده است. ولی هوا باز رو به بدی بود شدت باد زیاد شده یک خفقان و یک گرفتگی فوق‌العاده‌ای برای عموم حاصل شده بود. مخصوصاً دو نفر رفیق من که به کلی از حال رفته به کلی تغییر شکل داده بودند. جهت آن، باد زیاد، ریختن رمل‌ها به سر و صورت، گرفتگی هوا، سختی تنفس بود. از سختی یک دو ساعتی که در راه بودیم پیش از این نمی‌توانم عرض نمایم.

بالاخره یک شعف و سروری یک مرتبه در ما حادث شد زیرا از دور اثر یک دهکده کوچکی مشاهده نمودیم. فوراً به سرعت خود افزوده در

ظرف نیم ساعت به دهکده رسیدیم. قدری آب خورده یک دو لمجوس^۱ به اصطلاح اهالی آنجا صرف نموده پس از چند دقیقه تأمل باز راه خود را تعقیب نمودیم. این مرتبه هوا باز شده باد تقریباً کم بود خیلی به سهولت طی طریق نمودیم تا وقتی که از دور بقعه بارگاه شهر نجف نمودار شد. چند دقیقه بعد وارد شهر شده در منزل یکی از ایرانی‌ها که قبلاً اطلاع داده شده بود نهار تهیه نموده بودند.

نجف اشرف

نجف از حیث ساختمان از حیث سکنه تصور می‌نمایم بهتر از کربلا بود و ساختمان‌های جدید نیز تک تک مشاهده می‌شود. پس از چند دقیقه توقف در منزلی که تعیین شده بود برای بازدید یک مدرسه ایرانی که در نجف بود رفته در آنجا از طرف شاگردان مدرسه آمده که عده آنها بالغ بر ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر بود سرودی خوانده شد. یکی دو تایی آنها نکاتی راجع به وطن‌پرستی و احساسات به میهن‌شان، راجع به حکومت حالیه و ترقیات ایران ایراد شده جوابی نیز از طرف ریاست محترم ارکان حرب شده و در خاتمه نیز یک وجهی که گویا بالغ بر ۵۰۰ الی ۶۰۰ تومان بود برای کمک به مدرسه داده شد. نهار را در منزل ایرانی فوق‌الذکر صرف نموده پس از لحظه‌ای راحتی اجتماعاً به طرف نجف حرکت نمودیم. از بازار نجف که تقریباً به درازی بازار حضرت عبدالعظیم و همان قسم و بلکه کم عرض‌تر از آن می‌باشد عبور نموده وارد صحن مطهر شدیم. واقعاً اینجا اهمیت عظمت و بزرگی مقبره خیلی بیش از مقابر سابق بود. گیرندگی بیشتر از کربلا، حزن و اندوه و یک حالت فروتنی و نیستی طبعاً در انسان تولید شده. یک کلمه آن‌که همان نگاه نمودن بنا مشاهده آن بزرگی و ابهت حضرت علی علیه‌السلام را می‌رساند.

مدت ده دقیقه در صحن مطهر و اطراف آن گردش نموده طواف به عمل آورده به منزل مراجعت نمودیم و اتوموبیل‌ها حاضر بود فوری حرکت نمودیم به طرف کوفه. از نجف تا کوفه گویا ده الی پانزده کیلومتر راه بیشتر نباشد ولی هنوز به شهر و برج دیوار نرسیده بودیم که چند نفر زیارت نامه خوان جلوی ما را گرفته که از خارج شهر برای ما زیارت نامه بخوانند. از این مطلب خوب درک کردم که پشتکار این آقایان دیگر بیش از سایر بقاع بوده، اگر سایرین فقط در صحن پی مشتری می‌گردند این آقایان از خارج شهر کشیک کشیده تهیه مشتری می‌نمایند. باری ما به حرف آقایان وقعی نگذاشته وارد شدیم. اولاً یک فضای بزرگی ۲۰۰×۲۰۰ مشاهده می‌شود که در هر طرف آنها بناهای خیلی کوچک قدیمی باقی مانده است. در هریک از این بناها یک سنگی با تاریخ و تمام نکات لازمه قرار داده شده این نقاط محراب و محل نماز پیغمبر و دوازده امام بوده است که به یادگار باقی مانده. این محیط مسجد کوفه که از آن حکایت‌ها نموده داستان‌ها سرائیده‌اند امروزه خراب و ویران و چیز بزرگی در آن مشاهده نمی‌شود جز همین بناهای یادگاری و تاریخی. مقبره مسلم و بعضی شهدای دیگر نیز در اطراف بود که یکایک هریک را ما زیارت نموده و تقریباً نیم ساعت در کوفه بودیم.

پس از آنکه زیارت بقاع خاتمه یافت به طرف اتوموبیل خود حرکت نموده به طرف بغداد حرکت نمودیم. باز از حله عبور کرده دیگر از حله وارد راه و شب شده با سرعت به طرف بغداد آمدیم. ساعت هفت بعد از ظهر وارد شهر بغداد شدیم. این مسافرت دو روزه به طرف بقاع مطهر برای من به منزله خوابی بود. هیچ‌وقت نمی‌توانم تصور نموده و به خاطر آورم که به چه سرعت و به چه زودی صورت گرفت. چه فیض عظیمی و چه استفاده فوق‌العاده‌ای از اولین مرحله این مسافرت نموده، این بقاع [را که] یک اثر شجاعت و یادگار فداکاری نمایندگان و رؤسای دین اسلام

می‌باشند زیارت نموده، آن ابهت و عظمت [...] خود شخصاً به رأی العین دیده عقاید سابق خود را تکمیل تصورات دیرینه خود را محکم‌تر نمودم. اتصال بغداد به کربلا به واسطه یک راه آهن که شبیه به راه آهن حضرت عبدالعظیم باشد صورت گرفته. اتصال با نجف هنوز خاتمه نیافته گویا یک راه آهن است که تمام طول ساحل را پیموده تا بحرین یا حتی مکه برود ولی امروزه هنوز وجود ندارد. مخارج این مسافرت نیز خیلی ارزان برای ما تمام شد هر نفری تقریباً پنج لیره. عصری نیز در شهر بغداد به گردش به سر برده قدری زودتر برای رفع خستگی خوابیدیم.

ادامه راه

روز جمعه ۲۵ جوزا اتوموبیل‌های جدیدی که برای حرکت به طرف حلب تعیین شده بود حاضر و بایستی حرکت نماییم. فوری اسباب لوازمات حرکت خود را حاضر نموده باز با رفقای سابق خود در یک اتوموبیل قرار گرفته شوfer ما نیز برای مشغولیت خود یک میمون کوچکی داشت که بعضی اوقات نیز اسباب تفریح ما شده برای مشغولیت خاطر خود او را اذیت می‌نمودیم.

راه بغداد به حلب که گویا امروزه یک پروژه^۲ برای اتصال آن در بین می‌باشد تا به این روز هنوز ساخته نشده و حتی راه آن خیلی بد و اسباب زحمت می‌باشد. چون باران‌های پی در پی کلیه راه را که گویا شوسه بوده است خراب نموده امروزه با صعوبت می‌توان عبور نمود. مسافت این دو شهر را به طور تخمینی...^۳ تصور می‌نمایم.

روز ۲۵ جوزا صبح ساعت هفت با اتوموبیل‌های جدید که هم از حیث سرعت و هم از حیث استحکام مثل اتوموبیل‌های بغداد نبود حرکت کرده

۱. ناخوانا.

۲. در اصل Project.

۳. جای خالی در اصل.

راه در ابتدا خوب ولی به تدریج رو به خرابی نهاده به طوری که با صعوبت بسیار نزدیک فلوجه که یکی از شهرهای کوچک عرض راه بود رسیدیم ولی چون پل فلوجه خراب و هنوز ساخته نشده بود بنا شد پس از صرف نهار از رودخانه به وسیله قایق عبور نموده و حرکت نماییم. نهار در فلوجه صرف شده پس از صرف نهار با یک سختی فوق‌العاده شروع به عبور از رودخانه شده پس از رسیدن به سمت مقابل چون دیر وقت بود و به علاوه بنابر اظهار شوفرها منزل نیز خیلی دور بود بنا شد که شب را در سر پل بسربریم لذا وسائل راحتی خود را در سر پل تهیه نموده. درست در نظر دارم که ماه با یک تالو مخصوص نمودار شده انعکاس اشعه آن در رودخانه یک شکل و یک منظره قشنگی به اطراف حوالی رودخانه داده بود.

منازل بین راه

تا صبح به هر قسمی بود به سر برده صبح روز ۲۶ جوزا ساعت پنج حرکت خود را امتداد داده ساعت ده صبح به رمادی رسیدیم که دهکده کوچک بدون ساختمان مهم بلکه کلیه ساختمان‌ها گلی مثل دهکده‌های ایران. پس از نیم ساعت توقف ساعت ده و سی به طرف [...] حرکت کرده راه خیلی مطول و بد، خیلی نقاط جاده به کلی از میان رفته، باز شوفرها به واسطه جدیت و مهارت شخصی حرکت را امتداد داده ساعت یک به غروب مانده بود که به [...] رسیدیم ولی در خود دهکده که فوق‌العاده کوچک بود داخل نشده در خارج در نزدیک یک تپه‌ای باقی مانده مخصوصاً چون یک راه خیلی بدی در آنجا بود که یک دو اتومبیل به کلی از راه مانده و مجبور بودیم که در نزدیک اتومبیل‌های خود تا صبح بمانیم شب را نیز در نزدیک اتومبیل‌ها در بیابان بسر برده صبح روز ۲۷ جوزا

۱. ناخوانا، شبیه به «بغدادی».

۲. ناخوانا، شبیه به «بغدادی».

ساعت چهار بعد از نصف شب که هوا به کلی تاریک بود به واسطه شدت سرما از خواب بیدار شده شروع به حرکت نمودیم پس از شش ساعت راه به عانه^۱ که یک شهر کوچکی بود رسیده.

در خانه حاکم از ما دعوت شده بود ولی به مخارج خود ما لذا در اینجا نهار صرف نمودیم. در اینجا نیز ساختمان یا بنایی نبود فقط چندین عمارت دو طبقه که متعلق به حکومت بود مشاهده می شد. به هر قسمی بود نهار را صرف نموده یک ساعت بعد از ظهر حرکت نمودیم. جاده نسبتاً خوب و اتومبیل‌ها به سرعت طی طریق نموده ولی هوا خیلی گرم، آفتاب به شدت گرما افزوده واقعاً یک جهنم واقعی تولید شده بود. پس از یک ساعت و نیم راه از دور یک چند چادر و خیمه پدیدار شده دو یا سه سواری دیده شد که جلو آمده بعد معلوم شد که اینجا سرحد انگلیس و فرانسه بوده این قسمت ساخلوی سرحدی انگلیس می باشد. در نزدیک چادرها از اتومبیل پیاده شده سه نفر گمرکچی‌ها و سرحداران که نسبتاً ارشدتر از سایرین بودند برای پذیرایی ما از چادر خارج شده ما را دعوت به دخول نمودند. یک عده ۲۰۰ نفری سواران عرب که مسلح با اسلحه انگلیسی بودند در دو طرف چادر صف کشیده سواران به نیزه‌های بلند خود تکیه نموده اکثر این اعراب سیاه ولی خیلی رشید و بلند قد بودند. در داخل چادر که مطابق چادر اعراب تزئین یافته بود چندین مجموعه چای و قهوه حاضر نموده یک نفر عرب همه صاحب‌منصبان را خدمت می نمود. پس از مدت کمی توقف و اظهار رضایت از مأمورین دولت انگلیس و پذیرایی دولت مشارالیه‌ها رئیس ارکان حرب حکم حرکت داده فوری عازم شدیم. از آنجا راه مجدداً نزدیک فرات شده تا مدتی جاده در کنار باغات دهات عبور نموده تخت سنگ‌های بزرگ در اطراف مشاهده می شود ولی در سرحد فرانسه چیزی مشاهده نشده ساخلونی دیده

۱. در اصل Annee.

نشده حتی قصابات دهات خیلی دور از یکدیگر واقع شده کمتر عابری دیده می‌شد.

ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر بود که وارد شهر کوچک ابوکمال اولین شهر سرحدی فرانسه شده در منزلی که قبلاً تهیه شده بود و تقریباً یک کاروانسرای بود نزول نموده جای نشست و منزل راحتی خود را تهیه نمودیم. در اینجا فقط یک بنای دو طبقه مشاهده می‌شد که متعلق به حکومت نظامی فرانسه بود. سر تپ حیب‌الله‌خان و امان‌الله میرزا نزد حاکم مدعو بودند پس از مرتب کردن منزل شب خارج شده در یگانه قهوه‌خانه که وجود داشت قدری چای و قهوه صرف نموده، وضعیت زندگانی اعراب نسبتاً در اینجا بد نبود و از رفتار و حرکات آنها درک می‌شد که خیلی متمدن‌تر و خیلی بیشتر حاضر برای ترقی و تمدن می‌باشند. شب را نیز در ابوکمال بسر برده اتوموبیل‌ها نیز از هر حیث نواقص خود را رفع نموده روز دوشنبه ۲۸ جوزا ساعت چهار بعد از نصف شب در صورتی که هنوز هوا تاریک بود از شهر کوچک فوق‌الذکر خارج شده به طرف منزل جدید رهسپار شدیم. راه صاف شاید تا اندازه‌ای تازه مرمت شده و نواقص آن رفع شده بود. به هر قسم بود با سرعت طی طریق می‌نمودیم. اتوموبیل‌ها هیچگونه موانعی برای حرکت خود نداشتند. هوا باز خیلی گرم تمام لباس خود را از شدت گرما کنده چشم‌ها به واسطه گرمای شدید که مخصوصاً به واسطه زدن عینک زیاده‌تر بود به کلی قرمز شده بالاخره نیم‌ساعت به ظهر مانده بود که وارد شهر دیرزور^۱ شدیم شهر کوچک قشنگی است دارای عمارات تازه‌ساز، بازار چندین مغازه دو یا سه هتل یا رستوران در هر صورت وسایل راحتی فراهم می‌باشد.

۱. در اصل Deirezor.

دیرزور

به محض ورود در یک هتلی که در سر راه بود، هتل...^۱ منزل نموده ولی از شدت گرما لاینقطع سر خود را شتسشو داده وسیله‌ای برای خنک کردن خود پیدا می‌نمودیم، تا آنکه نهار حاضر شده با کمال میل نهار صرف نموده حاضر برای حرکت شدیم. برای اولین مرتبه ساخلوی فرانسه را در این شهر [دیر زور] مشاهده نمودیم. یک اردوگاه و همه قسم لوازمات در خارج شهر وجود داشته و حالیه نیز دایر بود در اینجا گویا در موقع شورش روسیه یک دیویزیون قوای روس تسلیم قوای فرانسه شده کلیه لوازمات و اسلحه خود را داده‌اند. اهالی خیلی شکایت از حملات اکراد در آن نواحی می‌نمودند که گاه گاهی از قرار معلوم برای دستبرد به پست‌های فرانسوی حومه زده و حتی بعضی اوقات داخل شهر می‌شوند. توقف ما در این شهر تا چهار بعد از ظهر به طول انجامید. در ضمن بعضی چیزهایی که لازم بود خریداری نموده ساعت چهار بود که حرکت نمودیم. راه فوق‌العاده بد، لاینقطع بالا پایین آمده راه به کلی محو شده از میان رفته معلوم است هیچ مرمتی ننموده‌اند. اتوموبیل‌ها باز همان حال صحرای عربستان را پیدا نموده چند قدم به چند قدم برای راندن اتوموبیل پیاده شده با دست به جلو رانده بالاخره راه قدری نشیب پیدا نموده خوشبختی دیگر احتیاج به راه انداختن نداشته راه را طی نمودیم ولی به تدریج هوا تیره و تاریک شده خیلی حرکت سخت و دشوار بود. بالاخره چون بیابان بی آب و علف بود و از طرفی حکایات اهالی دیرزور راجع به حملات اعراب و اکراد ما را مجبور نمود که به هر قسم است خود را به مأمّن و ملجاء رسانیم ساعت ۲/۵ بعد از شب گذشته بود که از دور یک خرابه و یک آثار زندگانی مشاهده شده واقعاً در دل شب و تاریکی کامل، روشنایی خیلی ضعیف یک چراغ، هادی و راه‌نمای خوبی بود، یک قسم

۱. جای خالی در اصل.

امیدواری و یک سرور فوق‌العاده‌ای در مسافر پیدا می‌شود که خود را راحت و آسوده از هرگونه تصور و مخاطره یافته منزل و مأمن خود را نزدیک می‌یابد.

باری بنابر مطالب فوق ما نیز به سرعت خود افزوده به زودی به روشنایی که از دور جلب نظر می‌نمود رسیده اینجا یک کاروانسرای خرابی می‌باشد که یک بقالی خیلی حقیری در آن بود. چندین نفر اهالی مثل گدا وجود دارد و ده - دوازده نفر سرباز فرانسوی که ساخلوی این نقطه محسوب می‌شود و از لژیون خارجی^۱ بود هریک حکایات متعددی از زندگانی سابق خود و جهت و سبب دخول خود در این فوج نقل می‌نمودند. از جمله یک صاحب‌منصب اسپانی بود که سابقاً یکی از صاحب‌منصبان رفیق خود را کشته از شر و ترس تنبیه، فرار و در فوج فرانسه با درجه سربازی داخل شده بود. عده زیادی نیز آلمانی وجود داشتند که هریک نیز شرحی به زبان خود برای اشخاصی که آلمانی می‌دانستند نقل می‌نمودند.

واقعاً خوابیدن در اینجا نیز خیلی دشوار بود زیرا حشرات از هر طرف حمله به ما آورده و با دو دست مشغول دفاع آنها بوده حتی از ترس چراغ و روشنائی نخوابیده در میان بیابان فرش گسترده شب را به هر قسمی بود بسر بردیم ولی گارد لژیون خارجی نیز برای حفاظت ما دو تک قراول در سراسباب‌ها و اطراف جمع که ماها خوابیده بودیم قرار داده بود که مبادا طرف حمله اشراار و دزدان اطراف گردیم.

بالاخره به هر قسمت بود شب گذشته، صبح خیلی زود چهار بعداز نصف شب به طرف شهر حلب حرکت کردیم. راه مستقیم و اتوموبیل‌ها به سرعت می‌رفتند ولی هوای در شدت گرما بود در ساعت ۱۱ بود که از دور شهر حلب و نواحی آن نمودار شده در خارج شهر پاسپورت‌های ما را دیده پس از بازدید وارد شهر شدیم.

۱. در اصل Legion Etrangère.

قلعه حلب

شهر حلب در اولین نظر واقعاً یک منظره جالب توجهی داشته خیلی تماشایی و خیلی شهر راحتی به نظر می آید. ساختمان اساسی شهر خیلی قدیمی و گویا در زمان رومن‌ها ساخته شده یگانه یادگاری زمان فتح رومن‌ها همان برج وسطی شهر باشد موسوم...^۱ که واقعاً بنای عظیمی ساخته شده به ارتفاع ۱۰۰ الی ۱۲۰ متریک خاکریز خیلی محکمی آن را از اطراف احاطه نموده و به طوری این خاکریزها ساخته شده که از داخل قلعه [...] مدافعین بوده است. یک دری در وسط فقط دخول خروج به قلعه را اجازه می دهد. درب بزرگ آهنی که چندین تن وزن آن می باشد یک راه پرنشیبی از این در به داخل قلعه می رود تمام نقاط و تمام معابر باز به واسطه سوراخ‌های مخصوص تیر دفاع شده در داخل و در اطراف دالان‌های مطول و اطاق‌های متعدد برای جای دادن کلیه لوازمات و کلیه مونیسیون‌ها ساخته شده بود. چشم انداز قلعه به اطراف خیلی زیاد، خیلی خوب بود واقعاً ساختمان این بنا، خیلی اسباب تعجب ما شد. گویا این بنا را فقط به واسطه اسراء ساخته و تمام مصالح و لوازم آن را با پشت انسانی به این نقطه حمل و نقل نموده اند.

این بنای عظیم درست در وسط شهر ساخته شده است. عمارات شهر به کلی جدید، ساختمان‌های چند طبقه شهر قدیم در خارج می باشد یا در قسمت خالی شهر حالیه. مغازه‌های خیلی عالی هتل‌های خیلی خوب ساعت بزرگی در وسط شهر منزل ما از قضاء در وسط شهر درست در مقابل ساعت بود. هتل...^۳ درشکه حمل و نقل خیلی زیاد ولی خیابان‌ها تمام سنگی، کافه‌های بسیار بزرگ در هر طرف شهر اهالی تمام با فینه، بالاخره پس از جابه جا شدن من از هتل برای گردش و تفرج خارج شده واقعاً شهر کوچک قشنگی می باشد.

۱. جای خالی در اصل.

۲. ناخوانا.

۳. جای خالی در اصل.

روح سرور

یک روح سرور و خوشحالی در تمام شهر حکم فرما می‌باشد. در تمام مدت شب صدای ساز و آواز در شهر قطع نشده در هر گوشه شهر به قسمی مشغول خوشگذرانی و تفریح می‌باشند واقعاً در تمام مدت عمر خود مردمانی به این خوشحالی و خوشگذرانی ندیده و نخواهم دید. چه بشاش می‌باشند. آیا این اشخاص در زندگانی خیالی [ندارند] و به طور قطع می‌دانم تا ابد شهری به این تماشایی و مردمانی به این بشاشی نخواهم دید. چون وضعیت و رفتار این مردمان قابل شرح و بیان نبوده مثل آن است که اصلاً اهالی هیچ غمی هیچ فکری و هیچ تأثر نداشته، سرشت آن‌ها از خوشی و از سرور ریخته شده.

پس از صرف نهار برای هتل از شام در مجمع صاحب‌منصبان فرانسه ساخلوی حلب دعوت شده بودیم، لذا اجتماعاً به آنجا رفته در میان کلیه صاحب‌منصبان فرانسوی که دارای همه درجه و تشویقاتی بودند تقسیم شده از جمله من در نزدیک یک یاور سپاهی نشسته بودم که خیلی خوش اخلاق و از من از وضعیت زندگانی مملکت ایران و ترقیات قشونی سؤال نمود. بالاخره در این موقع شامپانی به سلامتی یکدیگر صرف نموده یک نطق مفصلی از طرف ژنرال رئیس ساخلوی حلب ایراد شده، از طرف رئیس ارکان حرب نیز یک جوابی داده بالاخره پس از مدتی صحبت با یاور سپاهی جلسه خاتمه یافته و ما را در مدت توقف دعوت به دخول در مجمع خود نمودند. یاور نیز شب مرا دعوت نموده برای تماشا به یک مهمانخانه [...] ^۱ نموده بود روم که از قضا هر قدر شب تجسس کردم نیافتم و روز بعد که او را دیدم عذرخواهی کردم.

شب را با رفقا پس از صرف شام به یک سالن موسیقی ^۲ که در سر راه

۱. ناخوانا و نارسا.

بود رفتیم واقعاً اشعار عربی آواز عربی خیلی به مذاق ما خوش آمده مدت‌ها در این نقطه برای استماع آواز و دیدن خانم‌های قشنگ عرب باقی ماندیم. چه آوازهای خوش آهنگ و خوش لحنی بود که هر وقت قدری فکر می‌نمایم. مجلس خواننده‌های آن شب را در نظر مجسم نموده کیف می‌نمایم تا ساعت دوازده بعدازظهر که نصف شب باشد در اینجا باقی مانده نصف شب به منزل مراجعت نمودیم. روز بعد جمع بنا شده بود که برای تماشای عمارات وسطی شهر حرکت نماییم، لذا به توسط کامیون‌هایی که فرستاده شده بود حرکت کردیم. تقریباً شرح بنای دژ^۱ وسطی که از زمان رومن‌ها باقیمانده همان است که در فوق ذکر کردم.

ساخولوی فرانسه

عصری برای بازدید سربازخانه‌ایی خارج که محل ساخولوی فرانسه بود حرکت نمودیم. در طرف شمال شهر واقع می‌باشد؛ یک سربازخانه سپاهی پیاده و یک یا دو بنا برای سواره نظام برای اولین مرتبه تانک‌های لِگِر^۲ که به وزن پانصد کیلو بود دیدم که به سرعت سه الی پنج کیلومتر در ساعت حرکت کرده حمل و نقل‌های بزرگ توسط تراکتور^۳ صورت می‌گرفت بعد مسلسل‌های اتوماتیک^۴ را که مخصوص سواره نظام بود تماشا نمودیم که به چه قسم حرکت نموده اسلحه و مونیسیون داخل آن از چه قرار بوده. ولی این اتوموبیل‌ها فقط دارای یک موتور بودند. پس از بازدید کلیه ساختمان‌ها وعده که تقریباً گویا بالغ بر یک دیویزیون اسماً بود در صورتی که رسماً از یک بریگاد تجاوز نمی‌نمود نمایش از طرف سواران آفریقایی و سپاهی که تقریباً نظیر حرکات و سوارکاری ایلات ما بود به عمل آمد که در تاخت زیر شکم اسب رفته تیراندازی می‌نمودند.

1. Citadelle

2. Charr Leger

3. Trac teur

4. Auto Mitrailieuse

پس از مدتی توقف و گردش بالاخره با کامیون‌ها به هتل مراجعت نموده شب را مثل شب گذشته به همان قسم به سر بردیم.

گردش در شهر

روز پنج‌شنبه اول سرطان جمع پس از بیدار شدن از خواب برای گردش بازدید قسمت شهر قدیم حرکت نموده، اولاً یک نفر فرانسوی هادی و راهنمای ما بود ما را به یک کارخانه قالی بافی که از طرف یک کشیش دایر شده و مردمان فقیر را جمع نموده به واسطه چندین استاد فن قالی بافی را به آنها تعلیم می‌داد و در ضمن کلیه سرمشق و مدل کار آنها را نشان داده پس از دو یا سه دقیقه توقف در آنجا به طرف داخل شهر شدیم. داخل شهر قدیم مثل بازار و طرف سقاخانه نوروز خان با همان استیل و همان ساختمان بود؛ کلیه دکاکین بقالی یا غیره نیز به همان قسم ترتیب یافته است. چیز خیلی قابل توجهی که در این قسمت بود یکی یک مسجد بسیار عالی که قدیمی و فوق‌العاده با عظمت و باشکوه و از حیث بزرگی نظیر مسجد سپهسالار و بلکه قدری کوچکتر می‌باشد ولی از حیث ساختمان و تزیین به درجات عالی‌تر و قشنگ‌تر بود حکایت از دسترنج و زحمات بی‌اندازه بناکنندگان آن می‌نماید. فرانسویان نیز آزاد برای دخول و خروج در مسجد مذکور می‌باشند ولی به شرط آن که رعایت احترامات داخلی را نموده سر برهنه و پای برهنه داخل شوند. مثل آنکه چند نفر فرانسوی که با ما بودند مطابق همین قراین و همین عادات داخل شدند.

پس از بازدید و تماشای کامل این بنای عظیم به طرف بنای دیگری که اسباب تعجب فوق‌العاده من شده بود حرکت نمودیم. یک بنایی که مطابق اظهارات اهالی مقبره حضرت امیر علی (ع) می‌باشد در صورتی که مقبره حضرت علی (ع) در نجف اشرف می‌باشد. هر قدر فکر کردم نتوانستم که این مشکل را حل نموده واقعاً بفهمم که این تصورات غریب و عجیب

مردمان ناشی از چه می‌باشد. پس از مشاهده آن بناهای تحیر آورنده به طرف خارج شهر حرکت کردم. درست در نظر ندارم نمی‌دانم در طرف شمال یا در طرف جنوب شهر است یک سرچشمه که اهالی آب برای خوردن و آشامیدن از آنجا آورده و در ضمن یک قسمت نقب خیلی عمیق در آن قسمت شهر ساخته شده، که گویا به خیلی نقاط داخل شهر مربوط بوده و آن نقب نیز از زمان‌های خیلی سابق باقی مانده است. غرض، گردش جمع ما در شهر به این قسمت خاتمه یافته مثل معمول برای صرف نهار وارد منزل شده عصری نیز باز مشغول گردش و تفریح بودیم. شب باز از طرف ساخلوی حلب برای اظهار یگانگی و اظهار مسرت از مسافرت صاحب‌منصبان ایرانی عده‌ای با مشعل‌های خیلی پرنور در اطراف منزل ما گردش کرده با موزیک مشغول ترنم بودند؛ مخصوصاً چندین نت در مقابل منزل رئیس میسیون زده پس از آن مراجعت نمودند. غرض از طرف فرانسویان از زمان ورود تا این موقع خیلی خوب از ما پذیرایی شده و به طرز خوبی محسوس می‌باشد که جدیت کامل برای راحتی و استراحت ما فراهم می‌نمودند.

راه آهن

پس از ورود به منزل کلیه محاسبه خود را تفریق نموده اسباب‌های خود را برای حرکت حاضر نمودیم صبح روز جمعه ۲ سرطان ساعت شش با درشکه از هتل به طرف گار راه آهن که در جهت سربازخانه‌های خارج شهر بود رفته عده زیادی از اهالی جمع شده بودند. این گار راه آهن دارای خطوط خیلی زیادی نبودند. گویا خطوط مهم آن یکی خط بیروت دیگری خط جنوب باشد. ولی در هر صورت خطوط زیادی از آن منشعب نمی‌شود. عرض راه آهن مثل عرض راه آهن فرانسه تمام وضعیات داخلی مثل راه آهن‌های فرانسه یعنی وضعیت داخل در راه آهن مثل راه آهن

انگلیس و روس نبود. اطاق‌ها از آن کوچکتر دو متر در یک متر و نیم برای هشت الی نه نفر، سرعت راه‌آهن زیادتر از راه‌آهن انگلیس‌ها مثلاً سی کیلومتر در ساعت می‌باشد. بالاخره وارد راه‌آهن شده اسبابهای خود را قرار داده بلیط‌های نظامی که از طرف میسیون برای ما خریداری شده $\frac{1}{4}$ قیمت معمولی بود به ما داده شد.

راه‌آهن به سرعت حرکت شروع کرد در ابتدا راه چندان قابل تماشا و قابل توجه نبود زیرا بیابان‌گاه‌گاهی از دور بعضی قراء و قصبات کم‌اهمیت مشاهده می‌شد دو جا توقف نمودیم نهار را در حما (حماة) که در سر راه و یک استاسیون خیلی پاکیزه خیلی مرتبی بود صرف نموده شام، را در حمص صرف نمودیم. پس از شام خط سیر ما خیلی قابل تماشا و واقعاً قشنگ بود، چون راه‌آهن از دامنه کوه‌های [...] و لبنان عبور نموده دهکده‌های قشنگ که عمارات جدید و قدیم ساز آن داخل یکدیگر شده بود جلب توجه عابریں را نموده؛ هوا خیلی صاف، باد خیلی خنکی می‌وزید. آفتاب به کلی غروب نموده بود ماشین از چندین تونل پی در پی که در ابتدای دخول در کوهستان وجود دارد عبور می‌نمود. بعضی از رفقا مشغول خواندن بعضی اشعار ایرانی شده واقعاً در این موقع خیلی از مناظر و سوابق در نظرم مجسم شده نه تنها من به کلی مفتون این منظره موقتی بودم بلکه کلیه رفقا به حال من بوده سکوت محض عموم را فراگرفته، هریک با افکار گذشته و یادگاری‌های زمان سابق خود رجوع نموده بود.

بیروت

به واسطه طول مدت حرکت به خواب اندر شده یک وقتی از خواب بیدار شدم که در طرف راست خود دریای مدیترانه را مشاهده نمودم پر از دکل

کشتی و قایق‌هایی که در ساحل لنگر انداخته؛ ماشین از سرعت خود کاسته بالاخره ایستاد. هیئت که وارد شهر بیروت، بندرگاه مهم فرانسه در شامات شده‌ایم. در گار اتوموبیل‌ها در این وقت شب حاضر بود. فوری ما را به طرف هتلی که قبلاً تعیین شده بود حرکت داده وارد هتل شدیم. برای اولین مرتبه یک هتلی به این بزرگی و به این اهمیت مشاهده می‌نمودم. مخارج ما در هتل شام، نهار با کلیه لوازمات در روز یک لیره انگلیسی قرار شده بود. باری فوری وارد هتل شده یک اطاقی در طبقه دوم به ما داده شد به محض ورود و جابه‌جا کردن اسباب‌های خود با علی آقاخان یزدان‌فر، عبدالله‌خان هدایت وارد اطاق خود شده خوابیدیم.

صبح ساعت نه یا ده بود که از خواب بیدار شده پس از صرف لقمه الصبح برای گردش و تفریح خارج شدیم. در اینجا شهر خیلی بزرگتر، خیلی پاکیزه‌تر از شهر حلب، ولی مردمان این شهر مثل حلب بشاش و خوشحال نبود. هر کس گرم کار و کسب خود باشد. این شهر یک شهر تجارتمندی است که لاینقطع مشغول کسب تجارت بوده و رو به ترقی می‌باشند. وسایل ارتباط در داخل شهر خیلی کامل‌تر از شهر حلب چندین خط واگون الکتریکی شهر را مزین نموده به علاوه همه قسم وسایل دیگر از قبیل اتوموبیل، در شبکه در شهر فراوان می‌باشد. مغازه‌های خیلی عالی کافه رستوران‌های خیلی بزرگ، نمی‌توان این شهر را یک شهری مثل طهران یا سایر شهرهای ایران تصور کرد، ما چنین شهری نداریم. چیز کمی از شهرهای اروپایی نداشته بلکه به واسطه مجاورت با دریا خیلی هم وضع با اهمیت می‌باشد. فقط تنها و یگانه بدی آن رطوبت زیاد است که در تمام شهرهای لب دریا نیز به همین قسم می‌باشد. میان تمام شهرهایی که تا به حال من مشاهده کرده و دیده بودم این شهر خیلی بزرگ و خیلی مهمتر از سایر شهرها بود. و اولین رتبه را تا این موقع در خیال من حائز می‌باشد.

تفریح و گردش

مدت توقف ما در این شهر بایستی چند روز بیشتر طول بکشد. برای آن که به طرف فرانسه عازم شویم ولی متأسفانه کشتی نیامده مجبور شدیم مدتی در آنجا بمانیم. تا آنکه روز حرکت ما به طور قطع برای سه ژوئیه معین شد. پس در ظرف این مدت مجبور بودیم وقت خود را صرف گردش و تفریح نموده و به یک قسمی خود را مشغول نماییم. از قضای اتفاق در این هتل یک سلطان بحری فرانسه نیز منزل داشت که زن خوشگل قشنگی همراه او بود از طرفی چون مشارالیه خیلی عشوهباز و طناز بود در موقع شام و نهار که معمولاً در یک سالن^۱ بودیم با تمام رفقا مشغول چشمک زدن و اشاره بود ولی از طراری و زبردستی به طوری رفتار می نمود که شوهر مشارالیه هیچ بویی نبرده مظنون نمی شد. باری این زن مختصراً اسباب مشغولیت عموم شده بود چون در سر نهار عموم را ملاحظه می نمودم که خیلی توالت نموده شیک، مُد سر میز برای جلب نظر خانم جای گرفته اند.

چاکر نیز خودم خیلی مایل بودم بلکه وقتی پیدا نموده با خانم صحبت نمایم ولی چنین پایی برای ما رخ نمی داد تا آن که یک روز در موقعی که برای معرفی در مجمع صاحب منصبان بیروت دعوت شده بودیم پس از خاتمه معرفی چاکر به طرف هتل مراجعت می نمودیم دیدم خانم با بچه کوچک خود و کلفت جوانش که روی هم رفته بد چیزی نبود در نزدیک ساحل ایستاده من که رسیدم بچه مشارالیه به طرف من دویده مشغول راه رفتن شد. من بچه را چون خیلی کوچک بود بغل نموده در این ضمن خانم رسیده بچه را از من گرفته به کلفت داده گفت به طرف منزل برود.

خود خانم با من شروع به راه آمدن نمود در عرض راه شوخی و صحبت از هر راهی نمود از حرکات و سکناات مشارالیه چنین حس نمودم

۱. در اصل Salon.

که او بی میل نیست با یکی دو نفر رفیق شده و از غیبت شوهرش استفاده نماید ولی متأسفانه گرچه خانم در بین راه و در پله‌ها خیلی اظهار لطف به من نمود و جاده را تا اندازه‌ای راحت برای مقاصد خود می‌دیدم ولی دو مانع سر راه من شده؛ یکی اوقات تلخی یکی از رفقا، دیگر پی بردن سلطان بحری به حقه‌بازی زنش که همان فردا منزل خود را تغییر داده به یک خانه [...] رفت.

وضعیت گروه

بد نمی‌دانم که شرحی راجع به زندگانی هتل و وضعیت داخلی خود ذکر نمایم. رفقای ایرانی کسی تا به حال در هتل به این بزرگی منزل نموده و از ترتیبات داخلی هتل مطلع نبودند. از وقت ورود مثل همان اوضاع مشرق‌زمینی و ایران خودمان از اطاق به اطاق دیگر داخل شده بدون دق‌الباب یا بدون اجازه خواستن و غیره. اینکه باز چندان مهم نبود یک حمامی در هتل برای کلیه ساکنین آن طبقه که ما بودیم وجود داشت. هر وقت من رفتم دیدم یک نفر در داخل حمام و یکی در پشت در منتظر خروج او می‌باشد. قبول کنید که بعضی از رفقا برای سهولت استحمام ساعت دوازده که نصف شب باشد استحمام می‌نمودند. حمام در این چند روزه فقط در ید تصرف ما بود، بیچاره سایر مسافری در این چند روزه رنگ حمام را ندیدند. قبول کنید که از داد و بیداد رفقا رنگ خواب را هم ندیدند.

در این چند روزه توقف یک و دو ویزیت برای دیدن خارج شهر و کارخانجات مخازن بود که آن‌قدرها مهم نبود. در همان دو روز توقف ما یک، دو نفر هواپیمایی فرانسوی که سوخته بودند نعلش آنها را حرکت داده در موقع تشیع جنازه ما حاضر بودیم. در ضمن در یکی از اعیاد بزرگ

که پیش بود رقص نماییم. عده ایرانی که در بیروت بودند خواهش نمودند که رفیقان نیز به آنها کمک نموده یک رنگ و رویی به ساز و آواز ایرانی داده شود و تا اندازه‌ای هم بد نشده خیلی خوب و قابل تمجید واقع شد.

بعلبک

چهار روز پس از توقف در بیروت بنا شد برای بازدید و تماشای خرابه‌های بعلبک و مرکز هواپیمایی [...] حرکت نمایم باز با راه آهن به طرف بعلبک حرکت کرده در حَمَل پیاده شده در یک مهمانخانه که شعبه مهمانخانه بیروت بود و از هر حیث وسایل راحتی در آن فراهم بود وارد شده یک نفر بیروتی که به فرانسه خیلی فصیح صحبت می‌نمود ما را هدایت نمود. واقعاً بناهایی که در این قسمت کره ارض به یادگار مانده حکایت‌ها از عظمت و اقتدار سلاطین روم نموده واقعاً چه زحمت‌ها و چه مصائبی برای ساختن و برپا نمودن این بنای عظیم متحمل شده‌اند. ستون‌هایی به ارتفاع بیست متر نه یک، نه دو، بلکه صدها ستون در اطراف بنا نموده چه طاق‌ها چه مساکن و چه نقاط مهمی که ساخته‌اند ولی دست غدار روزگار ناپایدار که به کلی مخالف و معاضد نوع بشر می‌باشد کلیه این بنای عظیم را بهم زده امروزه اثری از عظمت آن باقی نگذاشته. گرچه در حقیقت از خرابه‌های باقی مانده آن پی به عظمت آن می‌توان برد. چه قسم این سنگ‌های مهیب را به اینجا آورده با چه وسائلی حمل و نقل نموده‌اند امروز تصوراتی می‌شود صحت و سقم آن را نمی‌توان تصدیق کرد.

تمام عمارات و بناها را کامل در ظرف چهار الی پنج ساعت بازدید نموده شب را در مهمانخانه مانده صبح زود روز بعد به طرف [...] که مرکز هواپیمایی فرانسه در شامات می‌باشد حرکت نمودیم پس از ورود به

این [جا] در تمام نقاط و دوائر مختلفه وارد شده واقعاً چه پول‌های هنگفتی برای برقراری سلطه و اقتدار خود در شامات خرج نموده‌اند. پس از بازدید شعبات مختلفه برای سواری در هواپیماها هر سه عده‌ای را برای سواری تعیین نمودند از آن جمله یکی چاکر و علی آقاخان برای سواری در هواپیما که یک نفر و هواپیما بمب‌افکن^۱ یک کلاه مخصوص چرمی و لباس مخصوص پوشیده پس از وارد شدن و نشستن در سر جا، موتور به حرکت افتاده دقیقه بعد از زمین کنده شد. چون سابقاً در بغداد در هواپیماهای مسافرت نیز نشسته بودم این است که عرض می‌نمایم این که دستگاه^۲ به هیچ‌وجه قابل مقایسه نیست. در دستگاه بزرگ مسافرت مسافر مثل یک اطاق ماشین یا اتوموبیل و بلکه راحت‌تر در کمال خوبی و راحتی می‌باشد به هیچ‌وجه احساس صعود و نزول را ننموده فقط در موقع نزول به محض خوردن به زمین قدری احساس یافته والا هیچ چیزی را احساس ننموده در کمال راحتی می‌باشید. در صورتی که در دستگاه‌های نظامی که کوچک و یک نفر در آن دایره به کلی بی حرکت می‌شود خیلی در معرض باد بوده. به قدری باد به شدت می‌وزد که همیشه مسافر مایل است خود را جمع نموده در معرض باد واقع نشود. از طرفی در هر چند متری که دستگاه راه می‌رود یک شوت^۳ و سقوط چند متری می‌نماید که انسان یک قسمی سرد شده تصور می‌کند دستگاه الان بر زمین خواهد خورد. غرض سقوط دستگاه خیلی خیلی محسوس می‌باشد.

باری سوار شده پس از بالا رفتن جاده‌ها و راه‌ها راکه در پس تپه‌ها مثل یک ماری به نظر می‌آمد تماشا نموده بعضی از دهات اعرابی که در اطراف بود بیشتر شبیه به لانه زنبور شده بود. چند دوری در اطراف مرکز

۲. در اصل Apparel، منظور هواپیما.

۱. در اصل Bombardement.

۳. در اصل Chute.

هوایمائی زده بالاخره پایین آمد. پس از مدتی گردش بالاخره سوار راه آهن شده، برای شب بود که وارد بیروت شدیم. این مرتبه دیگر توقف ما در بیروت مطول نبوده زیرا کشتی بنا بود روز سه ژوئیه حرکت نماید در کمال بی‌تابی منتظر حرکت کشتی بودم تا روز یک ژوئیه که بنا شد برای تماشا و بازدید کشتی استراسبورگ^۱ کشتی جنگی که از آلمان گرفته شده و در چند کیلومتری ساحل بود برویم در روز مذکور چندین قایق خیلی مزین در ساحل حاضر بود.

کشتی استراسبورگ

در ساعت سه یا دو بعد از ظهر بود که حسب الوعده سوار قایق‌ها شده به طرف کشتی حرکت نمودیم در کشتی عده‌ای از صاحب‌منصبان بحری برای راهنمایی ما تعیین شده بودند که ما را به تمام نقاط کشتی برده تمام ماشین مهیب عظیم را نشان داده قوه هریک از ماشین‌ها را شرح داده تا مدت دو ساعت تقریباً بازدید کشتی به طول انجامید در ظرف این دو ساعت اکثر از رفقا که تا به حال مسافرت دریایی ننموده و عادت موج دریا نداشته به کلی حالت تهوع، سردرد پیدا نموده بودند. عده این اشخاص خیلی زیاد بود بی‌خبر از آنکه بایستی مدت هفت روز در روی دریا مسافرت نموده تمام ساعات خود را در کشتی بسر ببریم. بالاخره پس از خاتمه بازدید به ساحل مراجعت نموده مشغول تهیه وسایل حرکت شدیم. روز بعد که روز سوم ژوئیه بود ساعت سه بعد از ظهر کلیه اسباب‌های ما را به طرف کشتی برده خود ما نیز در ساعت مذکور حاضر شده این کشتی موسوم به آندره کلنی^۲ متعلق به «مِساژیه ماریتیم» فرانسه بود که تقریباً کلیه بارگیر کشتی تا حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ می‌توانست برسد ولی

1. Strasbourg

۲. در اصل Andre Clenle.

کابینه و اطاق برای پذیرایی مسافرین گویا سی نمره درجه اول سی الی چهل درجه دوم داشت با یک عده‌ای جا برای درجه سوم. چون بیشتر نمرات درجه اول گرفته شده بود این بود ما در درجه دوم که طبقه دوم کشتی بود منزل نمودیم.

دریاگرفتنی

یک اطاق کوچکی که ۱/۵ در ۱/۵ بود برای ۶ نفر تعیین نموده بودند. علی آقاخان [یزدان‌فر]، عبدالله‌خان [هدایت]، غلامعلی‌خان [بایندر]، چاکر، سید محمودخان [میرجلالی] و سیده محمدخان [پلاسید] واقعاً تخت خواب ما شبیه به یک تابوتی بود که مجبوراً بایستی در آن بی حرکت باقی ماند و در دو ردیف قرار داده شده بود در فوق یکدیگر. فقط اطاق ما یک دریچه خیلی کوچکی به طرف دریا داشت که از ترس امواج دریا همیشه اوقات بسته بود. در اولین مرحله ورود تا اندازه‌ای حس نمودیم و نمی‌توانستم بگویم که به ما واقعاً بد خواهد گذشت یا خیر عموماً اشخاصی که روز قبل در موقع سواری در کشتی استراسبورگ قدری کسل شده بودند از بدو ورود یک وضعیت ناخوش نمائی گرفته با اوقات تلخی و کسالت واقعاً داخل شدند ولی از برای چاکر و بعضی آقایان دیگر هنوز تصویری نمی‌رفت. بالاخره به محض ورود موقع شام بود در سالون نهارخوری کشتی برای صرف شام حاضر شدیم. چه سالونی که واقعاً بایستی چندین صفحه در خصوص ترتیب و نظم آن شرح داد چه قسم صندلی‌ها، چه قسم کلیه لوازمات اسبابهای سالون را ترتیب داده بودند که در کمال برازندگی جلب نظر بود. گارسون‌های خیلی متعدد از هر طرف [...] شروع به پیانوزدن نموده بالاخره غذا شروع شد و کشتی هنوز ساکن بود. در بین غذا در صورتی که ما به هیچ وجه خارج و حرکت کشتی را

نمی‌توانستیم مشاهده نموده و حدس بزینم علی آقاخان گفت کشتی حرکت کرده در صورتی که در ابتدا حرکت کشتی به قدری بطئی است که حتی در خود عرشه اگر چنانچه به واسطه صدای لنگر و غیره ملاحظه نشود سوت کشتی نباشد نمی‌توان حدس زد و واقعاً از این موقع این دوست عزیز ما مثل یک بارومتر برای نمایاندن حالت دریا و طوفان بود زیرا اگر کشتی حرکتش سریع می‌شد یا اگر چنانچه طوفان زیاد می‌شد فوری سردرد گرفته حال تهوع به مشارالیه دست می‌دهد و واقعاً در کشتی این حالت بدترین خصیصه بوده [...] بود هر مسافری که مبتلا به ناخوشی دریا گرفتگی در کمال بدی و سختی خواهد گذراند. تنها و یگانه علاج برای راحتی او آن است که در تمام مدت خوابیده و بی حرکت بماند یا خود را فوق‌العاده مشغول بازی نماید.

بعضی مشروبات نیز برای رفع کسالت خوب بوده و مطابق امتحاناتی که تا به حال به عمل آمد بی‌اثر نبوده است؛ شربت آب‌لیموا^۱ یا کلیه شربت‌های ترش مزه. درست است حرکت کشتی خیلی اذیت‌کننده و اسباب دردسر می‌باشد برای عموم ولی در کنار تمام این دردها و تمام این کسالت‌ها بعضی مناظر روز و شب در دریا وجود دارد که به وسیله این چند سطر من نمی‌توانم افقی که بایست بیان نموده و لذت آن را شرح دهم مخصوصاً در موقع شب در عرشه کشتی وقتی که ماه طلوع نموده سیارات در اطراف آن چون مشعل‌های فروزان درخشان و نورانی بر اطراف و اکناف ساطع لامع شد. به واسطه انعکاس در سطح دریا هزاران سرچشمه نور تولید می‌شود، آسمان وسیع به شکل یک سرپوشی از اطراف سطح دریا را احاطه نموده به هر طرف نگاه نمائید همین منظره را دیده کشتی را مثل یک پوست گردویی در میان امواج لایتناهی ملاحظه خواهید نمود. منظره دریا در موقع غروب و طلوع آفتاب نیز فوق‌العاده

۱. ناخوانا.

۲. در اصل Citronade.

قابل تماشا می‌باشد. در این مدت هفت روز از این مناظر طبیعی که کمتر برای من رخ می‌دهد استفاده نموده مدت‌ها وقت خود را صرف تماشای این آسمان مدور و دریای موج نموده بیش از پیش از خلقت این عالم و این گیتی در تعجب شدم.

باری روز اول کشتی ما لاینقطع در حرکت بود برای تکمیل بارگیری خود به طرف تریپولی که یک بندر کوچکی بود پایین آمده روز بعد صبح حرکت خود را امتداد داد از مقابل جزیره قبرس، کرس، ساردن به تدریج عبور کرد همه روزه در سطح کشتی به واسطه یک اسباب مخصوص محل کشتی را در ساعت دوازده ظهر تعیین نموده مسافت پیموده و مسافت باقی را نیز ذکر می‌نمودند.

بالاخره روز ششم بود که شب وارد بندر بیزرتا [شدیم]. این بندر شمال تونس که امروزه برای ارتباط فرانسه با سایر نقاط مستملکات وجود تونس فوق‌العاده مهم و یکی از توقف‌گاه‌های مهم بوده و جدیت در ترقی تجارت آن می‌باشد. پس از دو ساعت توقف در ارض افریقا به طرف فرانسه حرکت نمودیم از بیزرتا تا ماریسی درست بیست و چهار ساعت راه می‌باشد بلکه بیشتر.^۲

۱. در اصل Scale.

۲. رزم‌آرا در نام‌های به حسینعلی خان رزم‌آرا به تاریخ ۹ سرطان ۱۳۰۲ نوشت: «... فی الواقع مشاهده این بنادر گمنام که به این عظمت و قشنگی ساخته شده است باعث تأثر و تألم هر ایرانی با حس می‌شود چون ما در ایران با وجود داشتن یک بنادر بزرگ مهمی مانند بندرعباس - بوشهر که دست طبیعت از هر حیث با ما مساعدت نموده است استفاده ننموده و بایستی به کلی خراب و در دست اجانب باشد ولی برعکس اروپائیان تمام نقاط مستملکاتی خود را با کمال دقت محافظت نموده چه بناها و چه ابنیه مهمی در آنجا بنا نموده‌اند. من در این چند روزه بیشتر فکر این مسئله را می‌نمایم در صورتی که نقاط آسیائی فرانسه به این قشنگی باشد پس پاریس با چه ابهت و عظمتی خواهد بود؟ باری فردا ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر ماریسی خواهیم شد. ساعت دوازده با ترن مخصوص به طرف پاریس عزیمت

ورود به خاک فرانسه

صبح پس از بیدار شدن از خواب در آن کنج بیغوله که بیشتر شبیه به دخمه مردگان بود یک فرح و نشاط مخصوص در عموم رفقای خود یافتیم به فوریت به یادمان آمد که امروز وارد خاک فرانسه شده آن مملکتی را که از آن دوستان سرانیده و حکایات نقل می‌شوند مشاهده خواهیم نمود و از وضعیت زندگانی اهالی آن سرزمین مطلع و با خبر خواهیم شد. کشتی نیز با سرعت معموله خود طی طریق می‌نمود ما نیز مشغول تهیه لباس‌های نظامی خود که قشنگ‌ترین فرم‌های روی زمین تصور می‌نمودیم شده چکمه‌های خود را براق و دکمه‌ها را درخشان نموده مثل معمول با آن سرگیجه عادی در سالون کشتی غذای آخری را صرف نموده به فوریت پس از خاتمه نهار در صحنه کشتی رفته با یک کنجکاوی مخصوص در افق خاک فرانسه را تجسس می‌نمودم. ولی به واسطه بعد مسافت هر چه بیشتر تجسس می‌نمودیم کمتر به مقصد می‌رسید. باری پس از مدت‌ها تأمل و صبر از دور نقاط سیاهی که قطعات بزرگ سنگ بود که به واسطه طوفان‌های شدید از اطراف و اکناف به این سواحل آورده یا از سواحل کنده شده بود مشاهده نموده، سرعت کشتی کمتر از سرعت معمول خود شد تمام این وقایع نزدیک شدن ما را به خاک فرانسه اطلاع می‌داد.

باری به تدریج علائم فوق پی در پی بزرگ شده یک خط سبز رنگی از دور پدیدار شد دیگر حتم و یقین است که خاک فرانسه باشد. از دور

→

نموده ساعت چهار روز بعد به شهر پاریس ورود خواهیم نمود (چون شانزده ساعت راه از ماری تا پاریس می‌باشد) تا بعد تکلیف ما در آنجا معین شود. نسبتاً این مسافرت خیلی نافع از برای جاگر بود زیرا از طرفی ممالک متمدنه را مسافرت نمود، به تجربیات سابق افزوده خواهد شد. از طرفی موفق به یک رشته تحصیلات جدیدی می‌شوم و ثالثاً در طهران جهت ترقی چاکر عجالاً پستی نبود حال تا پس از دو سال چه شود.»

حرکت قایق‌های کوچک بادبانی را مشاهده می‌نمودم که در حرکت بود. در این ضمن یکی از رفقا که سابقاً از این خط عبور نموده و سابقه به منظره ساحل داشت ما را متوجه آثار قلعه ایف^۱ مشهور نمود که الکساندر دوما در رمان مشهور خود از آن سخن رانده و کنت مونت کریستوی تصویری او در اینجا محبوس بوده است. به محض دیدن بنای مهیب و عظیم آن که حکایت از خودسری و قدرت سلاطین سابق این مملکت می‌نمود یادی از زمان گذشته و مواقعی که آن رمان را قرائت نموده بودم کرده پیش خود گفتم در صورتی که کراراً رمان آن را قرائت نموده و سینمای آن را دیده بودم هیچ‌وقت تصور آن را نمی‌نمودم که یک روزی پا به خاک فرانسه گذاشته و این بنای ترس آور را به چشم خود بنگرم.

استقبال

هنوز غرق این افکار و تصورات بودم که از دور مجسمه طلایی درخشان نوتر دام دُ پاری بندر مهم فرانسه از دور پدیدار شد. در ضمن ساحل به خوبی مشاهده می‌شد کشتی با یک سرعت خیلی ملایمی وارد بندرگاه شده، پل عبور خود را برای ارتباط با ساحل باز نموده، در نزدیک کشتی ما در ساحل کشتی‌های بسیار بزرگ دیگر مشاهده می‌شد که کشتی ما در پیش آن حکم یک قایقی را داشت کشتی‌های مذکور از کشتی‌های قدیمی کمپانی ولی مخصوص خط چین - افریقا بود. اول کسی که در پله نردبان کشتی دیده شد یک نفر یاور فرانسوی با چند نفر همراهان مشارالیه بود که برای خیرمقدم در سالون پذیرایی کشتی خدمت رئیس اتا ماژور و رئیس میسیون رسیده در ضمن اطلاعات خود را برای حرکت و وسائل تسهیل و سرعت حرکات صاحب‌منصبان نمود از جمله پس از خارج شدن از کشتی

۱. در اصل Ifc.

و ورود به ساحل در صورتی که بنا بود گمرک اسباب‌های عموم مسافری را بازدید نماید ما را از اجرای آن معاف نموده فوری اسباب‌های ما را حمل به ایستگاه راه آهن^۱ نمودند.

مارسی

عمارات و بناهایی که در اینجا ما مشاهده می‌نمودیم هیچ قابل مقایسه با بناهای مملکت ما نبوده و نیست. و در ضمن اگر کسی در اولین وهله این قسم ابنیه به این مرتفعی و حجاری‌های قشنگ را مشاهده نماید تعجب نموده یک بهت کاملی سراپای وجودش را فرا خواهد گرفت ولی خوشبختانه این ابنیه آن قسمی که تصور می‌نمودیم اسباب تعجب و تحیر ما را فراهم ننمود. جهت آن بود که پس از خروج از مرکز ایران به نقاطی ما پی در پی رسیدیم که هریک به نسبت مخصوصی ابنیه بهتری داشته (مثلاً بغداد، حلب، بیروت) و دیگر اینکه ابنیه مارسی و بیروت تقریباً یک استیل و یک فرم بود چندان تفاوت زیادی از حیث ابنیه ندارد مسلم است پاکیزه‌تر مرتب‌تر و منظم‌تر بود، بیشتر جلب نظر عابریں را می‌نماید. اگر وضعیت شهر و مجسمه‌های پی در پی که در نقاط مختلفه شهر مشاهده می‌شد به نظر ما غریب می‌آمد وضعیت و لباس ما نیز یک غرابت جدیدی برای اهالی شهر بود که در اطراف ما جمع شده هریک حدس به یک مملکتی می‌زد ولی اغلب حدس می‌زدند که یا روس و یا ترک می‌باشیم.

به واسطه کنجکاوی فوق‌العاده ما مایل بودیم که در چند ساعت توقف خود بلکه به یک وسیله در شهر گردش کرده بناهای قشنگ جالب توجه آن را مشاهده نماییم متأسفانه نداشتن وجوهات مانع از اجرای این تصمیم بود زیرا کلیه وجوهاتی که از طهران همراه ما بود لیره و عجالتاً

۱. در اصل Gard de Chemin De Fer.

مورد استعمالی نداشت و در ضمن رفقا نیز هریک از دادن قرض استنکاف ورزیده جواب منفی می دادند تا بالاخره یکی از رفقا با کمال مهربانی یک تعدادی که داشت به ما قرض داد فوری اتوموبیلی گرفته در شهر مشغول گردش شدیم. شوfer در هر نقطه و میدان مهم ایستاده برای ما شرح می داد ولی ما اکثر صحبت های او را درک نکرده نمی فهمیدیم. از جمله نقاط مهمی که مشاهده نمودیم یک مجسمه ای است به یادگار کشیشی که از مرض جلوگیری نمود. یک مجسمه بود که یادگار افراد مارسی که در جنگ اخیر در میدان شجاعت برای وطن خود جان سپرده اند. مدت سه ساعت در شهر گردش کرده و این گردش اولیه ما یک پرنسیپ^۱ مخصوصی به دست ما داد که دیگر پس از ورود به هر شهری اول این چند نقطه آن شهر را بازدید نمودیم. یک مجسمه به یادگار جنگ، یک کدخدگری، یک کلیسای بزرگ و چند مجسمه. باری به هر قسمی بود وقت خود را تا ساعت دوازده بعد از ظهر صرف گردش در شهر کرده ساعت یک بعد از نصف شب وارد راه آهن شدیم.

قیاس

واقعاً خوب بود که این گار راه آهن را با گار راه آهن حضرت عبدالعظیم مقایسه نمود. من خیلی مایلم که وضعیت و زندگانی این مملکت را در وحله دو بیان نموده تصورات و خیالات خود را به رشته تقریر آورم ولی قادر به شرح آن نیستم. نمی دانم از کجا شروع نموده به کجا ختم نمایم. نمی دانم نسبت به چه سنجیده کجا را واحد قرار دهم. برای شخصی که یکی از ممالک خارجه و یکی از شهرهای دول متمدنه را ندیده باشد هیچ واحدی برای مقایسه نمی توان قرار داد.

در موقع حرکت هر قسم خوردنی در ترن برای فروش آورده بودند و

۱. در اصل Principle.

هر چه تصور می‌کنم ملاحظه می‌نمایم همه قسم و سائل راحتی اهالی را برای حمل و نقل فراهم نموده بودند. به موجب حکم مباشر که ما در درجه دوم با قیمت نظامی مسافرت نمائیم (چون قیمت نظامی $\frac{1}{4}$ قیمت غیرنظامی بود) باری ساعت یک بعد از نصف شب در واگون داخل شده، آخرین سوت زده شد. واگون حرکت نمود تمام رفقا در یک اطاق جمع شده با دقت تمام عرض راه را تماشا می‌نمودیم. گرچه سرعت ترن ۱۲۰ یا ۱۰۰ کیلومتر در ساعت بود ولی به واسطه چراغ‌ها و روشنایی‌ها ما پی در پی به خوبی مشاهده می‌نمودم که نقاط بی‌سکنه وجود نداشته به کلی مربوط و در حکم یک شهر می‌باشد. مدت سه یا چهار ساعت به این قسم وقت خود را صرف نظاره نموده ولی خستگی به ما غلبه برده خواب ما را ربوده با وجود آنکه گاه‌گاهی به واسطه حرکت و تند و کند کردن ترن یک پرش غیرمنتظره‌ای برای ما دست می‌داد که از خواب خوش بیدار شده دقیقه‌ای بعد باز غرق دریای خواب می‌گردیدیم.

بالاخره ساعت پنج صبح از خواب بیدار شده باز همان خط قراء و قصبات و خرمی مملکت را با یک چشم تحیر و تعجبی مشاهده می‌نمودیم زیرا کی تا به حال ما مشاهده نموده بودیم که ده فرسنگ یا بیشتر خط قرار امتداد یافته زمین بی‌حاصل و خالی از سکنه مشاهده نشود. تنها نقطه‌ای که من در ایران تا این موقع خوب و خرم یافته بودم نواحی خرم‌دره بود که واقعاً خرم‌ترین و حاصلخیزترین نقاط یافته بودم حال مشاهده می‌نمایم که قابل سنجش نیست.

پس از لحظه‌ای وارد گار بزرگی شده، ترن ایستاد. معلوم شد یک توقف یک ساعت می‌باشد. فوری برای سد جوع از ترن خارج شده در مهمانخانه گار غذای مختصری صرف شد. ترن حرکت نمود. در ظهر برای اولین دفعه نهار در ترن صرف نمودیم. تمام این نکات برای ما غریب بود. کجا تصور می‌نمودیم که در ترن مثل یک مهمانخانه کاملی تمام

وسائل غذا حاضر و مهیا بوده خدمتکاران به همان قسم خدمت نموده غذا حاضر نمایند. تمام اینها تعجیبی بر تعجب ما می‌افزود و معمّای این اوضاع به نظر ما لاینحل می‌آمد.

اطلاع داده شده بود که ساعت سه بعد از ظهر وارد پاریس خواهد شد. ما با یک بی‌صبری کاملی منتظر رسیدن به پاریس بودیم. بالاخره نواحی اطراف نمودار شد به تدریج نزدیکی پاریس را حس نمودیم. بالاخره برج ایفل شاهکار بزرگ مهندس بزرگ فرانسوی از دور نمودار شده، لحظه‌ای بعد از سرعت ترن کاسته شد بالاخره وارد گار لیون گردیدیم. برای اولین مرتبه یک بنای بسیار بزرگ مهمی مثل این‌گار مشاهده می‌نمودم که به این عظمت و بزرگی ساخته شده. باری از ترن پیاده شده مردم باز دور ما جمع شده بودند.

پاریس

چند نفر از ایرانیان ساکن پاریس برای خیر مقدم آمده بودند ولی متأسفانه از سفارت ایران که نماینده رسمی دولت می‌باشد خبری نبود. پس از لمحهای تأمل از گار خارج شده یک اتوموبیل گرفته مطابق آدرس که به ما داده شده بود به خیابان ویکتور هوگو برای پیدا کردن یک پانسیون رفتیم. در این موقع عبور از خیابان‌ها یک دورانی در سرخود احساس می‌نمودم، خیابان‌های براق، شفاف، عمارات مرتفعه که تا به حال فکر آن را نمی‌نمودم. اتوموبیل واگون خارج از [...] چیزی که کمتر دیده می‌شود درشکه و اسب است. مجسمه‌های قشنگ ظریف در هر چند قدم گذارده شده تمام عمارات با ساختمان‌های خیلی قشنگ. بالاخره وارد پانسیون شده پس از سؤال معلوم شد که رفقا قبل از ما وارد شده دیگر جای خالی نیست لذا یک آدرس جدیدی را گرفته بالاخره در آنجا یک اطاقی گرفتیم

و بنا شد شام و نهار در آنجا صرف نماییم با روزی چهل و نه فرانک برای هر نفر.

به محض مرتب کردن منزل و پاکیزه کردن لباس‌ها از منزل، برای گردش خارج شدیم. ما اشخاص بی اطلاع از شهر پاریس نمی دانستیم که به کجا رفته چه بنماییم، در ضمن مایل بودیم که سوار اتوموبیل شویم. هر اتوموبیلی که عبور می نمود اشاره نموده صدا می کردیم ولی متأسفانه اعتنایی به داد و بیداد ما ننموده می گذشت. بعداً فهمیدیم که این جا دیگر مثل نقاطی که تا به حال دیده ایم نبود. هر اتوموبیل یک اسباب برای کرایه و پرداخت وجه داشته در حالی که بیرق کوچک اتوموبیل پایین باشد معلوم می شود که آزاد نبوده کرایه نمی دهد و این اتوموبیل‌هایی که ما ملاحظه می نمودیم آزاد نبودند. بالاخره آخرالامر یک اتوموبیل پیدا نموده در اتوموبیل سوار شده با زبان شکسته به او فهمانیدیم که یک گردش در شهر بنماید.

جشن ۱۴ ژوئیه

مختصراً عرض نمایم که به اندازه‌ای ما را در نواحی شهر گرداند که در موقع پیاده شدن پنجاه فرانک به او دادیم. خیلی شهر پاریس به نظر ما قشنگ و دلفریب آمد مخصوصاً دخترها و زن‌های زیبای آن که با خنده‌های شیرین خود ما را به هر طرفی کشانده به کلی مات و مبهوت می نمودند. از خوشبختی ورود ما به پاریس درست مصادف با ۱۴ ژوئیه عید بزرگ ترک مخاصمه^۱ متارکه جنگ ۱۹۱۸ بود، پس در تمام نقاط شهر بساط عیش و نوش فراهم بود. ما که هنوز به این مطلب پی نبرده بودیم ولی شب که شد پس از صرف شام و خروج در شهر ملاحظه نمودیم که در اغلب نقاط شهر عبور و مرور قطع شده، مرد و زن دست در آغوش

۱. در اصل Anmistie.

یکدیگر نموده مشغول رقص می‌باشند. خدایا این چه مملکت و چه اساسی است که تا این درجه از میوه آزادی بهره‌مند شده زندگانی به این خوبی و خوشی به سر برده در حالی که در عین حال در یک نقطه دیگر مثل ایران گرفتار عذاب و هزاران مصائب بوده اهالی فلک زده آن فکری از خوش‌گذرانی و لذت زندگانی ننموده غیرممکن است در ذهن خود چنین خیالی را مجسم نموده از نظر بگذرانند؟ واقعاً این کره ارض چه اشخاص بدبخت و خوشبختی را در برداشته و چه قسم گردش گیتی برخی را مبتلا به غم و تألم نموده و عده‌ای در خوشحالی و سرور نهاده است.

باز لباس‌های ما مثل البسه آتش افروز اسباب جلب نظر عموم و مخصوصاً خانم‌ها شده با اسباب‌های بازی و بیرق‌های رنگارنگ و گلوله‌های کاغذبازی با ما شوخی می‌نمایند. پس از قدری گردش در اطراف منزل، یکی از رفقا اظهار کرد خوب است برویم به مون مارت^۱ چون من فقط شنیده بودم که این نقطه تقریباً فاحشه‌خانه پاریس محسوب می‌شود به واسطه آن خیال حفظ شئونات نظامی و لباس خود به کلی از رفتن امتناع نمودم چه واقعاً تصور می‌نمودم که فاحشه‌خانه‌های این مملکت نیز شبیه به ایران بوده گرفتار همان افتضاحات خواهیم شد بنابر اصرار فوق‌العاده رفقا بنا شد با اتوموبیل تا آنجا رفته اگر واقعاً بد بود من با اتوموبیل فوری مراجعت نمایم.

چه زحمت دهم با اتوموبیل به آنجا رفتیم به محض رسیدن فوراً پی به آن بردم که تصورات و خیالات من به کلی غلط بود زیرا این فاحشه‌خانه نیست یک خیابانی است پر از هر قسم مشغولیت‌ها در دو طرف دکان‌ها و مغازه‌های کوچک با هرگونه اسباب‌بازی مرتب نموده مردم با وجد و شغف در عبور و مرور گردش می‌باشند. مختصر آنکه این چاکر بی‌میل به واسطه وجود آن دختران قشنگ دلفریب که زیر چشمی نگاهی نموده

۱. در اصل Monmartre.

لبخند جهان‌نوایی می‌نمودند تا ساعت یک در آنجا باقی مانده تمام وقت خود را صرف گردش نمودیم. ساعت یک به کلی خسته و مانده به منزل مراجعت نمودیم.

سفارت ایران

صبح روز بعد مطلع شدیم که بایستی برای دیدن سفیر در سفارت حاضر شویم مطابق وقتی که قبلاً تعیین شده بود صبح با رفقا به سفارت رفتیم. در آنجا خدمت سفیر رسیده در ضمن یک عکس برداشته شد. آقای سفیر نیز نطقی فرمود خیلی اظهار خوشحالی از آمدن ما به فرانسه فرمود و در خاتمه توصیه نمودند که مواظب حرکات و سکنات خود بوده حفظ مملکت و شئونات خود را بنماییم.

اوضاع سفارت نسبتاً خیلی خوب و آبرومندانه بود چون سفیر اوضاع داخلی سفارت را در ظرف مدتی که گویا ده الی دوازده سال می‌باشد خیلی مرتب و منظم نموده و می‌توان گفت سفارت که همان منزل شخصی ایشان باشد بدجایی نیست و متصدیان امور سفارت آن‌طوری که چاکر حس نمودم کمتر به امورات و مأموریت‌های خود رسیدگی نموده بلکه یا مشغول تجارت و کاسبی بوده و آن‌هایی که خیلی تنبل تشریف دارند خانم قشنگ زیبایی پیدا نموده عمری با لذت و سرور به سر می‌برند.

قبر سرباز گمنام

پس از خاتمه این اوضاع سفارت بنا شد برای گذاشتن یک دسته گل در سر قبر سرباز گمنام حرکت نماییم لذا تمام حرکت نمودیم. یک عده پلیس برای باز کردن راه و در ضمن عده‌ای در دو طرف ستاره اتوال قرار داده شده بود سابقاً من اسم این بنا را شنیده و در روزنامه‌های ایران بعضی شرح‌ها راجع به آن ملاحظه نموده بودم ولی خیلی تفاوت میان آن

تصورات با این بنایی که امروزه مشاهده می‌نماییم می‌باشد؛ اولاً یک بنای به ارتفاع ۲۰ الی ۲۵ متری می‌باشد دارای چهار معبر که در اطراف اسم فتوحات ناپلئون کبیر نوشته شده بعضی آثار و اشکال وقایع مهم منقوش در یک طرف مجسمه آزادی و در یک طرف مارسیز^۱ منقوش بود. در پای این بنای عظیم که عظمت و ابهت دولت فرانسه و یادگارهای جنگی آن را می‌رساند اسکلت بی‌روح یک سرباز فرانسوی که بر سایر رفقای خود سبقت نمود و جان در راه وطن فدا نموده است خفته، اهالی در موقع عبور از نزدیک آن کلاه‌های خود را برای احترام برداشته یک وضعیت خیلی تأثرآمیزی گرفته، هر هیئت خارجی که به این مملکت ورود بنماید اولین احترامش نسبت به این جسد بی‌روح و سرباز گمنام یادگار جنگ عالم افروز بوده و دقیقه‌ای چند با تأثر و تألم بایستی در سر آن ایستاده دسته‌گلی را نثار نماید. یک شعله فنا ناپذیری شب و روز در فروزش بوده این ملت با یک جدیت مخصوص در افروزش و برقراری این اشعه کوشیده، خاموشی آن را خاموشی حیات خود دانسته شعله‌ور شدن و روشنایی آن را عظمت و ابهت خود می‌دانند. افروختن این چراغ دائمی یک مایه افتخار و عظمتی بوده هر روز یکی از افواج یا یکی از احزاب با تمام افراد خود برای افروزش آن حاضر می‌شوند.

این تصورات امروز این ملت و این حرکات و عادات جدیده این مملکت متمدن که شبیه به سکناات و حرکات آباء اجداد ما بوده حالت آتش‌پرستی آنها را اتخاذ نموده‌اند به ما می‌فهماند که نبایستی آتش‌پرستان باقی ماندگان آن اجداد را مورد تعب و لعن یا سرزنش قرار داد چه اولین مردمان متمدن دنیای حاضر وقتی این قسم اوهام‌پرست باشند از ما و ساکنین مملکت ایران که قرون از این به گفته خودشان دور می‌باشیم چه چشم‌داشتی می‌توان داشت.

کنجکاوی مردم پاریس

باری یک نفر یاور از طرف وزارت جنگ فرانسه از سفیر پذیرایی کرد در جواب نطق او نطقی ایراد نمود از طرف دولت فرانسه و رئیس جمهور اظهار تشکر نمود؛ این مسئله را قبول نمایند که حس کنجکاوی در مردمان پاریس بیش از سایر نقاط وجود داشته در این موقع ملاحظه شد از هر طرف دوربین‌های عکاسی برای برداشتن عکس این هیئت جلو آمده، نماینده‌های روزنامه‌ها برای تکمیل کردن اخبارات خود و تزئین صفحات روزنامه عکس ما را بر می‌داشتند و بر یک دیگر سبقت می‌ورزیدند. باری به هر قسمت بود از شر آنها راحت شده به منزل مراجعت نموده بنا شد که فردا صبح در ساعت هشت در کِدارسی^۱ برای حرکت به طرف رژیمان‌های مربوطه حاضر شویم. روز مذکور صبح، در گار راه آهن حاضر شده پس از ساعتی به طرف شهر تور^۲ حرکت نمودیم. چهار ساعت بعد وارد شهر مذکور شده ما را به رژیمان مهندسی که در آنجا بود اعزام نمودند تا بعد تکلیف ما به طور قطع معین شود.

تصویرات غریب سرتیپ شیبانی

سرتیپ حبیب‌الله خان شیبانی یک عقیده خیلی غریبی راجع به محصلین داشت که واقعاً مثل تصور سایر رفقاییش به کلی خارج از حقیقت و از برای ما ایرانی‌ها که مدت‌ها زندگانی خود را در نظام به سر برده بودیم قابل اجرا نبود. از قرار معلوم ایشان درخواست کرده بودند که مثل افراد فرانسوی به ما غذا داده و یک زندگانی سربازی برای عموم ما فراهم نمایند. ما بی‌خبر از این تصمیمات وقت شام به آن لباس صاحب منصبی که تمام گفت‌وگو از افتخارات و شئونات ما می‌نمود برای شام حاضر شدیم. در سر یک میزی که از بوی تعفن و بوی کثافت قادر به نشستن

۱. در اصل Quai Dorsay.

۲. در اصل Tour.

نبوده کارد و چنگال به اندازه‌ای سیاه و کثیف بود که به عقیده چاکر هرگونه میکروب در آن وجود داشته و تصور نمی‌نمایم که این لوازمات غذا از بدو ساختن تا به حال پاکیزه شده یا سفیدگری شده باشد.

بشقاب‌های پریده که در درزها و فواصل آن کثافات عمیقی داخل شده و یک رنگ طبیعی برای ظروف تولید نموده بود. نان، صد رحمت به نان‌های جوی ایران. این نان‌های خشک شده بسیار زبر، برای ادویه و ترشی نیز تهیه شده بود یک ظرف خردل پراز کثافت که در عوض تندی بوی عفونت از آن ساطع و ترش مزه شده بود؛ یک نمکدان شکسته مقداری نمک خیلی درشت و فلفل در برداشت. از کثافت میزها دیگر چه عرض نمایم چون از یادآوری و ذکر آن خجالت می‌کشم. هیچ یک از ما غذا صرف ننموده با ترش رویی از سر غذا برخاستیم.

در این ضمن سرتیپ امان‌الله میرزا و حبیب‌الله خان وارد شده از چگونگی اوضاع مطلع شده سرتیپ امان‌الله میرزا قدری متغیر شده درخواست کردند که غذای صاحب‌منصبی به ما بدهند تا موقع حرکت و در ضمن سؤال نمودند که هر یک صاحب‌منصبان مایل به خدمت در چه قسمتی می‌باشند.

بلا تکلیفی آقایان

واقعاً تصمیم گرفتن یک عده صاحب‌منصبی که برای نجات یک مملکتی آمده‌اند خیلی مضحک و تماشایی بود. چون به واسطه این حس جاه‌طلبی و حسادت که در عموم ما وجود دارد مایل نیستیم که یکی از رفقای ما یک روزی اظهار کند مثلاً من شخصی در فلان قسمت بوده یا فلان تحصیل را نموده‌ام. در عرض ده دقیقه مشاهده می‌شد که یک نفر ده قسم عقیده برای خود اتخاذ می‌نمود؛ مثلاً اول می‌خواست داخل در قسمت هواپیمایی شود چون رئیس ارکان حرب اظهار می‌کرد هر کس در حضور

حضرت اشرف در موقع مراجعت پرواز نماید فوری یک درجه خواهد گرفت. ولی از طرفی می‌دید رفقاییش مثلاً داخل در پیاده شده‌اند پیش خود می‌گفت بهتر است با آنها بوده مبادا آنها از من جلو بیافتند. گاهی چون دو یا سه نفری را می‌دید که داخل در قسمت مهندسی شده‌اند تصمیم می‌گرفت که داخل در آن قسمت شود.

باری خاتماً قسمت‌های مربوطه تعیین شده علی آقا خان، چاکر و چند نفر از رفقای مدرسه با سلطان میر مهدی خان ورزنده بنا شد که به فوج ۳۲ پیاده نظام که در شتیلر^۱ بود برویم. همیشه سختی و بدبختی، اشخاص را نزدیک به هم نموده غم‌خوار و تأسف‌خور یکدیگر قرار می‌دهد. این مسئله را باور نمایند زیرا من مکرر در مکرر مشاهده نموده‌ام. منزل ما را در یک اطاق سربازی تعیین نموده بودند که عموم ما برای اولین مرتبه به چنین منزلی ورود می‌نمودیم. هیچ‌وقت در ذهن ما خطور نمی‌نمود که در اروپا در فرانسه به این قشنگی، زندگانی نظامی به این اندازه سخت و بد بوده افراد نظام تا این درجه دچار اشکال و زندگانی صعب باشند.

مدتی در اطاق نشسته به یکدیگر نگاه کرده آن وقت حس نمودم که هریک زبان به نحوی گشوده و می‌خواست به یک نحوی خاطر رفیق خود را از خیالات و تفکرات پی در پی برهاند. مختصر این وضعیت ما مدتی به طول انجامیده و عصر همین روز هیچ فراموش نمی‌نمایم در وسط سربازخانه فوج شش مهندسی^۲ سرتیب امان‌الله میرزا نطق مفصلی راجع به زندگانی ما در اروپا نموده در خاتمه بعضی نصایح مشفقانه نمود و فرمودند شما برای وطن و آب و خاک خود کار کرده بدانید که در ایران نیز شما را فراموش ننموده درجات شئونات شما به کلی مصون و محفوظ باقی‌مانده در موقع به ارتقاء رتبه نائل خواهید شد.

به هر قسمی شب را در تور به سر برده عصر نیز به تماشای یکی از

۱. در اصل Châtellerault.

۲. در اصل ژنی [Genie].

کلیساهای بزرگ شهر رفتیم که چشم‌انداز بسیار بسیطی در اطراف شهر داشته و در ضمن یکی از کلیساهای بسیار قدیمی بوده که اعراب در موقع تجاوز در فرانسه غارت نموده کلیه هستی آن را برده و سکنه آن را خارج نموده بودند.

شب را در آن سربازخانه با همان بساط سربازی به سر برده روز بعد صبح در ساعات مختلف هر یک از رفقا به رژیمان‌های مربوطه خود رفته و چون نمی‌دانستیم تا چند مدت دیگر ماها یکدیگر را ملاقات نخواهیم نمود این‌است که بازار ماچ و بوسه رواجی گرفته بعضی رفقای نازک قلب عنان‌گریه را از دست داده به هر قسمی بود از یکدیگر جدا شده، ما آخرین قسمتی بودیم که حرکت نمودیم. در بین راه فکر می‌کردیم که چه خواهد شد و در فوجی که ما خواهیم رفت با ما چه قسم رفتار خواهند نمود نیم ساعت بعد وارد شتلتز ساخلوی ۳۲ شدیم.

یک نفر وکیل برای راهنمایی ما آمده بود و در ضمن حامل یک نوشته از طرف گُردارمه‌ته بود، چون از طرف وزارت جنگ کلیه صاحب‌منصبان ایرانی را به این گُردارمه اعزام نموده بودند. به محض ورود در گار راه‌آهن یک عرابه کوچکی برای حمل اسباب‌های ما حاضر بود آن وکیل راهنما دستورات لازمه برای حمل آن داده و ما را به طرف سربازخانه راهنمایی کرده به محض ورود به سربازخانه، رفقا و آقای میرمهدی خان از من خواهش کردند که من خود را ارشد معرفی نمایم در صورتی که باطناً مایل به این امر نبودم زیرا ما ایرانی‌ها دارای یک اطوار و اخلاق مخصوص بوده هیچ‌وقت مایل به آن نیستیم که انصاف خود را حکم قرار داده قضاوت راجع به اشخاص نموده منکر خدمت و قدمت آنها نشویم.

مسئله ارشدیت

آقای میر مهدی خان اساساً معلم من بود ارشدیت نسبت به من و سایر رفقا داشته و من تا ابد یک احترام و یک ارشدیت فنا ناپذیری برای ایشان

قائل بوده و خواهم بود ولی ایشان صاحب‌منصب نظامی نبودند، برای ژیمناستیک عجالتاً و موقتاً در رژیمان ۳۲ اعزام شده بودند و از طرفی در میان سایر رفقا از حیث درجه کسی ارشدتر از من نبود پس حتماً من ارشد محسوب می‌شدم ولی در میان اروپایی‌ها و در میان فرانسوی‌ها چیزی که فوق‌العاده مهم و قابل توجه می‌باشد همانا عقیده واحد و اقدامات واحد برای یک جهت یا یک مدتی بود، فرضاً اگر در میان خود کسی را ارشد محسوب و معرفی نمایند به هر قسم باشد ظاهراً احترامات او را محفوظ داشته در پشت سر او هزاران گونه نامعنی‌تر نگفته یا بالاخره اسباب افتضاح او را فراهم نمی‌نمایند. در صورتی که در میان ما یکی رفیق خودم و شاید یک یا دو نفر دیگر فقط این مراتب را در نظر داشته فوق‌العاده جدیت در حفظ شئون یکدیگر می‌نمودند در صورتی که سایرین بر خلاف در عوض آن که احترامات ظاهری را اعاده به کلی منکر همه چیز بود. مثلاً از برای یک کار جزئی برای نشان دادن خود مایل بودند بلافاصله به رئیس رژیمان صحبت نموده اظهار می‌داشتند چه ارشدی، چه حقه‌بازی.

تفاوت بین صاحب‌منصبان ایرانی و فرنگی

من چون از سوابق عقاید و اظهارات رفقا کاملاً مطلع بودم از قبول ارشدیت، اول امتناع ورزیدم ولی بنا به اصرار آقایان قبول کرده به دفتر فرمانده رژیمان رفته خود را معرفی نموده رئیس رژیمان خیلی اظهار مهربانی نمود در ضمن گفت در ساعت ده در سالن افتخار^۱ رژیمان حاضر شویم. برای رسیدن ساعت مذکور بیست یک، دو نفر از صاحب‌منصبان رژیمان که واقعاً مهربان و خوش اخلاق بودند به کتابخانه رژیمان رفته در ضمن صاحب‌منصبان مذکور شرحی از تاریخ رژیمان و از وقایع جنگ

۱. در اصل Salle d'honneur.

۱۹۱۴-۱۹۱۸ برای ما بیان کردند. ماکه در رژیمان خود هیچ وقت چنین بساطی را ندیده بودیم خیلی تعجب نموده چون تا بود یا میدان مشق آن گرد و خاک یا مشق یک دو، از صبح تا عصر را دیده اگر می خواستیم یک صاحب منصب واقعی و یک واحدی برای سنجش ما بین صاحبان پیدا نمایم واقعاً کسی را پیدا نمی نمودیم. غیر از چند نفر از صاحب منصبانی که فرنگ آمده تحصیلاتی نموده بودند و مخصوصاً از این اشخاص فرنگ آمده که کراراً در ایران ما دیده یا با آنها طرف صحبت شده بودیم غیر از واقعاً فرنگی مآبی - که خوب به موقع می باشد و تفرعن و تکبر چیزی از این اشخاص ندیده و به طور جسارت می توان عرض نمایم که خیانت و نادرستی این اشخاص تا به حال در ایران ما زیادتراً از اشخاص تحصیل نکرده بوده همیشه دم از تمدن و ترقی و یک درجات ترقی مهمی که برای حالت آن وقت و بلکه برای حالت حالیه ایران نیز ممکن نیست می زدند.

رد و بدل تعارفات

باری ما بیچارگان با کمال خواری گوش به صحبت های صاحب منصبان فرانسوی داده و شرح بعضی حوادث ۱۹۱۴-۱۹۱۸ را با کمال دقت گوش داده تا آنکه ساعت ده شده سرهنگ و تمام صاحب منصبان در سالن افتخار رژیمان جمع شده رئیس رژیمان از جای برخاسته نطقی بدین مضمون شروع نمود: آقایان صاحب منصبان امروزه یک عده مهمانان عزیز که نظامیان مملکت ایران می باشند به ما وارد و رژیمان ما را که همیشه در جنگ های دیرین مورد تمجید و تحسین روسا و سرداران بزرگ بوده است برای اولین تحصیل علمی خود تعیین نموده ما این ورود صاحب منصبان عزیز ایرانی را به فال نیک گرفته با قلبی پر از محبت و وفاداری به آنها تبریک گفته امیدواریم این آقایان نیز مثل صاحب منصبان امریکایی که چندین سال قبل در این رژیمان مدتی عمر خود را به سر

برده‌اند راضی و خوشنود خارج شده یک یادگاری خوبی از دوستی و رفاقت صاحب‌منصبان فرانسوی در قلب خود نگاه‌دارند. در خاتمه من گیلاس خود را به سلامتی قشون ایران و صاحب‌منصبان ایرانی سر می‌کشم.

برای تأسی به مشارالیه عموم صاحب‌منصبان و ما هم گیلاس‌های خود را خالی نموده، آقای میر مهدی خان که بهتر از عموم ما صحبت می‌نمودند جواب خیلی مختصری که واقعاً نیز به موقع بود در جواب سرهنگ ایراد کرد: سرهنگ، آقایان، صاحب‌منصبان، اجازه بدهید که از طرف رفقای خود تشکر و امتنان‌ات قلبی خود را به وسیله این چند کلمه مختصراً بیان نموده به همان قسمی که بیان فرمودید امید است در ظرف این مدت توقف نتایج مهمه اخلاقی و عملی از رفتار و حرکات عموم رفقای فرانسوی خود کشیده در آتیه درجه وفاداری و رفاقت خود را ثابت نمایم؛ در خاتمه اجازه می‌خواهم که گیلاس شراب خود را به سلامتی صاحب‌منصبان و افراد شجاع فرانسه سرکشم.

پس از این بیانات بنا شد که عجالتاً مطابق حکم فرمانده گُردارمه ۹ در داخلِ رژیمان در اطاقی که تعیین شده بود منزل نمایم. برای هریک از ما یک تخت خوابی که شبیه همان تختخواب تور بود تعیین نمودند. پس از ورود به اطاق مذکور یک میزی که برای هفت الی هشت نفر مکفی باشد با چندین ظرف روشویی و چند سطل برای آب در اطاق قرار داده دو نیمکت و میز برای تحریر یافتیم. در ضمن دو نفر مصدر برای مرتب نمودن و پاکیزه نمودن منزل ما تعیین شده بودند.

هتل دُفرانس

برای نهار یک نفر صاحب‌منصب فرانسوی که جدیداً از مدرسه سن‌سیر خارج شده بود و بدون هیچ ملاحظه عرض می‌نمایم که غیر از تکبر و

نخوت تا روز آخر از مشارالیه چیزی ندیدم ما را به هتل دُفرانس که تقریباً در وسط شهر بود راهنمایی کرده بنا شد نهار و شام خود را با صاحب‌منصبان فرانسوی که در آنجا غذا صرف می نمودند صرف نماییم. مهمانخانه کوچک متوسطی بود یک میزی برای صاحب‌منصبان اختصاص داده بودند. روزهای اول که به هیچ وجه ما عادت به اغذیه اروپایی نداشتیم به غیر از مقداری کره و گوشت گاو یا گوسفند یا میوه چیزی صرف ننموده از خوردن سایر اغذیه به کلی امتناع ورزیده و به جای مشروب نیز لیموناد می آشامیدیم.

در این مهمانخانه خیلی با کمال ادب و احترام به ما رفتار نموده و واقعاً کلیه صاحب‌منصبان فرانسوی با ما رفاقت می نمودند و هر تصمیمی که به حال ما مفید می دانستند نموده، ما را از هر حرکت بدی باز می داشتند. یک مسئله که پرواضح است که در آن موقع ما چون آشنا به اخلاق و رفتار فرانسویان نبودیم شاید بسیاری کارها را که اصالتاً اهمیت ندارد بد، و مخالف ادب دانسته و برعکس بعضی حرکات دیگر را که در نظر ما به کلی خوب و پسندیده بود اسباب مسخره و استهزای فرانسویان می شد.

شهر شتِلر که در ۲۷۰ کیلومتری شهر پاریس در جنوب غربی پاریس و جنوب فرانسه واقع شده دارای بیست هزار جمعیت. این شهر قدیمی تنها چیزی که اسباب اهمیت شهر و عظمت آن شده وجود کارخانه بزرگ کارخانه Daruce می باشد که یکی از کارخانه‌های بزرگ فرانسه بوده از چند سطر ذیل ممکن است پی به اهمیت کارخانه مذکور برد.

کلیه عملجات این کارخانه در موقع جنگ ۹۰۰۰ نفر هر نفر هشت ساعت کار به سه قسمت می شوند تمام روز کار می نمایند. در موقع صلح ۱۵۰۰ نفر هر نفر شش ساعت دو قسمت می شوند در هفته ۴۲ ساعت کار می نمایند قوه ماشین بزرگ که به واسطه لوب رودخانه وی^۱ حرکت

۱. در اصل Vienne.

می‌نماید ۲۵۰۰ اسب، قوه ماشینی که به واسطه ذغال‌سنگ تولید می‌شود ۱۵۰۰ اسب، مقدار ماشین‌های کارخانه خیلی زیاد در هر ساعت ۲۰ لوله تفنگ ساخته می‌شود. در کارخانه اسلحه مفید فرانسه تفنگ F.M (۱۹۲۵) تهیه می‌شود به انضمام بعضی اسباب‌های فلاحه و در زمان جنگ خدمات خیلی مهم نموده حتی برای روسیه مقدار زیادی تفنگ پنج تیر ساخته است که در ازاء امپراطور نیکلای یک زنگ بزرگ طلا که امروزه در کلیسای شهر شتتر می‌باشد به یادگار فرستاد.

ساختمان‌های شهر خیلی قشنگ گرچه جای تفریح و گردش زیاد در این شهر نیست ولی یگانه خیابان بزرگ شهر که واقعاً قشنگ و مفرح می‌باشد اسباب خوشحالی و سرور ما را فراهم نمود. باغ بلوسورس^۱ نیز گاه‌گاهی جلب نظر می‌نماید در اطراف رودخانه وی‌ین و پل نیز جاهای با صفا دیده می‌شود ولی در مقابل تمام این مشغولیت‌ها یک چیزی که خیلی برای ما تازگی داشت به کلی ما را در [...] جدید نهاده و خوشحال و مسرور در زندگانی در این شهر کوچک نمود و به اندازه‌ای یادگارهای قشنگ این شهر در خاطرمان باقی مانده است که تا ابدالدهر زندگانی سه ماه خود را در این نقطه دور دست فراموش ننموده هر موقع به عکس‌ها و یادگارهای این شهر کوچک بنگرم هزاران پرده قشنگ در نظرم مجسم شده شب‌ها و روزهای خوش که در این شهر در ایام جوانی و شباب خود بسر برده‌ام در نظر آورده تأسف از گذشتن و سپری شدن آن روزگار خواهم خورد. واقعاً روزگار به چه سرعتی می‌گذرد که هیچ نمی‌توان تصور نمود.

این یگانه خوشحالی که تازگی برای ما داشت دخترهای قشنگ و دلفریب بودند که از هر گوشه و کنار به ما نظری نموده لبخندی زده ما را دعوت به صحبت کردن نموده یا دخترانی که بارها در باغ بلوسورس

۱. در اصل Bleu-Source.

۲. ناخوانا.

مشاهده نموده میعادگاه خود را پایین در پای مجسمه بزرگی که در بالای باغ بود قرار داده واقعاً عشق‌بازی یک لذت مخصوص در زندگانی دارد که در این چند سطر نمی‌توانم ذکر نمایم. عشق‌بازی در ایران و وطن عزیزم خیلی دشوار و سخت بوده و از این گذشته به واسطه ممکن نبودن و حجاب مانع از این است که یک واحدی از برای خوشگلی زنان قرار داده مطابق دلخواه در میان آنها معین نمود در صورتی که در اروپا این مانع در میان نبوده مطابق میل و دلخواه به هر کسی صحبت نموده با هر کسی معاشقه و معانقه می‌توان نمود ولی در مقابل، وفاداری کمتر از ایران بوده این یک موضوع را نمی‌توان از نظر دور نمود.

من درست نمی‌توانم عرض کنم چند نفر رفیق در میان این دختران قشنگ و دل‌فریب تعیین نموده بودم عده آنها خیلی زیاد، هر دقیقه وقت خود را با یکی از آنها صرف نموده عشوه و طنزهای آنها ما را به کلی از خود بی‌خود نموده تمام مدت و اوقات بیکاری خود را به ماچ و بوسه در کنج باغ بلوسورس یا حتی در مغازه‌هایی که ممکن بود به سر برده هر یک از دیگری قشنگ‌تر، هر یک از دیگری طنزتر، خدایا چه روزگار و چه اوضاعی است به طور حتم هزاران بار در آتیه تأسف این روزگارها را خورده پشیمان خواهیم شد ولی با وجود تمام این اوضاع زندگانی خوب یا بد بایستی بگذرد. چه اندازه من جدیت می‌نمودم که مبادا این دختران قشنگ از ارتباط من با سایر دختران مطلع نشوند ولی با وجود تمام جدیت من باز مطلع شده اکثر اوقات اسباب اوقات تلخی فراهم می‌شد که پس از مدتی برطرف گردیده روابط دیرین برقرار می‌شد. باری این زندگانی و اساس بود که از بدو ورود برای ما فراهم شده بود.

اردو

روز دوم ورود به رژیمان بود که حرکت به اردو را اطلاع داده و در ضمن حکم شده بود که بالباس سربازی حرکت نمایم من بارفقا صحبت نموده

بعد از گفتگو مصمم شدیم که لباس سربازی، تا وقتی که به اسم صاحب‌منصب ایرانی در این فوج می‌باشیم، نپوشیده حفظ شئونات و مراتب خود را نموده اگر روسای ما به واسطه حماقت و ندانستگی بعضی حرف‌ها که به کلی اسباب سقوط و بالاخره اسباب افتضاح ما می‌شود می‌زنند قبول نموده با ملایمت خفاء نماییم. به همین ملاحظه پس از مذاکره با رئیس رژیمان بنا شد که با لباس خود حرکت نمودیم.

روز سوم ورود بود که از شتلر^۱ خارج شدیم گرچه در حقیقت از دوری رفقای جدید و خانم‌های تازه‌ای که ما مشاهده نموده به کلی فریفته آن‌ها بودیم چندان راضی به حرکت نبودیم ولی برای چه به اروپا آمده‌ایم آیا فقط برای خانم‌بازی و تفریح می‌باشد؟ خیر یک تکلیف مهمی را عهده دار بوده، پول زارع بیچاره و دهقان بی‌بضاعت را دولت برای آن صرف حرکت و مخارج من نموده که آتیه خود را در حرفه خود کامل و تکمیل نموده در آتیه شاید وطن عزیزم را از گرداب هلاکت برهانم. پس بایستی کارکرد جدیت نمود، درست است در ضمن بایستی تفریح نمود از موقع استفاده کرده پس خواهی نخواهی بایستی حرکت نمود.

ما را در گروهان‌ها تقسیم نموده من را در گروهان سه قرار داده بودند. دو فرمانده آن یک نفر سلطان خیلی خوش اخلاق تحصیل کرده بود مرا در رسد سه خود با یک نفر نایب دوم برگرا^۱ صاحب اردو قرار داده بود. کلیه صاحب‌منصبان با کمال خوشی و خوبی با ما رفتار نموده رضایت خاطر و مشغولیت ما را همیشه فراهم می‌نمودند. اولین مرحله راه با آن قدم‌های ملایم و غیرمنظم شروع شد و با کمال خوبی خاتمه یافته یعنی چهار کیلومتر راه را در عرض پنجاه دقیقه طی نموده پس از ده دقیقه راحت باش مجدداً مارش منظم خود را تعقیب می‌نمودم. واقعاً نظم در مارش یکی از نکاتی می‌باشد که در ایران ما و شاید آن‌قدرها طرف توجه

۱. در اصل breger.

و مورد نظر رؤسا نباشد چه روزهای سخت و دشواری ما به واسطه همین بی‌اطلاعی رؤسای خود دیده و در ایران گرفتار شده‌ایم. مارش از خوی تا یورتچی هشت فرسخ؛ مارش از یورتچی تا سلماس هفت فرسخ، شاید با یک حالت در بین راه.

دهکده کلین

باری در اینجا مسافت کلیه شانزده کیلومتر بود که در چهار ساعت طی کرده در یک قریه کوچک موسوم به کلین^۱ رسیدیم. واقعاً این اهالی بایستی خوشحال و مسرور از وضعیت مملکت و کمک طبیعت باشند که هرگونه اسباب راحتی و رفاهیت برای آنها فراهم و موجود می‌باشد. این قریه به این کوچکی دارای تمام مایحتاج خود بوده مغازه‌های قشنگ و دکاکین پاکیزه داشته و در ضمن یک عمارتی واقعاً در این قریه کوچک مشاهده نموده که تا ابد فراموش ننموده، قشنگی و ترتیب نظم داخلی آنرا از نظر دور نخواهم نمود. در دهکده مذکور غذای افراد حاضر بود و برای صاحب‌منصبان غذا، در مهمانخانه کوچک فرانس^۲ که سر راه بود تهیه نموده بودند. نهار را با صاحب‌منصبان صرف نموده مطابق قانون فرانسه که قبل از ورود به اردوگاه تعداد صاحب‌منصبان اطلاع داده شده کدخدای محل هریک از آنها را در خانه اهالی تعیین می‌نماید، از برای هریک از ما نیز خانه‌ای تعیین شده بود که پس از پرسش زیاد بالاخره موفق به پیدا کردن خانه مذکور شده یک شبی را نیز در این دهکده کوچک به سر برده. روز بعد در ساعت پنج صبح از دهکده خارج شدیم. راه خیلی خوب، امروز نیز بایستی شانزده کیلومتر راه طی نماییم. در بین راه یکی از صاحب‌منصبان فرانسه، سلطانی که آجودان باطالیان بود خط و حدودی را که اعراب تصرف نموده و محل جنگ آخر اعراب و

۱. در اصل Cline.

۲. در اصل France.

فرانسویان را در زمان شارل مارتل نشان داد واقعاً این چه روزگاری است، ده سال قبل تقریباً من این رمان شارل و عبدالرحمن^۱ را کراراً خوانده چه اندازه فکر می‌کردم که این نقاط چه جاهایی بوده این اشخاص تا چه اندازه به واسطه جسارت و شجاعت خود موفق به پیشرفت و فتح ممالک شده؛ چه نقاطی را که تصور نمی‌کردم امروز خواهم دید فتح نموده‌اند؛ امروزه در مقابل همان خطوطی که در آن کتاب اردوگاه آخر دو لشکر را معین نموده بود رسیده در نظر خود تمام این رمان را مجسم می‌نمایم.

جاده بسیار خوب بوده بالاخره ظهری بود که از دور شهر پواتیه^۲ پدیدار شد ولی عجالتاً بایستی به اردو رفت. اردوگاه بیلار که در خارج شهر می‌باشد. یک دیویزیون هفده و نصف دیویزیون هیجده در این اردو آمده‌اند. در اینجا برای ما یک منازل خوبی تعیین نموده پس از برقرار نمودن و مرتب نمودن منازل خود به طرف شهر برای صرف نهار حرکت کرده، اولاً از اردو تا شهر تا مدتی بایستی سر پایین آمده چندین کوچه و چندین رشته پله را طی کرد تا بالاخره در مقابل پل راه آهن رسیده پس از عبور از آن وارد شهر پواتیه شده ولی در مرکز شهر مزبور چون وقت تنگ است سوار تراموای شدیم. تراموای یک خط سربالایی که نشیب‌ها^۳ می‌باشد با زحمت طی نموده پس از پیچ و واپیچ زیاد بالاخره در میدان بزرگ شهر رسیده برای صرف نهار به هتل رُبر که در جناح راست کدخدگری و پشت آن باغ پلیس شهر می‌باشد رفته باکلیه صاحب‌منصبان و سرهنگ؛ بنا است در این مدت توقف در اردو غذا در این مهمانخانه صرف نماییم. گویا نهار و شام دوازده فرانک می‌باشد.

پس از نهار سرهنگ رئیس رژیمان مرا خواسته از من خواهش کرد که

۱. رمانی از جرجی زیدان که در سال ۱۳۳۳ ه.ق توسط سیدعبدالرحیم خلخالی به فارسی ترجمه و منتشر شد.

۲. در اصل Poitiers.

در سر غذا گرچه خلاف فرم ما می باشد ما می توانیم به واسطه گرما سر برهنه آمده راحت تر و در ضمن به مشکلی سایرین نباشیم اولین اطلاعات نظامی که واقعاً لازمه زندگانی من می باشد در این بیلار اتخاذ نمودم. گرچه خیلی [...] و با وجود مانورهای بزرگی که همیشه مثل هر آخرش عموماً می گفتم خیلی خیلی مهم است بدون آنکه ذکر نمایم از چه جهت و چه استفاده مهمی.

اشاره‌ای به آموخته‌های پیشین

در اینجا لازم می دانم شرحی راجع به سابقه تحصیلات خود گرچه در قسمت زندگانی خود ذکر نموده‌ام در اینجا مختصراً ذکر نمایم. و کلیه اظهاراتی که در این خصوص می نمایم فقط مربوط به شخص خودم و یک، دو نفر از رفقای که وضعیت زندگانی، ما را به یکدیگر مربوط نموده است می باشد. با کمال سادگی و راستی می توانم عرض نمایم آنچه برای ما ممکن و آنچه دست رسی بوده در مملکت ایران کوتاهی ننموده و هرچه در نظر معلمین ما مهم و بایستی توجه شود راجع به پیاده نظام که صنف اصلی و شغل اساسی من بود، خوانده و آموخته بودیم.

۱. تاکتیک قسمت عملی: فقط اطلاعات من محدود به چند حرکت نظامی بود که در مدت سه سال مدرسه اجرا شده و به طوری این حرکات بد اجرا شده بود که نه من بلکه تصور نمی کنم کسی از رفقا نقطه نظر و مقصود رؤسا را فهمیده باشند. و از آن گذشته نقشه یا هر نظر رؤسای آن وقت ما به اندازه‌ای دور را دور بود که راجع به زمان‌های سابق و پس از خروج از مدرسه می توانم بگویم که به واسطه ناقص بودن و غیرمکفی بودن، [به جز] آن یک یا دو مانور به کلی همه را فراموش نموده راجع به قسمت عملی تاکتیک برای آن موقع به کلی بی اطلاع بوده.

۲. در مدت خدمت در رژیمان: قسمت تاکتیک برای اجرای عملیات در قسمت‌های ما وجود نداشته فقط اتفاق، قمع‌ها در ایران نصیب قوای ما نموده یا شکست را به ناصیه ما، می‌نویسد. پس در مدت چهار سال خدمت در رژیمان نه در قسمت ما بلکه در سایر قسمت‌ها نیز وجود نداشته. در مدت دو سال حرکات نظامی ما یعنی رژیمان فقط عبارت از دو یا سه خط زنجیری بود که تمام باطالیان را مثل دانه تسبیح با نظامی، داخل در خط نموده با قدم یا قدم دو به طرف هدفی که یک کیلومتر بود حرکت می‌دادند. فرض تاکتیک؛ دو قرن قبل روس که هنوز صاحب‌منصبان مربوطه ما از نظر دور نموده و مثل یادگار زمان نحوست و بدبختی ما حفظ نموده بودند.

یادی از کریم‌خان قوانلو

خیالات من و رفقای من راجع به قسمت عملی: اگر به هیچ وجه اطلاعات نظام عملی در ما وجود نداشت ولی یک رشته خیالات و تصوراتی که تا ابدالدهر در ذهن ما باقی خواهد ماند یک شخص بزرگ و یک پدر واقعی فکر در مغز جوان ما داخل نموده و روز بروز این تصورات را نمود داده؛ برای ما تواریخ گذشته مخصوصاً جنگ‌های ۱۸۷۰ فرانسه آلمان را مثل زده، فواید و نتایج خط زنجیر آتش، اجتماع حرکت را گفته، در ضمن با یک لبخند مخصوص که فقط در موقع تمسخر از لبانش ساطع می‌شد به ما می‌گفت ولی در ذهن خود بسپارید که این وضعیت به کلی بی‌فایده بوده بایستی به هر قسمی که ممکن است در میدان جنگ پیشرفت نموده از پستی و بلندی زمین استفاده کرده، مخصوصاً صحبت زیاد از حملات جناحی و طریقه دفاع و جلوگیری از آن می‌نمود.

این شخص خیلی جدیت می‌کرد که شاید در یک، دو مانوری که ممکن بود به ما فهمانده و نتیجه از صحبت و از مانورها گرفته شود. ولی

متأسفانه در آن وقت نتیجه هر مانوری یک غوغا و یک آشوبی شده و غیر از خنده و تمسخر نتیجه‌ای به دست نیامده؛ معلمین ماکه به کلی بی اطلاع از نقطه نظر آن شخص عالم بودند شاید در تمسخر و استهزاء خود داری ننموده می‌گفتند از این اشخاص نیز کاری بر نمی‌آید. چون نتیجه مانور در ایران ما مثل اروپا نبوده تماشاچیان خیلی مایل می‌باشند که مثل یک خط زنجیر تصویری به طرف دشمن حرکت کرده دشمن را احاطه و نقاط دور را تصاحب و در آخر یک نمایش با سرنیزه برای آنها داده یک عده‌ای را مجروح نموده.

حال وقتی آن حرکات را در نظر می‌آورم چقدر تأسف خورده می‌بینم بیچاره، تنها و یگانه، چه خیالات بزرگ برای فهم ما در نظر داشته ولی کسی پی به گفته او نبرده حتی معلمین نقطه نظر او را نمی‌فهمیدند. در ایران ما قدر این اشخاص فهمیده که سال‌ها عمر عزیز خود را در عملیات به سر برده در زیر دست عده‌ای خارجی کسب اطلاعات نموده‌اند ندانسته و به واسطه کبر سن به آنها اطمینانی ننموده مثل آنکه همین که شخص پیرو ناتوان گردیده، قابل استفاده نبوده تمام قوای ذهنی و قوای فکری او تحلیل رفته، یا واقعاً مجنون شده است در صورتی که اشخاص حقیقی و اشخاصی که می‌توان به آنها مطمئن بود اشخاص مسن می‌باشند که تحصیلات عالیه نموده در هر صورت تجربه و اطلاعات آنها بیش از جوان‌ها بوده به جوان‌ها ترجیح خواهند داشت؛ بی‌جهت نیست که در اروپا صاحب منصبان ارشد و سرتیپ‌ها از میان اشخاص مسن تعیین شده خیلی کمتر اشخاص کم‌سن‌تر و جوان‌تر از شصت سال به رتبه ژنرالی ملاحظه می‌نمایید. حد سال در رتبه و درجه آنها خیلی دخیل بوده؛ تنها و یگانه دلیل عرایضم را هرکس پس از مدتی تعمق و تفکر در وضعیت امروزه و اشخاصی که اداره کننده امور نظامی فرانسه آلمان می‌باشند حس خواهند کرد.

این شخص بزرگ و معلم حقیقی که یک رشته افکار جدیدی از بدو ورود به مدرسه در ذهن ما افراد جوان داخل نمود مرحوم کریم‌خان معاون نظام می‌باشد که تمام مدت عمرش را به سختی و صعوبت به واسطه زندگانی مواج نظامی ایران به سر برده کراراً خدمت نظامی را از درجات پست شروع و پس از رسیدن به درجات عالی مجدداً به واسطه تشکیلات جدید شروع نموده به واسطه عشق مفرطی که به نظام داشت تمام وجوهات و هستی خود را صرف خرید کتب آلمانی نموده اطلاعات سابق خود را که از صاحب‌منصبان آلمانی، اطریشی، روسی، فرانسوی اخذ کرده بود تکمیل می‌نمود مخصوصاً کتبی که توسط مولتکه بزرگ و کوچک رؤسای اتاماژور آلمانی ۱۸۶۰ الی ۱۹۱۴ نوشته شده بود قرائت نموده مخصوصاً قسمت‌های جنگی و غلط‌هایی که در جنگ ۱۸۷۰ ملاحظه شده و در خاطرات مولتکه درج شده بود صرف می‌نمود.

برما است که تا ابد یادگارهای مفید این شخص بزرگ را که در زندگانی آتیه ما دخیل خواهد بود حفظ نموده صحبت‌ها و نصایح پدران او را سرمشق و سرلوحه ضمیر خود قرار دهیم این اشخاص می‌باشند که قائد نظام ما بوده، این اشخاص می‌باشند که در موقع بدبختی و ذلت جدیت برای ترقی نظام نموده ولی متأسفانه به واسطه کبر سن و به واسطه نداشتن هم‌صدا به کلی محو شده از میان رفته‌اند. اگر یک روزی ما مثل دول اروپا در صدد زیختن مجسمه قاندين نظام خود برآیم مجسمه این شخص نیز یکی از اشخاصی خواهد بود که اسباب یادآوری و اجر این شخص بیچاره بوده اگر در مدت حیات به او کمکی نشده در مماتش از او اسمی گفته نشده تا ابد اسمش باقی خواهد ماند.

ارزیابی نتیجهٔ دروس ایران

قسمت عملی ورزشی؛ اسپور: با چند کلمه مختصر عرض می‌کنم که در

پرتو جدیت و جان نثاری و فداکاری که میر مهدی خان ورزنده استاد ما نموده بود نتایج بی شمار به دست آمده در هریک از ما یادگاری‌های خوبی گذاشته است.

قسمت علمی؛ ریاضیات: به طور کلی از درجات خیلی عالی شروع شد و برای شخص من جز یک رشته خیالات مشوش درهم برهم چیزی نمانده بود.

تاریخ: تاریخ مملکت خود را به خوبی می دانستم و یک قسمت از تاریخ ایران را به طور خوبی از نقطه نظر نظامی توسط حضرت آقای ناصرالدوله درس داده شده و واقعاً جالب توجه بود.

جغرافی: نظامی ایرانی را نمی دانستم، جغرافی معمولی ایران را خیلی خوب تحصیل نموده بودم؛ افغانستان، ترکستان را از نقطه نظر نظامی.

توپخانه: به واسطه جدیت عالم دانا و پدر روحانی سبحانی آن قسمی که بایستی تا حد امکان رسیده و یک رشته اطلاعاتی که واقعاً سرگل اطلاعات نظامی ما بود از توپخانه، به یادگار باقی مانده بود.

قلعه سازی: مثل مدرسه سن سیر به ما درس داده شده بود. توپوگرافی: در مدت دو سال فقط علوم و کارهای ابتدایی را نموده هنوز شروع به عمل نموده پس نتیجه آنکه در توپوگرافی عملی، هیچ بودیم.

تاکتیک: خیلی کاملی توسط معاون نظام کریم خان.

شیمی: تا حد امکان.

فیزیک: تا حد امکان.

فرانسه: توسط آقای تیمور عباسقلی خان تدریس شده بود.

تیراندازی: به طور غیر مرتب اجرا شده بود ولی آن قسمی که بایستی در تیراندازی سرشته کامل نداشته.

ادبیات ایرانی: توسط ادیب شهیر آقای عبدالعظیم [قریب خان].

مانور

غرض از شرح تمام این نکات آن است که ما با این اطلاعات به اروپا وارد شده هنوز نمی‌دانستیم به چه قسم نقشه را استعمال کرده با قطب نما چه کارهایی نموده روزهای مانور خیلی تعجب کردیم وقتی دیدم هر صاحب‌منصبی یک نقشه در مقابل نظر گسترده در صورتی که رئیس رژیمان دستورالعمل^۱ مانور را شرح می‌دهد هر یک علامتی در روی نقشه گذاشته خطوط رنگارنگی قرار داده و به آن قسم که یک نوع قسمت‌هایی برای آنها بود ما نیز هریک در پهلوی یک نفر از صاحب‌منصبان ایستاده با چشم تعجب به این اوضاع نگاه نموده متحیر بودیم. روز اول مانور شروع شد چرا ما دیگر مانورهای ایران، آن اوضاع، آن وضعیات را مشاهده نمی‌نماییم هر قسمتی به جایی رفته در تمام سطح بیابان مانور پرنده‌ای پر زده کسی دیده نمی‌شود؛ هر کسی در گودال‌هایی فرورفته، صدای تیر اسلحه‌های مختلفه، یک وضعیت حقیقی میدان جنگ را تولید نموده تیر میترالیوزها بر سرعت تیر خود افزوده، FMها نیز گاه‌گاهی چند تیر مسلسل انداخته در این ضمن در جو پرنده‌های متعددی که ایروپلان‌های دوست و دشمن می‌باشد هویدا شده تمایز این دو دستگاه^۲ به واسطه قسمت بزرگ پارچه می‌باشد که به هریک از بال‌های آن وصل نموده‌اند.

میترالیوزهای مخصوص، تیر ضدهوایما شروع به کار خود نمود؛ صدای تیر پیاده نیز بر شدت خود افزوده یک مرتبه غرش حرکت اساسی توپخانه ۷۵-۱۵۵ گوش فلک را کر کرده، پیاده‌ها را که ما در جزو آن می‌باشیم دیده می‌شوند که با جست‌های چست چالاک، خود را به طرف حمله برده این چند نفری که در جلوی ما می‌باشند لاینقطع به حرکات

۱. در اصل Teneur.

۲. در اصل Appareils.

اشارات یک نفری که گروهبان^۱ می‌گویند نگاه نموده هر جزئی حرکت او را اطاعت و هر جزئی فرمان او را مجرا نموده در میان این عده چند نفری مسلح با تفنگ‌های کوچک کوتاه، عده‌ای مسلح با تفنگ‌های بزرگ بوده، مطابق اصول^۲ ایران ما اینها چرا زنجیره نبود در صورتی که دشمن در صد یا صد و پنجاه متری می‌باشد.

این چند نفر که واحد عملیات و حرکات نظامی می‌باشند موسوم به گروپ و این عده مطیع آن وکیل فرمانده گروپ بوده در این ضمن یک مسلسل که در یکی از نقاط بوده این عده را در تحت آتش خود قرار داده جلو رفتن ممکن نیست، فوری حرکتی چابک‌گر چالاک در روی کاغذی کوچک به فرمانده رسد که نایب دو می‌باشد [...] خود را اطلاع داده، در ظرف ده دقیقه ملاحظه می‌شود که تمام آتش‌ها را به این قسمت فرونت تمرکز داده، آتش است که از هر طرف می‌بارد. پس از چند دقیقه مسلسل ساکت شده گروپ باز حرکت خود را امتداد داده، دیگر مقاومت طرف زیاد، یک مرتبه از دور صدای موتورهای زیادی که گوش فلک را کر نمود به گوش می‌رسد؛ صدای تیر توپخانه نیز برای محو کردن صدای آن زیادتر و سریع‌تر شده هر چه من در عقب خود نگاه می‌نمایم چیزی ندیده پس از جستجو و دقت زیاد ملاحظه می‌نمایم بعضی نقاط سبزرنگ و بعضی درخت‌های بیابان که متحرک است، هان این چه بود؟ این نباتات و درخت‌ها چرا به حرکت افتاده یک تغییری در طبیعت پیدا شده؟ بعد از مدتی پس از آنکه به دقت ملاحظه می‌کنم می‌بینم یک قسم ماشین عظیمی می‌باشد که برای محو کردن و پنهان نمودن شکل و وضعیت مهیب آن، اطراف آن را از شاخه درخت‌ها و برگ‌های تازه پوشانیده‌اند و این ماشین جسیم از خندق‌ها و از موانع عبور کرده در نزدیک افراد هر گردان‌ها قرار گرفت از نظر دشمن برای مدتی غیر مرئی بود.

۱. در اصل Sergant.

۲. در اصل Principle.

۳. ناخوانا.

در این موقع بعضی از هوایماهای دوست مشاهده می‌شود که خیلی نزدیک به ارتفاع پنجاه متری زمین عبور کرده در نزدیک PC فرمانده رژیمن یا فرمانده باطالیان بعضی بسته‌های کوچک انداخته در اطراف PC باطالیان یا رژیمن مشاهده می‌شود؛ چندین نفر بدون ملاحظه دشمن از آن سمت میدان جنگ و میان افراد می‌گذرد چندین تکه پارچه‌های مربع مستطیل سفید را در دست گرفته مطابق حکم صاحب‌منصب یا وکیل ارشدی که در آنجا می‌باشد به اشکال زیاد قرار داده پس از آنکه هوایما از بالای سر آنها گذشت فوری تغییر می‌دهند.

یک مرتبه نمی‌دانم چه شده که شار [تانک]های عظیم‌الجثه از نقاط خود خارج شده به طرف دشمن که او نیز مثل ما مخفی باشد حرکت کرده، مسافت دویست متر می‌باشد؛ پیاده با یک جدیت فوق‌العاده به آتش خود افزوده هر اسلحه‌ای که تا به حال در میدان جنگ دخالتی نداشت حالیه شروع به کار نموده؛ خط شار با یک مسافت صد متری که می‌رسد شروع به آتش به طرف دشمن خود و سنگرهایی که درست معلوم و واضح است نمود. وقتی به پیاده نظام می‌دهد که فوری خود را جلو برده نزدیک شار می‌رسند. پس از آنکه به کلی در اطراف و نزدیک شار رسیدند این خط دوم و ماشین به طرف دشمن حرکت کرده ولی دشمن نیز راحت ننشسته، نارنجک^۱ که در زیر شارها محترق شده، مسلسل‌ها از هر طرف به طرف افراد تیراندازی نموده گاه‌گاه می‌گویند. فلان خیلی زیاد در صد قدمی جلب نظر می‌نماید فوری کلیه می‌گویند. فلان شار به واسطه توپ ۷۵ ضدتانک^۲ خراب و از میان رفته است سایرین کار خود را تعقیب نموده، در این حال شیپور جمع زده شده خاتمه مشق اطلاع داده می‌شود.

1. Grenad

۲. در اصل Anti Char

هر قسمت و هر دسته افراد خود را جمع کرده هر فرمانده گروهی افراد خود را بازدید کرده نواقص آنها را سؤال کرده راپورت می دهد. پس از تکمیل فوری رسد به طرف نقطه اجتماع گروهان حرکت کرده هر گروهان منظم شده به محض رسیدن در سر نقطه اجتماع نقد^۱ بدون یک دقیقه اتلاف وقت ساکها را پایین گذاشته چمباتمه تشکیل داده [...]^۲ نیم ساعت راحت باش، افراد صاحب منصب [...]^۳ در بیابان دراز کشیده مشغول استراحت می باشند. وسائل راحتی در این بیابان نیز فراهم می باشد. چند دوچرخه و درشکه های رژیمانی که آشپزخانه^۴ رژیمان در آنجا است حامل لیموناد، نان و شوکولات می باشند. یک شیشه بزرگ لیموناد یا آبجو را نیم فرانک، یک تکه بزرگ نان و یک تکه بزرگ شکلات را نیز نیم فرانک داده افراد مشغول خوردن لقمه نانی و رفع تشنگی خود شده، قبول کنید که خستگی آنها در ظرف دو دقیقه به کلی رفع با کمال خوشحالی و سرور و گشاده رویی منتظر رسیدن وقت نقد می باشند.

نقد و ارزیابی

وقت موعود فرارسید یک صاحب منصب بلندقدی با چشمانی چون پلنگ با یک عظمت، یک گیرندگی فوق العاده که ذکاوت و فراست از پیشانی او ساطع و هویدا می باشد یک ساعت در دست به اطراف نظر نمود، پس از رسیدن به هر قسمتی سؤال می نماید که در کجا بوده، مسافت او تا این نقطه چه اندازه، و چرا چند دقیقه دیر یا زود رسیده است؛ اگر دیر یا زود رسیده طرف ملامت این شخص بزرگ واقع می شد. این شخص بزرگ که واقعاً یک وضعیت و یک هیبت غریبی دارد و اشخاصی که او را دیده و می شناسند معنی و حقیقت عرایض را خواهند فهمید و خواهند شناخت

۱. در اصل Cretique.

۲. ناخوانا.

۳. ناخوانا.

۴. در اصل Cantinie.

که این شخص ژنرال تیسل^۱ فرمانده گردآرمه ۹ فرانسه می‌باشد. عده زیادی صاحب‌منصبان پیاده، سوار، توپخانه، مهندسی، هواپیمایی، شار و سایر حرف در اطراف مشارالیه ایستاده تمام عده حاضر عده‌ای ژنرال‌های فرمانده بریکاد الیوتریون اطراف او بوده؛ فرمانده گرده‌امه اجازه نشستن به عموم داده تمام افراد، تمام صاحب‌منصبان در روی زمین نشسته ژنرال یا سرهنگی که آن روز عهده‌دار و طرح‌کننده مانور بود از جای برخاسته شروع به خواندن دستورالعمل مانور می‌نماید و اشخاصی که مأموریت مخصوص در آن مانور داشتند اشاره نموده؛ پس از خاتمه، فرمانده قسمت دشمن نیز نقشه و تصورات خود را ذکر کرده نوبت به فرماندهان باطالیان، بالاخره گردان و حتی بعضی اوقات فرمانده رسد، گروپ، و حتی ساده‌ترین سربازان بایستی حرف زده چیزی که دیده و واقعه‌ای که پیش آمده در حضور تمام افراد ذکر بنمایند. آن وقت نوبت صاحب‌منصبان سوار، صاحب‌منصبان توپخانه، صاحب‌منصبان هواپیمایی و صاحب‌منصبان شار، مهندسی رسیده هریک به نوبت نقاط نظر و خبط‌هایی که از طرف دیده یا نقاط ضعفی که مشاهده نموده، ذکر می‌نماید. پس از خاتمه اظهارات عموم عده‌ای صاحب‌منصبان ارشد که دارای بازوبندهای سفید می‌باشند شروع به صحبت نموده این اشخاص حکم‌های آن روز می‌باشند که نواقص و خبط‌هایی که در دو قسمت مشاهده کرده اظهار نموده جهت بعضی حرکاتی را که به نظر آنها خبطی بوده است پرسیده اگر جواب صحیحی طرف داشته باشد تقدیر خواهد شد. پس از آنکه کلیه صحبت‌ها خاتمه یافت فرمانده از جای برخاسته نظر کلی راجع به کلیه مانور و خبط‌های عمومی صحبت کرده مثلاً می‌گوید امروز ارتباط مابین قسمت‌ها مطابق دلخواه صورت نگرفته به واسطه بی‌قیدی قسمت‌های مربوط به ارتباطات بوده است یا فلان

۱. در اصل General Nissel.

قسمت که به کلی جلو خود را خالی و پاک از هر چیزی دیده، دشمن در مقابل ندیده، بایستی حرکت به طرف جلو را امتداد داده به طرف هدف و مقصد خود بشتابد؛ به همین قسم در تمام نقاط کلی که مربوط به تمام قسمت بود صحبت نموده پس از خاتمه به فرمانده کردارمه سلام داده می‌گوید...^۱ خاتمه یافت.

فرمانده کردارمه که در ظرف این مدت بیکار ننشسته و لاینقطع با عصای مخصوص خود که واقعاً شبیه به عصای پوست انار جمع کنی طهران؛ زمین را سوراخ نموده گاه‌گاه بعضی نت‌ها در روی دفتر کوچک خود درج نموده یک مرتبه در این موقع با یک صدای خیلی مخصوص و مؤثری روی به فرمانده قسمت نموده شروع به صحبت می‌نماید؛ دیگر مشارالیه داخل در کلیه شرح و بسط مانور نشده فقط به طور کلی تمام خبط و تمام نکاتی که اشتباه شده یا تصحیح نشده بود تصحیح نموده در خاتمه می‌گفت: آقایان صاحب‌منصبان همیشه در خاطر بسپارید؛ مأموریت، جهت، ارتباط، حرکت به جلو؛ اجرای مأموریت، پس از گفتن چند اصل خیلی مهم اجازه دخول قسمت‌ها داده می‌شد. چه روزها پس از خاتمه مانور باور نمائید که بیست الی پانزده کیلومتر بایستی راه طی نمایم تا به سربازخانه خود برسیم. حال به طوری که ملاحظه می‌نمائید این مانورها به هیچ وجه با مانورهای ماقابل مقایسه نبوده. تمام یک نوع خیالات و یک نوع قدم‌های جدیدی برای ما در نظام حالیه و تعلیمات جدید بود که بایستی مدت دو سال لاینقطع در خصوص آن کارکرده این معلومات را تکمیل نمائیم.

کلیه روزها مانور بود یک روز فقط حرکت قبل از حصول ارتباط^۲ در حالیکه فقط یگانه مخاطر [...] در هواپیماهای دشمن قسمت‌های متحرک

۱. جای خالی در اصل.

۲. در اصل Prise Contacte.

۳. ناخوانا.

دشمن و توپخانه دور برد^۱ بود. مانور روز دوم راجع به حصول ارتباط بود که به چه قسمی بایستی [...] و قسمت‌های سه در مقابل دشمن ایستادگی کرده به چه قسم بایستی از جزئی خبط و غلط او استفاده کرد اگر مقاومتی ندید پیشرفت نماید. در ضمن کار و عمل سواره نظام شناسایی. مانور سوم - فقط حمله - دخول شار حمله با شار بطوریکه در فوق ذکر شد.

مانور چهارم، راجع باز به حمله فقط بی حرکت کردن دشمن به واسطه‌هایی خیلی سخت و از میان بردن^۲ او از جهت دیگر و جناح یک مانور مخصوصاً برای تصرف یک هدف معین بود که بایستی قسمت مذکور به چه قسم قبلاً وضعیت خود را حاضر کرده به چه قسم وضعیت به وضعیت تغییر جا داده چه قسم ارتباط خود را با قسمت‌های طرفین حفظ نموده پس از تصرف دهکده به چه قسم حرکت خود را قسمت نموده در موقع دخول [...] فوری تشکیل یک خط جدید آتش و گرفتن پوزسیون دفاعی به چه قسم خواهد شد.

یک مانور بزرگی نیز در یک پوزسیون دفاعی اجرا شد که هیچوقت فراموش ننموده حرکات آن شب را از نظر دور نخواهم نمود. باز برای این مانور بیش از معمول دُدر - دُدر شده برای ظهر به طرف مقصد حرکت نمودیم پس از رسیدن به مقصد [اگر] پوزسیون افراد تعیین شد بنا شد افراد سنگرکننده محل‌های لازمه برای اسلحه‌های اتوماتیک و غیره حتی الامکان یک پشت خاکی برای خود تهیه نمایند تمام این کارها و کندن خطوط در مدت سه ساعت خاتمه یافت.

پس از مدتی راحت باش غذا شروع شده. پس از صرف غذا روپوش‌های خود را از دوچرخه‌های گردان‌های مربوطه گرفته به

۲. ناخوانا.

۱. Longue Portée.

۴. ناخوانا.

۳. در اصل Elimine.

نقب‌های خود رفته تمام اسلحه‌های اتوماتیک مستقر [...] شده در یک دیرکسیون معینی کلیه افراد در محل‌های خود قرار گرفته تک قراول‌های لازمه در خط اول مشغول قراولی شده ما نیز رویوش‌ها را به خود پیچیده در گوشه‌ای در نزدیک فرمانده رسد خود افتاده با دقت کامل مشغول گوش دادن و تماشای تحرکات علائم بصری^۲ می‌باشیم که لاینقطع مابین پست‌های مختلف از جمله به عقب مخایره می‌شود. درست نصف شب می‌باشد که بنا به تصمیم فرمانده کل بایستی حمله شروع شود. ولی حمله بدون کمک توپخانه ممکن نیست اجرا گردد زیرا این حمله به منزله یک دست‌بردی در خطوط اول دشمن می‌باشد. حملات زیادی یک مرتبه از اطراف مشاهده شده موشک‌آهای رنگارنگ در آسمان مشغول حرکت شده هنوز علائم خاتمه نیافته که آتش شدید توپخانه به طرف خطوط دشمن شروع شد. افراد نیز در محل خود حاضر برای اجرای عمل می‌باشند. یک مرتبه آتش توپخانه قطع شده افراد با یک چست چالاکي مخصوص، خود را به خطوط سنگر دشمن رسانیده مطابق تعلیم و نقشه معینی که قبلاً طرح شده بود گروهان ما در این کار یک رسد برای اجرا و یک رسد برای محافظت تعیین نموده داخل در سنگر دشمن شده یک ربع عمل خاتمه یافته اسرای تصویری دشمن را آورده به سرعت وارد خندق و محل‌های خود می‌شوند. تصور اولی مانور خاتمه یافته.

بایستی یک ساعت دیگر قسمت ثانی که عبارت از جلوگیری و دفاع از پوزسیون دفاع می‌باشد صورت گیرد دشمن نیز وسائل حمله خود را فراهم نموده و چون می‌داند در مقابل خود یک پوزسیون محکمی وجود دارد این است که او نیز آتش توپخانه زیاد و شارهای بسیار برای اجرای عمل حاضر نموده است حرکت‌های غیرمترقبه و حرکت‌های موتور از

۱. ناخوانا.

۲. در اصل Optique.

۳. در اصل Fusée.

دور شنیده شده افراد گوش خود را تیز نموده و حاضر برای دفاع می‌باشند. دشمن به خط اول پیش‌قراول نزدیک شده خط اول پس از آنکه دشمن نزدیک شد یگانه امر رئیس که به او داده شد اجرا حمله می‌نماید پس وقت مکفی برای خط دوم پیش‌قراول داده به تدریج شروع به عقب‌نشینی می‌نماید. چون صدای تیر نزدیک خط دوم شد خط دوم مطابق حکم فرمانده قسمت بایستی مدت یک ساعت دفاع نماید این است که آتش‌های بعدی و پی در پی آن از هر طرف کنده شده واقعاً در این فضای بسیط تصویری که یک نقطه قابل عبور به واسطه وجود اسلحه‌های اتوماتیک وجود ندارد بالاخره زد و خورد شروع شده دشمن که مقاومت طرف را سخت دید فوری به قسمت مربوطه و صاحب‌منصبان خود اطلاع داده این است که شارهای بزرگ برای باز کردن جاده حرکت نموده شارهای کوچک چون بچه آن از عقب در حرکت می‌باشند. در این موقع یک حالت در مانور داده شده از شدت سرمای صحرا که واقعاً سخت می‌باشد و بی‌خوابی شب که تمام مدت را صرف تماشا کردن علائم بصری نموده بودم یک کسالت فوق‌العاده به ما حمله آورد به طوری که قادر به ماندن در میدان مانور نبودم این است که رفقا جمع شده با همان وضعیت مخصوص که در موقع خواندن این سطور خود آن را حس خواهید کرد پانزده کیلومتر راه را طی نمود. وارد سربازخانه شده، بی‌حس چون مرده در تخت خواب خود افتادم. درست ظهر بود که یکی از رفقا که تنها در اردو باقی مانده بود وارد شده چون ما را در آنجا یافت داد و بیدادش بلند شد که آخر رفقا اگر می‌آمدید چرا مرا خبر نکردید. در هر صورت این شب و این روز نیز یکی از ایام خوش واقعی ما بود که فراموش نخواهم نمود.

در همین مواقع که مانورهای پی در پی اردو پیش می‌آمد روزها بعد از ظهرها وقت خود را صرف تعلیم نکات لازمه می‌نمودم.

فراق جنگ

این صاحب منصبان اساساً برای تعلیم ما تعیین شده و واقعاً با یک جدیت فوق العاده مشغول انجام مأموریت خود بودند. اساساً رئیس درست‌کننده کارها سلطان کم‌تر بود که با یک شکل خیلی جالب توجهی ما را جمع نموده با یک اصرار فوق العاده فرازها و بعضی نکات و کلماتی را هزاران بار برای ما تکرار کرده می‌گفت در هر مملکتی باشید این نکات به درد شما خورده برای زندگانی نظامی شما لازم می‌باشد. هر چه او بیشتر اصرار می‌کرد ما به رگلمان حرفها آن قدرها در آن موقع اهمیت نداده ولی واقعاً این سلطان خوش‌سیما را دوست داشتند و در هر موقع شرح زندگانی و شرح جنگهایی که در آن بوده است سؤال کرده با کمال گشاده‌روئی برای ما شرح می‌داد. واقعاً شرح جنگ‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ما را به کلی متأثر نمود، یک حالت خیلی تأسف آورده برای ما دست می‌داد. معلم مشق ما شرح می‌داد که در ابتدای جنگ در همین رژیمان بوده وقتی اطلاع رسید که به طرف فرونت حرکت نماید از شتلرو فوری رژیمان به طرف پاریس حرکت کرده در گار راه آهن اورلی هزاران زنهای پیر و جوان هزاران بچه و پیرمرد منتظر ورود ما بودند به محض ورود به راه آهن تمام خود را به طرف ما پرتاب نموده یک نوع گریه و ناله در سرتاسر گار شروع شد. این وضعیت دل‌خراش در گار حرکت که کار شمال باشد تجدید شده وضعیت سوزناکی مادرها فرزندهای خود را در آغوش کشیده با دست لرزان خود گونه‌های رنگ پریده آنان را نوازش نمود، از شدت تأسف و تألم‌گریه نمی‌نمودند بلکه بهت کامل آنها را فرا گرفته بود چه تصور می‌نمودند [...] 'سلطان مذکور وداع و دای ابدی بود حال یک اقبال روی یک هزارم بود اگر یک روزی باز ما مراجعت نمود پس خداحافظی ابدی بوده، بعضی خانم‌هایی که ما نمی‌شناختیم جلو آمده با

تأثر دسته‌های گل کوچکی به ما می‌دادند که در روی آنها کارت‌های کوچک نصب نموده بودند که حاوی مضامین ذیل بود: اگر وطن پرستید، ناموس خود را دفاع نمائید؛ دشمن خونخوار را از میان ببرید؛ تمام چشم ما زنان که قادر به جنگ نبوده؛ چشم پیر مردان نابینا و اجداد شما که در زیر خاک خفته‌اند به شما بوده پس خود دانید.

چه حالت تأثری، زنگ ماشین زده شد به زور افراد را داخل در واگون‌ها نموده، ماشین بالاخره حرکت نمود تا مدتی از دور حرکت دست‌ها و دستمال‌ها خوب معلوم بود پس از مدتی تمام خاتمه یافت تمام ما یک حس غضب و یک خونخواری مخصوص در خود یافته. هیچ چیزی جز انتقام تصور نمی‌نمودیم. بالاخره وارد فرونت شده در فرونتی که من بودم افراد گروهان خود را قرار داده من در خط اول می‌باشم. صدای تیر از هر طرف بگوش رسیده چندین نفر از گروهان من کشته می‌شوند. کشته شدن چند نفر محرک سایرین گردید فقط می‌گویم که اگر من قادر به جلوگیری افراد نشده این افراد وطن پرست که به واسطه کشته شدن رفقای خود به کلی تحریک شده بودند در سنگرها بدون آنکه کلمه‌ای برای حمله شده باشد خارج شده به طرف دشمن حمله می‌نمودند، نه من و نه صاحب‌منصب گروهان قادر به جلوگیری نبودند. فقط نتیجه آن شد از صد و هفتاد نفر و سه صاحب‌منصب گروهان من به واسطه این حس ملی وطن‌خواهی فوق‌العاده غیر از چهل نفر زخمی و خود من که نیز زخمی شده بودم کسی باقی نماند.

باری در اردو به قسمی که ذکر شد به ما بد نگذشته، یک خیالات جدیدی راجع به طرز جنگ و عقاید تاکتیکی پیدا می‌نمودیم. یک روز وقتی اتا ماژور و رئیس میسیون برای بازدید ما به رژیمان آمده رئیس رژیمان خیلی اظهار رضایت از رفتار ما نمود. طرفین فوق‌العاده راضی بودند. اغلب اوقات برای گردش ما به باغ بزرگ ملی که طرف خارج شهر

بود می‌رفتیم که واقعاً خیلی قشنگ و چشم‌انداز خیلی زیادی به اطراف داشت. یک روز نیز سوار آئروپلان‌های بمب‌افکن^۱ شده مدتی در فضای پواتیه گردش نمودیم.

بالاخره مدت توقف و زندگانی اردوی ما خاتمه یافته ... روز...^۲ باز مثل سابق به طرف شتلت^۳ حرکت نمودیم مراحل^۳ سابق را (طی) نموده یک شبی در کلینی توقف کرده شب دوم بود که وارد ساخلوی خود شدیم^۴ افراد و صاحب‌منصبان به مرخصی رفته رژیمان وضعیت محزونی به خود گرفته ولی باز همان تعلیمات سابق خود را تجدید نموده معلمین ما واقعاً با یک جدیت زیادی مشغول ایفای وظایف خود بوده تمام روزها ما برای مشق از سربازخانه شروع شده از کوچکترین قسمت شروع نمود. کارت و عملیات هر قسمتی را در حالات مختلفه جنگ و حرکت مکرر در مکرر نموده تمام خبیطها و غلطهای ما را تصحیح نمودند تا آنکه پس از مدتی رضایت صاحب‌منصبان حاصل شده تعلیمات آنها رو به تمامی بود.^۴

مشق پیانو

بالاخره در این موقع که مشغول تعلیم در رژیمان بودیم وقت بیکاری خود را بیهوده تلف ننموده صرف پیانو زدن و شنا کردن نموده ولی متأسفانه هر قدر برای پیانو حاضر شدم نتیجه مهمی در خاتمه نگرفتم ولی یگانه فایده‌ای که شاید می‌توانم اظهار نمایم همان معاشرت با زنها و خانمهای قشنگ بود چون مشاق ما برای جلب نظر ما همه روزه عده‌ای از دخترهای شهر را دعوت نمود در موقع ورود ما به اینجا ما را به آنها و آنها را به ما

۱. در اصل Bombardier.

۲. جای خالی در اصل.

۳. در اصل Etape.

۴. در این بخش دو صفحه دفترچه نانوشته مانده است.

معرفی کرده و پس از گرفتن مشق یک رقص مختصری شروع می‌شد گرچه در ابتدا من به کلی از رقص بی‌اطلاع بودم ولی به تدریج به واسطه همین نزدیکی مجبوراً خواهی نخواهی فراگرفتم. همین قدر مختصراً عرض می‌نمایم که تمام روزها ساعت چهار بعداز ظهر الی شش در منزل مشاق مشغول تفریح و خوش‌گذرانی بوده پس از خاتمه تفریح خود برای میعادگاه بلوسوری خارج شده دختران طنز قشنگ را که منتظر ما بودند همراهی نموده مکرر در مکرر خیابان [...]^۱. بالاخره بعضی اوقات از پوشیدگی باغ و قسمت فرعی آن استفاده نموده از عشق بازی و بوس کنار به این دختران قشنگ صرف‌نظر نمی‌نمودیم. علاوه بر این خانم‌ها و دخترانی که ما را جذب به طرف خود نموده بودند، دو دختر در یکی از مغازه‌های شیرینی فروشی بودند که فوق‌العاده قشنگ و اگر در ابتدا از دور آنها را نگاه نموده خود را راضی می‌نمودیم کم‌کم به اسم خرید شیرینی و خوردن بستنی ساعات مطول بیکاری خود را در آنجا صرف نموده چه اوقاتی که آنها را تعقیب کرده [...] آ را نیز فراموش نمی‌نمایم که دختر کوچک ظریف در پنجره اطاقش نمایان شده با دست مشغول صحبت و اشاره به ما که در روی پل بودیم می‌شد گرچه از آن دو دختر قشنگ جز ماچ و بوسه برای ما حاصلی نداشت ولی قشنگی و خوشگلی آنها اسباب تسکین ما و یک نوع تفریح خوبی برای ایام بیکاری ما بود.

درست است که انسان قدر ایام خوش را ندانسته همیشه در عین خوشی شاکمی و ناراضی می‌باشد. چون بنا بر ضرب‌المثل‌های بسیاری که در زمان ما وجود داشته و به علاوه بنا بر عقیده بزرگان و عقلا هیچ‌ذی روحی از بخت خود راضی نبوده و قدر خوشی و عافیت کسی داند که به بلایی دچار گردد. در این عین خوشی که شاید باور نمایند دیگر در تمام عمر برای ما ممکن نخواهد شد زیرا در این موقع ما در شباب جوانی سن

۱. ناخوانا.

۲. ناخوانا.

هریک بیست الی بیست و دو سال در کمال شیکی مقداری وجه و از طرفی بدون هیچ‌گونه مسئولیت و کار معینی در این گوشه دنیا وقت کار خود را صرف و اگر من یک نکاتی که تا به حال تصور نموده بودم ننموده وقت بیکاری را به این قسم (که هیچوقت وسیله آن اگر هنوز ما در ایران بودیم فراهم نمی‌شد) صرف می‌نمودیم. باری مختصر آنکه در حقیقت باز ما راضی نبوده بیش از این باز می‌خواستیم. بالاخره مدت رژیمان به تدریج رو به خاتمه بود در تاریخ مه...^۱ یک مرخصی پنج روزه به ما داده شد با دوست عزیز خود فکر نمودیم که بایستی چه نموده و وقت بیکاری خود را صرف چه نماییم. چون من یک عشق مبسوطی به گردش و تماشای پایتخت‌های اروپا داشتم با اصرار فوق‌العاده رفیق خود را حاضر کردم که به بلژیک رفته نقاط قشنگ آن را تماشا نمایم و در ضمن یک بلد خیلی خوب و بسیار عالی داشتیم: آقای ورزنده که به واسطه سابقه زندگانی شناسایی کامل داشت در ضمن دو نفر رفیق جدید نیز برای ما پیدا شده بالاخره روز حرکت ما تعیین شد.

یک مسافرت به بلژیک

پس از مرتب نمودن کارها روز...^۲ از پاریس به طرف بلژیک عازم شدیم. راه پنج ساعت می‌باشد تا بروکسل. تمام قسمت سرحدی فرانسه که در ۱۴-۱۸ میدان جنگ‌های بزرگ بوده باوجود جدیت زیاد و کارهای پی‌درپی که در عرض این چند سال به عمل آمده است باز خراب؛ تمام خانه‌ها، تمام مغازه‌ها، تمام کارخانه‌ها که خراب شده به همان قسم به حال اصلی باقی مانده است. ولی عمارات جدیدی که در این مدت ساخته شده کم‌کم جای نقاط خراب شده را گرفته شهرهای سرحدی باز همان خوشی و زندگانی پرهیاهوی سابق خود را اتخاذ می‌نمایند. بالاخره

۱. جای خالی در اصل.

۲. جای خالی در اصل.

از شهر سن کوئنتن گذشته ساعت هفت بعد از ظهر می‌باشد که وارد یک استاسیونی شده واگن ایستاد، گمرک‌چی‌ها و چند نفر ژاندارم داخل در اطاق‌های واگن شده تمام چمدان‌ها را باز نموده، تمام را با کمال دقت بازدید نموده، پاسپورت‌ها را ورق به ورق ملاحظه نموده پس از آنکه هیچ‌گونه سوءظنی پیدا نشد بالاخره خاتمه یافت. از این نقطه که وارد خاک بلژیکی می‌شویم کارها خیلی بزرگ، راه‌آهن‌ها خیلی زیاد واقعاً چقدر خط راه‌آهن می‌باشد، بالاخره سرعت ترن زیاد شده، دو ساعت بعد وارد بروکسل می‌شویم.

فوری از گار راه‌آهن خارج شده در صدد جستجوی منزلی برمی‌آئیم. هر قدر تجسس کردیم منزل خوبی در حوالی گار نیافتیم و در ضمن رفیق ما ورزنده با یکی از مهمانخانه‌چی‌ها که ظاهراً مست بود شروع به داد و بیداد نمود و بالاخره داد و بیداد آنها منجر به ماندن ایشان در مهمانخانه آن شخص شده ولی من با سایر رفقا به هتل دُپرویدانس^۱ رفتیم. وضعیت داخلی هتل خیلی خوب خیلی پاکیزه از هر جهت و سائل راحتی فراهم، درب اطاق ما به طرف میدان بزرگ جلوگار باز می‌شود. از شدت خستگی فوری داخل در تخت‌خواب شده به خواب رفتیم.

فردا صبح زود پس از برخاستن از خواب ساعت نه می‌باشد لباس پوشیده برای گردش خارج شدیم. ساختمان شهر بروکسل خیلی قشنگ و استیل آن مثل ساختمان‌های فرانسه می‌باشد. ولی خیابان‌ها قدری وسیع‌تر می‌باشد. افراد اهالی تمام خوش هیكل بلند قد کمتر اشخاص شکم‌گنده یا بد هیكل پیدا می‌شود. فوق‌العاده مهربان و مهمان‌نواز بوده به طوری که مشاهده خواهید نمود. بالاخره پس از گردش در خیابان بزرگی که به طرف بورس^۲ می‌رود یک اجتماعی در نزدیک [...] بود برای تماشا و کنجکاوی ما نیز داخل شده منظره غریبی مشاهده نمودیم.

۲. در اصل Bourse.

۱. در اصل Providence.

۳. ناخوانا.

یادبود جنگ

بعضی نقاط میدان جنگ را برای یادگاری و نمو حس انتقام ترتیب داده به اندازه‌ای قشنگ ساخته‌اند که واقعاً در مقابل چشم خود میدان جنگ و کشته‌های بسیاری که به کلی در خاک فرورفته یا اسلحه‌هایی که شکسته شده یا سایر چیزهایی که واقعاً یک صورت میدان حقیقی جنگ را می‌دهد در اینجا ترتیب داده‌اند. عکس پادشاه بلژیک با لباس سربازی مشاهده می‌شود که در میدان جنگ با صاحبان اتاماژور خود مشغول صحبت و دادن دستورات بوده بلکه می‌گیرد، در طرف دیگر مشاهده می‌شود که با لباس صلیب احمر مشغول معاینه و رسیدگی به زخمی‌ها بوده به هریک دسته‌گلی داده از هریک احوالپرسی و دلجویی می‌نماید. واقعاً هر کس که داخل در این فضا می‌شود یک حس مخصوص در خود مشاهده نموده بدیهی است نقطه‌نظر سازندگان این نقطه آن بوده است که تا ابد یادگار جنگ و وقایع مهیب آن را فراموش نمود، دولتی که هزار، هزار جوانان عزیز آن را از میان برده باعث جلای وطن اکثر اهالی شده مدتی مملکت را در تحت نفوذ و سلطه خود قرار داده همیشه در نظر آنها چون دشمن مهیبی نمود گردد، در خواب غفلت نرفته همیشه خود را حاضر برای دفاع نموده، حس وطن‌پرستی و وطن‌دوستی خود را زیاد نموده و تمام اطفال این مملکت از بدو جوانی پس از آنکه استناد به این مناظر گردیده یک مرتبه، دو مرتبه برای او شرح دهند که این دولت آلمان است که یک روزی اجداد و پدران شما را به این حال اسفناک انداخته مملکت شما را در زیر قدرت اجنبی خود فشرده اساساً یک حس خونخواهی و دشمنی پیدا خواهند نمود.

تقریباً برای آنکه بهتر در نظر خود مجسم نمایند یک مناظری مثل [۱]... صحرای کربلا که بازیگران، حقه‌بازها اسباب کسب خود قرار داده

در هر کوی پهن نموده با عصای بلند خود و یک لحن خیلی مخصوص هریک را نشان داده می‌گویند مثلاً این حرّ است نه نه جان، این شمر لئین است که در اینجا آب می‌خورد و طبیعتاً بچه‌ها یک مرتبه صدا بلند نموده می‌گویند به شمار، لعنت بر شمر و خاندان او.

باری پس از تماشای این اوضاع از آنجا خارج در خیابان‌های قشنگ شروع به گردش نمودیم. واقعاً خیلی جای تماشا و گردش بود. وقت ظهر مراجعت به منزل نموده از آنکه ما به کلی بی‌اطلاع از اوضاع بلژیک و طریقه غذا و صرف آن بودیم خیال کردیم خوبست در رستورانی که نزدیک هتل است غذا صرف نماییم. مطابق میل خود غذا تعیین نموده در آخر همین قدر عرض می‌نماییم که هر نفر و هر سینی را با ما پنج فرانک حساب نموده بود که تقریباً نهار هر نفر پنجاه فرانک شده بود. عصری برای گردش به خارج شهر بروکسل رفته واقعاً جای تماشائی و مناظر خوبی در خارج و گردشگاه عمومی بود. وقت رفتن با ماشین رفته قدری قدم‌زده اولاً یک سبزه‌زار خیلی وسیع در تمام طول آن اهالی با زن و بچه‌های خود در مقابل آفتاب دراز کشیده عاشق و معشوق را به خوبی می‌توانست در اینجا تشکیل داد. باز زندگانی خیلی خوب مفرحی داشته در سمت مقابل نیز همین منظره بود فقط وسط بین دو فضا یک رودخانه جاری و ارتباط این دو قسمت به واسطه چندین قایق صورت می‌گرفت. مدت‌ها در اینجا مشغول گردش شده در تمام نقاط این گردشگاه طبیعی قدم زده بعد از طرف راست جاده‌ای به نظر آمد که مردم از آنجا عبور و مرور می‌نمایند ما نیز از آنجا حرکت نموده صدای موزیک از دور شنیده شد پس از مدتی راه در مقابل سالن موزیک بزرگی رسیده که به کلی تابستانی و مجلس رقص خیلی تماشائی فراهم شده بود ما نیز وارد شده لباس نظامی ما خیلی جلب توجه مردم را می‌نمود چون کمتر لباس نظامی به این قسم دیده بودند. باری در گوشه‌ای نشسته در این ضمن یک نفر ترک

که نزدیک ما بود و صاحب منصب دولت عثمانی بود مدتی با ما شروع به صحبت نمود. خیلی از دیدن ما و از صحبت با ما خوشحال شده بالاخره گردش روزانه ما به این قسم خاتمه یافت. امشب دیگر برای صرف غذا یک رستوران خیلی متوسط خوبی در نظر آوردیم که با پانزده فرانک غذای خوبی صرف نموده باز شب را برای گردش و تفریح حرکت نموده امشب را به سینمای بزرگی که ملاحظه نمودیم رفتیم. سینما خیلی قشنگ منظره داخلی و صحن سینما نیز خیلی بزرگ تقریباً شبیه به سینمای خیابان بوردو بزرگ فرانسه بود در ضمن ارکستر نیز در تمام مدت مشغول ترنم بود. در ابتدا تمام وقایع روز و کلیه گزارشات هفته را که به شکل سینما بود مثل فرانسه نمایش داده بعد شروع به بقیه قسمت شد. پس از مراجعت از سینما به اصرار رفقا بنا شد به قول خودمان برای تماشای دیدنی‌های^۱ شهر برویم بالاخره به یکی از هتل‌های اطراف رفته، در آنجا این شغل برای یک کسب و یک کار^۲ مثل فرانسه نبود. بلکه با کمال انسانیت و ادب و کمال گرمی پذیرایی کرده در ابتدا پولی نخواست، غرض ادب و مهربانی آن‌ها بود که فوق‌العاده جالب توجه می‌باشد.

انورس

روز بعد صبح بنا شد به طرف انورس حرکت نمائیم. انورس که یکی از بنادر مهم بلژیک و در موقع جنگ [۱۰۰۰]^۳ اینجا معروف و مشهور می‌باشد در شمال بروکسل در مصب رودخانه مور واقع می‌باشد. مسافت از بروکسل تا انورس تقریباً در مدت یک ساعت و نیم طی شد. وارد شهر انورس شدیم. اول قسمت قشنگ و جالب توجه شهر انورس یکی گار راه آهن ورود می‌باشد که خیلی بزرگ با کمال دقت با یک حجاری‌های خیلی

۲. در اصل Metier.

۱. در اصل Curiosity.

۳. ناخوانا.

خیلی جالب توجهی درست شده پس از خروج از گار به طرف راست گردیده خود را در مقابل باغ وحش شهر ملاحظه نمودیم. باغ وحش این شهر یکی از مهتمترین باغ وحش‌های دنیا بوده در فرانسه نظیر آن را ندیده و تصور نمی‌کنم در جای دیگر اخیراً مثل آنجا باغی تأسیس شده باشد (جز در برلن). ورودیه باغ خیلی کم، دو فرانک شد. یک نقشه بزرگ باغ و کلیه عکس‌های آن را گرفته اولین قسمت باغ یک سالن تاتری می‌باشد که گویا هشت هزار صندوقی برای مدعوین داشته چیز مهم‌تر آنکه تمام ستون‌ها و بعضی نقاط این سالن از چدن و مفرغ بوده است پس از آنکه آلمان‌ها شهر را تصرف نمودند کلیه ستون‌ها را برای ساختن مونیسیون برداشته و ستون‌های سنگی خیلی محکمی به جای آن قرار داده‌اند.

پس از خروج از سالن شروع به بازدید حیوانات مختلفی که در آنجا بود و تمام حیواناتی که چه اسم آنها شنیده یا چه دیده و چه در دیکسیونر مشاهده نموده بودم در آنجا یافتم ولی چون بسیار و خیلی زیاد بود جز یک نگاه کاری نداشته، غریب‌تر آنکه از بعضی حیوانات نژادهای مختلف آن را داشتند مثلاً شتر یا حیوانات متنوع میمون‌ها که یک حیاط مخصوص داشتند. پس از بازدید حیوانات به اکواریوم که محل ماهی‌ها بود وارد شده فوق‌العاده پاکیزه فوق‌العاده قشنگ شبیه آن را نیز در پاریس ندیده‌ام فقط یک آکواریوم در نزدیک راسکار^۱ می‌باشد که هیچ قابل مقایسه با این ماهی‌خانه بلژیک نیست. پس از تماشای کامل این محل به نقطه‌ای که محل نگاهداری مارها می‌باشد رفته از شدت گرما و بوی مخصوصی که در این نقاط می‌باشد معین است بیش از چند دقیقه‌ای نمی‌توان ایستاد. بالاخره هر قسم بود تمام اقسام مختلف مارهای غریب و عجیبی که بود تماشا نموده به یک قسم تپه مانند رسیدیم که پس از بالا رفتن در اطراف آن یک نقاطی که بیشتر شبیه به مغاره و نقاطی که بیشتر

محل منزل حیوانات سبع می باشد رسیده در این نقاط که به این قشنگی و خوبی شبیه به طبیعت و وسط دریای بزرگ تشکیل داده مرتب نموده بودند منزل شیرهای بزرگ بود که با کمال غضب خود را به در و پنجره زده نعره های عصبانی کشیده گاه گاهی دست خود را به پنجره های خیلی سنگین و کلفتی که حائل بود کوفته از پنجره بالا می رفتند. بالاخره پس از آنجا به یک خیابانی که شش درب ورودی تمام می شد رسیدیم. در تمام طول این خیابان قفس های خیلی قشنگ آویخته بود که اقسام مختلف طوطی در آن بود و هریک به یکی از شاخه های درخت های اطراف جاده آویخته شده بود مختصر گردش در باغ خاتمه یافته برای بازدید و تماشای ساحل حرکت کردیم یک باران شدیدی در آن ضمن شروع شد ولی چون شبیه به یک بارانهای رگباری بود. لذا مدتی در یک کافه نزدیک نشسته پس از بند آمدن باران جاده خود را گرفته بالاخره وارد بندرگاه شدیم. از دو طرف دو جاده سراسیمب تا ساحل می رود ولی ما پله های طرفین را گرفته داخل یک قهوه خانه خوش فرم قشنگ که در مقابل او ساخته شده وارد شده مدتی در آنجا نشسته مشغول تماشا و سیر حرکت کشتی ها شدیم. ساعت شش بعد از ظهر بود که گردش ما در انورس خاتمه یافته با راه آهن به طرف بروکسل مراجعت نمودیم. در اینجا به شناسایی یک شخصی خیلی مهربانی که موسوم به پیتر^۱ بود موفق شدیم که آرشیکت^۲ بود ولی در مدت جنگ در قسمت هوایمایی کار کرده و فوق العاده با ما مهربانی کرد. [او] از ما خواهش کرد که پس از ورود به بروکسل دعوت او را قبول نموده یک چائی با هم صرف نمائیم بنا به خواهش مشارالیه در بروکسل چائی صرف نموده در ضمن آدرس ما را گرفته خداحافظی نمودیم. روز بعد صبح زود بود که تلفن صدا کرد. از خواب بیدار شدم مهمانخانه چی می گفت مسیو پیتر مایل است با شما صحبت نماید فوری

۱. در اصل Petter.

۲. در اصل Architectur.

پایین آمدیم مشارالیه در سالن بزرگ منتظر ما بود. پس از سلام و علیک معلوم شد که آمده است ما را دعوت به نهار نماید که نهار را در منزل مشارالیه صرف نموده در ضمن ما را به زن خودش که گویا چینی بود معرفی نماید من مشغول صحبت بودم و تقریباً نزدیک بود که خواهش مشارالیه را قبول نمایم که آقای ورزنده وارد شده فرمودند بنا به درخواست من رئیس مدرسه ژیمناستیک بروکسل کلنل نون منتشر شما بوده و ساعت نه بایستی به آنجا برویم لذا چون دیگر به هیچ وجه ممکن نبود از رفتن به آنجا امتناع ورزیده لذا از پیتر عذرخواهی نموده، خیلی خیلی اظهار تشکر از مهربانی و از خوش اخلاقی مشارالیه نمودم و بنا شد که در آتیه روابط ما بین ما برقرار شود و با یکدیگر روابط خود را حفظ نمایم.

مدرسه ژیمناستیک

فوری رفقا لباس پوشیده یک اتوموبیل گرفته در خارج شهر به مدرسه ژیمناستیک رفتیم. سرهنگ رئیس مدرسه از ما پذیرایی کرد؛ یک شرحی اظهار، خوشوقتی از ورود ما به مدرسه و خواهش میرمهدی خان به بازدید مدرسه فرمود. پس از آنجا بنا شد که برای دیدن و تماشای قسمت‌های مختلفه و کلاس‌های متعددی که در آنجا بود حرکت نمایم. سالن اول که مخصوص شمشیربازی بود واقعاً خیلی جالب توجه و با یک ممارست و یک فرض فوق‌العاده که [...] این مملکت باشد کار نموده خیلی خیلی واقعاً جای تماشا و تحسین بود. پس از آنجا به سالن اسکریم^۲ رفتیم که چند نفر فلوره نمود. [...] خوبی و چست چالاک و یک چابکی که

۱. ناخوانا.

2. Scrim

۳. ناخوانا.

مخصوص این کارها و ورزش‌ها می‌باشد. پس از آن به سالن ژیمناستیک و بعضی سالن‌های دیگر رفته در هر جا سرهنگ که واقعاً شخص مهربان خوش اخلاقی بود ما را معرفی نموده و در ضمن ذکر نمود که آقای ورزنده سابقاً در اینجا بوده و چند سالی تحصیلات خود را خاتمه داده‌اند. پس از خاتمه گردش آقای ورزنده یک شرحی در مقابل عده زیادی صاحب‌منصبان بلژیکی و صاحب‌منصبان ارشد بیان نموده اظهار تشکر از پذیرایی دوستانه آنها نموده در ضمن به یادگار ایام گذشته که یکی از شاگردان این مدرسه بوده‌اند شرحی راجع به نتیجه خدمات خود در ایران و طریقه ورزش ایران بیان نموده که واقعاً طرف توجه عموم واقع شده، عموماً شروع به دست زدن نمودند. شاگردان این مدرسه عموماً صاحب‌منصبان قسمت‌های مختلفه بودند که برای یک دوره استاژ چند ماه به مدرسه وارد شده بودند ولی واقعاً یکی از مراکز خیلی خوب منظم بود که از هر جهت پروگرام‌های خیلی مرتب منظم برای پیشرفت متداوم درس خود برقرار نموده بودند. غرض از پذیرایی خیلی دلپذیر سرهنگ و کلیه صاحب‌منصبان رشید بلژیک یک یادگار خوبی در این مسافرت در قلوب جوان ما باقی ماند که بدیهی است فراموش ننموده تا ابد حفظ خواهیم نمود. پس از خاتمه گردش و بازدید به طرف شهر مراجعت نموده زندگانی امروز ما نیز مثل روز گذشته خاتمه یافت. روز بعد با ترن ساعت دو بعد از ظهر از شهر بروکسل خارج شده به طرف پاریس حرکت نمودیم.

کلکسیون تمبر

فراموش نمودم که در فوق ذکر نمایم در مهمانخانه‌ای که ما غذا صرف می‌نمودیم گارسون هتل از ما خواهش نمود که چند تمبر ایرانی به او بدهم چون همراه نداشتم به او قول دادم که توسط پست ارسال خواهم

نمود. در وقت رسیدن به شتله^۱ اول چیزی که دیدم یک پاکت پر از تمبری بود که همان گارسون برای من فرستاده بود و این شخص در مقابل، هرچند تمبری که برای او فرستادم تمبرهای جدیدی برای من ارسال نمود. به طوری که به واسطه مشارالیه دارای یک کلکسیون تقریباً کامل تمبر بلژیک می‌باشم. غرض از بیان این مطالب همانا رساندن مهربانی و قول این اشخاص می‌باشد که در تمام مدت عمرم اشخاصی به این خوش اخلاقی مهربانی و به آن سادگی مشاهده ننموده‌ام. به واسطه اخلاق مخصوصی که سلطان این مملکت دارا بود، همیشه اوقات با کمال سادگی در معابر و نقاط گردشگاه حاضر شده در ضمن با کمال وطن خواهی و جدیت مشغول کار و رتق و فتق امور مملکتی می‌باشد خیلی خیلی طرف توجه اهالی بوده در این موقع که یکی یکی سلطان اینجا از تخت و تاج و ازگون نموده به واسطه خیانت یا لاقیدی از حقوق اسلاف خودشان محروم می‌باشند این سلطان با اقتدارتر و عظمت‌تر گردیده و در قلب هر بلژیکی یک محبت مخصوص و احترام غیر قابل تصویری راجع به او می‌باشد.

باز خاک فرانسه

به محض ورود به پاریس فوری خدمت رئیس میسیون رفته پس از مدتی صحبت فرمودند که کلیه عده‌ای که در رژیمان می‌باشند برای مدرسه سن سیر تعیین شده‌اند و در ضمن اظهار رضایت از عموم صاحب منصبانی که در این رژیمان بودند فرمودند. فوری پس از خروج از خدمت ایشان به طرف شتله^۱ حرکت کرده فراموش نمی‌نمایم که به واسطه سرگرمی رفقا با یک خانم قشنگی که به بُردو^۱ می‌رفت چند عصا و یک مقدار اسباب ما در واگن باقی ماند زیرا خیلی دیر خبردار شدند که ما وارد گار شتله^۱ شده‌ایم.

۱. در اصل Bordeaux.

باری باز پس از ورود به شتله زندگی سابق خود را تمدید نموده و دیگر چون اواخر زندگانی ما در رژیم بود لذا تمام تعلیمات ما نیز خاتمه یافت. تا آنکه ۱۰ اکتبر^۱ از طرف رئیس رژیم یک دعوتی از صاحب‌منصبان فرانسه و ما شده بود پس از آنکه عموم در ساعت ده حاضر شدند رئیس رژیم از جای خود برخاسته به طریق ذیل زبان به سخن گشود: آقایان صاحب‌منصبان ایرانی خوشبختانه آن طوری که ما منتظر بودیم در ظرف چند روز زندگانی خود با ما صاحب‌منصبان فرانسوی یک حس رفاقت و دوستی باقی گذارده و یک نوع نجابت و اصالتی از عموم شما به طوری مشهود شده که اخلاق و رفتار شما را نه من بلکه عموم صاحب‌منصبان رژیم تصدیق نموده تعلیمات شما نیز در ظرف این مدت، بدیهی است تا اندازه‌ای ناقص بوده ولی مطابق راپورت صاحب‌منصبان مربوطه با جدیت مخصوصی صورت یافته‌اند تا به حال آن قسمی که باید خود را حاضر برای دخول در مدرسه سن سیر نموده‌اید. شما همیشه در جزو صاحب‌منصبان رژیم و رفقای ما محسوب شده من و کلیه صاحب‌منصبان هیچوقت سه ماه مدت توقف شما را در این رژیم فراموش ننموده و در قلوب خود یک حس دوستی و رفاقت از شما نگاه خواهیم داشت. من کلیه حرکات و رفتار جالب توجه و خوب شماها را به مقامات مربوطه راپورت نموده و دخول شما را به مدرسه سن سیر درخواست نموده‌ام.

در خاتمه از عموم شما خداحافظی نموده و امیدوارم که با کمال خوشی و خدمت دو سال خود را در مدرسه سن سیر به سر برده با یک رشته معلوماتی که به حال مملکت شما یقین است بسیار مفید خواهد بود مراجعت نموده در ضمن دوستی صاحب‌منصبان فرانسه را حفظ نموده، دولت و مملکت فرانسه را چون وطن ثانی خود بدانید در خاتمه من

۱. مطابق با تفریم جیبی ۱۹ اکتبر ۱۹۲۳.

گیلاس خود را به سلامتی دولت شما و صاحب‌منصبان ایرانی سر می‌کشیم. آقای میرمهدی خان پس از خاتمه نطق سرهنگ نیز شروع به صحبت نمود. پس از خاتمه مجلس چند عکس در حیاط سربازخانه با سرهنگ برداشته شد. از عموم صاحب‌منصبان خداحافظی نمودیم. اسباب‌های خود را برداشته برای حرکت به طرف پاریس حاضر شدیم. در گار راه آهن یک نفر از صاحب‌منصبان که واقعاً فوق‌العاده نسبت به عموم ما مهربانی و خوش اخلاقی نموده بود برای مشایعت ما حاضر شده بود. کاپیتان باشلوا^۱ که واقعاً هیچوقت نصایح و گفتار این شخص را فراموش ننموده نجابت و اصالت او را به خاطر خواهم آورد.

بالاخره خداحافظی با عموم اشخاصی که به مشایعت ما آمده بودند نموده سوار ترن شدیم. ساعت هفت بود که وارد پاریس شده و یک رژیم خاتمه یافته بایستی وارد مدرسه سن سیر شده دیگر این زندگانی جدید چه خواهد بود و به چه قسم به ما خواهد گذشت، در هر صورت دو سال بایستی در این جا مانده دو سال شب و روز خود را در این مدرسه به سر بریم.

«گار حضرت عبدالعظیم»

۱۵ اکتبر^۲ صبح ساعت هشت صبح عموم رفقائی که در رژیمان ۳۲ بودند به استثناء میرمهدی خان ورزنده حاضر شده به طرف گار مَن پاراناس حرکت کرده، تجسس نمودیم که ترن چه ساعتی خواهد رفت. معلوم شد که در پنج دقیقه فوری وارد راه آهن شده تمام در یک اطاق نشسته فکر می‌کردیم که آیا زندگانی آتیه ما به چه قسم بوده و چه طور مدرسه به نظر ما پیش آید. ترن حرکت نمود در تمام عرض راه به اطراف نگاه نموده

۱. در اصل Bachelot.

۲. در تقویم جیبی ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳ ثبت شده است.

لاینقطع صحبت از مدرسه و از زندگانی آن که به کلی بر ما غیر معلوم بود کرده، حدس‌ها، زده تصورات می نمودیم یک مرتبه ملتفت شدیم که وارد گار سن سیر شده ایم. فوری از ترن خارج شده چه گار کوچکی شبیه به گار حضرت عبدالعظیم بلکه کوچکتر، فقط گار در یک نقطه مرتفعی است که چشم انداز خوبی به اطراف دارد. از اینجا یک رشته عمارات سیاهی که به شکل مربع ساخته شده در طرف چپ دیده در تمام این ده کوچک این قسمت عمارات مهم. بالاخره از گار به واسطه پله‌های بسیاری که بود پایین آمده وارد یک کوچه موسوم به گذر کالبر^۱ بود شدیم که یک نشیب فوق‌العاده تا خیابان راه پل سن سیر [...] داشت شده از کافه مقابل سؤال کردم مدرسه سن سیر کجاست، با دست اشاره به جاده مقابل نمود. وارد جاده که شدیم در مقابل خود یک درب بزرگی را مشاهده نمودیم که عبارت ذیل نوشته شده بود مدرسه ویژه نظامی^۲ به محض رسیدن به درب بزرگ یک نفری که از قرار معلوم دربان بود و بیچاره عاری از هر کبریا بود جلو آمده از ما سؤال کرد که چه می خواهیم؟ کاغذ خود را نشان دادیم ما را به طرف داخل هدایت نمود. یک پله را نشان داد، از پله بالا رفته در جلو درب کوچکی یافتیم. درب را باز کرده یک نفر یاور پشت میزی نشسته بود کاغذ رژیمان خود را به او ارائه داده فوری مشارالیه اسم هریک از ما را برای گروهانی نوشته اسم چاکر را برای سه، درس را برای گروهان دو نوشته اجازه داد که خارج شده وارد مدرسه شویم.

مدرسه سن سیر

غرض از شرح زندگانی این مدرسه نه آن است که سختی‌ها و بردباری خود و رفقای خود را شرح داده، به نظر عموم برسانم که تا چه اندازه

1. Passage Calbert

۲. ناخوانا.

3. Ecole Special Milit

تحمل ناملایمات را نموده از سختی و بدبختی که فضای این مدرسه را فراگرفته تا آخر با کلیه مهربان و دوست برای یک یک بوده دست به گریبان بوده به چه قسم دو سال در این کنج بیغوله بدون یک کلمه صحبت، هر ناملایمتی را تحمل و هر بدبختی را قبول نمودیم به انتظار اینکه آخرین روز زندگانی فرارسید، خیر، غرض اساسی از شرح زندگانی دو سال این موضوع نیست، غرض اساسی من آن است که وجداناً کلیه گزارشات مدرسه را که یکی از بزرگترین مدارس نظامی عالم محسوب می‌شود بیان نموده و به واسطه شرح زندگانی دو ساله خود ثابت نمایم که در مدرسه‌ای که سرمشق شاید تمام مدارس عالم باشد چه کارها و چه پیش آمدها چه خبطها و چه غلطها شده چه طرفداری‌ها و چه موضوع‌هایی پیش می‌آید تا آنکه آقایانی که در ایران ما جز تنقید و مذموم‌گویی کل اساس و اوضاع مملکتی ما کاری ندارند و از برای اثبات حرفها و اظهارات خود، اروپایی‌ها را نشان داده می‌گویند، اما نگاه به این متمدنین نموده ببینید قانون نزد آنها چیست؛ یا اطاعت و دیسیپلین در نظام آنها چه بوده یا مثلاً انصاف تا چه حد می‌باشد. خیر، شما ایرانی می‌باشید شما بایستی خوشحال و مسرور از وطن و از ملت خود بوده اخلاق و اطوار اجداد خود را حفظ نموده عادات دیرین پدرانتان را تا ابد حفظ نمایید. هیچوقت بی‌جا حرکات هم وطنان خود را تنقید ننمائید و سرمشق از اروپائیان در این وقایع اخذ نمائید. چون اروپایی، یک نفر اروپایی، هر یک نفر ایرانی در هیچ چیز ترجیح نداشته به همان قسم که ممکن است ایرانی بد اخلاق یا دارای بزرگترین معایب باشد او نیز بوده، بلکه از حیث بعضی نکات او عقب‌تر از یک نفر ایرانی باشد این فقط جامعه و کلیه فلان ملت است که بر ما ترجیح داده شده به واسطه جدیت فرد، فرد خود امروزه دارای ترقی و مقام امروزه شده‌اند. بعضی اخلاق‌های مسموم است که ما را همیشه عقب‌گذارده علاوه بر خیانت و وطن‌فروشی که در نزد خیلی‌ها

پیدا می‌شود همان بدگویی و معاندت اسباب خرابی کارها می‌شود. اگر نگاه کنید کار رؤسا و اولیای امور سابق ما همیشه ضد یکدیگر بوده برای زمین زدن و محو نمودن اثر کار شخصی که قبل از او بوده نقشه جدیدی برای کار خود طرح نمود و بلکه جدیت می‌نماید به یک قسمی نقشه سابق را محو نماید. پس تمام مدت جدید اولیا و رؤسائی که پی در پی زمامدار اموری می‌شدند به همین قسم بوده است. در حال زندگانی دو سال را بدون هیچگونه ملاحظه خوب یا بد با کمال سادگی با کمال فکر شرح داده و جداناً اصل گزارشات را به رشته تحریر خواهیم آورد. و مخصوصاً از برای آنکه برسانم که تحصیل در هر کس مؤثر نبوده و ممکن است پس از چند سال تحصیل باز دارای همان اخلاق سابق و رفتار گذشته خود باشد این است که در ضمن زندگانی یک نفر از رفقای ایرانی را بدون شرح و ذکر اسم بیان نموده فقط شرح آن از برای آن است که پی به تکبر و نخوت برده بالاخره به جهالتی که آن وجود بیچاره را تا آن زمان فراگرفته بود بیان نمایم.

تاریخ تأسیس مدرسه سن سیر

در مکان حالیه در نقطه‌ای که امروزه مدرسه سن سیر اولین مدرسه نظامی فرانسه واقع می‌باشد منزل و مأوای مادام منتین^۱ منزل داشته که حالیه نیز اکثر آثار و علائم او یافت شده قبر او نیز به یادگار در نمازخانه^۲ مدرسه می‌باشد. مادام منتین یک مدرسه دخترانه‌ای در این نقطه تأسیس نمود و مدتی مدرسه مذکور بود تا آنکه بنا به تصویب...^۳ می‌باشد مدرسه پیاده نظام وقت در این نقطه تأسیس شود. ولی برای تهیه و تدارک آن بایستی قبلاً در مدرسه [نظامی ناحیه] فلش^۴ خود را حاضر نموده وارد آن

1. Mentene

2. Chappelle

۳. جای خالی در اصل.

گردند. در زمان ناپلئون اول مطابق تصویب مشارالیه بنا شد که برعکس گردد. یعنی تهیه و مدرسه نظامی را در سن سیر نموده بعد وارد نظامی ناحیه^۱ فلش شوند ولی این تصویب نیز طولی نکشید که باز به حال اول خود رجعت نموده و از آن تاریخ تا به امروز باقی مانده است. برای ورود به مدرسه سن سیر نیز قبلاً تحصیلات لازمه را در لیسه‌های بزرگ نموده یا ممکن است در مدرسه فلش حاضر نمایند.^۱

روز اول ورود به مدرسه^۲

من هیچوقت روز اول مدرسه سن سیر را از خاطر خود فراموش نکرده و از نظر دور نخواهم کرد چون روزی بود که واقعاً آن تصورات واهی و تصورات بی‌اصل سابق را درهم شکست، روزی بود که ما را به یک زندگانی جدید هدایت نمود.

ساعت ده صبح است پس از آنکه وارد دفتر یاور شدیم پس از نوشتن و [...] برای شناختن نقاط مختلفه مدرسه ما را با شاگردان قدیمی که به منزله وکلای ما بودند فرستادند. به طور عموم این اشخاص چون ما با لباس خودمان بودیم با کمال احترام با ما رفتار نموده تمام نقاط مدرسه را نشان داده قانون‌های داخلی مدرسه و نکاتی که عجالتاً از روز اول برای ما لازم بود شرح دادند. پس از آن شیپوری زده شد گفتند شیپور نهار است. ما را با همان لباس‌ها هدایت، به یکی از اطاق‌های نهار بردند. تمام فرانسویان که آنها نیز مثل ما تازه وارد شده بودند با کمال حیرت به سر و وضع ما نگاه کرده از فرم غریب و عجیب ما تعجب می‌نمودند. باری در

4. Fleche

۱. بیست و پنج صفحه - صص ۵۸ تا ۸۳ - از متن اصلی که به یادداشت‌های پراکنده و ناخوانایی در باب تشکیلات سازمانی و تعلیمات مدرسه شباهت داشت حذف شد.
۲. مطابق تقویم جیبی دوشنبه ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳.
۳. ناخوانا.

یک گوشه ما را جای دادند. هنوز ما ننشسته بودیم که شیپور جدیدی زده شد. تمام شروع به غذا نموده، هیچ کس حرف نزده هر کس مشغول کار خود می‌باشد. ما که تا به حال غذاهای خارج را خورده به این غذاها سروکاری نداشتیم با یک چشم بدی به آنها نگاه کرده قدری نان خالی صرف کرده، پس از چند دقیقه شیپور جدیدی زده شده همه خارج شدند ما نیز مثل سایرین خارج شده باز شاگردان دور ما جمع شده ما نیز با یکدیگر صحبت از ساعت اول مدرسه نموده منتظر پیش آمدهای جدیدی بودیم.

ساعت یک بود که همان وکلایی که ما را برای تماشا کردن اطاق و نقاط مختلف مدرسه هدایت کرده بودند آمدند که بیاید لباس بگیرید. ما را وارد یک سالن خیلی مطولی که هر قسمت آن به واسطه یک تجیر و یک قسمت لباس اشغال شده بود وارد نموده از اول یک چادر شب خیلی بزرگ که بارانی بود به ما داده مختصر آنکه در این خط سیر مربع مستطیل که طی کردیم باور نمائید که چه اندازه‌ها سرزنتش از طرف این آقایان متمدنی که پشت گارهای خود نشسته بودند شنیدم. ولی روز اول بود بایستی از اینها خیلی پرهیز کرده حرفی نزده، مطابق صورت، لوازماتی که در چند صفحه قبل ذکر شده به ما لباس و لوازمات داده شد؛ به اندازه‌ای باور نمائید که این لوازمات سنگین بود که من قادر به حمل و نقل آن نبودم از اوقات تلخی خود چه عرض نمایم از آتیه هزاران فحش به خود داده کلیه لباس نظامی خود را کنده در داخل این چادر شب بزرگ گذاردم.

یکی از همان وکلایی که دقیقه‌ای پیش با من با کمال تربیت و خوبی حرف می‌زد و در گوشه‌ای با خنده و تمسخر به حال من نگاه می‌کرد پیش آمده گفت من برای [...] این بار شما را کمک می‌نمایم با یک جان‌کندن و یک سختی بسیاری بالاخره بار شتری را نزدیک پله‌های مربوطه رسانیده

تصور نمائید که در هر پله یک مرتبه بار را پایین گذارده نفس تازه نموده مجدداً بالا رفته بالاخره پس از نیم‌ساعتی وارد اطاق شده محلی را که تعیین نموده بودند اشغال کرده برای دفعه اول همان وکیل فوق‌الذکر طریقه ترتیب و بسته‌بندی اثاثیه^۱ را به من نشان داده در ضمن بعضی دستورات جدید به من داده بالاخره خود را به لباس شیطانی درآورده با بازرس‌هائی که لاینقطع از راست و از چپ می‌غرید، از پله‌ها پایین آمده حیران و سرگردان نمی‌دانم چه بنمایم بالاخره راه سالن کنفرانس^۲ را پیدا کرده داخل در سالن شده در جای خود قرار گرفتم. خدایا چه اوضاعی است من چه بکنم؟ لاینقطع اینها از اطاق خارج شده از پله‌ها بالا رفته؛ پایین آمده از هر کسی می‌پرسم آخر کجا می‌روید چه می‌خواهید بنمائید یک تنه به من زده - زرشک^۳ - دیگر به من چیزی نگفته خدایا چه بایستی کرد. بالاخره من هر جا که رفتن عقب آنها رفته هر کاری آنها نمودند، من نیز مثل مقلد نمودم. باز یک موقع شیپور زده شد مثل برق از جاها برخاسته یک نفر از وکیل‌ها داد می‌زد: آخری پنج روز [...] فشار آورده چندین نفر افتاده چه افتضاحی، بالاخره از سالن خارج شده تمام نشده هنوز در هر پله یک نفر از شاگردان قدیمی ایستاده فریاد می‌زد، باز به راست نگاه کن کلاحت را بردار یا... از پله پایین بیا ولی من هر چه خود را حاضر کردم و فکر کردم که چه نمایم حاضر به این امر نشده بدون آنکه اعتناء به این موضوع‌ها نمایم با یک جدیت بسیاری بالاخره پایین آمده به فشار داخل سالن غذاخوری^۴ مرا نموده یک وقت ملتفت شدم که تا نزدیک جای خود آمده‌ام - شاید به حرف‌های من بخندید حق دارید، کسی که از سن سیر نیامده نمی‌تواند حس نماید - بالاخره در سر جای

۲. در اصل etude.

۴. ناخوانا.

۱. در اصل Paquetage.

۳. در اصل All! Mon oeil.

۵. در اصل reflectoir.

خود قرار گرفته مثل صبح شیپور زده شده مثل همه نشسته ولی دیگر از گرسنگی هر چه صبح امتناع ورزیدم، حال با کمال خوبی و با کمال میل صرف نموده قدری آب نیز خورده پس از زدن شیپور جدید خارج شدم. حال می خواهم دستشویی^۱ را پرسم از هر کسی می پرسم یک تنه به من زده هزاران تحقیر مرا کرده با کروکو^۲ بالاخره یکی از اشخاصی که ساده‌ای مثل من بود به من نشان داد. خیلی از او اظهار ممنونیت کرده.

بالاخره بعد رفیق عزیز خود را پیدا کرده قدری از بدبختی جدید خود صحبت نموده؛ مدت یک ساعت نمی دانم که از کجاها ما می توانیم برویم از هر جا صدای داد و بیداد بلند هر کدام از قدیمی‌ها به یک قسمی داد زده یک نوع اطاعت دیگر نوع جدیدی می خواهد. بالاخره پس از آنکه به کلی دل مرده و خسته از دیدن این اوضاع و زندگانی جدید شدیم با یک تأثیر و تألم فوق‌العاده‌ای از پله‌های بسیار بالا رفته وارد اطاق خواب شده رفتیم قسمت خود. باری وارد تختخواب شده یک دفعه اسباب‌های یکی از شاگردان که در هوا پریده، تخت یکی است که واژگون شده داد و بیداد است که بلند شده جعبه‌هاست که به اطراف انداخته [...] است که به سر و صورت من می خورد واقعاً نمی توانم بیان کنم که چه حال غمگین، و چه دل به کلی شکسته‌ای در آن شب داشته تصور نمائید که ساعت‌های خیلی زیاد بدون آنکه خواب در چشم رود در یک گونه دریای خیال لایتناهی سیر نموده زندگانی سابق و حالیه را با هم سنجیده، خود جهت را نمی دانستم که چیست، چه تغییر پیدا شده چه باعث شده که زندگانی بدین درجات خیلی پست سقوط نماید.

در این غم و غصه و در این تصورات بودم که چشمم به هم رفته در همان رویا داخل شده هنوز باور نمائید ساعتی نگذشته بود که شیپور زده شد هنوز شیپور تمام نشد که داد و گله بلند شده - مرگ بر یونیفورم -^۴

۱. در اصل W.C.

۲. در اصل Croco.

۳. ناخوانا.

۴. در اصل a bas Les Formes.

مثل کش یا یک جسم مرتجعی نموده از جاها پریده با یک سرعت فوق‌العاده‌ای مشغول جمع‌کردن رختخواب و لباس‌های خود شده من نیز مثل سایرین کردم. ولی آخر کسی به من نمی‌گوید چه بایستی کرد. ولی باز هر چه بود مثل سایرین کرده دیرتر از سایرین پایین آمدم - چون آنها هیچ‌کدام سر و صورت خود را نیز شستشو نداده پایین آمدند در صورتی که من عادت نداشتم - هنوز از پله‌ها پایین نیامده بودم که دیدم دو مرتبه همه بالا می‌آیند من هم عقب آنها را گرفته بالا آمدم باور کنید که بیش از ده مرتبه یا بالا رفته یا پایین آمدم. بالاخره وارد سالن شده باز مثل روز گذشته تا ساعت نه بود که باز شیپوری زده شد مثل صبح [قبل] هر کس به طرف درب دویده بالطبع مثل سایرین نمودم بالا رفتم دیدم مشغول درست کردن رختخواب‌ها می‌باشند. ولی با چه دقتی که بایستی به کلی خطوط اطراف آن مشخص باشد خدایا چه بکنم. حتی بعضی‌ها برای آنکه خیلی خیلی خوب مستقیم باشد [...] آورده بودند. این حرکت آنها خیلی اسباب خوشحالی و جلب‌نظر و کلا بود که می‌دیدند از آنها حساب برده کار خود را با کمال خوبی صورت می‌دهند.

بالاخره پس از آنکه زیر تخت‌ها جاروب شده رختخواب‌ها مرتب شد وسایل، بسته‌بندی^۱ و درست مسطح شد. اطلاع دادند که در سر جای خود باشید چند مرتبه فرمان خبردار به راست و به چپ نظام داده شد تا آنکه نایب رسد که گویا کمک گروهبانی را عهده‌دار بود وارد شده از جلو هریک گذشته اسباب‌ها و لوازمات او را نگاه کرده یک نگاهی به سر و پای او نموده آن وقت یک داد و بیدادی بلند می‌کرد یا گوشه یکی از بسته‌ها را گرفته می‌کشید که تا آخر همه سرازیر می‌شد. داد و بیداد بود که در تمام خوابگاه^۲ از این شخص بی دست بلند شده بود بالاخره پس از

۲. در اصل Paquetage.

۱. ناخوانا.

۳. در اصل Dortoir.

نیم ساعت داد و بیداد پایین رفته یک دادی از وکلا بلند شد که در یک دقیقه نبایستی کسی در اطاق باشد. باری باز با قدم دو معمولی پایین آمده، پله‌ها را سه تا یکی پیموده وارد اطاق شدیم معلوم شد که یک کنفرانس می‌باشد یک مداد و قلمی برای کنفرانس برداشته پایین آمدیم هر گروهانی را حاضر کرده بودند. ما نیز در سر جای خود حاضر شده راپورت گروهان را که به سبکی به سرعت وکیل کشیک می‌خواند؛ من چیزی نفهمیدم. خوانده شد حرکت کردیم برای [۱] ولی بخش این [۲] با اطاق‌های درسی که ما در ایران داریم خیلی بهتر است. چون بعضی شرح و بیان لازم است از ساختمان آن بنا شروع کرده به تخته گچی ختم کرد. چون در کلاس‌های درس ما در ایران غیر از یک اطاق معمولی چیز دیگری نبود.

باری یک اطاقی است که مثل تأثر به قسمی ساخته شده که تا صدر اطاق ممکن است نشست؛ به اندازه پانصد نفر در این اطاق می‌باشد. ولی به قسمی که از آخرین طبقه به خوبی تمام اطاق را مشاهده می‌نمایند. در آخرین طبقه که مطابق سطح خاک باشد یک میز بزرگی قرار گرفته که در روی آن یک قسم جای کاغذی که ممکن است بلند نمود یا کوتاه کرد می‌باشد. در اطراف آن صندلی‌های خیلی زیاد برای اقلأ پنجاه نفر قرار داده تمام اطراف اطاق پر است از نقشه‌های مختلف روی سه تابلوی سیاه قلم درس امروز به طور اختصار نوشته شده یک چوب خیلی بلند برای نشان دادن نقشه‌های بالاگذارده شده، یک شیشه آب برای شخص ناطق با یک گیلان گذارده شده. پس از آنکه هر کس در سر جای خودش که تعیین شده بود - و خارجی‌ها تمام در جلو بودند - قرار گرفت. در مقابل باز شده ژنرال رئیس مدرسه وارد شد با یک عده خیلی زیادی صاحب‌منصبان که تمام سرهنگ، یاور تا سلطان می‌باشند.

ژنرال اجازه نشستن داده هریک از صاحب‌منصبان در سر جای خود

قرار گرفته یک نفر سلطان پشت میز آمده از سرتیپ رئیس مدرسه اجازه صحبت خواسته با یک فرانسه خیلی فصیح خیلی خیلی شمرده و خیلی داغ شروع به صحبت نمود از دوران باستان^۱ شروع به صحبت نمود. بعضی اوقات برای نمودن بعضی از نکات رجوع به نقشه‌های اطراف اطاق کرده، پس از آنکه یک ساعت با یک قسم کنفرانس خود را به خاتمه رسانید رو به سرتیپ نمود اطلاع داد. سرتیپ از جای برخاستند بعضی نکات سلطان مذکور را که یکی از صاحب‌منصبان متخصص در شعبه تاریخ بود بحث نمود. بعضی نکاتی که خودش می‌دانست به بیانات سلطان اضافه کرد. اجازه خروج داد باز مثل روز گذشته شیپور زده شد. مثل معمول در سر نهار حاضر شدیم ولی دیگر به آن قسم بد و به‌طور نامطبوعی به اغذیه نگاه نکرده بلکه با کمال خوبی شروع به خوراک کرده حتی قهوه سیاهی را که روز گذشته نخورده و فوق‌العاده تکذیب نموده بودم، آشامیده از سر نهار خارج شدیم.

حال دیگر تا اندازه‌ای عادی به اوضاع شده، دیگر کم‌کم پی به کار برده می‌دانم چه بایستی آتیه بکنم. بعد از ظهر بود که باز لباس پوشیده [...] گرفته پایین آمدیم دیدم ما را تقسیم کرده هریک از ما را به یکی از قدیمی‌ها برای مشق دادند؛ برای من بیچاره که هزاران مرتبه از سر گرفته خم کرده و به اصطلاح خود صاحب و سلطان مملکت ایران می‌باشم شروع به راست راست و به چپ چپ نموده. چون خیلی تند دو می‌نمودم، می‌پرسد که شما نظامی هستید؟ گفتم شاید به صاحب رسد اطلاع داده صاحب رسد گفت اگر شما مایل باشید ممکن است درخواست کنید از این مشق‌ها شما را معاف نمایند. گفتم شاید رئیس میسیون ما خودش با این موضوع فکر کرده خودش به مدرسه بنویسد. بالاخره پس از مراجعت از مشق دیدم تمام رقفا به حال من بیچاره

۱. در اصل Antiqué.

۲. ناخوانا.

گرفتار بوده از زندگانی خود می‌نالند و واقعاً حق داشتند. مطابق شرحی که در صفحه بعد خواهم داد شاید هر کسی پس از قرائت این صفحات وجدان خود را حکم قرار داده راجع به من و رفقایم قضاوت نماید و فکر نماید که آیا از برای ما انصاف بود که به این قسم مدتی وقت خود را صرف به راست راست و به چپ چپ در مدرسه نمایم یا آنکه بهتر بود که وقت خود را صرف یک نکات لازم‌تر و بهتری نمایم. بالاخره شب بود که یک نفر سلطان [آمد] که ارشد صاحب‌منصبان ایرانی را برای دیدن ژنرال بفرستید. رفقای مدرسه مرا برای این کار تعیین نمودند. من نیز فوری از سالن خارج شده به سمت صاحب‌منصب مذکور که سلطان پیرمردی بود برای رفتن به نزد ژنرال حرکت کردم. پس از عبور از پیچ و خم از دالان‌های خیلی مطول مرا داخل در یک اطاق بزرگی نموده که اطاق انتظار بود. من در اطاق نشسته تا آنکه درب اطاق مجاور باز شده یک شخص - که با صدای خیلی غریبی حرف می‌زد -

اولین مصاحبه با ژنرال تانان و درخواست من و رفقای من، جواب رئیس مدرسه^۱

وارد اطاق شدم یک چراغ برق که یک روپوش قرمزی آن را دوره نموده بود اطاق را یک رنگ مخصوصی داده روشنایی قرمز رنگ آن تمام نقاط اطاق را روشن نموده در پشت میزی یک شخص عاقل مردی که از وجنات صورتش زنده‌دلی، یک خطوط مخصوص فراست و زیرکی هویدا و واضح بود نشسته، پیشانی باز و پهن او قوای فکری او را می‌رساند و به آن قدری کمی سیبیل‌های سیاه و سفید تاییده؛ ریش تراشیده در صندلی راحتی^۲ خود غرق کار به محض ورود من، و صدای در، سر خود را بلند نموده جواب سلام مرا داده دستی داده با یک

۱. مطابق تقویم جیبی: ۲۴ اکتبر ۱۹۲۳. ۲. در اصل Fauteuil.

مهربانی و گشاده‌رویی مرا دعوت به نشستن نمود، یک صندلی را به من نشان داد.

پس از نشان دادن صندلی به این قسم شروع کرد من خیلی خوشوقت و خشنودم که باز یک عده از صاحب‌منصبان ایرانی در مدرسه چون ارتقاء‌های سابق وجود دارند، امیدوارم که شماها نیز قائل به این گردید که نتایج خیلی خیلی خوب برای وطن خود از این مدرسه گرفته خوشحال و مسرور به اوطان خود مراجعت نمائید. ولی چون بعضی از درخواست‌ها و بعضی اظهارات از طرف صاحب‌منصبان و معلمین شده بود این بود که لازم دانستم با ارشد صاحب‌منصبان ایرانی صحبت نموده به‌طور قطع بدانم چه نکات و چه درخواست‌های شما دانسته به چه قسم من می‌توانم رسیدگی نمایم.

— جناب سرتیپ به‌طوری‌که فرمودید ما عده‌ای صاحب‌منصبان ایرانی از مملکت خود برای تکمیل اطلاعات نظامی خود و دیدن و فراگرفتن اطلاعات و تعلیمات نظامی که بعد از جنگ در مدارس نظامی فرانسه اقتباس شده به فرانسه اعزام شده‌ایم. هر یک از ما علاوه بر سابقه خدمات خود در نظام مملکت ایران یک سابقه نیز در نظام فرانسه داشته مدت سه ماه در رژیم فرانسه کار نموده‌ایم. لذا تنها درخواست رفقای من آن است که در صورت امکان و در صورتی‌که رای حضرت عالی قرارگیرد در صورتی‌که سال اول مدرسه برای ما لازم نباشد ما را به سال دوم مدرسه اعزام داشته یا آنکه امر بفرمائید که ما را از تعلیمات ابتدایی که دارای هیچ‌گونه اهمیت و نتیجه نیست معاف بدارند که در ازاء وقت خود را صرف یک نکاتی که لازم‌تر است بنمائیم.

— خیلی خوشوقت بودم اگر چنانچه ممکن بود درخواست شماها را یک، یک قسمی خودم مشخصاً رسیدگی نموده خاتمه دهم؛ چون

می دانم که واقعاً برای اشخاصی که در نظام خدمت کرده در مدارس نظامی بوده یا حتی مدتی در رژیمان بوده اند خیلی سخت و دشوار است که به این قسم شروع نمایند. ولی از طرفی از طرف وزارت جنگ فرانسه حکم شده است که من به کلی راجع به کار صاحب منصبان ایرانی مطیع رئیس میسیون شما ژنرال حبیب الله خان بوده و بدون اجازه او تصمیم جدیدی راجع به شما نگیرم. مشخصاً ژنرال حبیب الله خان درخواست کرده که با شما مثل فرانسویان رفتار نمایم. حال که درخواست شما این است من از ژنرال شما حبیب الله خان درخواست خواهم کرد دو روز دیگر به مدرسه آمده با مشارالیه مذاکره نمایم. حال اگر شما نیز مایل می باشید ممکن است به شما اجازه داده شود که فردا از مدرسه خارج شده با رئیس خود صحبت کرده تا به طور حتم تکلیف شما تعیین شود.

دیگر حرف قاطع بود و جوابی من نداشتیم بدهم. تشکری نموده سلامی داده اجازه خواستم خارج شده، نزد رفقا آمده مواقع را کماکان برای آنها شرح دادم. روز بعد که روز شنبه بود صبح به ما اجازه دادند که ما خارج شویم. پس باز چون مایل نبودیم که مثل سن سیری ها خارج شویم ملبس به لباس نظامی خود شده راه پاریس را گرفته مستقیماً به مهمانخانه دتنور^۱ آمدیم.

مصاحبه با رئیس میسیون جواب مشارالیه، تصمیم قاطع او، جواب فوری^۲

حال درست به نظر بیاورید قبل [...] را که ما هفت، هشت نفر اینجا آمده می خواهیم رئیس میسیون خودمان را ملاقات کنیم. بالاخره بنا شد که من

۱. در اصل Deteneur.

۲. مطابق با تقویم جیبی: شنبه ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳.

۳. ناخوانا.

نزد ایشان بروم تلفن زده خود ایشان جواب دادند که بالا بروم. فوری به اطاق ایشان رفته داخل شدم پس از سلام، جواب فرمودند که با مدرسه سن سیر چطور است، کارها خوب است یا خیر؟ عرض کردم جناب سرتیپ چون بعضی اشکالات در مدرسه بود این است که از طرف رفقای رژیمان ۳۲ خود خدمت حضرت عالی شرفیاب شدم که شاید به یک قسم رفع اشکالات شده. چه اشکالاتی؟ به طوری که حضرت عالی مطلع هستید درست است ما صاحب‌منصبان ایرانی این اندازه‌ها دارای تعلیمات نظامی نبوده قابل مقایسه با صاحب‌منصبان فرانسه نمی‌باشیم. ولی در ضمن ما یک اطلاعاتی داشته، هیچ و هیچ نیستیم. ما در ایران در مدرسه نظامی خود به واسطه جدیدت معلمین ایرانی تا حد امکان و تا اندازه‌ای که ممکن بوده است کار نموده و از طرفی علاوه بر این تعلیمات، سه ماه در رژیمان‌ها را به کلی بی‌فایده صرف نموده اقلاً تعلیمات اولیه قشون فرانسه را فراگرفته‌ایم. در هر صورت [...] ما به اروپا برای کار کردن آمده و نقطه‌نظر دیگری نداریم حاضر برای کار می‌باشیم ولی می‌خواستیم از مدت توقف خود استفاده کرده یک نکاتی را تحصیل نمائیم که برای مملکت ما نافع بوده، امروزه اگر مدتی وقت خود را در مدرسه سن سیر صرف به راست راست و به چه نمائیم برای ما اثری نداشته یک وقت تلف شدنی خواهد بود. درخواست ما آن است که یا در صورت امکان به کلاس دو مدرسه سن سیر اعزام فرمایند که سال آینده را صرف تحصیل مهمتری نموده و یا آنکه در صورت بودن در این کلاس از بعضی قسمت‌های بی‌فایده معاف فرمایند.

این چند کلمه حرف من به قدری در ایشان اثر نمود که بکلی برافروخته شده با خشم و غضب فرمودند شما هیچ نمی‌دانید، هیچ اطلاعاتی ندارید. فوری بدون آنکه وقت را تلف بنمایم عرض کردم جای

دوری نرفته ممکن است سؤال فرمایند. یک چمدان بزرگی که در کنار اطاق بود با کمال اوقات تلخی به زمین زده یک مقدار زیادی کتب به مدرسه سن سیر را بیرون ریخته اشاره به آنها نمودند که شما تمام این کتب را می‌دانید، عرض کرده جناب سرتیپ اگر ما تمام این کتب را ندانیم یک قسم آن را دانسته آن اندازه‌ای که ذهن ما اجازه داده و هوش و فراست داشته‌ایم بعضی نکات آن را ضبط نموده و حال هنوز در نظر داریم. خیلی خوب، رفقای شما کجا هستند بگوئید بیایند بالا من شماها را امتحان خواهم نمود.

امتحان

فوری رفقا را صدا کردم تمام در اطاق حلقه زده جمع شدند. جناب سرتیپ نیز با کمال دقت کتب را نگاه کرده کتاب توپوگرافی را برداشتند بعضی سؤالات نمودند. یکی از رفقا به کلیه سؤالات ایشان جواب داده قدری خطوط صورت ایشان باز شده کتاب را بسته فرمودند من منکر نیستم که شما یک چیزهایی می‌دانید و هر قدر ممکن بوده در ایران کار نموده‌اید ولی به هیچ وجه ممکن نیست که من بتوانم شما را به کلاس دوم سن سیر اعزام نمایم. چون شما یک عده فقط در اینجا نبوده، رفقای رژیمان دیگر در اینجا می‌باشند درجه تعلیمات نظامی شما درست است که به یک پایه نیست ولی من مایل نیستم که یک عده‌ای در سال اول و یک قسمتی در سال دوم باشند و از طرفی ممکن بود که من به مدرسه بنویسم که شماها را امتحان نموده اشخاصی که قابل می‌باشند به سال دوم بفرستند ولی به واسطه سختی که شما در زبان، امروزه دارید من خود حاضر به این مسئله نشده از شما می‌خواهم، اگر مایل می‌باشید شما را به مدرسه سن مکسین^۱ می‌فرستم ما نگاهی به یکدیگر کرده عرض کردیم ما حاضر می‌باشیم که کلیه به مدرسه سن مکسین برویم چون در اینجا کلیه

۱. در اصل Saint-Maixent.

اشخاص می‌باشند که سابقه نظامی داشته و به علاوه سال دوم را ممکن است صرف کار دیگری نمائیم. خیلی خوب عجالتاً شما بروید. درست در این موضوع فکر کرده ساعت سه بعدازظهر یکی از شما بیاید اینجا که نتیجه تمام خیالات شماها را به من بگوید. خداحافظی نموده خارج شدیم.

فکری نداشتیم، تصمیم ما قاطع بود. ساعت سه بعدازظهر من مراجعت کرده جناب سرتیپ تشریف داشتند فرمودند با اوقات تلخی که اشخاصی که مایل به سن مکسن می‌باشند بایستی یک درخواستی بنویسند که سال دوم را در هواپیمایی کار خواهند نمود. فوری خارج شده رفقا را مطلع کرده مطابق دستور و حکم ایشان هشت درخواست نوشته به هتل مراجعت کرده دادم. این مرتبه خیلی اوقات ایشان تلخ‌تر از سابق و خیلی خشمناک‌تر بودند فرمودند اما، من نمی‌دانم که شماها چه می‌خواهید. من از کار شما سر در نیاوردم. شما اگر مایل نیستید که به مدرسه سن سیر بروید یک راپورتی بفرستید که ما به مدرسه سن سیر نمی‌خواهیم برویم. فوری مراجعت کرده در یک رستوران نزدیک، رفقا را جمع کرده بنا شد به مضمون ذیل درخواست خود را بنویسیم:

محترماً مصدع می‌شود چون اینجانب سلطان علی رزم‌آرا نمی‌توانم از عهده تعقیب و امتحانات مدرسه سن سیر بر آیم متمنی است که امر و مقرر فرمایند تحصیلات سال اول خود را در مدرسه سن مکسن که نسبتاً سهل‌تر می‌باشد خاتمه داده، سال دوم را نیز مطابق رای و نظر مبارک در قسمت هواپیمایی یا یکی از قسمت‌های دیگر مربوطه به پیاده‌نظام کار نمایم.

این مرتبه من از بردن این کاغذ امتناع ورزیدم یکی از رفقای دیگر برای این کار تعیین شده به هتل رفته کاغذها را داد. پس از دیدن کاغذها جناب سرتیپ با کمال اوقات تلخی فرموده بودند که فوری بایستی به

مدرسه بروید تا جواب شما را فردا بدهم. غرض رفیق ما مراجعت کرده موقوف را [...]^۱ نموده بنا شد به مدرسه برویم ولی جواب دادن همان بود که فقط فرموده بودند چون جواب ایشان عبارت از وقایع [؟] و اقتضاح ما در مدرسه شد.^۲

۱. ناخوان.

۲. رزم‌آرا در نامدای به حسینعلی خان رزم‌آرا به تاریخ ۵ میزان ۱۳۰۲ در توضیح بیشتر این موضوع و آراء حبیب‌الله خان شیبانی می‌نویسد: «... چاکر نقطه‌نظر او را از این حرف می‌دانم چون خود او مدت دو سال در مدرسه بوده است مایل نیست یک سال دوره مدرسه را تمام کرده در مراجعت بگویم مدرسه اهمیت نداشته و اهمیت مدرسه از میان برود. در هر صورت با وجود اینکه حاضر شدم امتحان سال اول را بدهم باز حاضر نشد. گفت شما بایستی به سال اول رفته دو سال در مدرسه بمانید. بعد به ایشان عرض کردم که اگر نظر مبارک باشد یا آنکه شخصی که می‌خواهد شروع به تحصیل نماید بچه و کوچک بوده بایستی به‌طور اجبار او را مجبور به درس خواندن نموده و یا آنکه فهمیده و عاقل بوده بایستی به‌طور میل و رغبت کار نماید حال من بچه نیستم که به‌طور اجبار داخل مدرسه سن سیر شده دو سال وقت خود را تلف نمایم یا آنکه من را به سال دوم سن سیر فرستاده یا به مدرسه سن میکین اعزام نمایند و یک راپورتی هم در این خصوص دادم و منتظر جواب می‌باشم. چون وجداناً وقتی فکر می‌کنم می‌بینم که وقت من به کلی تلف شده و پول دولت را بایستی به‌طور مزخرف خرج نمایم. در هر صورت حال منتظر جواب سرتیب می‌باشم که چه خواهد کرد چون مصمم شده‌ام به هیچ وجه در سال اول سن سیر نمانم سایرین هم همین حال را دارند. سرتیب به هیچ وجه فکر نمی‌کند که ما را برای چه به فرانسه و برای چه مبالغ بسیاری دولت پول می‌دهد. در هر صورت چاکر تصور نمی‌کنم دولت بتواند از این میسیون هم استفاده نماید چون اگر به این قسم وقت آنها صرف مزخرفات شود چیزی یاد نگرفته در وقت مراجعت به ایران جز تکبر و نخوت نتیجه نخواهد داشت و بایستی ایرانی بیچاره در همان ذلت و سرشکستگی در میان سایر ملل زندگانی نموده، پی به معایب و مناسد خود نبرد. فی‌الواقع بیچارگی و بدبختی به اندازه‌ای است که نمی‌توان شرح داد. سرتیب امان‌الله میرزا در اینجا یک مقداری اتوموبیل ستروتن خریده درصدد آن هستند که آنها را اتوموبیل زره‌پوش نمایند با یک زحمت بسیار. نمی‌دانم بچه ملاحظه اتوموبیل زره‌پوش را که از امتحان کامل برآمده است خریداری نمی‌نمایند و اتوموبیل معمولی را خریداری نموده دستور می‌دهند جنگی کنند. باری از این موضوعها بگذریم چون هر اندازه بیشتر شرح دهم بیشتر ناشر و تألم درونی خود را زیاد خواهم کرد چون بیشتر به بیچارگی خود پی می‌برم...»

نتیجه درخواست ما

روز بعد که روز دوشنبه بود صبح کلیه ماها را در شعبه آموزش خواستند.^۱ رئیس شعبه آموزش که نایب سرهنگی بود فقط به ما گفت که بنا به درخواست رئیس میسیون شما بایستی امتحان شوید و فردا صبح امتحان شروع خواهد شد. بدون آنکه ذکر نماید چه مواردی و چه چیزهایی امتحان خواهند نمود. وضعیت ما دیگر یک اندازه‌ای دقیق شده لازم بود که واقعاً قدری تفکر نموده با فکر و با عقل صحیح یک تصمیمی گرفته شود چون پس از وقایع فوق‌الذکر ما به خوبی درک می‌نمائیم که رئیس میسیون ما با وجود آنکه یک نهر ژنرال و یک نفر شخص عاقل مرد است دارای یک تصمیم قاطعی نبوده و به ما یک حرف قاطعی تا آخر نخواهد زد. مثل سایر ایرانی‌ها غیر از دوندگی سروکار ما با او نتیجه‌ای نداشته، نخوت و تکبر که لازمه درجات در ایران ما می‌باشد؛ ایشان چیز دیگری عجالتاً همراه نیاورده همگی به کلی از طرف او بایستی نا امید شده هر چه هست بایستی با مدرسه و رئیس مدرسه و اولیا مدرسه که اشخاص فهمیده [و] کار کرده می‌باشند نمود.

اولاً راجع به دادن یک امتحان؛ از طرفی فکر کردیم که ما زبان فرانسه را به خوبی نمی‌توانیم حرف بزنیم و از طرفی چون حالیه مدت چهار سال است که مدرسه را به کلی ترک نموده به غیر از سطور بزرگ، نکات دیگری در خاطر ما نیست و چون به ما اطلاع نداده‌اند که چه مواردی سؤال خواهد شد، نمی‌توانیم در ظرف امروز که وقت داریم مراجعه نمائیم. و حتی یک گفته مهمی به نظر من آمد همانا صحبت و [...]^۲ بود که خود رئیس میسیون در موقع صحبت به من کرده بود که من راضی به امتحان شما نخواهم شد که این برای شما سخت و تقریباً اسباب افتضاح

۱. مطابق با تقویم جیبی: چهارشنبه ۳۱ اکتبر ۱۹۲۳.

۲. ناخوانا.

شما خواهد شد. با کلیه این تصورات با این موانع که تمام قانونی و اساسی بود ما نمی‌توانستیم امتحان بدهیم لذا مصمم شدیم که داخل در اطاق شده با کمال ادب با معلم مربوطه صحبت کرده بیان نمائیم که ما بعضاً تحصیل کرده و چه موادی را از هر درس واقعاً و انصافاً خوانده‌ایم ولی امروز اولاً به واسطه اشکال زبان و دوم به واسطه مرور زمان به کلی فراموش نموده و چیز مهمی در خاطر نداریم اگر چنانچه واقعاً لازم است چند روز وقت داده شود که یک مروری بنمائیم.

۱. روز بعد، صبح، اول برای تاریخ: چون در مدرسه نظام تمام قسمت ناپلئون و جنگ‌های او را کاملاً دیده و مثل مدرسه سن سیر ما خوانده بودیم.
۲. توپخانه: قسمت بالستیک داخلی، خارجی، باروت و حتی بعضی قسمت لازمه ۷۵ را مکرر دیده بودیم.

۳. مهندسی: ما تشکیلات و قلعه‌سازی دیده بودیم راجع خط آهن^۱ به اطلاعی نداشتم.

۴. توپوگرافی: تمام قسمت اولیه توپوگرافی علوم، طریقه برداشتن و شروع برای کارها را می‌دانیم.

۵. جغرافی: تمام دنیا را خوانده ولی قسمت نظامی جغرافی را نمی‌دانستم.

۶. علوم^۲ که ما اطلاعی نداشته و من شخصاً قسمت مکانیک و غیره را که در مدرسه خوانده بودم درک نموده.

مطابق تصمیم رئیس چاکر در هریک اطاق‌ها که داخل شدم درخواست خود را تکرار کردم تمام معلمین پذیرفتند و هریک قسمی گذشت، غیر از معلم سیاسی یک نفر یآوری بود با یک وحشی‌گری و یک سببیت مخصوص که درخور یک نفر شخص متمدن نیست به فرد فرد ما حمله نموده از هرگونه بدگفتن و زشت سرانیدن خودداری نکرده

مخصوصاً چون یکی از سلطان‌هائی که زیر دست او بود از شاگردانی بود که با رئیس میسیون ما در سال ۱۹۱۳ از مدرسه سن سیر خارج شده بود داد و بیداد او بلند بود که شما می‌خواهید دو سال در مدرسه سن سیر مانده برگردید مثل رئیس میسیون خودتان ژنرال شوید.

بالاخره به آن قسم امتحانات علمی را ما گذرانده ولی عده دیگر رفقا که از رژیمان [...] بودند گویا آنها نیز درخواست نموده، و چون مطلع شدند که چه نکاتی را از ما سؤال نموده‌اند خود را حاضر نموده سه روز بعد آنها را این اندازه‌ای که ممکن بود امتحان داده بودند.

چند روز بعد به ما اطلاع دادند که امتحانات عملی به عمل خواهد آمد در اینجا دیگر لازم نبود که نگاه کرد. پس ما مجبور بودیم که بگذریم لذا خود را مصمم نمودیم که در روز معین امتحانات مذکور را با معلمین و اشخاصی که تعیین شده بگذریم. باز یادآور می‌شوم چون نکاتی بود که فقط عملی و لازمه شغل نظامی ما بود به هیچ‌وجه مراجعه یا حاضر کردن لازم نداشت.

امتحان عملی در مدرسه

این امتحان عبارت از دو قسمت که یک قسمت آن عبارت از امتحان اسلحه‌ها و لوازمات ارتباط بود که توسط رؤسای شعب اسلحه‌شناسی و ارتباطات به عمل آمد و یک قسمت مربوط به عملیات نظامی بود که نکات ذیل در این قسمت سؤال شد: فرماندهی در داخل مدرسه چند فرمان خدمات صحرائی با حرکت با علامت. یک سؤال در خصوص گروپ و تشکیلات قسمت تا رسد برای فهمیدن کار هریک اجرا و طریقه اجرائی هریک از عملیات آن. بالاخره یک تمرین شاق^۲ مانور تاکتیکی که با داشتن عده‌ای بایستی اجرا نمود.

۱. ناخوانا.

۲. در اصل Trimer.

فقط در اینجا بی جا نمی دانم که دو کلمه را یادآور شوم. در ایران، ما در مواقع امتحان یا در مواقع یک بازدید همه گونه حقه بازی و همه گونه تملق و چاپلوسی مطبوع بوده بیشتر اوقات اسباب جلب نظر ممتحنین شده چه بسا اشخاصی که گول و فریب اشخاص حقه باز را خورده در صورتی که این اشخاص شاید به کلی خالی از هرگونه اطلاعات عملی باشند، آنها را خیلی بزرگ در عقل و در فکر خود تصور کرده در صورتی که اشخاصی که دارای تملق‌گویی و حتی چاپلوسی نمی باشند بایستی عقب تر از آنها مانده، بدیهی است ممتحنین شاید یک احساسات خوبی راجع به آنها نداشته باشند. این مطلب یک بدبختی از برای مملکت ما می باشد چون نه تنها در مدارس ما این حقه بازی و تملق‌گویی رواج کاملی داشته از آن استفاده کامل می توان نمود بلکه در اداره قشونی ما در دوایر نظامی ما چه بسا اشخاصی که من شناخته و هرکس شاید بیش از من شناسایی داشته می دانند که به واسطه تملق و چاپلوسی حائز یک مقامی شده اند. چون تملق‌گویی و چاپلوسی یک نوع خیانت و یک نوع کار نامحترمی می باشد چه از برای شخص تملق گوینده و چه از برای پذیرنده. باری در روز این امتحان شاید بعضی از رفقای فکر نبوده مایل بودند که شاید از این صفت طبیعی وطن عزیز خود استفاده نموده شاید به یک وسیله برای اولین مرتبه جلب نظر صاحب منصبان فرانسوی را بنمایند؛ ولی در صورتی که همیشه این قسم نیست. این مرتبه یک سد عمیقی در جلوی خود یافته یک جواب‌های خیلی محکمی شنیده تصمیم آنها منتج نتیجه نشد.

بالاخره خوب یا بد امتحانات به هر قسمی بود خاتمه یافت. حال دیگر ما چون نمی توانیم و نبایستی از رئیس میسیون خود منتظر چیزی باشیم؛ بایستی به هر کاری ساخته، به هر سختی و ناملایمتی دچار شویم تحمل نموده، دو سال را بسر بریم چون بودن با رؤسای ایرانی همین است نمی توانیم نتیجه مهمی از این چشم داشت. به تدریج شروع به کار نموده

به کلی درخواست خود، صحبت‌های خود را فراموش نموده انتظاری دیگر نداشتیم مگر آنکه شاید به تدریج روزگار گذشته و به آخر مدرسه برسیم. ولی اگر این خیال ما بود خیال رئیس ما چنین نبود. از روز بعد از این واقعه یا بلکه پنج روز بعد گویا نتیجه نمرات ما را برای جناب رئیس میسیون فرستاده بودند. ایشان گویا - چون من شخصاً حاضر نبودم - یک جوابی به مدرسه داده بودند که نه من فقط آن روز فوق‌العاده متأثر شدم بلکه تا آخرین روز زندگانی خود این فرمایش ایشان را فراموش نکرده؛ در صورت صحت واقعاً تأسف می‌خورم که یک شخصی که مدعی است عمر خود را در میان اروپائی‌ها بسر برده چگونه راضی به زدن یک چنین حرفی خواهد شد. ایشان فرموده بودند که این عده به کلی بی‌دیسپلین می‌باشند قدری به سختی با آنها رفتار کرده و بایستی مثل یک نفر فرانسوی با آنها رفتار نمائید.

من نمی‌دانم شخصی که این [...] ادا نموده بیان می‌نماید چه تصویری می‌کند، آیا من، او صاحب‌منصب یک دولت، یک مملکت نیستم. پستی و افتضاح من پستی او نخواهد بود؟ آیا بایستی به این قسم یک نفر صاحب‌منصب را فرضاً اگر چنانچه تعلیم هم نشده باشد مزمت نموده مورد سرزنش قرار داد؟ آیا بایستی به این قسم کسی که عهده‌دار تعلیم و نگاهداری یک میسیون است رفتار نماید؟ آیا این طریقه مدنیت می‌باشد. ما بایستی برای این کارهای داخلی خود از شاگردان چک که با ما داخل در مدرسه شده بودند سرمشق گرفته فراموش ننمائیم. سه نفر صاحب‌منصب چک که از مدرسه نظامی پراگ خارج شده بودند و از اولین شاگردان مدرسه نظامی خود محسوب می‌شدند با ما داخل در مدرسه شده بودند ولی باور نمائید که این اشخاص وجداناً دارای اطلاعات مهمی نبوده به هیچ‌وجه کاری نکرده تمام وقت خود را تلف

نموده ولی رئیس این اشخاص هر مرتبه به مدرسه آمد غیر از تعریف و غیر از سفارش این چند نفر کار دیگری نکرده اگر ما دروسی را که سابقه نداشتیم در مدرسه امتحان ندادیم، این اشخاص سال اول مدرسه امتحان دروس معموله خود را که بایستی بدهند نداده به کلی امتناع ورزیدند ولی چون رئیس آنها شخصی بود که مایل به حفظ شرافت و حفظ شئونات مملکت خود بود هیچ اعتراضی نکرده و غیرخوبی [به] آنها و سربلندی آنها اقدامی ننمود.

غرض از آن روزی که این حرف جمع از طرف رئیس میسیون در خصوص ما بیست نفر صاحب منصبان ایرانی در مدرسه زده شد به کلی وضعیت ما تغییر کرده با یک سختی و یک وضع مخصوصی که فرانسویان راجع به افراد بومی^۱ها می نمایند شروع نمودند. حال دیگر نوبت ما بود که به یک قسمی شروع به کار نمائیم و به عموم بفهمانیم که تصورات رئیس میسیون ما متکی به چیزی نبوده فقط و فقط از روی بی اطلاعی و بی تجربگی بوده چون برای حکم کردن و قضاوت کردن یک نفر بدون شناختن کامل آن کس وجداناً نمی تواند ابرازی نموده، اظهار عقیده‌ای نماید. رئیس میسیون ما به هیچ وجه ما را نمی شناخت و سابقه‌ای به حال ما نداشت، برای آنکه ما را به کلی از اولین لحظه از سر خود باز نماید این حرف را زده و از طرفی چون تحصیل ایشان سابقاً در مدرسه سن سیر از کلاس اول شروع کرده بودند لازم می دانستند که ما نیز از سال اول شروع نمائیم در صورتی که فراموش نمائیم که یک عده ما نظامی و سوابق نظامی داشتند. خوب یا بد اطلاعات از مدارس خود به یادگار نگاهداشته و به طور عموم در مدت توقف در رژیمان کلیه ما یک اطلاعات نظامی راجع به قشون فرانسه و طریقه تعلیمات آن داشتیم.

۱. در اصل Indigene.

خارجی‌ها در مدرسه سن سیر

من مخصوصاً لازم می‌دانم که یک مختصری در خصوص وضعیت شاگردان خارجی مدرسه سن سیر صحبت نموده و درست متذکر شوم که وضعیت و زندگانی آن‌ها به هیچ‌وجه مطابق شاگردان فرانسوی نبوده، آن رسیدگی و آن دقتی که راجع به فرانسویان به عمل می‌آورند راجع به آنها به عمل نیاورده مگر آنکه حس نمایند خود شاگرد مایل به کار بوده، مایل است که به او رسیدگی شده، حرکات، حالات و رفتار او تصحیح شود. اولاً مطابق یک عادت خیلی قدیمی که شاید مدتی است در مدرسه به یادگار باقی مانده اشخاص خارجی موسوم به «کروکو» که مخفف کروکودیل بود می‌باشد نامیده شده، اکثر با یک چشم خیلی بدی به خارجی‌ها نگاه کرده و مخصوصاً پس از جنگ ۱۹۱۸ که کلیه فرانسویان یک نوع تکبر و نخوتی به خود بسته و کلیه ملل را با یک چشم حقارت و پستی نگاه نموده، مثلاً در گروهان ما یک نفر ناییبی بود که در یکی از زدوخوردهای افریقا یک دست خود را فدای وطن نموده و واقعاً یک رفتار مخصوصی با خارجی‌ها داشت. مثل این بود که فرد فرد خارجی دشمن خونی او بوده یک ضرر خیلی بزرگی به او زده‌اند. یگانه صحبت و طریقه تکلم او با خارجی‌ها فقط داد و بیداد بود. ولی این نکته را ذکر نمایم که خارجی‌ها نیز به طور خوبی در مقابل مشارالیه ایستادگی کرده هر حمله او مواجه با یک ایستادگی شده.

از سرمشق‌ها یا در سرکلاس‌هایی که کنفرانس درسی بود به هیچ‌وجه از شاگردان خارجی چیزی سؤال نشده. و حتی یک مسئله خیلی قابل توجه این بود که سابقاً به خارجی‌ها چون خیلی نادر و عده آنها کم بوده است رسیدگی، نموده به کلی آنها را به حال خود واگذار می‌نمودند در صورتی که امسال به واسطه تعداد آنها که بالغ بر پنجاه نفر بودند، مدرسه مخصوصاً یک تصمیمات جدیدی گرفته و نگفته نگذارم که بدشانسی و

بدقابلی ما پاگیر سایر خارجی‌ها شده چون پس از آنکه با ما شروع به سخت‌گیری نمودند به تدریج نسبت به سایر خارجی‌ها همین تاکتیک را اتخاذ کرده در سر کلاس‌های امتحان شفاهی مدرسه کلیه خارجی‌ها یک مرتبه در یک موقع می‌گذاشتند. چون نمرات آنها در کلاس‌های سایر شاگردان و شاگردان فرانسوی دخالت نداشت وقتی در نمره گذاشتن آن نفر خود چیزی که خیلی دخالت داشت همان سماجت شاگرد بود. شخصاً دیدم شاگردی در میان خارجی‌ها که یک کلمه از دروس خود را نمی‌دانست فقط به واسطه حقه‌بازی و مکر و حيله یک نمره خوبی که درخور یک شخص کار کرده زحمت کشیده‌ای بود گرفت. در سر امتحانات کتبی نیز به همین قسم بود هرگونه تقلبی جایز و هرگونه حقه‌بازی وجود داشته، حتی اگر چنانچه خارجی‌ها امتحانات معموله را در مدت سال به عمل نیاورند در آخر سال یک نمره خوبی به آنها داده خواهد شد و بدون هیچگونه ملاحظه یا هیچگونه رسیدگی؛ فقط از برای آنکه ورقه نمرات آنها را پر نموده و در ضمن او را راضی نموده باشند. به طوری که در مدت تحصیل ما در مدرسه کراً دیده شد. راجع به کلیه کارها می‌توانم بگویم که شاگردان خارجی به همان یک کلمه که من فرانسه درست حرف نزده، خارجی هستم، می‌تواند از زیر هر کاری در رفته معلمین نیز همین که حس کردند مایل به کاری نیست از او چیزی نخواستند و مزاحم او نخواهند شد. همه روزه در موقع بازدید بیشتر مرخصی خارجی‌ها می‌باشند که به یک وسیله می‌خواهند از مشق معاف شده، از زیر کارهای سخت در بروند. اکثر خارجی‌ها را بهتر از هر کسی شناخته، اسم خارجی که به نظر هر کسی سخت و ذکر آن دشوار است او با کمال خوبی و سهولت تکرار می‌نماید به واسطه مکرر در مکرر دیدن و شنیدن او و اسم او.

شرح گذشتن بعضی امتحانات جزء با معلمین

من در گروهان سوم مدرسه بودم در این گروهان ما بایستی تمام دروس نظامی خود را مطابق شرحی که در صفحات پیش ذکر شد با چهار نفر فرماندهان رسد خود بگذرانیم. هریک از معلمین دارای یک اخلاق و یک عادت مخصوص بود و اخلاق آنها در تمام گردان به خوبی شناخته شده بود. از برای یادآوری از هریک از آنها چند کلمه صحبت نموده اخلاق آنها را مختصراً به نظر خواننده این اوراق می‌رسانم.

فرمانده رسد اول که فرمانده رسد خود من بود لیوتنان روئن^۱ که اکثر رفقای مشارالیه سلطان بوده فقط او و شاید یک دو نفر دیگر هستند که با درجه نایب اولی باقی مانده‌اند. در اول جنگ ۱۹۱۴ اسیر آلمان‌ها شده در ضمن از گاز جنگی بی‌بهره نمانده وضعیت چشمان و صورت او شاهد و گواه آن می‌باشد. پس از خلاصی از اسارت به مراکش رفته مدتی نیز در آنجا مانده از ۱۹۲۳ به مدرسه سن سیر اعزام شده سال آتیه بایستی سلطان بشود. اخلاقاً به واسطه گرفتاری‌ها و بدبختی‌های فوق‌العاده که در ظرف این مدت به مشارالیه وارد شده و به واسطه اثر گاز که واقعاً ریه‌های او را خراب نموده یک حالت عصبانی گرفته و به واسطه فکر و خیال گاه‌گاهی به فکر زندگانی و بدبختی‌های خود آمده فوق‌العاده خشمگین می‌شود. ولی با وجود آن فوری پس از دقیقه‌ای خشم و غضب خود را برطرف نموده با چهره گشاده شروع به صحبت نموده و شخصی که طرف اوقات تلخی او واقع شده بود طرف لطف و مرحمتش واقع می‌شود.

بعضی اوقات خشم و غضب و اوقات تلخی خود را به واسطه داد و بیداد و به واسطه فریاد بر طرف نموده، گاهی به واسطه تنبیه شاگردان، خود را متقاعد می‌سازد. به اصطلاح فرانسویان این شخص خیلی حساس^۲ و خیلی مبهوت است. در سرمشق‌ها و در سرکارهای فوری

۱. در اصل Rouns.

۲. در اصل Affectif.

خیلی ظرفیت خودش را از دست داده زود گیج می شود. در کمتر مانوری دیده شد که مشارالیه گم نشود ولی خوشبختانه پس از مدتی پیدا شده تمام اشتباهات شخصی خود را به گردن آن شاگردانی که عهده دار فرماندهی بودند انداخته از تنبیه آنها صرف نظر نمی نمود. ولی به طور کلی خوش اخلاق شخصاً خیلی زیرک و فرزند ولی به واسطه وقایع و بدبختی های پی در پی جنگ قدری گیج شده خیلی زود سرگردان می شود. اطلاعات علمی مشارالیه خیلی خوب، در دروس خودش کمال مهارت را داشته در دادن نمرات خیلی خیلی دقیق و مطابق انصاف رفتار می نماید. فرمانده رسد ۲ لیوتنان تالبوتکین^۱ که شاید چهار یا پنج سال پس از نایب رسد ۱ از مدرسه خارج شده در جنگ با درجه اسپیرانی خدمت نمود. خیلی فرزند خیلی خیلی چابک چالاک صاحب مستملکاتی، مدتی در افریقا به سر برده تقریباً از حیث اخلاق و بعضی نکات خیلی شبیه به مشرق زمینی ها بوده خیلی خیلی متملق و طریقه جلب نظر نمودن رؤسا را به خوبی می داند.

خیلی با ملایمت و خیلی به طور خوبی رفتار نمود. کمتر کسی از دست او شاکی بوده در ضمن ملاحظه اشخاص را نیز می نماید. از حیث معلومات علمی نیز خوب و از حیث معلومات نظامی و طریقه بیان و دادن دستورات و طریقه خواستن نتیجه خیلی خیلی دقیق و فهمیده بود، و به طور خوبی تکلیف خودش را می داند. کمتر کسی را دیده ام که مثل مشارالیه به طور وضوح و خوبی در میان معلمین صحبت نماید به همان قسم که قدری متملق است تملق نیز در او بی اثر نیست. دارای نشان لژیون دُنور.

فرمانده رسد ۳، لیوتنان ریسودر^۲ تقریباً از فرمانده رسد ۲ مدتی در مراکش و الجزیره خدمت کرد. در جزو رژیمان خارجی ها دست چپ

۱. در اصل Talbotkin.

۲. در اصل Risuder.

خود را در الجزیره فدا نموده. کمتر شخصی [را] من، مثل او حقه‌باز و شارلاتان مشاهده نموده‌ام. از برای آنکه طرف حملات شاگردان واقع نشود، یا سؤالی که قادر بدان جواب آن نیست، نشنود لاینقطع به شاگردان حمله نموده صحبت خیلی ملایم او، داد و بیداد است. با خارجی‌ها که مخصوصاً یک عداوت و دشمنی مخصوصی داشته، فوق‌العاده اشخاص متملق و حقه‌باز را دوست داشته، معلومات زیادی نداشته حتی در شعبه و قسمت خود کاملاً آن قسمی که لازم است نیست. خیلی خیلی دارای انرژی و برای نشان دادن قدرت و تصمیم خود ید طولائی داشته. از حیث معلومات نظامی نسبتاً بد نبوده ولی مطابق صاحب رسد دوم نیست. تقریباً می‌توان گفت شخصی است ظاهر^۱ پرست؛ اشخاصی که وضعیت آنها به او خوش می‌آید طرف توجه او بوده. اشخاصی که به نظر او خوب نیست طرف تشدد او واقع خواهد شد.

فرمانده رسد ۴ لیوتنان برشن^۲ از خانواده نجیب اصیلی بود. خدمات خود را در رژیمان خارجی به سر رسانیده مدتی در مراکش و فرانسه، شخصی خیلی خوش اخلاق و خیلی متواضع از حیث معلومات و از حیث علوم نظامی نیز خیلی خوب و قابل توجه بود. ولی به هیچوجه متملق یا چاپلوس نیست و از این اخلاق‌ها نیز خیلی بدش آمده ولی به‌طور کلی اهمیتی به شغل خود و به تکلیف حالیه خود نداده کمتر رسیدگی به شاگردان مربوطه خود می‌نماید و هر شخص هر شاگردی مطابق یک حد مخصوصی در پیش او جلوه نموده به همان قسم باقی خواهد ماند. کمتر شاید شانسی از میان رفتن یا به جلوه نمودن پیدا خواهد شد؛ خیلی خوش اخلاق و خوش رفتار می‌باشد.^۳

۱. در اصل Physionomie. ۲. در اصل Berchon.

۳. در این بخش بیست و یک صفحه از دفترچه خاطرات، نانوخته مانده است.

روزهای آخر مدرسه

پس از آنکه مدت یک سال را با کمال سختی و صعوبت به طوری که ذکر شده به سر بردیم خوشحال و مسرور از آن بودیم که موقع تفریح و فراغت سررسیده اقلأً مدتی وقت خود را صرف گردش و تفرج در ممالک مجاور نموده و این وسیله استفاده کاملی از مدت مرخصی و تعطیل خود خواهیم برد. زیرا واقعاً پس از مدت نه ماه کار دیگر به هیچوجه ما قادر به کار کلاً نبوده لازم بود که مدتی راحت نموده خود را برای سال دوم مدرسه حاضر نمائیم. روزهای آخر مدرسه بود که حکمی رسید از میسیون که اشخاصی که مایل به خدمت در رژیمانی می باشند اسامی خود و قسمت هائی که مایل می باشند ذکر نمایند؛ چون من شخصاً مایل نبودم با رفیق خود قرار برای گردش و تفریح داده و رژیمانی را درخواست ننمودم. دو روز قبل از خاتمه مرخصی بود که به ما اطلاع داده شد برای بازدید رئیس میسیون در دفتر میسیون بایستی حاضر شویم بالاخره آخرین روز مدرسه را نیز مثل معمول به سر برده با وکلای سابق خود چند ساعتی مشغول صحبت شده زندگانی خود را مخصوصاً برای آنها شرح داده و سببیت و وحشیگری بعضی از آنها را که به واسطه طفولیت و بچگی در مدت سال با من نموده بودند حضوراً به ایشان شرح داده. بالاخره پس از خروج از مدرسه روز بعد در مهمانخانه د تنور حاضر شدیم. عموم رفقا حاضر بودند رئیس میسیون تشریف آورده پس از صحبت و رضایت از زندگانی و از وقایع اول سال فرمودند که مطابق حکم حضرت اشرف وزیر جنگ بایستی عموم محصلین مدت تعطیل را در رژیمانهای فرانسه خدمت نمایند؛ حال اشخاصی که تعیین رژیمان نموده اند بایستی اظهار دارند. چاکر و رفیقم برای خدمت در رژیمان شار حاضر شدیم.

نقطه نظر ما از تعیین این رژیمان آن بود که چون تمام عملیات پیاده نظام

را با شرح و بسط لازمه در مدت دو سال ما خواهیم دید دیگر احتیاج به آن نداریم که باز وقت زیادی وقت تفریح خود را صرف آن نمایم و بهتر آن بود که چند روزی قسمت پیاده را ترک کرده برای تفریح به قسمت دیگری پردازیم. در میان قسمت‌هایی که برای ما نسبتاً خیلی مفید و لازم‌تر بود یکی مخابرات^۱ بود که عجالتاً کلاس آن دایر نبود. اتوموبیل که رژیمان نزدیک‌تر بود؛ بالاخره شار نسبتاً بهتر بود. باری بنا شد که ما را به رژیمان شار اعزام نمایند در گردها بیست و رئیس میسیون چون در خیال حرکت به ایران بودند معاونت خود را موقتاً به آقای سلطان غلامعلی خان انصاری داده و بنا شد که ایشان تکلیف ما را معین نمایند. ایشان نیز به ما گفتند که دو یا سه روز دیگر تکلیف ما تعیین خواهد شد با خیال راحت به فکر آنکه در آخر هفته به طرف رژیمان مربوطه حرکت خواهیم کرد یک منزل موقتی برای خود در رژیمان منتقلی جدید گرفته و دو روز تعطیل خود را برای گردش و تفریح به طرف پواتیه رفته که باز یادگارهای ایام سابق را دیده قدری با رفقا گردش نموده بعد مجدداً به سرعت به طرف پاریس مراجعت نمودیم.^۲

۱. در اصل Transmission.

۲. رزم‌آرا در یکی از نامه‌های خود به حسینعلی رزم‌آرا به تاریخ ۹ حوت ۱۳۰۲ که شاید از لحاظ زمانی با یادداشت‌های فوق تطابق داشته باشد، اشاراتی به اخبار تهران دارد که جالب توجه است. وی می‌نویسد: «... در این چند روزه مفصل بعضی از رفقا اخبارات جدیدی راجع به تغییرات حکومت و تغییر سلطنت به جمهوریت رسیده است ولی بدطور صحت و سقم آن را نمی‌دانیم. اعلیحضرت با عده‌ای از اعیان و اشراف که حضرت عالی بدبھی است آنها را می‌شناسید، از قبیل وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه و غیره در نیس بوده شب و روز دارای کمیسیون‌ها بوده شاه فوق‌العاده متغیر می‌باشد. محمدعلی شاه نیز در نیس می‌باشد ولی از قراری که در روزنامه‌های اروپایی مشاهده می‌شود جمهوریت ایران تحصیل می‌باشد ولی از قرار اظهاراتی که بعضی از روزنامه‌نویسان و علمای فرانسه نموده‌اند این قسم حکومت را جهت یک مملکتی مثل ایران که هنوز مسیر عادی خود را نیپوده و از تمدن بهره‌ای ندارد

من نمی‌خواهم زیاد داخل در شرح و بسط شده واقعاً زندگانی نامرتب و غیرمنظم خود را به واسطه تصمیم آقای معاون میسیون بیان نمایم. فقط مختصراً عرض می‌نمایم که به واسطه خبط و اشتباه ایشان مدت یک ماه و نیم در پاریس بدون تکلیف باقی مانده همه روزه برای کسب تکلیف از این شخص سؤال نموده و متأسفانه همه‌روزه جواب منفی به ما داده شد. حال خیلی خوشحال بودم که اگر آخرین روز نیز که جواب را به من می‌دادند به یک طریقه خوبی می‌دادند نه به آن قسمی که واقعاً در ایران ما که همه شاکی بوده همه فریاد از بی‌نظمی می‌زدند. مثل یک سرباز نفهم که برای مأموریت و یا حکمی می‌فرستند شفاهاً، زبانی به آن به او چند کلمه را برسانند...^۱ بلی پس از یک ماه و نیم بالتکلیفی بالاخره یک روز یکی از رفقای صمیمی خود را دیدم که به من گفت انصاری به من گفتند که به شما اطلاع بدهم شما بایستی به رژیمان ۵۱۹ [و بعد رژیمان ۵۰۷ در تنه بروید. گفتم پس من خواهم رفت انصاری را ملاقات کرده. رفیقم اظهار کرد خیر انصاری خودشان نیز برای انجام [...] یا مأموریتی رفته‌اند. حال ملاحظه نمائید که برای تعیین رژیمان، دو نفر صاحب‌منصب ایرانی را چند روز معطل و سرگردان نموده چه اندازه وقت و پول ما را بیهوده تلف نموده حال نیز که رژیمان ما تقریباً تعیین شده اقلان دو کلمه این شخص نفهم نمی‌نویسد که من واقعاً

→

زود می‌دانند و بلکه بعضی این وضعیات را مربوط به پلنیک حالیه دولت انگلیس دانسته و یک نقشه جدیدی برای تصاحب و تصرف ایران می‌دانند. در هر صورت این یک رشته تصورات و عقایدی است که در اروپا نسبت به ایران حکم‌فرما بوده بیچاره ایران را در جزو ممالک وحشی محسوب می‌نمایند. در هر صورت غرض از عرض این مطالب ذکر عقاید و نظریات اروپائیان نسبت به ایرانی‌ها بوده، امید است هر بر تغییر در وطن عزیز پیدا می‌شود باعث ترقی آن شده باعث تزلزل آن نگردد...»

۱. جای خالی در اصل.

۲. ناخوانا.

بدانم به کدام نقطه رفته چه بنمایم. چون با هر کسی هر اندازه‌ای رفیق و دوست و صمیمی باشی مثل شخصی که این خبر را به من داده حرف او برای من سندیت نداشته به هیچ وجه قابل قبول نیست. آیا من و این شخص که در درجه و شغل این اندازه‌ها فرق و تفاوت داریم که قابل شان خود ندانسته دو کلمه بنویسید. خیر حس ایرانیست نیست، حس ندانستگی و خزیت است. که به واسطه کبر، نخوت به واسطه حس مغروریت این قسم کارها را نموده اهمیتی به آن نمی‌دهد ولی هر چه باشد هیچوقت کار مملکت ما به این قسم نمانده. اگر واقعاً مملکت ما یک روزی مایل و قادر به ترقی و تمدن باشد کارش در دید این اشخاص بی‌لیاقت صورت نگرفته از عهده این قسم اشخاص که غیر از تفریط پول ملت فایده و اثری ندارد نتیجه به دست نخواهد آمد. تصور نمائید که هر کس به اروپا آمد یا از مدرسه اروپایی خارج شد واقعاً دارای اخلاق حسنه یا دارای معلومات و یا تعلیمات مهمی خواهد بود، خیر.

خر عیسی گرش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد حال این حرکت ایشان باز آنقدرها در مقابل حرکت و در مقابل اظهاری که بعد فرموده بودند قابل تنقید نیست چون یک وقت انسان به واسطه اجبار یا به واسطه شدت گرفتاری ممکن است بعضی نکات را فراموش کرده از نظر بگذرانند ولی پس از آنکه ملتفت شد، پس از آنکه به خبط و غلط خود پی برد بایستی معترف، اقلاً جرأت نماید. نه آنکه همه بر اصل شده بیش از پیش اسباب اذیت و بلکه اسباب سرشکستگی طرف را فراهم نمود، باز از روی خبط و شاید غرض‌ها او را بیازارد.^۱

۱. یادداشت‌های دفتر اول خاطرات سفر به اروپا در این بخش. در حالی که چهارده صفحه پایانی آن ناتمام مانده است - پایان می‌گیرد. رزم‌آرا در نامه‌ای به حسینعلی رزم‌آرا به تاریخ ←



۱۲ ثور ۱۳۰۲ / آوریل ۱۹۲۴ ضمن شکایت از وضعیت نامرتب پست و بی خبری وی از تهران، در توضیح حال و روز خود می نویسد: «... در ۱۵ ژوئیه که هفت ماه دیگر باشد کار مدرسه بد کلی خاتمه یافته مدت سه ماه تا ۱۵ اکتبر مرخصی خواهم بود. سابقاً عقیده چاکر این بود که در این مدت سه ماه داخل در شعبه عملیات (هواپیمایی یا الکتریسیته یا تلگراف بی سیم) بشویم به طوری که برای ابوی نیز نوشتیم ولی از قرار معلوم گویا تعلیمات فوق‌الذکر هم در موقع تابستان تعطیل می باشد اگر چنانچه تعطیل باشد نمی دانم چه خواهیم کرد چون مخارج حالیه تا اندازه‌ای گران شده چون وقتی لیره شروع به ترقی نمود و ۱۲۰ فرانک رسید قیمت تمام اجناس افزوده شد حالیکه لیره ارزان شده و ۶۰ فرانک تقریباً می باشد قیمت اجناس به همان وضع باقی مانده است در هر حال زندگانی گران شده اگر در مدرسه ممکن شد داخل شده اگر نشد مسافرت خواهم نمود چون با همان مخارج در پاریس یکی است سایر ممالک خارجه را تماشا نمایم و در ضمن بهتر از این مرقع دگر مرقعی به دست نخواهد آمد تا ببینیم که حبیب‌الله خان چه خواب جدیدی برای ما دیده است. ولی در هر صورت در اول مرخصی به لندن خواهم رفت چون با اثر و پلان دو ساعت راه است و با ماشین - کشتی هفت ساعت به علاوه مخارج ارزان تر می باشد. چند نفر از رفقا در موقع مرخصی پاک به لندن رفته بودند. در ضمن نقشه ایران به مقیاس $\frac{1}{250,000}$ $\frac{1}{1,000,000}$ نیز تهیه شده است و رفقای که به لندن رفته بودند خریداری نموده‌اند. نقشه یک میلیونیم نسبتاً بد نیست و $\frac{1}{250,000}$ تمام خالی است مثلاً نقاط شمالی و جنوب و سایر نقاطی که - است سفید ولی یک قسمت عمده آن صحرائی لوط و غیره که بیش از هفت الی هشت ورقه بزرگ است بد کلی سفید می باشد در هر صورت چون یکی از نقشه بسیار مفید می باشد چاکر خیال خریداری آن را دارم. باری این مختصراً وضع زندگانی و اوضاع مدرسه چاکر می باشد. ولی راجع به اوضاع ایران در یک ماه قبل اخبار خیلی بد می رسید ولی الحمد اوضاع از قرار معلوم رو به بهبودی گذارده است زیرا در روزنامه‌جات فرانسه برقراری سردار سپه را درج نموده بودند. بدیهی است اوضاع جمهوری به کلی بهم خورده و از میان رفته است. یقین است در جزو اشخاصی که به ارتقاء رتبه نائل شده از حضرت تعالی خواهد بود زیرا مطابق اظهار یکی از رفقا اشخاصی که مدت خدمت آنها منقضی شده بوده است ارتقاء رتبه حاصل نموده‌اند. صحت این خبر یک خوشحالی و سروری در چاکر تولید خواهد نمود که تصور آن غیر ممکن باشد زیرا به واسطه وقایع گارد و دخول حضرت تعالی در قزاقخانه واقعاً چاکر افسرده شده بد کلی متأثر بودم. امید است که هرچه زودتر مژده این ترقی و ارتقاء رتبه را مرقوم فرمائید که چاکر نیز در مسرت و خوشحالی سهیم و شریک شوم. سابقاً در خصوص عکس سرتیپ و سردار سپه یک



نوزده روز در مریضخانه مدرسه

مرخصی جشن | مذهبی | پانتکوت^۱ نزدیک شده بود به هر اندازه که نزدیکتر به این مرخصی و رفتن به اردو می شدیم واقعاً یک روح جدیدی در ما تولید شده یک خوشحالی و سرور فوق العاده می یافتیم. زیرا نزدیک شدن زمان حرکت و وطن عزیز را ملاحظه می نمودیم. از این زندگانی دو سال خسته شده باز به یادگاری های ایام طفولیت و زمان بچگی رجوع نموده یک مثل خوبی در ایران بعضی اوقات می شنیدم که اگر قلبمان

→

شرحی مرفوم فرموده بودید چاکر فراموش نمودم که برای مزید اطلاع حضرتعالی نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را عرض نمایم زیرا واقعاً در موقع خروج از مرکز به واسطه اصرارهای سرهنگ حسن آقاخان چاکر خیال داشتیم که بلکه عکس سرتیب مرتضی خان را در روزنامه های اروپا بدهم چاپ نمایند ولی متأسفانه پس از رسیدن به اروپا اوضاع غیر از آن است که چاکر تصور می نمود. زیرا اولاً مشاهده نمودم در عوض آنکه سرتیب ها و درجه داران ما در اروپا مورد تمجید و ملاحظه واقع شوند برعکس مورد تمسخر اروپایی ها واقع می شوند به طوری که واقعاً شاهزاده امان الله میرزا که اظهار نمود من رئیس ارکان حزب کل قشون می باشم مورد تمسخر شده بود. مخصوصاً حبیب الله خان که چندی قبل از مدرسه سن سیر فرانسه خارج شده رفقای او که با او از مدرسه خارج شده بودند همه سلطان یا اگر فوق العاده ترقی نموده باشند باور می باشند و خیلی جای تعجب است که چطور او سرتیب شد. به علاوه از سن آنها تعجب می باشد که به چه قسم از سن سی سالگی یا سی و پنج سالگی حتی چهل و چهل و پنج سالگی به درجه سرتیبی رسیده [؟] سرتیب جوان فرانسه دارای شصت سال می باشد پس ملاحظه خواهید فرمود که اگر چاکر می خواستم عکس سرتیب مرتضی خان را درج نمایم اولاً ممکن بود که اداره روزنامه قبول نماید اگر چنانچه قبول می نمود تازه غیر از تمسخر مردم فایده ای نداشت. پس از این موضوع به کنی صرف نظر نموده در جواب سرهنگ حسن آقا همیشه به مسامحه گذراندم چون نمی دانم به چه وسینه موضوع را به ایشان حالی نمایم تا بالاخره یک عکس سرتیب را در اینجا دادم بزرگ نموده توسط ابوی فرستادم که به سرهنگ بدهد ایشان بدهند شاید سرهنگ دست از اصرار خود بردارند. اگر چنانچه ممکن شد حضرتعالی به یک قسمی به سرهنگ حالی نمائید. باری بیش از این تصدیق نداده عرض را ختم و در خاتمه درخواست می نمایم که بیش از این چاکر را مورد مرحمت و لطف خود قرار داده در هر هفته به زیارت دستخط مبارک خود سرافرازم فرمائید...»

ریسمان به سر قفل زند نبایستی یاد به مددشان خواهد شد. واقعاً برای ما نیز همین موضوع پیش آمده بود هر وقت که بیکار و از مشق مراجعت می نمودیم اول حرف ما به یکدیگر در حیاط و اکرام آن بود که چند روز دیگر به ایران مراجعت خواهیم نمود فکر و ذکر ما ایران و وطن عزیز بود؛ خیلی کمتر کسی در میان ما مشاهده می شدند که مایل به مراجعت نبودند. باری روز قبل از حرکت و عزیمت به مرخصی یک پرش طولی بود مطابق معمول چاکر نیز مشغول اجرای آن بوده پس از خاتمه عصری یک درد زیادی در نواحی ران خود مشاهده نموده ولی مطابق معمول برای مشق حاضر شدم. ولی فردای آن روز درد بر شدت خود افزوده به طوری که نتوانستم برای سواری حاضر شوم. ولی معهداً چون خیال من آن بود که به ویزیت بروم چون اگر می رفتم بایستی فوری وارد مریضخانه شده از خروج و تفریح محروم می شدم. بالاخره با وجود کسالت خارج شده روز به روز مرض در شدت بود تا آنکه بنا به اصرار رفیق عزیزم به مدرسه مراجعت نموده و دیگر از حرکت خود کاسته تا روز خاتمه مرخصی که وارد مدرسه شدم و صبح در عوض آنکه اسباب و لوازم حرکت خود را برای اردو تهیه نمایم به ویزیت و معاینه دکتر رفته پس از معاینه مرا به مریضخانه فرستاد. برای اولین مرتبه در این سال به ویزیت می آمدم که بایستی وارد مریضخانه شوم.

فوری وارد مریضخانه شدم گرچه رفقا همیشه از آن مریضخانه صحبت نموده می گفتند واقعاً بهشت می باشد ولی من به واسطه ارتباط با رفیق عزیز خود بیشتر مایل بودم که به اردو رفته و در ضمن یک ماه اردو را که یک زندگانی خیلی مفید و با نتیجه می باشد حاضر بوده در تمام رژه‌ها که با یک زحمت و جدیت زیاد برای تمرین حاضر شده است حضور داشته و بالاخره برای مانور بحری که می بایستی در [بندر] کبیرون^۱ واقع

۱. در اصل Quiberon.

شود بروم. ولی صحت و سلامتی بدن را نیز بایستی ملاحظه کرد. تقصیر از من نبود از طیب است که مرا مریض و ناتوان کرده قادر به اجرای میل خود نیستم بایستی مطیع طیب شد.

سرپرست اطباء^۱ که شکل خیلی خوب و چهره بازی داشت مرا معاینه نمود. گرچه بایستی چند روز راحت نمائی به واسطه این ضربتی که به خود زده‌ای در تخت خواب حرکت نکن، فوری وارد اتاق شدم جای ما را در اتاق یک تختخواب چهارده تعیین نمودند. در طرف چپ من یک نفر از رفقای ایرانی بود که گویا تا این تاریخ یک ماه بود که در مریضخانه زندگانی نموده و حال نیز خیال ماندن داشت. ده نفر دیگری فرانسوی در این اتاق بودند. باری فوری تبدیل لباس کرده در تختخواب خود دراز کشیده ولی دیگر دکتری نیامد تا ظهر زنگ نهار در ساعت یازده زده برای ما یک ظرف شیر و یک ظرف سوپ آورده واقعاً امروز غذا بد نیست مخصوصاً برای من که ناخوش می‌باشم. غذا را خورده باز مشغول خواب شدم؛ دو بعدازظهر بود که دوست عزیزم آمده مدتی نزدیک تختخواب من نشسته مشغول صحبت شده در ضمن مرا نصیحت نمود که تا خوب خوب نشوم خیال اردو را ننموده در ضمن به هر قسم خود را مشغول نموده؛ به چه قسم زندگانی نمایم در ضمن مبلغی برای مخارج چند روزه من داده خارج شد.

بعد از او رو^۲ فرمانده رسد آمد که خیلی اظهار تأسف از ماندن من در مریضخانه نمود در ضمن اظهار کرد که شاید من برای اواخر اردو خود را برسانم. بعد او نیز خداحافظی نمود خارج شده مجدداً رفیق عزیزم با قدری شیرینی و نان وارد شد که برای چند روزه من تهیه نموده بود. پس از مدتی صحبت خداحافظی نمود سفارش کرد که برای او مرتباً زندگانی و احوالات خود را شرح دهم. باز شام همان غذای ظهر تجدید شد. ساعت هشت بعدازظهر بود صدای قدم‌های مرتب و منظم نظامیان به گوش

۲. در اصل Roux.

۱. در اصل Meidin Chef.

می‌رسید این شاگردان سن سیر می‌باشند که برای اردو حرکت نموده بایستی از گار [...] سوار ترن شده به [...] بروند بالاخره صدا خاتمه یافت دیگری غیر از ما چند نفر مریض عجالاً در مدرسه نیست. باز وقت خود را قدری صرف قرائت رمان نمود، بعد با کمال راحتی و آرامی خوابیدم صبح که از خواب بیدار شدم تمام مریض‌ها را دیدم که مشغول داد و بیداد و بازی بوده در ضمن قرار و مدار برای ماندن خود در مریضخانه گذاشته هریک به یک قسم حقه‌بازی‌ها و زبردستی‌هایی که تا به حال برای دخول به مریضخانه نموده بود شرح می‌داد. یک نفر در سال اول بود که بنابر گفتار خودش در سال اول فقط دو ماه در مدرسه بوده بقیه را در مریضخانه خوابیده بود در حالی که می‌گفت مرضی نداشته همیشه به اسم کسالت روحی^۳ وارد مریضخانه می‌شود. یکی دیگر بود که دو روز قبل از مریضخانه خارج شده بود باز دیروز وارد شده به گفتار خودش او نیز کسالت روحی داشت. به طور عموم از این ده نفر، هشت نفر دارای کسالت روحی بودند. در این موقع خواهران صلیب احمر وارد شده شوخی بازی به آنها شروع شد به هریک به یک قسمی آنهایی که سابقه داشتند معرکه می‌نمودند. بالاخره ساعت نه و نیم زنگ زده شد که زنگ ویزیت سرپرست اطباء^۴ باشد هریک از مریض‌ها که تا به حال مشغول گردش و تفریح و بازی بود فوری در رختخواب خود داخل شده یک وضعیت حق به جانبی گرفته منتظر دکتر شد.

دکتر با پیراهن تمام سفیدی که معمول است وارد شده در عقب مشارالیه آجودانی که متصدی امور غذا و دفترداری بلکه تمام کار مریضخانه بود موسوم به باتیستون^۵ و چند نفر پرستار^۶ وارد شده از تخت

۲. ناخوانا.

۸. ناخوانا.

۳. در اصل Autorse.

4. Meecin - Chef

۶. در اصل Infermier.

۵. در اصل Batiston.

اول شروع کرده دیگر حال از آن عده غیر از ناله چیزی مسموع نشد. هر یک شکایت از یک نوع تألمی نموده دوائی می‌خواهد ولی آنجا دکتر دوائی نداده یا آنکه [...] است یا خوابیدن در تخت‌خواب دیگر جبری نیست بالاخره پس از آنکه نوبت به من رسید موضع مریض مرا دیده در صورتی که درد خیلی شدیدتر، دردم خیلی زیادتر از روی گذشته شده بود گفت به نظرم بهتر از روز گذشته می‌باشد راحتی نمائید، غذا رژیم بزرگ. چقدر خوشحال شدم که اقلأً تلافی گرسنگی دو روزه را درآورده امروز غذای سیری خواهم خورد. بالاخره دکتر هنوز از درب اتاق خارج نشده بود که مریض‌ها از تخت‌خواب‌ها خارج شده مشغول بازی تفریح و شدند. من نیز به قسمی سر خود را گرم کرده مشغول خواندن شدم.

زنگ نهار زده شده فوری با رفقای مریض خود بنا شد پایین برویم من که نمی‌توانستم حرکت نمایم ولی از گرسنگی چاره‌ای جز پایین رفتن نبوده لنگان‌لنگان وارد اتاق نهارخوری مریضخانه شدم. یک اتاق چهار متر در چهار متر، یک میز بسیار کثیفی که پایه‌های آن را هزاران تکه وصله زده بودند در یک طرف اتاق گذارده شده یک پارچه سیاه رنگی که گویا یک روزی سبز بوده و روی میزی محسوب می‌شود در یک طرف دیگر اتاق یک میز دیگری که شبیه به میز غذای ما بود ولی بدون روی میزی قرار داده شده بود که به کلی روی آن از شدت کثافت و چرک سیاه بود و تمام کارد و چنگال‌ها و لوازمات غذای شاگردانی که وارد مریضخانه شده بودند در روی این میز قرار داده شده بود. در یک طرف دیگر که مقابل درب ورود بود یک سوراخی برای گرفتن غذا و اتصال با آشپزخانه می‌باشد که یک نفر خدمتکار در روی یک صندلی کوچک مشغول چرت زدن بود. باری وارد اتاق شده، در سر میز قرار گرفته نهار تخم‌مرغ بود. ولی به طوری که مشاهده می‌شد گویا تخم‌مرغ از دو روز قبل باقی مانده و

به کلی سخت شده بود. پس از آنکه تحقیق شد معلوم شد که روز گذشته برای باطالیان غذا تخم مرغ بوده ولی چون زیاد بوده است این است که برای ما نگاه داشته‌اند. نان‌ها نیز از نان‌های پسرمانده روز قبل بود. چون فوق‌العاده گرسنه بودم غذایی صرف کرده باز مثل معمول در اطاق خود مشغول نوشتن یا قرائت زبان گردیدم. دیگر شام بدتر از نهار بود. به‌طور وضوح یافتیم که ظروف غذا شسته نشده و با همان کثافت سابق باقی مانده است. نان‌ها نیز همان نان‌های مانده بود. روز بعد نیز به همان ترتیب و زندگانی به همان قسم بود غذای ما روز به روز بدتر شده بعضی روزها مثلاً رفقا با پیش خدمت داد و پیدا کرده بالاخره منجر به رفتن پیش آجودان می‌شد. پس از مکالمه با آجودان بنا می‌شد که چند تکه گوشتی برای ما تهیه نموده بدهند باز بایستی دو ساعت در آن اطاق کثیف به انتظار غذای جدید نشست.

در تمام مدتی که در مریضخانه بودم یاد دارم که هیچوقت ظروف ما شسته نشده و یا از سیاهی آن کاسته نشده بود. واقعاً یک زحمت و یک دقت زیادی برای صرف غذا داشتم زیرا همان وجود کثافت مانع از رغبت و میل به غذا می‌شد ولی چون در مریضخانه چیز دیگری نبود مجبوراً بایستی خواهی خواهی لقمه‌ای صرف نمایم. تنها و یگانه دلخوشی من همانا رسدن کاغذ رفقا بود که از صبح به انتظار این بودم که کاغذ دوست عزیزم رسیده از صحت و سلامتی او مطلع شوم. مرتباً یک روز در میان کاغذ او می‌رسید. گاه گاهی نیز بعضی از رفقا احوالپرسی نموده کارتی می‌نوشتند؛ از جمله اشخاصی که در تمام مدت مریضخانه مرتباً برای من کاغذ نوشته احوالپرسی می‌نمود همان دوست افغانی ما آقای عبدالغنی خان بود. این جوان با یک سادگی و صداقت فوق‌العاده‌ای با این املاء و انشاء فارسی که خیلی سخت است از آن چیزی درک نمود برای من نوشته، زندگانی اردوی خود را شرح می‌داد. واقعاً از این اخلاق و از

این نجابت او فوق‌العاده متشکر و ممنون شده با وجود گرفتاری یا بعضی اتفاقات همیشه جواب کارت‌های او را فوری بدون اتلاف وقت می‌دادم و دقت می‌کردم که یک عبارت سهل و واضحی برای او بنویسم که در موقع خواندن دچار اشکال نشده از مفاهیم آن مطلع گردیده به مکنونات قلبی من پی برد.

در مدت توقف در مریضخانه بیشتر وقت خود را صرف خواندن روزنامه‌های فرانسه مخصوصاً هومانیت^۱ می‌نمودم از برای آنکه به خوبی پی ببرم که این محرک و تبلیغات کن^۲ کمونیست تا به حال چه پیشرفتی کرده و در چه رشته عقایدی بحث می‌نماید. فقط از روزنامه مذکور تنها و یگانه چیزی که درک نموده همانا آزادی بیان و آزادی قلم را یافته‌ام که تا حد امکان و حد تصور رسانیده ولی از نقطه نظر اساسی به غیر از تحقیر و حمله بدون بهانه و بدون سبب چیزی نبوده پس از دو یا سه روز قرائت این روزنامه حدس زدم بعضی آقایان روزنامه‌نویس‌های ما که گاه‌گاهی بعضی اوراق منتشر نموده عملیات و حرکات یکی از رؤسای امور را مورد تنقید قرار می‌دهند از این روزنامه یاد گرفته و به او تأسی نمایند. بی‌خیال از آنکه این روزنامه نماینده رسمی و ورقه ارتباط و اتصال کمونیست‌های فرانسه بوده فقط [پرده آن] امروزه در حال حالیه نه نفر وکیل در محل و شاید متجاوز از سی‌الی چهل هزار نفر اهالی بود قارئین آن در تمام شهرها با همان مردمان می‌باشند. غرض این روزنامه و نقطه نظر از حملات پی‌در پی برای پرکردن جیب و گرفتن وجوهات نیست. در خاتمه این مطلب به خوبی حس نمودم که آزادی قلم و آزادی زبان در هر مملکت و هر نقطه خوب و پسندیده است ولی مطابق تمدن و ترقی آن [مملکت]، امروزه ترقی و تمدن ما به این درجه نیست که آزادی زبان و قلم به هر بچه ده ساله داده شود تا با قلم پر از جهالت و زبان خارجی

۱. در اصل Humanite.

۲. در اصل Propagand.

حمله به اولیای امور یا خائن وطن پرست باشند، نماید. هنوز خیلی زود است و سال‌های طولانی به آن موقع مانده است.

بقیه مدت بیکاری خود را صرف قرائت بعضی رمان‌هایی که از طرف بعضی مستشرقین نوشته شده بود از قبیل Chaldin de D.Liban نمودم. زندگانی در مریضخانه نیز به همان قسم سابق بود تغییر در آن پیدا نشده، ویزیت معمولی در کار ولی رفقا به تدریج به اردو رفته من باز با همان کسالت و همان عارضه اولیه خود با همان حال در مریضخانه باقی مانده چاره‌ای برای رهایی خود از این زندگانی کثیف نمی‌یافتم. چون می‌دانستم که تا ابد اگر در مریضخانه به این وضع باقی بمانم بهبودی حاصل نشده بدون دوا اگر واقعاً رفع کسالت گردد خیلی مطول و خیلی دیر خواهد بود در صورتی که در اینجا زمان ما خیلی پر قیمت و خیلی مهم بود. هر دقیقه که از دست رفت به هیچ وجه نمی‌توان [...] مخصوصاً زندگانی اردوی مدرسه که واقعاً زمان استفاده از همان مانورهای بزرگ بود، موقعی می‌باشد که تمام نکاتی که در ظرف یک سال آموخته‌اند به رأی العین دیده تشکیلات و قسمت‌های مختلفه را مطابق شرح سال گذشته بازدید نموده از مانورهائی که قبلاً تهیه شده بی بر بعضی تغییرات جدیدی که در طرح مانور رخ داده است برده، در ضمن یک زندگانی خیلی آزاد خیلی راحتی خواهد بود.

گرچه مطابق کاغذها و مکاتباتی که با رفقا دارم امسال به واسطه گرمای فوق‌العاده خیلی خیلی سخت گذشته در مدت روز دو یا سه مرتبه پیراهن و لباس عوض نموده‌اند. در این موقع گرما به شدت حمله می‌نماید مثلاً در پاریس شاید گرما سی درجه می‌باشد عابرین و اکثر اهالی در رودخانه سن و کنار آن مشغول شستشو و شنا می‌باشند. تنها و یگانه مشغولیت و دلخوشی من در این محل رسیدن کاغذ رفیق عزیزم می‌باشد واقعاً دوستی

چه چیز غریبی بود و نمی‌توان به هیچ قسم اثرات و احساسات دوستانه را به رشته تقریر و بیان آورد، یکی از نکاتی است که تا کسی مبتلا به آن نگردد به مطالب خیلی ساده و بی‌آلایش من پی نخواهد برد گرچه هر روز مطابق مصائب و الم وارده انسان به‌طور خود [...] ^۱ دچار زحمت و تأثر دیده که گاهی شاید از بودن دوستش از او رنجیده یا از او مکدر گردد ولی در حقیقت بودن یک دوست حقیقی برای هر فردی حیاتی می‌باشد بالاتر و بهتر از فامیل و خانواده بوده، بهتر از هر برادری خواهد بود. غم خواری و تأثر او برای انسان بی‌اندازه خارج از شرح و بیان می‌باشد. از صبح تا به عصر چشم من مترصد درب مریضخانه می‌باشد که کی چاپار وارد شده کاغذهای اردو را برساند. گاه گاهی که مصدر وارد شده در دست او چند کاغذ مشاهده می‌نمایم باور نمائید که به واسطه ارتباط فوق‌العاده و بستگی بی‌اندازه به اطلاع و باخبر بوده از دوست خود دارم مرا به اندازه‌ای محسوس می‌نماید که کاغذ دوست خود را در میان یک دسته پاکت وارده بدون اشتباه خارج می‌نمایم. خواهید گفت شاید او در روی یک رنگ کاغذ نوشته به واسطه رنگ به زودی تشخیص می‌دهی باور نمائید که هر وقت که کاغذی من داشتم دو یا سه پاکت به همان رنگ بوده است. باری کاغذ که رسید دیگر تمام مشغولیات دیگر که در میان باشد شرح زندگانی زمان بازی همه به کنار رفته با یک سرعت برق سر پاکت را گشوده به فوریت از سر تا ته قرائت نموده مجدداً شروع می‌نمایم. پس از خاتمه دیگر مایل به قرائت دفعهٔ ثالث نبوده پس از چند دقیقه فکرم متوجه عبارات کاغذ شد. برای آنکه مجدداً به‌طور وضوح مطلع شوم از سر قرائت می‌نمایم. [...] ^۲ شاید به واسطه خستگی فوق‌العاده مایل به نوشتن جواب نمی‌باشم و یک احساساتی مخصوص مرا وادار به آن می‌نماید که کاغذی در دست گرفته در سطر اول آن به این قسم شروع

۱. ناخوانا.

۲. ناخوانا.

نمایم: علی عزیزم، در یک ثانیه هر اندازه فکر من مشوش و مضطرب شد به کلی جمع شده تمام وقایع روزانه خود را برای او نوشته.

بعضی اوقات به اندازه‌ای از زندگانی در این مریضخانه کسل می‌شوم که نمی‌توانم بیان نمایم آن وقت است که برای رها نمودن خود از غصه برای ثبت کردن تأثر، برای تسلی خاطر خود با رفیق عزیزم مشغول راز و نیاز شده از بخت بد خود نالیده زندگانی کسل‌کننده و زندگانی کثیف مریضخانه مدرسه را برای او شرح داده ولی باز همیشه در خاتمه از او خواهش می‌نمایم برای کسالت من متأثر نشده مگر من نمی‌دانم اگر واقعاً مایل نیستم که او متأثر نشود چرا برای او می‌نویسم و اگر برای او می‌نویسم دیگر عبارت آخر که متأثر نشود چه می‌باشد، من خود ندانسته قلم من است با احساسات درونیم در جنگ و جدل بوده بالاخره این عبارت در روی صفحه کاغذ می‌آید.

دیروز صبح من خود را حاضر کرده بودم که [...] 'مرض به طرف اردو حرکت نمایم سرپرست اطباء پس از بازدید من چنین اظهار کرد که مرض شما بدتر از روز گذشته است بایستی شاید تا آخر اردو شما در اینجا باقی بمانید. واقعاً نمی‌توانم بیان کنم که این یک کلمه حرف او در من چه اثراتی نموده در صورتی که مرض من به کلی خارج از هرگونه اضطراب یا تصویری بوده زود یا دیر اگر مداوا به عمل آید به کلی مرتفع خواهد شد. ولی مدتها من در کلمات او دقیق شده گویا نمود [...] 'آ. آخر این خشم و غیض اوقات تلخی کسالت من منجر به آن شد که کاغذی برداشته شرح بدبختی و تأثر خود را برای او شرح داده گزارشات زندگانی خود را برای او می‌نویسم. این صدای آواز و ساز که در خارج برای من آن اندازه خوش و مشغول‌کننده باشد امروزه که از داخل این مجلس می‌شنوم به اندازه‌ای خسته‌کننده و کسل‌کننده می‌باشد که با دو دست مدتی گوشهای خود را گرفته که شاید دیگر این آواز و ساز را نشنوم.

شب چون این صدای ساز و آواز معمولی جشن^۱ را نمی‌شنوم بهتر و حالم خیلی سالمتر از روز گذشته این موقع بود. ولی افکار جمع و ثابت نمی‌باشد.

در این چند روزه اخیر پرستاری که مواظب ما باشد یک سگ بزرگی به مریضخانه آورده اگر چنانچه تا به حال فقط گرفتار ساز و آواز خسته‌کننده جشن بودم از این تاریخ داد و بیداد صدای سگ مشارالیه نیز زیاد به حد اسباب اذیت شده است. سگ مشارالیه تا اندازه‌ای جالب است که در موقع شب از کمترین صدایی که از اطاق‌های مجاور بلند شود اسباب واق واق او شده تا مریض‌ها را از خواب بیدار و دقیقه بعد صدای پرستار بلند می‌شود که سگ را ساکت می‌نماید. نمی‌دانم به چه وسیله بایستی به این پرستار فهماند که در مریضخانه نگاهداشتن سگ هر قدر هم محجوب و طرف توجه تو باشد از قانون و به اضافه اسباب اذیت و صدمه مریض می‌باشد.

باری این اوضاع و حالت ما می‌باشد. در این چند روزه اخیر علاوه بر آنکه تغییری در عالم پیدا نشده بود اسباب خیالم شده بر شدت مرض افزوده شده این است که از دکتر خواهر کردم که به من اجازه دهد که برای معالجه شخصاً به یک کلینیک غیرنظامی داخل شده یا آنکه به وال دوگرس^۲ بروم. پس از مدتی فکر عجتاً به من اجازه داد که برای کنسولتاسیون^۳ و معاینه به مریضخانه مذکور رفته اگر چنانچه واقعاً مرض مهمی بود لازم باشد یقین است به مریضخانه رفته در آنجا خواهم خوابید. از این اجازه واقعاً خیلی خوشحال شدم چون مطابق اظهارات رفقا چنین مفهوم می‌شد که در آنجا بیشتر مواظب مرضا بوده دیگر مثل

۱. در اصل Foirm؛ شاید fet forai باشد.

۲. در اصل Val-de-Grace یک مریضخانه نظامی.

این جا به امید برطرف شدن مرض بدون مداوا نخواهند شد. باری یک امید و یک خوشحالی جدیدی عجالتاً در من پیدا شده که اگرچه نتیجه و اثر رفتن به مریضخانه را نمی دانم بالاخره معاینه [...] این به روز جمعه ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵ محول شد که روز مذکور بایستی ساعت هشت صبح در آن جا حاضر باشم.

یک بازدید در وال دوگرس

روز ۱۹ [ژوئن] صبح خیلی زود از خواب بیدار شده به پاریس آمدم. پس از جستجو و پرسش بالاخره مریضخانه را که در نزدیک خیابان ایزرواتور می باشد یافتیم. پس از نشان دادن ورقه مدرسه وارد شعبه اورولوژی^۱ که حیاط سوم بود شده در اطاق انتظار برای معاینه نشستیم. ولی قبل از من یک ده - دوازده نفری بودند. به علاوه هر کس از در می رسید فوری صندلی خود را در درب ورود به اطاق دکتر گذاشته راه سایرین را مسدود می نمود. این حرکت اسباب داد و بیداد چندین نفر شده حتی نزدیک بود که یک دعوایی با یکدیگر بنمایند. بالاخره پرستار از ناچاری گفت آقایان دعوا ننمائید همه داخل شوید. پس از عبور از یک دالان مطولی وارد قسمت و نقطه ای که اطاق پذیرایی و معاینه بود شدم.

پس از مدتی انتظار اسم مرا خوانده وارد اطاق عمل شده، دکتر که یک شخص عاقل مرد خیلی خیلی [...] مهمی^۲ به نظر من آمده با چهره گندمگون و ریش بلند سیاهی که داشت با دقت مدت چندین دقیقه نگاه کرده و بعضی امتحانات لازمه به عمل آورده پس از آن چنین اظهار کرد که شما سابقاً دارای مرض سوزاک شده اید. جواب دادم بلی گفت. ولی این مرض حالیه شما به واسطه سوزاک نبوده فقط به واسطه ضربه است. در هر صورت معالجه خیلی فوری لازم داشته و از امروز من شروع به معالجه

۱. ناخوانا.

۲. در اصل Urologie.

۳. ناخوانا.

خواهم نمود و در ضمن از مالزیو، سرپرست اطباء (دکتر مدرسه) خواهش می‌نمایم که شما را به اینجا بفرستد که در اینجا معالجه شوید. فوری به یکی از معاونینش دستور داد که چهارده گرم خون مرا گرفته برای تجزیه بالاخره پس از آنکه خون لازم گرفته شد یک ورقه جدیدی به من برای ارائه به مدرسه داده شده و به آن قسم معاینه اول در مریضخانه خاتمه یافت.

بقیه روز را در پاریس بوده صرف مرتب کردن کارهای خود شدم. از جمله چون مدتها بود خیال خریدن سه سرویس استیل^۱ داشتم این است که امروز انجام داده بعد سراغ [...]^۲ فروش رفته [...] و مکاتبه خود را به او نیز ختم نموده، معاملات خود را با بانک مرتب کرده ساعت پنج بعدازظهر وارد مدرسه شده ورقه خود را ارائه دادم. روز ۲۰ ژوئن صبح بود که از طرف دکتر ورقه جدیدی به من داده شده اعلان شد که بایستی فوری داخل در مریضخانه شوم. بعضی لوازمات و بعضی اسباب‌ها که لازم بود با خود برداشته در ضمن مبلغ شش هزار فرانک پولی که جدیداً از بانک گرفته و احتیاجی چون نبود به اسم علی آقاخان نزد خزانه‌دار گذارده و به این قسم خاتمه به زندگانی مریضخانه سن سیر داده شده وارد پاریس شده مجدداً به طرف مریضخانه بزرگ رفته و برای دخول به اینجا خود را حاضر نمودم.

وال دوگرس اولین مریضخانه نظامی فرانسه، مریضخانه‌ای قدیمی و دارای یک تشکیلات بسیار منظمی که تمام تشکیلات و تمام شعبات آن رابا یک دقت و رسیدگی کاملی تکمیل نموده واقعاً مریضخانه حقیقی بوده به علاوه آنکه [یک] مریضخانه نظامی و مهمترین مریضخانه است، یک شعبه تدریس و تعلیم خیلی مهمی بود. امروزه دکترهای فرانسه پس از آنکه دوره تحصیل خود را در مدرسه طبابت خاتمه دادند و دو سال در

۱. در اصل Style.

۲. ناخوانا.

۳. ناخوانا.

رژیمان‌های فرانسه خدمت نموده تا اندازه‌ای آشنا به وضعیت داخلی
 مریضخانه‌های نظامی شده و در ضمن در زیردست صاحب‌منصبان
 ارشدتر در مریضخانه‌های [...] کار نمودند وارد مریضخانه ول دو گرس
 شده مدت دو سال ماکسیم، هفت ماه مینیوم در این‌جا برای دیدن
 عملیات و قسمت‌های عملی استاژ خواهند داد. چندین ساعت در روز را
 در خود مریضخانه و بقیه ساعات را در مدرسه و شعبه Application
 طبابت که در یکی از عمارات مریضخانه می‌باشد به سر برده در ضمن در
 خود مریضخانه عهده‌دار کشیک یا خدمات داخله خواهند شد.

مطابق شرحی که یکی از دکنترهای فرانسوی در خود مریضخانه برای
 من نقل نمود و تقریباً تحصیلات امروزه دکنترهای نظامی را با قبل از جنگ
 سنجیده فراز و مضرات آن را بیان می‌نمود به این قسم عقیده او بود که قبل
 از جنگ پس از خاتمه مدرسه طبیب‌های جوان وارد وال دو گرس شده
 پس از آن آخرین قسمت، خدمت اجباری خود را در رژیمان‌ها و افواج به
 سر می‌بردند پس در رژیمان‌ها ناظر اعمال نبوده به واسطه سابقه خدمت
 که در مریضخانه بزرگ داشته قادر به این بودند که در رژیمان نیز کار
 نموده تقریباً یک معالجات کوچکی را که دست رئیس آنها بود به عمل
 آورند. در صورتی که حالیه چون بلانجره پس از خروج از مدرسه وارد
 رژیمان می‌شوند آن‌قدرها دارای تجربه نبوده، هر مریضی را برای یک
 معالجات خیلی مهمی به مریضخانه مرکزی کردارمه اعزام می‌نمایند چون
 واقعاً به خود مطمئن نیستند و این مسئله اسباب زیاد شدن مریض در
 مریضخانه بزرگ شده در نتیجه مجبوراً تشکیلات مریضخانه‌های
 کردارمه را خیلی مهم‌تر و خیلی بسیط‌تر نموده‌اند و حتی مریضخانه‌های
 منطقه‌ای^۲ که همیشه پر از مریض می‌باشد.

در این مریضخانه شعبات خیلی متعدد و مختلف برای امراض مختلفه

داشته رئیس هریک از شعبات یک نفر پروفیسور می‌باشد که از بهترین دکترهای فرانسه محسوب می‌شود. در زیردست هریک از این پروفیسورها چندین نفر دکترهای دیگر قرار گرفته‌اند به انضمام عده مکفی پرستار. هر شعبه دارای دو قسمت تشخیص می‌باشد. قسمت صاحب‌منصبان و قسمت افراد. تا آجودان حق زندگانی در قسمت صاحب‌منصبان را داشته از آجودان به بعد در جزو عده افراد خواهد بود. گرچه از حیث رسیدگی و معالجه فرقی نداشته در هر دو قسمت یک دکتر رسیدگی نموده، یک قسم عمل نموده و دستور می‌دهد ولی از حیث زندگانی خیلی فرق خواهند داشت. افراد در هر اطاق چهار نفر می‌باشند در صورتی که صاحب‌منصبان دو تا دو در یک اطاق بوده از حیث غذا نیز تفاوت دارد.

تمام مدت روز پروفیسورها در شعبه خود حاضر بوده با کلیه اجزاء خود ویزیت^۱ عمومی در ساعت هشت و نیم الی نه صورت گرفته بعد از ظهرها نیز یک ویزیت مستمر^۲ در ساعت پانزده و سی دقیقه می‌باشد. غذای ظهر در ساعت یازده و غذای عصر در ساعت پنج بعد از ظهر داده شده اشخاصی که قادر به حرکت و راه رفتن باشند در غذاخوری^۳ مربوطه خود حاضر شد. والا در ظروف مخصوصی که ساخته شده و به واسطه گرم نگاه داشتن غذا در سطلی قرار داده‌اند در اطاق خود صرف خواهند نمود. غذا خیلی خوب و مطابق حفظ‌الصحه باکمال رسیدگی و کمال دقت می‌باشد. صبح‌ها نیز در ساعت هشت یک ظرف شیر قهوه با نان داده می‌شود به اشخاص که برای رژیم شیر با گذشتن برای عمل و رادیولوژی^۴ تعیین شده‌اند.

از ساعت شش تمام پرستاران (چون هر دو اطاق دارای یک خدمتکار

۱. در اصل Visite.

۲. در اصل Visite Continue.

۳. در اصل Refecteur.

۴. در اصل Radiologie.

مخصوص می باشد) مرخص شده فقط کمک کشیک پرستار و چندین نفر خدمتکار باقی خواهند ماند. برای گردش و تفریح دو باغ بزرگ یکی از برای صاحب منصبان و یکی از برای افراد تشخیص داده شده که در مواقع بیکاری و غذا می توانند در آنجا گردش و تفریح نمایند.

عملیات مریضخانه بسیار منظم به استثنای مواقع لزوم فوری بایستی هر عمل در یک روز مخصوص صورت گیرد چون یک گرافی قبلاً تهیه شده که در روز مذکور یک عده دکتر برای ملاحظه و تماشا حاضر خواهند شد. اطاق عمل هر شعبه به کلی مجزا و علیحده می باشد.

در مریضخانهٔ وال دوگرس

ساعت ده بود که وارد مریضخانه شده در درب ورود ورقه خود را ارائه داده پس از آنکه در دفاتر مربوطه ضبط شده کلیه نکات لازمه را از من سؤال کردند. خود را به صاحب منصب گارد معرفی کرده ورقه را امضاء نمود. بالاخره به شعبه اورولوژی آمده یک نفر وکیل خیلی با مهربانی ورقه ما را خواست پس از ملاحظه خواهش کرد که چند دقیقه صبر کنم. پس از لحظه ای آمد اشاره نمود که در عقب او حرکت نمایم مرا به اطاق یازده برده درب اطاق را باز کرده و به یک سلطان پیرمردی که موسوم به شارمیه^۱ آجودان رژیمان^۱ یا کردارمه شهر لیل بود معرفی کرده قسمت خواب ما را نشان داد. سلطان خیلی باگشاده رویی از من پذیرایی نمود شرح داد که مرض او چه بوده و معلوم شد که کلیه او به کلی خراب شده طرف راست نیز تا اندازه ای طرف توجه واقع شده حال اگر در طرف راست نیز واقعاً اثر کرده باشد دیگر عمل مفید واقع نشده در ظرف دو سال دیگر خواهد رفت والا اگر طرف راست سالم باشد در هر صورت

1. Charmier

۲. در اصل Rhein.

هنوز معین نبوده ولی تصور ننماید که این اظهارات را سلطان مذکور با اوقات تلخی یا گریه و اشک در چشم می‌کرد خیلی با کمال خوشحالی و با کمال وقار.

مشارالیه از سن چهارده سالگی داخل در نظام فرانسه شده و امروزه مدت جنگ چهل و نه سال است که خدمت نظامی می‌نماید سال آتیه بایستی در قسمت اردو داخل شود از هیچ مدرسه نظامی خارج نشده فقط از درجه سربازی به سلطانی رسیده است. خیلی زنده‌دل، خیلی خیلی خوش اخلاق بالاخره مشغولیت من عجالاً درآمد که با مشارالیه لاینقطع مشغول روده‌درازی گردم (مخصوصاً چون مشارالیه نیز خیلی روده دراز بود).

ساعت یازده شد نهار ما را آوردند. نهار من عبارت از یک ظرف ماست، یک ظرف گوشت، یک ظرف سیب‌زمینی، یک ظرف کلم، یک چند عدد نان شیرینی نهار را صرف کرده داخل تخت‌خواب گردیدم و باز کار مریضخانه مدرسه را که لاینقطع خواب بود پیش گرفتم. تا ساعت پنج بعدازظهر که مجدداً غذا را صرف نموده قدری باز در مقابل پنجره اطاق نشسته ساعت نه بود که خوابیدم.

روز بعد صبح پس از آمدن پروفیسور دو نفر دکتر برای امتحانات لازمه آمده تمام قسمت‌های مختلفه بدن را امتحان کرده کلیه نکات لازمه را سؤال نموده در روی ورق‌های مخصرصرعی ثبت نمودند. امروز به واسطه اشتباهی که پیدا شده بود به جای رژیم معمولی به من شیر داده شد و چون تصور می‌کردم غرض این است که مرا عمل نمایند و به این ملاحظه است که شیر به من داده‌اند. اظهاری نکردم بعد معلوم شد که خیر اشتباه شده است. در هر صورت روز ۲۳ ژوئن صبح برای امتحان رادیولوژی رفته اولاً مقداری بیسموت محلول در آب را با لوله کاجو داخل در شکم نمود بعد در روی یک تخت قرار گرفته اشعه X از بالا و یک مرتبه از جناغ

داخل شده کلیه قسمت‌های داخلی بدن را بالاخره به‌طور وضوح دیده نتیجه را بعد خواهد گفت. از تجزیه ادرار^۱ چنین معلوم شد که میکروبی در آن یافت نشده است در خون میکروب سوزاک دیده شده عجالتاً که در کمال راحتی می‌باشم.

تغییری که در ورم احداث نشده حالم خیلی خوب است. روزی یک انژکسیون برای رفع ضعف می‌نمایند و زرم امروز پنجاه و سه کیلوگرم و نیم بود که یک و نیم کیلوگرم از یک‌ماه قبل زیادتر شده است. رسیدگی و نظافت مثل سابق هر روز صبح تمام اطاق را با کهنه‌های خیلی بزرگ کلفت که در آب زده شده و صابون سیاه شستشو داده، رختخواب مریض را دو مرتبه در روز مرتب کرده اگر جزئی کثافتی در آنها مشاهده نموده فوری عوض نموده هرگونه کاری سفارشی باشد به واسطه اخطارها ممکن است انجام گیرد و چون یک [...] برای این کارها باز است که از ساعت یازده الی دوازده از پنج الی هفت بعدازظهر تا به حال که من احتیاجی نداشته چیزی لازم نداشته‌ام پرستار مخصوص روزی دو مرتبه یکی صبح یکی عصر پس از ویزیت در اطاق گذاشته اگر انژکسیون، بانداژ یا چیز لازمی باشد اجرا خواهد نمود. در شعبه رادیولوژی و رادیوسکوپي نیز با یک دقت خیلی زیادتری کار کرده خیلی دقیق می‌باشند.

روز ۲۴ [ژوئن] صبح حالم امروز خیلی بهتر از روز گذشته است و حتی قسمی دکمه‌های کوچکی که در اطراف بیضه راست بود و مکرر دکتر آنها را نگاه می‌کرد و حتی تصور می‌رفت که اگر چنانچه این دکمه‌ها به کلی رفع نمی‌شدند بایستی عمل شود امروز به کلی رفع شده است. امروز چون خیلی خسته از خوابیدن شده بودم قدری در صحن حیاط و باغ مریضخانه گردش کرده. ساعت هشت بود که داخل رختخواب شدم تمام مدت شب را بیدار بودم چون یک مریض که مدت یک سال بود در

۱. در اصل Urine.

۲. ناخوانا.

اطاق مجاور تحت معالجه بوده است ساعت دوازده تمام کرده زن بیچاره او که در بالینش بود مدت زیادی مشغول گریه و زاری بود. واقعاً مردن در مریضخانه آن هم پس از مدت یک سال و عملیات خیلی زیاد اسباب اذیت می‌باشد.

روز ۲۵ [ژوئن] حال من مثل روز گذشته نیست چون ورم امروز زیادتر شده، دکمه‌هایی که روز سابق به کلی رفع شده بود نمودار شده است. از نخوابیدن روز گذشته و شب به کلی کسل می‌باشم ولی باز در هر صورت قدری سر خود را گرم کرده قدری با کارتهای ورق بازی خود که واقعاً در مریضخانه و ایام کسالت مهمترین رفیق و بهترین همراه می‌باشند فال‌ها گرفته. مدتی وقت خود را صرف قرائت کاغذ رفیق عزیزم نمودم. بالاخره روزها به همین قسم گذشت.

سلطان هم منزل مرا بالاخره عمل نموده با وجود آنکه عمل فوق‌العاده سخت و دشوار بود با کمال راحتی و خوبی اجرا شد. در قسمت کبد چپ مشارالیه که بریده شده بود متجاوز از چهار الی پنج سیر سنگ که مرکب از پتج تکه بود خارج نموده پس از دو یا سه روز که در یک بحران شدید بود به کلی حالش بهتر شده ولی مدت هشت روز کلیه تغذیه مشارالیه به واسطه راه گلوکز^۱ و انترکسیون [بود]. باری در همین اوقات ورم بیضه راست من که آنقدرها نبود به تدریج زیادتر شده مایع نیز بیشتر گردید. در ضمن چند دکمه‌های کوچکی که سابقاً به کلی محو شده بود مجدداً ظاهر شده به طوری که دکتر یک عمل فوری برای خلاصی من لازم دانست.

روز شنبه ۴ ژوئیه بود که رفیق عزیزم از اردو مراجعت کرده قدری پهلوی من بود. مدتی از زمان اردو و وضعیات آن برای من صحبت کرد. روز یکشنبه نیز مجدداً برای دیدار من آمد به همین قسم اکثر رفقا که در سن سیر یا فوتتن بلو بودند در این مدت برای عیادت من آمده تا اندازه‌ای

۱. در اصل Glucose.

کسالت تنهایی برطرف گردیده. روز دوشنبه بود که به من خبر نمودند که بایستی فردا عمل شوم. خیلی از این خبر خوشحال بودم زیرا تا این تاریخ متجاوز از یک ماه است که در رختخواب خوابیده و در هر حال از راحتی اثری در مرض پیدا نشده و شاید پیدا نشود پس بایستی حاضر برای عمل شده شاید به این وسیله از این مرض کثیف خلاصی یافته، از مریضخانه بالاخره خارج شوم. در صورتی که نتیجه عمل را هم نمی توان همیشه قبلاً حدس زد ولی باز خیلی می توان امیدوار شد.

باری روز دوشنبه موضع لازم را برای عمل تراشیده چندین شستشوی لازمه برای امعاء و معده داده که به کلی برای موقع عمل خالی باشد. در هر صورت دیگر شب سه شنبه را با یک امیدواری کاملی خوابیده که فردا در هر صورت دردناک یا غیردردناک راحت خواهم شد.

سی و پنج دقیقه در اطاق عمل وال دوگراس

مورخه سه شنبه ۶ ماه ژوئیه ۱۹۲۵. روز سه شنبه صبح شستشوی امعاء از صبح شروع شده ساعت نه مثل معمول پروفیسور داخل اطاق شده به من گفت که عمل خواهم شد. نیم ساعتی بعد یک دوچرخه مخصوصی که به شکل یک تختخواب خیلی کم عرضی می باشد و به توسط دو نفر حمل و نقل می شود برای بردن من آورده مرا در دو چرخه مذکور گذارده پس از عبور از دالانها وارد اطاق عمل نمودند. اطاق بسیار بزرگ، خیلی پاکیزه، خیلی مرتب، خیلی منظم، دست شوئی های مختلف در اطراف قرار داده شده که به واسطه پا عمل می نماید. در یک طرف آب در طرف مقابل محلول Sinilition برای ضد عفونی کردن^۱ چندین تختخواب مختلف برای عمل های مختلف در اطراف قرار داده شده پروفیسور و چند نفر دیگر بالباس های به کلی سفید تمام صورت خود را در یک پارچه سفیدی

بسته فقط چشمان آنها واضح می‌باشد. در یک طرف اطاق در یک ظرف بزرگی که به واسطه رادیاتور^۱ همیشه دارای یک حرارت معینی است تمام اسباب‌های جراحی و اسبابهای لازمه عمل قرار داده شده، دو نفر پرستار مرتب و منظم نمودن این اسباب‌ها را عهده‌دار بود برای هر نفر مریض که بایستی عمل شود فوری در یک سینی بزرگ که روپوش سفیدی سرتاسر آنرا گرفته اسباب‌ها، چاقوها، قیچی‌های لازمه را قرار داده در مقابل دست دکتر قرار می‌دهند.

باری پس از ورود به اطاق در اطاق بسته شده یک نفر پرستار نزدیک من آمده مرا به وضع مخصوص به‌طوری نشانند که تمام ستون فقراتم معلوم و تمام فواصل مابین فقرات از خارج دیده می‌شد. پروفیسور پس از آنکه با کمال دقت در روی یک ورقه کاغذی که در دست داشت تصور می‌کنم وقتی عمل و غیره را ذکر نموده درج کرده نزدیک من آمده با یک قدری پنه‌الکلی در روی ستون فقرات مالیده بعد به من گفت به کلی بی‌حرکت بشوم. یک مرتبه سوزن بلند انژکسیون را داخل فاصله دو مهره [؟] نمود به‌طوری‌که مایع آن داخل در Mélepinier شده ماده مذکور کوکائین^۲ بود که برای بی‌حسن کردن قسمت تحتانی بدن من تزریق می‌نمود. به محض آنکه مایع داخل شد واقعاً یک قسم بی‌حرکتی و یک قسم کرخ شدن مخصوص در خود حس نموده، فوری در روی تخت‌خواب خوابیده یک ضعف به‌خصوصی مرا فراگرفت. بعد از یک دقیقه شاید دیگر قادر به حرکت دادن پاهای خود نبوده وقتی با دست اشاره به پاهای خود نموده یا موی پای خود را می‌کندم به هیچ‌وجه حس ننموده درک نمی‌نمودم. بالاخره پس از یک دقیقه مرا در روی یک تخت به‌خصوص که برای عمل بود قرار دادند در بالای این تخت یک آینه بیضی شکل قرار گرفته بود که به کلی تمام بدن من در آن پیدا بود پس از قرار دادن در روی

1. Radiature

2. Cocoinne

آن تخت دو دست مرا از طرفین به جاهای مخصوصی به تخت بسته با پارچه سفیدی چشم مرا نیز بسته پارچه سفیدی به قسمت عملیاتی بدن من انداخته به طوری که دیگر چیزی را مشاهده نمی نمودم. در این موقع به واسطه اثر تزریق قسمت سفلی بدنم به کلی بی حس شده و یک قسم درد سر و ضعف فوق العاده‌ای مرا فرا گرفته بود. ولی معهذ صدای دکتر و غیره را شنیده با دست قادر به حرکت بودم یک مرتبه در موضع مریض یک خستگی فوق العاده حس نموده دیگر چیزی حس نکردم پس از چند دقیقه یک قسم کشیدگی مخصوص که گویا به واسطه اثر کشیدن تاندون^۱ها بود فوق العاده مرا اذیت کرد که شروع به ناله نمودم. در تمام مدت صدای قیچی به گوش من می رسید که مشغول چیدن و حذف نقاط زائد می باشند. بالاخره پس از شدت درد که من می نالیدم یکی از پرستارها مقداری قهوه گرم به وسیله یک لوله به من می داد که شاید درد را تسکین دهد ولی خیر درد را به خوبی حس نموده متألم می شدم. در آخر یک قسم آتش گرفتن مخصوص در ناحیه عمل حس کرده تصور می کنم در موقعی بود که به کلی عمل تمام شد، تتور^۲ید^۳ به نقاط زخم می زدند.

بالاخره پس از کشیدن درد زیاد کهنه مقابل چشم مرا برداشته دستهای مرا باز کرده از توی آینه دیگر چیزی جز به اندازه بدن خود و پاها که قبل از عمل در پنبه پیچیده شده بود نمی دیدم. دو نفر مرا از روی تخت عمل در روی دو چرخه گذارده به اطاق خود آوردند. در اطاق در روی تخت خواب یک قسم قفس آهنی در روی شکم من قرار دادند که وزن پتو و غیره اسباب اذیت نشود. تا عصر این روز قادر به حرکت نبوده فقط طرف عصر بود که ستون فقرات فوق العاده مرا اذیت کرد. تا صبح از درد ستون

۱. در اصل Tandon.

فقرات و دردسر که عجالتاً جزئی بود نخواییده صبح باز در همان حال سابق خود داخل شده دردسر باقی ولی چندان نبود. قادر به حرکت به پاهای خود بودم ولی ستون فقرات خیلی درد می‌کرد.

چند نفر برای دیدن من آمده بودند از جمله فرمانده رسد خودم، دکتر حسین خان مقدم، احمد آقاخان رفیق مدرسه. باوجود شدت مرض و باوجود درد زیاد از نوشتن کاغذ برای رفیق عزیز خود کوتاهی ننموده چند سطری برای مطلع کردن او نوشته و در ضمن به او نوشتم که از رفقائی که مایل به عیادت من می‌باشند اظهار امتنان و اظهار تشکر نموده مانع از آمدن آنها شود چون در این چند روزه حس کرده بودم که حرف زدن فوق‌العاده اسباب اذیت من بود و اگر رفیق برای دیدن من می‌آمدند مجبور بودم که حرف زده اقلأً چند کلمه به آنها بگویم. باری روز پنج‌شنبه فرا رسید صبح حالم نسبتاً بهتر از هفت روز قبل بود صبح مرا برای تجدید پانسمان^۱ برده از بعدازظهر قدری حالم بدتر شده قادر به حرکت نبودم. طرف عصری از ساعت هفت بعدازظهر به اندازه‌ای درد سرم شدت کرده که شبیه به دیوانه‌ها شده به کلی عمل و غیره را فراموش نموده با یک دست موهای سر خود را کنده داد و بیداد می‌کردم. یک نفر پرستار کشیک آمده سلطان هم منزل من بیچاره به کلی مضطرب شده من را لاینقطع نصیحت کرده ولی کجا من نصیحت او را می‌شنیدم. بالاخره تا صبح این حالت من امتداد یافته فقط صبح وقتی دکتر برای دیدن من آمد از وضعیت و از لاغری فوق‌العاده من متخیر شده بود فوری دستور داد که یک سرم گلوکز برای تقویت من تزریق نمایند.

این ماده که به شکل یک انژکسیون بایستی تزریق شود پانصد گرم بوده که بایستی وارد و داخل سرم اپیدرم^۲ نمود شیشه آن را در روی یک چوب خیلی بلندی که به ارتفاع دو متر بود قرار داده سوزن تزریق را در پای من

1. Pansement

2. Serome Epiderme

فرو نموده مختصراً مدت چهار ساعت این عمل طول کشید در حالی که کشش نسوج پشت فوق‌العاده اذیت کرده ولی در مقابل سردرد شدیدی که دقیقه‌ای مرا ترک نمی‌کرد این درد جدید قابل ملاحظه نبوده. بالاخره یک ترکیب^۱ ترکیب شده از Pyramidon, Aspirin, Cafëin و بعضی ترکیبات دیگر نیز به من داده شده بود که دو ساعت به دو ساعت یکی از آنها را خورده واقعاً قادر به حرکت جزئی سر خود نبوده چشم من همیشه اوقات به طرف ساعت دوخته شده بود که کی دو ساعت خاتمه یافته بایستی بسته ثانی را گرفته خود را از سردرد شدید سر برهانم. تا روز شنبه این درد سر شدید باقی بود شب‌ها را نخوابیده غذای من در ظرف این مدت عبارت از لیموناد بود که در یخ گذارده ساعت به ساعت می‌آشامیدم.

ولی در ظرف این مدت نمی‌توانم یک مطلب را فراموش نموده از خاطر محو نمایم؛ این پرستاری و نگاهداری و مواظبت فوق‌العاده‌ای بود که زن سلطان هم منزل من نسبت به من نمود. یک زن پیر خیلی مهربان خیلی خیلی خوش اخلاق تمام مدت روز را در پهلوی من نشسته چندین تکه کهنه کوچک به اندازه پیشانی من در یخ گذارده از برای آنکه من درد سر خود را حس نمایم دقیقه به دقیقه کهنه‌ها را تغییر داده همیشه متلفت حرکات من بود هر چیزی لازم بود به من داده واقعاً مهربانی در این نوع مواقع فراموش نشدنی می‌باشد. زیرا در آن موقع که من به کلی بی‌حرکت مثل یک جسد بی‌روحي در رختخواب افتاده بودم خیلی خوشحال و مسرور می‌شدم که یک نفر یک جزئی کاری مطابق میل من نماید چه رسد به آنکه این زن بیچاره مدت چهار روز از ساعت ده صبح تا ظهر از ساعت یک بعدازظهر تا هشت بعدازظهر در بالین من نشسته لاینقطع کهنه‌ها را عوض کرده لاینقطع به من گیلان لیموناد را داده مانع

۱. در اصل Confection.

از جزئی حرکتی می‌شد. هر کس وارد اتاق می‌شد امر به سکوت نموده از هر واردی خواهش می‌کرد که با کمال ملایمت صحبت نموده اگر برای دیدن من آمده فقط به نگاه کردن من اکتفا کرده صحبت با من ننماید که اسباب دردسر شده اسباب زحمت شود. غرض مهربانی این زن را من تا ابد فراموش ننموده همیشه او را مثل مادر خود دوست داشته و بطوری که به او قول داده‌ام از احوالات خود مختصراً شاید در هر سال یک مرتبه او را مطلع نمایم. به تصورم مشارالیه نیز کمال مهربانی را در حق من به عمل آورده.

روز شنبه در همان حین ضعف فوق‌العاده‌ای که فراگرفته و درد شدیدی که مرا همیشه در مضیقه گذارده بود رفیق عزیزم وارد شد واقعاً نمی‌توانم بیان نمایم که تا چه اندازه من از مشاهده او متأثر شده واقعاً یک بغض شدیدی گلوی مرا فراگرفته بود. در هر صورت فقط به نگاه کردن به او اکتفا کرده او نیز فوق‌العاده متأثر بود قادر به حرف زدن با من نبود. مدت یک ساعت با سیدمحمدخان که واقعاً در این مدت مریضخانه کمال مهربانی را به من نمود مکرر در مکرر برای عیادت من آمده بود نزد من نشسته بود خارج شدند که مجدداً برای دیدن من بیایند. باور نمائید که عیادت این دوست عزیزم دردسر مرا خیلی کمتر نمود زیرا یک ساعت از ساعت...^۱ گذشته خبری نشد دو ساعت گذشته بالاخره دیگر درد سر نیامد کپسول دوا در نزد من باقی مانده دیگر از درد سر عجالتاً راحت شدم. بالاخره رفیق افغانی من نیز که آمده بود مدتی نزد من بود روز یکشنبه باز رفیق آمد ولی حالم خیلی بهتر از روزهای گذشته بود.

روز دوشنبه حالم باز بهتر از سابق سرتیپ حبیب‌الله خان رئیس میسیون برای احوال‌پرسی تشریف آورده بودند.

روز سه‌شنبه تمام سوزن‌های عمل را برداشته فقط یک بانداژ ساده‌ای

۱. جای خالی در اصل.

قرار داده، حالم نسبتاً خیلی بهتر، درد سر نیست ولی باز ضعف خیلی زیاد، از امروز اجازه غذا خوردن به من داده شده است ولی با کمال زحمت غذا خورده.

روز پنجشنبه، روز جمعه به من اجازه داده شد که از رختخواب قدری خارج شده قدری حرکت نمایم. درد سر شدید در موقع برخاستن مرا فراگرفته خیلی اذیت می نماید.^۱

یک مسافرت به اسپانی

همیشه اوقات این خیال کنجکاو و دیدن ممالک بهیه [؟] مرا راحت نگذارده هر آینه از افکار مشوب مدرسه راحت شده از [۱۰۰] خود را آسوده می یابم به فکر سابق خود رجوع نموده تأسف این ممالک را خورده که چرا نمی توانم به آنجا رفته از وسائل ارتباط و سهولت حمل و نقل استفاده نمایم. خوشبختانه در این موقع [عید] پاک یک نفر هم فکر برای این مسافرت یافتم که او نیز چون من عاشق و واله مسافرت بود، برای مسافرت سر از پای نشناخته حاضر است هستی خود را برای دیدن هر اخلاق و اطوار ملل مختلفه صرف نماید. بالاخره رفیق عزیز و دوست شفیقم نیز راضی شده و بنا شد ایام [عید] پاک که تصور می رفت مرخصی ما پانزده روز بشود به اسپانی برویم. رفیق همسفر که بواسطه اجازه مخصوص خارج می شد چند روز قبل از مرخصی شروع به تهیه وسائل نمود ولی بی کله و بی خیر از آنکه مملکت ما با مملکت اسپانی وسائل و ارتباط دیپلماسی نداشته به سهولت نمی توان به آنجا وارد شد. پس از

۱. در این بخش قسمت اول یادداشت های دفتر دوم خاطرات سفر به اروپا در صفحه ۱۵ خاتمه می یابد.

قسمت دوم که به سفر اسپانیا اختصاص دارد با برجای گذاشتن شش صفحه نانوشتی از صفحه ۲۲ دفتر آغاز می شود.

۲. ناخرانایا.

گرفتن پاسپورت جدید به قنسول ایران رجوع نموده این قنسول بیچاره بدون آنکه یک کلمه راجع به این موضوع صحبت نموده به ما بگوید که دولت ایران با اسپانی ارتباط دیپلماسی ندارد یا دارد وجه معموله را گرفته امضاء معمولی خود را نموده مطابق اطلاعات ما تصور کردیم هیچگونه امضاء از طرف سفارت اسپانی لازم نیست. لذا یک بلیط مسافرت در خاک اسپانی که هزار و ششصد کیلومتر باشد تهیه نموده روز دوشنبه عصری ساعت ده بعدازظهر از شهر پاریس عازم بیاریتز بندرگاه و پلاژ قشنگ فرانسه شدیم که پس از توقف یک روز در آنجا به طرف اسپانی عزیمت نمائیم.

ساعت یازده صبح روز سه‌شنبه وارد بیاریتز شدیم بندرگاه خیلی خیلی قشنگ با صفا جای گردش بسیار خوب و سائیل تفریح از هر حیث فراهم. ولی اکثر مسافرین این نقطه امریکایی می‌باشند که با وجوهات زیاد خود زندگانی خوب مطابق دلخواه خود تهیه می‌نمایند. پس از ورود در هتل دُفرانس منزل نموده عصری وقت خود را صرف تماشای نقاط خیلی باصفای شهر و بندرگاه که یکی مجسمه وی پرژ^۱، یکی، دو مجسمه نزدیک ساحل و بالاخره پلاژ بزرگ نموده و گردش خوبی شد. روز چهارشنبه صبح پس از تهیه و جمع کردن اسباب‌های خود بنا شد که به بایون^۲ رفته از آنجا با ترن [...] به اسپانی برویم. مسافت از بیاریتز تا بایون شش کیلومتر می‌باشد ولی راه از کنار دریا از میان جنگل‌های کاج می‌گذرد که واقعاً یک هوای بسیار خوبی استنشاق نموده، یک فرح و انبساطی در انسان تولید می‌شود. بالاخره با تراموای این مسافت را پیموده وارد بایون که یک شهری شبیه به شهر رن می‌باشد شده چون در موقع پیاده شدن کارگذاری سفارت اسپانی را مشاهده نمودیم بد ندانسته که به

1. Vierge

۳. ناخوانا.

۲. در اصل Bayonne.

آنجا رجوع نموده شاید یک اطلاعاتی به ما بدهد. ولی پس از رجوع به آنجا به طور وضوح به ما گفت که دخول در اسپانی بدون اجازه مخصوص مادرید ممکن نیست. حال تصور خواهید کرد که این حرف در ما به چه اندازه اثر کرد. ولی ما مصمم برای دخول در اسپانی بودیم و به آن حرف‌ها ممکن نبود که از تصمیم خود برگشته به پاریس برگردیم. لذا با ترن ساعت دوازده به طرف شهر سرحدی فرانسه، هندی^۱ باشد رفته که این شهر در روی خط پیرنه واقع و منظره خیلی خیلی قشنگی داشته در ضمن خیلی خوش آب و هوا می‌باشد.

بالاخره ساعت...^۲ وارد آنجا شده از گمرک فرانسه رد شده سوار راه آهن اسپانی شدیم که به طرف شهر سرحدی اسپانی ایرون^۳ عازم شدیم. وقت ورود به آنجا به محض دیدن پاسپورت ما فوری رجوع به یک ورقه مخصوص کرده با کمال سردی گفت دولت شما با اسپانی ارتباط دیپلماسی نداشته ممکن نیست. بالاخره به ما گفت شما مجبورید به خاک فرانسه مراجعت کرده از قنصل اسپانی و نماینده اسپانی که در هندی می‌باشد ورقه مخصوص گرفته مراجعت نمائید. و محترمانه ما را سوار درجه اول ماشین دو بعد از ظهر کرده به هندی رجعت دادند.

اوقات ما سه نفر حال به اندازه‌ای تلخ می‌باشد که با یکدیگر حرف نزده اگر یک نفر یک کلمه حرف می‌زد فوری طرف حمله سایرین واقع می‌شد. بالاخره وارد هندی شده یک نهار بسیار لذیذی که فراموش نمی‌شود در یک هتل اسپانیولی به امید اسپانی صرف کرده، رفیق ما نزد نماینده اسپانی رفته ولی نتیجه گرفته نشده. پس از مراجعت او بنا شد رسماً فکر کرده تصمیم صحیح برای زندگانی خود بگیریم. چون مراجعت

1. Hendaye

۲. جای خالی در اصل.

3. Irun

هر سه نفر به پاریس به کلی بی‌فایده بود این است که بنا شد یک نفر به پاریس رفته دو نفر دیگر تا مراجعت او در بایون در هتل سن اسپری^۱ باقی بمانند. کسی که به پاریس خواهد رفت جدیت خواهد کرد که شاید ورود به اسپانی را ممکن نمود. اگر نائل به گرفتن نوشته شد فوری تلگراف زده اطلاع خواهد داد که اسپانی ولی اگر اسپانی نشد فوری تهیه پاسپورت سوئیس را دیده به طرف سوئیس تلگراف بزند که دو نفری که در بایون می‌باشند در ژنو به او متصل شوند.

احمد آقاخان که یکی از رفقای مدرسه و در این مسافرت با ما همراهی کرده بود این خدمت را به عهده گرفت و واقعاً خیلی زحمت کشیده و یک-^۲ فوق‌العاده‌ای برای رفتن به اسپانی کرده که رفتن به اسپانی را به او مدیون بوده ممنون جدیت و سعی او خواهیم بود. بالاخره او به طرف پاریس حرکت کرده ما نیز با کمال بی‌صبری منتظر رسیدن تلگرام‌های او بودیم که واقعاً وقتی هر تلگرام او می‌رسید چون من شخصاً خیلی مایل بودم که به اسپانی رفته به رفیق خود داده از بازکردن آن امتناع می‌ورزیدم. بالاخره مدت سه روز در شهر بایون به انتظار دوست خود باقی مانده در این چند روزه مکرر در مکرر به بیاریتر رفته از مناظر طبیعی و تفریح در آن استفاده نمودیم و یک زندگانی خیلی خیلی خوبی بسر برده فقط یگانه تشویش ما از همان رفیق پاریس بود که آیا آخرالامر چه کرده و چه نتیجه خواهد گرفت که بالاخره شب شنبه یک تلگرافی از او رسید که اسپانی، این دو کلمه به قدری روی من مؤثر واقع شد و به قدری خوشحال و مسرور شده بودم که چه بیان کنم.

بالاخره روز شنبه یازدهم آوریل صبح خیلی زود از خواب بیدار شده در گار بایون منتظر رسیدن ترن بودیم. ساعت شش و نیم بود که ترن

1. Saint Sprit

۲. ناخوانا.

رسیده فوری سوار ترن شده عازم سرحد شدیم. در بین راه دوست پاریس شرح جدیت خود را داد و بیان کرد که به چه [ترتیب] نزد قنصل ایران رفته از او سؤال کرده که چرا در صورتی که ارتباط دیپلماسی نداشته امضاء نموده بالاخره آن بیچاره کاغذ رسمی خود را برداشته به هر جا رفته او را نپذیرفته و بالاخره احمد آقاخان نزد سفیر رفته و در ضمن شرحی از کاتبه کار سفارت ایران و کاتبه کار سفارت اسپانی بیان می‌کرد که واقعاً خیلی شنیدنی بود که کاغذهای عاشق و معشوقی در سفارت ایران و ماشین‌های استیلوگراف^۱ در سفارت اسپانی همچو سرعتی کار نموده بالاخره یک کاغذی بنا به اصرار او از سفارت نوشته شده که به سفیر اسپانی نشان می‌دهد. سفیر قبول ننموده بالاخره در خاتمه بیان می‌نماید که من یک نفر صاحب منصب ایرانی و عجلتاً در مدرسه سن سیر می‌باشم که مبلغی برای مخارج اسپانی متضرر شده و مایلم مدت دوازده روز در خاک اسپانی بمانم. سفیر اسپانی خیلی متأثر از این می‌شود که مبلغی این شخص متضرر شده لذا به او امیدواری داده و فوری از مادرید اجازه خواسته و بنا بر اصرار مشارالیه اجازه می‌دهند. پاسپورت‌های ما را از برای آنکه به فوریت تهیه نموده معطلی دیگری پیش نیاید خودش شخصاً امضاء کرده از پرداخت وجوهاتی که معمول می‌باشد معاف نموده بود.

بازی باز مثل روز قبل وارد شهر هندی شده پس از بازدید مجدداً به ایرون آمده از گمرک اسپانی گذشته وارد سرحد اسپانی شدیم. نهار را در گار ایرون صرف نموده منتظر حرکت ترن بودیم.

راه آهن‌های اسپانی

خیلی عریض‌تر از خطوط فرانسه بوده به همین ملاحظه در سرحد تمام قطارهای راه آهن را بایستی تغییر دهند سرعت سیر راه آهن‌ها خیلی کمتر؛

ماکزیمم سرعت شاید سی الی چهل کیلومتر و بلکه پنجاه کیلومتر در ساعت می‌باشد. ترتیب داخلی اطاق‌ها نیز تقریباً مثل راه‌آهن‌های فرانسه ولی بدیهی است به آن پاکیزگی و به آن نظافت نیست.

بالاخره پس از مدتی انتظار در ساعت چهار بعدازظهر ماشین و ترنی که بایستی ما را به طرف مادرید ببرد وارد شده فوری جایی گرفته منتظر حرکت شدیم. در ابتدا صحبت خیلی گرم بود. خط سیر ما پس از خروج از شهر ایرون یک منظره خیلی قشنگی پیدا نمود. واقعاً در عبور از رشته جبال پیرنه آب و هوای بسیار خوب خیلی خیلی عالی به‌طور عموم از ایرون تا بورگن^۱ به کلی کوهستانی و راه‌آهن بایستی از یک نقاط، خیلی مرتفعی که شاید بیش از یازده تونل را بایستی عبور نماید که طول تمام این نقاط روی هم رفته هفت کیلومتر می‌باشد. تمام نقاط حاصلخیز، مراتع گله‌های خیلی بزرگ و آثار آبادی و آثار ترقی در هر نقطه به خوبی مشهود؛ در کنار رودخانه‌ها سیلابی که دارای ریزش‌های خیلی زیاد می‌باشند کارخانه‌های متعدد الکتریسیته یا سایر کارخانه‌های بزرگ مشاهده شده و واقعاً یک مملکت خیلی متمدن خیلی مهمی را در نظر می‌رساند.

در بورگن وضعیت کوهستانی تقریباً خاتمه یافته تا چهل الی پنجاه کیلومتری جنوب شهر والادولید^۲ یک جلگه^۳ حاصلخیز می‌باشد که در اطراف آن رودخانه‌های متعددی جاری و منظره آن کمتر از مناظر فوق جالب توجه نبوده از حیث حاصلخیزی و اهمیت شاید به درجات به قسمت فوق رجحان داشته و مهم‌تر باشد. ولی پس از خروج از نواحی این شهر تا ده کیلومتری شهر مادرید به کلی در یک صحرای بی‌آب علفی خود را یافتیم که دهات یا قراء خیلی دورادور تک‌تک مشاهده شده این

1. Burgos

2. Valladolid

۳. در اصل Plateau.

قسمت بیشتر شبیه به صحرای افریقا بایستی باشد. چون بعضی قسمت‌ها که مثل طرف قلحک پر از تخت سنگ‌های خیلی بزرگ بود که اثر آبادی و آبادانی در آنها مشاهده نشده و تا ابد در این سنگ‌زار دهشتناک کسی مسکن نخواهد نمود. [هوا] فوق‌العاده گرم در صورتی که فراموش ننمائید که ماه آوریل بود فرانسه هنوز سرد در تمام منازل، هتل‌ها هنوز بخاری می‌باشد. بالاخره منظره این قسمت چندان جالب توجه نبوده بلکه مثل بعضی نقاط مملکت خود ما صحراهای بدون سکنه می‌باشد.

بالاخره نزدیک ساعت شش و نیم یعنی شش و چهار دقیقه بود که از دور آثار شهر خیلی بزرگی نمودار شده پس از آنکه به تدریج کلیه آثار و علائم واضح‌تر و روشن‌تر شد وارد شهر مادرید شد. اینجا پایتخت مملکت اسپانی می‌باشد. گار راه آهن آن چندان مهم نبود. حتی خیلی کمتر از گار راه آهن پواتیه می‌باشد. در هر حال ساختمان مهمی در گار راه آهن مشاهده نشده بالاخره از گار خارج شدیم چیز غریبی مشاهده کردیم که تا به حال در فرانسه مشاهده ننموده بودیم. تمام نماینده‌های هتل‌های شهر مادرید در دو طرف خیابان ایستاده هریک اسم هتل خود را ذکر کرده و جلب مسافر می‌نماید که با اتوموبیل خود به هتل برود. در ابتدا ما به خیال آن نبودیم که هتل گرفته بیشتر مایل بودم که به یک منزل موبله^۱ برویم. این است که یک شخص را پیدا کرده پس از آنکه او ما را به منزل خود هدایت کرد از ترتیب منزل او چندان خوشم نیامده مصمم شدیم که هتل گرفته در هتل منزل نمائیم. در این بین یک نفر اسپانیولی پیدا شد که تقریباً از زمره همان جاکش‌های قزوینی بود واقعاً با همان اخلاق و همان رفتار ما را به یکی از هتل‌های خیلی خوبی که در مرکز شهر در میدان سولا^۲ مرکزی شهر در مهمانخانه آمریکن^۳ منزل نموده بنا شد برای کلیه

۱. در اصل Meublée.

۲. در اصل Place-Sola.

۳. در اصل American.

مخارج شام و نهار خود روزی پانزده پول اسپانی که معادل بیست و سه فرانک بود بدهیم. پس از ورود و مرتب کردن لباس‌ها برای گردش در شهر خارج شده هادی ما این شخص فوق‌الذکر شد او، اول نقطه‌ای را که به ما در شهر نشان داد، نقطه گاو وحشی بود که برای همان روز بلیط خریده حاضر شدیم و شرح آن را بعد ذکر خواهم کرد.

وضعیت شهر مادرید

شهر مادرید شهر خیلی بزرگی بود جمعیت آن با تمام نواحی و اطراف بالغ بر دو میلیون نفر بود. آب و هوای شهر آن قدرها خوب نیست. مثلاً در این موقع که ما در شهر می‌باشیم هوا گرم است ولی نه آن قدرها که اسباب زحمت باشد.

ساختمان‌های شهر خیلی قشنگ خیلی خیلی جالب توجه، طرف مقایسه با ساختمان‌های فرانسه نیست چون به کلی استیل ساختمان‌ها متفاوت است. ولی خیابان‌های متعدد، عرض خیابان‌ها به استثنای یکی یا دو تا مثل خیابان‌ها فرانسه، ساختمان‌ها خیلی عظیم‌تر مجسمه‌های خیلی زیاد در اطراف شهر در هر نقطه. مغازه‌های خیلی لوکس، رستوران کمتر از فرانسه چون کلیه اهالی در منازل خود و اشخاصی که در هتل می‌باشند در هتل‌ها غذا صرف نموده کمتر احتیاج به رستوران دارند. وضعیت داخلی هتل‌ها، کافه‌ها، مغازه‌ها خیلی خیلی عالی شاید بعضی نقاط خیلی بهتر از پاریس، خیلی خیلی منظم باشد.

وسائل ارتباط داخل شهر

۱. تراموای تمام نقاط شهر را متصل کرده قسمت شهر قدیمی که از طرف قصر سلطنتی خیلی خوب از دور به نظر آمده در ته دره مشاهده می‌شود. پیشرفتی به این قسمت شهر بود. برای هر طرف شهر تراموای مختلف می‌باشد مثل فرانسه ارزانتر.

۲. اتوبوس‌های اسپانی خیلی پاکیزه‌تر، عالی‌تر از فرانسه بوده قیمت آن شاید کمی گرانتر باشد ولی به درجات مسافری در آن راحت می‌باشند.

۳. مترو پلین^۱ که گویا در سال اخیر شروع شده و با یک سرعت فوق‌العاده‌ای مشغول مرمت و ساختمان آن می‌باشند امروزه چندین خط آن خاتمه یافته مرکز مهم آن به آن میدان مرکزی بوده که منزل ما در آنجا واقع شده بود. و چون جدید ساخته شده است که خیلی دقت در ساختمان آن نموده کمال پاکیزگی و نظافت را در آن مراعات می‌نمایند.

تا کسی خیلی خیلی زیاد مثل فرانسه در هر نقطه دیده می‌شود. درشکه، خیلی کمتر ولی باز تک‌تک دیده می‌شود.

تفریح در شهر

تأثرها خیلی کم بود. در شهر مادرید شاید ده الی یازده. غرض آن است که تعداد تأثرها به‌طور حتم از این حدود تجاوز ننموده آن هم در نزدیک خیابان بزرگی که به طرف عمارات پست‌خانه می‌رود واقع شده [است].

سینما کم است. در بیشتر سینماها فیلم‌هایی که اخیراً در پاریس تمام شده بود نشان می‌دادند. ولی ساختمان داخلی آن خیلی خیلی پاکیزه خیلی قشنگ خیلی مرتب می‌باشد. سالن موزیک در شهر زیاده‌تر از سینماها بوده و چون رقص و آواز اسپانیولی خیلی متأثرکننده است خیلی برای ما جالب توجه واقع شده بود. دخول در این نقاط آزاد است. خانه‌های عمومی شهرداری یک تشریحات و یک پلان‌های مفصلی می‌باشد که این جانب آن‌قدرها مطلع و باخبر نیستم.

مردمان اهالی

خیابان‌ها پر از جمعیت در میان دو بیست یا سیصد نفر زنی که در خیابان‌ها مشاهده می‌نمایند کمتر زن زشت مشاهده نموده بلکه دو یا سه نفر زشت

در عده فوق مشاهده می‌شود. یک خلقت خیلی وجیه؛ چشمان، ابروان سیاه، موهای سر سیاه، صورت سفید، گونها قدری قرمز، دهان‌های کوچک، دماغ‌های خیلی کوچک، چشمان خیلی درشت، کلیه خنده‌رو. اهالی خیلی مهربان خیلی تعارف کن و تقریباً دارای اخلاق و اطوار مملکت ما بوده. اگر چنانچه مثلاً در راه آهن یکی بخواد چیزی بخورد به‌طور حتم به شما تعارف نموده درخواست می‌نماید که قدری محض خوشحالی او صرف نمائید. خیلی متعارف، فروتن برای هرگونه همراهی مساعدتی حاضر؛ به هر یک رجوع نمائید جواب‌هایی به شما نداده اگر کاری از دستش برآید نموده اگر همراهی بتواند خواهد نمود. اگر طبقات بالا متمدن بود؛ ولی طبقات پست هنوز در همان جهل خود باقی و از حرکات و سکنات آنها به خوبی مشهود است که فوق‌العاده جاهل و بی‌اطلاع می‌باشند.

نقاط مهم و گردشگاه‌های تاریخی در شهر مادرید چندین موزه خیلی مهم می‌باشد. موزه نقاشی^۱ که در قسمت شمالی شهر در یک عمارت خیلی عالی بوده دارای سالن‌های خیلی متعدد، نقشه‌های بسیار عالی؛ تمام نقشه‌های عالی و جالب توجه این موزه یک رنگی را نشان داده یا یک میدان جنگی که در موقع حملات مجسم نموده یا بالاخره یک عده‌ای یا که حکم به قتل شده، طریقه اجرا آن را می‌نمایاند. پس مطابق شرح فوق از کلیه این نقشه‌ها یک اثر تأثر و تألم مخصوصی ساطع می‌باشد که در اولین نظر انسان را متأثر کرده، یک حال حزنی واقعاً در این موزه حکم فرما می‌باشد و پرده‌هایی است که از برای ما خیلی خیلی جالب توجه است. ولی اروپائی‌ها یعنی فرانسویان و سایر مللی که بیشتر پرده‌های جشن عروسی، تاج‌گذاری‌ها را مایل بوده کمتر مایل به این پرده‌های اسپانی شاید باشند. من نقاش نبوده نمی‌توانم واقعاً اظهاری راجع به ساختمان و

۱. در اصل Peinture.

طرح نقشه‌ها و تابلوها بنویسم ولی مطابق تابلوهائی که تا به حال در موزه‌های بسیاری شهرهای فرانسه، بلژیک دیده‌ام این تابلوها بد نبوده، خیلی واضح، خیلی روشن و فوق‌العاده برای من گیرنده و جالب توجه بوده است. موزه تویخانه^۱ که در مجاورت رسدخانه بزرگ می‌باشد ولی متأسفانه به واسطه آنکه مشغول ساختمان آن بودند اجازه دخول داده نشد.

موزه بحریه^۲ نزدیک قصر سلطنتی است. یک روز ساعت نه به موزه مذکور رفته از بدو ورود یک نفر ملاح که تا اندازه‌ای فرانسه حرف می‌زد ترجمان ما شده تمام اطراف و اکناف موزه را به ما نشان داده در ضمن شرح هر یک را می‌داد. بدیهی است در این موزه مدل تمام کشتی‌های سابق و لوازمات بحریه، طناب‌ها طریقه‌های مختلفه این کشتی حرکت، کشتی تا به حال متداول است و بوده یک نمونه می‌باشد. ولی چیز قابل توجه سه چیز است که واقعاً یادگاری‌های خیلی مهم و خیلی تماشایی می‌باشد.

۱. یادگاری سفر کریستف کلمب^۳ به امریکا: اولاً مدل کشتی که برای حرکت خود دستور داده و ساخته شده بود؛ تنه‌بندی کشتی مذکور، طبقات مختلفه آن، اسباب‌هایی که برای اکتشاف خود همراه برداشته بود؛ بالاخره چیز جالب توجه نقشه تصویری که قبل از حرکت بنا به فکر و عقل خود کشیده و شکلی که برای قسمت امریکا تصور نموده که کلیه آن مبتنی بر [...]های مختلفه و تطبیق قسمت‌های مختلف ارضی قدیم، ارضی جدید می‌باشد. واقعاً این شخص [...] قدیمه چه اندازه زحمت کشیده با چه [...] فکر و تصور خود را به رشته حقیقت آورده به ثبات رسانید.

۱. در اصل Musé d'Artilleri.

۲. در اصل Musé Marine.

۳. در اصل Expedition Cristof Colombe.

۴. ناخوانا.

۵. ناخوانا.

۶. ناخوانا.

۲. یادگاری‌های جنگ ترافالگار^۱ که با انگلیس در زمان ناپلئون اول شده؛ نمونه تمام کشتی‌های مختلفه، تمام زد و خوردهای جزء، راپورت‌هایی که از دو طرف به رؤسای مربوطه راجع به اوضاع جنگ داده شده.

۳. یک یادگار امپراتور ویلهلم امپراتور سابق آلمان که در موقع بازدید این موزه به سلطان اسپانیایی داده و عبارت از مدال کوچک یک قسمت از تحت البحری‌های آلمان می‌باشد.

بالاخره پس از بازدید کامل از موزه خارج شده برای تماشای رسدخانه رفتیم. پس از ورود به آنجا یکی از منجمینی که جدیداً از مدرسه خارج شده بود و آن روز پست او بود ما را پذیرفته در صورتی که فرانسه نمی‌دانست از دیکسیونر نقطه‌نظر خود را که بازدید رسدخانه بود رسانده باکمال میل پذیرفته ماشین‌های خیلی دقیقی که حرکت سیارات و زمین را رسانیده و خطوطی که رسم نمودنشان داده بعد ما را به رسدخانه حقیقی برد که زیج از یک دوربین نجومی به ارتفاع هشت متر بود. متأسفانه در آن موقع حرکت زمین مطابق با حرکت هیچ یک از سیارات نبوده ولی معهدا مشارالیه هرگونه شرح و توضیحی که ممکن بود برای ما داده در خاتمه نیز یک جلد کتاب رسدخانه را که به اسپانیولی نوشته شده بود به یادگار داد.

مسابقه گاوبازی^۲. این نمایش یکی از نمایشات رسمی و ملی مملکت اسپانیایی بوده در هر شهر اسپانیایی در هر ده چند چیزی که برای بازدید شهر ذکر شد بایستی میدان گاو آن را نیز بازدید نموده، تماشا کرد. میدان گاو مادرید به قسمی ساخته شده که هفده هزار نفر تماشاچی می‌تواند جا بدهد. در شهر مادرید اغلب یکشنبه‌ها و اعیاد بود ولی در سایر شهرهای کوچک اسپانیایی فقط در موقع اعیاد بزرگ است. یک فضای خیلی بزرگی

۲. در اصل Course Touros.

۱. در اصل Traphalgar.

مثل میدان مشق که به شکل یک دایره ساخته شده در اطراف آن جای تماشاچیان است که پله به پله بالا می‌رود و یک دیوار چوبی خیلی قوی محوطه دایره‌ای و محل مشق را از جای نشیمن جدا نموده است. فقط دو یا سه در از طرفین به این محوطه باز می‌شود که یکی مخصوص ورود گاو بوده بقیه برای عبور مرور است.

تمام اهالی با لباس‌های قشنگ خود شروع به وارد شدن نموده هر کس بلیط خود را نشان داده یک بالش کوچک برای زیر خود گرفته در جایی که نشان می‌دهد قرار گرفته؛ موزیک اسپانیولی با نوای دلگشا به قسمی که خیلی شبیه به موزیک ما می‌باشد شروع به نواختن مقام‌های مختلفه نموده چه اندازه انسان از شنیدن آن موزیک متأثر می‌شود. واقعاً برای ما مردمان خوشحالی در عین تأثر و تألم می‌باشد به واسطه همین موزیک فوری یک روح جدیدی در من و رفقایم پیدا شد. بالاخره موزیک قطع نمود سرداران رؤسا و اولیای امور و شاه وارد اطاق‌ها و طاق‌های مخصوص خود شده، موزیک مخصوصی که شبیه به موزیک دهل کرنای ما بود و برای شتر قربانی زده می‌شود شروع به زدن نمود. تمام مردم ساکت و منتظر دیدن مناظر جدید می‌شوند. یکی از درهای بزرگ باز شده که یک عده سوار که ملبس به لباس‌های زردوزی خیلی درخشان می‌باشند با تاخت وارد شده عده‌ای پیاده که آنها لباس‌های طلایی زرد و بعضی لباس‌های نقره‌ای سفید رنگ دارند با یک فواصل خیلی زیاد وارد شده در روی دوش چپ خود یک نوع شنل کوتاه قرمزی انداخته‌اند.

سواره و پیاده به خط مستقیم به طرف طاق‌نمای مشخص بزرگ که گویا پادشاه می‌باشد رفته در عقب این پیاده‌ها باز پیاده‌های دیگری دیده می‌شود که ملبس به لباس تمام قرمز می‌باشند با یک نیزه‌های کوتاه مخصوص. به محض آنکه عده مقابل شخص بزرگ رسیدند حالت کرده یک مرتبه برای احترام کلاه‌ها از سر برداشته خم می‌شوند. اجازه شروع

بالاخره داده می‌شود سوارانی که هریک دارای نیزه‌های خیلی بلند می‌باشند به اطراف پراکنده شده این سواران دارای چکمه‌های خیلی خیلی محکم که شاید یک ورقه آهن در آن باشد پوشیده چشم اسب‌ها نیز با یک کهنه قرمزی بسته شده است پس فقط هادی اسب دست سوار بوده به هر طرفی بگرداند چون بدون آنکه جلوی خود را مشاهده نماید خواهد رفت. هریک از این سواران یک نیزه‌های خیلی بلندی در دست دارند که نوک آن فوق‌العاده تیز و مؤثر می‌باشد.

بالاخره شیپور زده شده سوارها در اطراف پراکنده شده پیاده‌ها در حوالی دیوار چوبی ایستاده پیاده‌های قرمزپوش در طرف دیگر دیوار، یکی از درهای کوچکی که به طرف میدان باز می‌شود گشوده شده یک گاو وحشی خیلی قوی که در یک نقطه پشت آن یک روبان رنگین وصل شده است با یک خشم و غیض فوق‌العاده‌ای وارد میدان شده به هر طرف با چشمان غضبناک نگاه کرده فوری پی به تهیه‌ای که برای او کرده‌اند برده بیچاره در صد آن بر می‌آید که شاید فرار کرده از روی دیوار چوبی بپرد ولی پس از آنکه به کلی نومید شد به طرف میر غضبان خود می‌رود و با خشم فوق‌العاده به طرف سواران حمله کرده، هر شاخ او مکفی است از برای آنکه یک اسب به کلی از میان برود. با یک شاخ سرتاسر شکم هر اسبی را دریده امعاء، اجزاء شکم حیوان زبان بسته که با چشم بسته در جلوی او باشد به زمین ریخته به واسطه شدت حمله گاو، اسب با سوار آن ده قدم آن طرف تر خواهد افتاد ولی در این موقع سوار نیز کار خود را کرده در موقعی که گاو با خشم به طرف او حمله می‌نماید او نیز نیزه بلند خود را به طرف پشت گاو قراول رفته با شدت و استحکامی که گاو شاخ به شکم اسب بیچاره می‌زند نیزه نیز در پشت او داخل شده خون جاری می‌شود. گاو وحشی تر شده به طرف سوار حمله می‌نماید ولی در این موقع یک سوار دیگر جلوی او را گرفته به همین قسم به او عمل نموده اسب بیچاره

از میان می‌رود تا آنکه چهار یا پنج اسب به همین قسم کشته شود و چهار یا پنج نیزه خیلی عمیق در پشت گاو بیچاره داخل شده به کلی دیوانه گردد. آن وقت کار پیاده‌های زردپوش خواهد بود که با شنل‌های قرمز خود وارد میدان شده گاو غضبناک که از سوزش زخم‌های پی‌درپی غضبناک‌تر شده به طرف آنها حمله خواهد نمود. به محض رسیدن در مقابل آنها شنل قرمز را در مقابل چشم گاو گشوده گاو که به کلی خیره می‌شود؛ حمله به شنل نموده بیست نفر به این قسم در اطراف گاو بیچاره را احاطه کرده بکلی خسته می‌نمایند. ولی این موقع خیلی وحشتناک برای این اشخاص بوده خیلی اتفاق می‌افتد که به سر آقایان نیز همان بیاید که به سر اسب‌های بیچاره آمده افراد بایستی فوق‌العاده چابک و چالاک باشند.

باری در آن موقع قسمت سوم شروع شده تمام اشخاصی که لباس‌های طلایی در بر دارند نیزه‌های کوتاهی که موسوم به زوین^۱ بود فوق‌العاده تیز می‌باشد در دست گرفته در مقابل نظر گاو ایستاده همین که گاو بیچاره به طرف او حمله می‌نماید بایستی با یک مهارت فوق‌العاده این چهار نیزه را در آن نقطه‌ای که روبان قرار داده شده فرو برده از پهلو خود را خلاص نمایند. این نیزه‌ها رنگارنگ واقعاً نمایشی خیلی دهشتناکی خواهد داشت. متجاوز از بیست نفر به این قسم از اطراف بیچاره گاو را احاطه کرده از هر طرف حمله نموده پشت گاو پر از تیرهای رنگارنگ شده آن وقت یکی از طلاپوشان باز در مقابل طاق به شاه رسیده اجازه کشتن طلیده به او اجازه داده می‌شود. آن وقت این شخص یک شنل قرمزی برداشته با یک شمشیر خیلی تیز نازکی باز مثل سابق در مقابل گاو آمده به محض آنکه گاو به طرف او حمله می‌نماید شنل قرمز را در مقابل او گرفته چون چشم او به کلی خیره می‌شود فوری با شمشیری که در عقب

شنل حاضر نموده با کمال قوت به پشت گاو فرو می‌رود. مشخصاً به چشم خود دیدم اشخاصی که با یک حمله شمشیری که طول هفتاد و پنج سانتی‌متر بود تا قبضه در بدن گاو بیچاره فرو برده ولی گاو که دارای هزاران زخم شده باز مقاومت می‌نماید. بالاخره بیش از چندین شمشیر به او فرورفته با تشرهای غضب بر سر او حمله نمود تا بالاخره بیچاره در سطح میدان به کلی گیج می‌افتد آن وقت پیاده‌های قرمزپوش می‌رسند که با اسباب‌های مخصوص مغز گاو [...] بیچاره را کوبیده با کمال [...] و هلله مردم اجساد آنها را به طرف داخل حرکت داده باز همان کرنای مخصوص شروع به نواختن نموده یک حزن مخصوصی سراپای محوطه را گرفته موزیک شروع به ترنم می‌نماید. مدت این کار تقریباً نیم‌ساعت ولی خیلی به سرعت کار خاتمه [می‌یابد].

ولی واقعاً بدترین و دلخراش‌ترین تماشاها بود که برای شخص من و رفقایم خیلی مؤثر واقع شد در صورتی که اهالی با یک هلله‌های شادمانی هر صدای جانگداز گاو بیچاره را پذیرفته و به هیچ‌وجه در این مردمان متمدن این تماشا مؤثر واقع نشده بلکه اسباب خوشحالی و مسرت فوق‌العاده آنها بود. در روز مذکور که روز پاک بود پنج گاو به این قسم کشته دست یک نفر از این طلا پوشان گویا به کلی خورد شد و متجاوز از بیست اسب بیچاره طعمه گاوها شده بودند.

یکی از نقاط تماشایی شهر قصر سلطنتی بود که منظره بدی نداشت مخصوصاً از [...] دور و نزدیک آن باشد یک منظره خیلی خوبی به طرف شهر قدیمی که در یک دره‌ای واقع شده دارد. در مقابل قصر سلطنتی یک باغ خیلی بزرگی است که دور آن یک عده مجسمه رؤسا و سرداران سابق اسپانی به یادگار گذاشته شده.

۲. ناخوانا.

۱. ناخوانا.

۳. ناخوانا.

چند کلمه راجع به نظامیان و فرم آنها

این مسئله را باور نمائید که اسپانی مملکتی است شاید در اروپا که به واسطه داخل نشدن در جنگ اروپا به همان شکل اولیه خود باقی مانده، همان فرم‌های رنگارنگ، همان زراعت، همان لباس‌های گلابتون دوزی را که شاید از زمان ناپلئون بزرگ در آنجا بوده است به یادگار باقی مانده. این چند سطر از نقطه نظر آن است که نظام این مملکت را [...]^۱ نمایم چون من نه در مدارس اسپانی بوده و نه در مانورهای آنها شرکت داشته و نه با صاحب‌منصبان این مملکت مشاوره و صحبتی نموده‌ام. فقط این چند سطر راجع به لباس‌های غریب و عجیب آنهاست زیرا واقعاً در جنگ‌های امروزه به اندازه‌ای البسه فشنونی تکمیل شده که ممالک متمدنه کمتر پی داشتن لباس‌های خیلی لوکس^۲ می‌روند. شاید تنها دو یا سه مملکت در اروپا باشد که لباس مخصوص خیلی قشنگ برای مواقع سلام افراد خود تهیه نموده که انگلیس در سرلوحه آن می‌آید. چون فرض از بودن وجود نظام پوشیدن البسه خیلی شیک قشنگ نبوده تصور می‌نمایم مخصوصاً در یک ممالکی مثل [ممالک ما] صرف کردن مبالغی بسیار برای تهیه لباس سلام یک حرکت خبطی بوده جز اتلاف وجوهات مملکت فایده‌ای به دست نخواهد آمد. بهتر است که این مخارج را اگر واقعاً دولت مصمم می‌باشد در روی وجوهات لباس افراد گذاشته لباس دوام‌دار خوبی برای آنها تهیه نماید.

در اسپانی لباس معمولی قسمت‌ها که هر رژیمان آن به یک شکل است تقریباً مثل لباس سلام رژیمان‌ها و اخراج ما بوده در هر گوشه شهر هزاران فرم دیده می‌شود و از طرفی مطابق تصور کلیه تمام ساخلوهای نظامیان بیشتر در شهرها بوده چون من فقط در شهرها نظامیان را می‌دیدیم آن هم در شهرهای بزرگ.

فرم ژاندارم‌ها نیز یک فرم خیلی خیلی غریبی بود که تا به حال ندیده بودم. آن هم خیلی شیک، خیلی بس گران برای دولت تمام می‌شود. فقط در میان تمام البسه نظامیان اسپانی لباسی که بهتر و مطابق مد امروز بود لباس یک رژیمان بود که گویا رژیمان یا قسمت ساخلوی یا بالاخره قسمتی بود که از مراکش جدیداً آمده بودند. بدیهی است در جنگ داشتن یک لباس خاکی را حس نموده برای افراد خود یک لباس مثل لباس افراد انگلیسی از پارچه زرد رنگ خاکی تقریباً بهتر نمود بودند. با کراوات پلیس‌های شهر خیلی مرتب منظم بوده، نه مثل پلیس‌های فرانسه.

والانسیا^۱

بالاخره پس از چند روز توقف در شهر مادرید مجبوراً بایستی از اینجا حرکت نمائیم، چون مرخصی روبه اتمام بود و می‌بایستی خط سیر خود را پیموده وارد والانسیا شویم. روز چهارشنبه صبح پس از تفریق محاسبه خود ساعت نه و نیم به طرف گار جنوب رفته از اینجا به طرف شهر والانسیا عازم شدیم. سرعت راه آهن در این قسمت خیلی کم در کلیه استاسیون‌ها خیلی معطل شده در صورتی که ترن ما اکسپرس بود. راه به کلی مثل صحراها و نواحی ایران خیلی کمتر آبادانی از دور مشاهده می‌شد. هوا فوق‌العاده گرم و سوزان ساعت هشت بعد از ظهر وارد شهر والانسیا شده فوری با اتوبوس به طرف هتل اسپانیا رفته به محض ورود به اینجا یک اطاق با همان قیمت شهر مادرید که روزی بیست و سه فرانک فرانسه کرایه کرده پس از صرف غذا که نسبتاً بد نبود از هتل خارج شده در میدان بزرگی که نزدیک منزل ما بود و یک عده [...] ^۲ های خیلی قشنگ [...] ^۳ در آن بوده آمده قدری گردش کردیم. در این میدان چندین سینما بود پس از خاتمه سینما به یکی از سالن‌های موزیک‌های که در خیابان بود

1. Valencia

۳. ناخوانا.

۲. ناخوانا.

رفته خیلی خیلی قشنگ و به طوری که در شرح مادرید ذکر کردم و جهاتی که بیان نمودم خیلی برای ما قابل توجه بود پس از خاتمه موزیک حال ساعت یک بعد از نصف شب به هتل مراجعت نمودیم.

روز بعد صبح ساعت هشت از خواب بیدار شده در شهر آمدم هیچ یک از دکاکین باز نشده هیچ خبری از اهالی نبود. بعداً معلوم شد که در این شهر خیلی دیر از خواب بیدار شده عبور و مرور دیر در خیابانها شروع می شود. زندگانی در این شهر مثل زندگانی در شهرهای ایران بوده. مثل اروپا زندگانی اجتماعی نیست بلکه هر فامیلی دارای منزل و وسائل راحتی خود بوده و زندگانی واقعی می نمایند.

ساعت ده بود که، رفقا سوار تراموا نمره دو شده به طرف یک تپه کوچکی موسوم به کوار^۱ که چهار کیلومتری شهر والانس می باشد رفته قدری لب دریا گردش نمودیم. هوای شهر والانس فوق العاده گرم به اندازه ای که گردش و حرکت در شهر از ساعت ده فوق العاده سخت و دشوار بود در حالی که در این موقع در فرانسه هنوز بخاریها در کار و سرما فوق العاده بود. آب شهر خیلی بدمزه و اسباب دل درد بود. میوهها خیلی بی مزه بود. چیز تماشائی در شهر دیده نمی شد. ساختمانها نیز مثل شهرها اروپایی خیلی قشنگ و خوب بود.

ولی ساحل دریا به غیر از چند ساختمان در کوار ساختمان دیگری مشاهده نشده تمام سواحل شبیه به سواحل دریای خزر فوق العاده غیر بهداشتی،^۲ بعضی نقاط بد بود بالاخره نهار را باز در هتل صرف نموده بعد از نهار باز برای تفریح به سالن موزیک رفته شب ساعت هشت و سی دقیقه با [قطار] اکسپرس بنا شده به طرف بارسلون حرکت نمائیم. روی هم رفته والانس شهر مهمی نبود. چیز قابل تماشایی برای مسافر در آن

1. Coar

۲. در اصل Malsain.

نیست. تنها چیز جدیدی که ما در آنجا مشاهده نمودیم جاده‌های سنگی که برای حرکت دوچرخه‌ها درست نموده‌اند که تمام دوچرخه‌های شهر در روی آن خطوط حرکت کرده خیابان دیرتر سائیده می‌شود؛ علاوه بر دو پیاده‌روی طرفین، دو خط تراموای، دو خط برای دوچرخه‌ها بود. دیگر راه در وسط برای درشکه‌ها، اتوموبیل‌ها مخصوصاً این راه‌ها در ساحل زیاد می‌باشد برای ارتباط با شهر.

بارسلون

روز پنجشنبه ۱۶ آوریل ساعت هشت و سی دقیقه بعد از ظهر بود که از شهر والانسیا خارج شده با ترن اکسپرس به طرف مقصد عازم شدیم. در اینجا تا مدتی راه در بیابان‌ها و پس از آن داخل در یک قسمت آبادتری شده خیلی شبیه قسمت والادولید شده و پس از [...] راه آهن به کلی از ساحل دریا عبور نمود در هر چند قدم دریای مدیترانه را مشاهده می‌نمودیم. ساعت هشت و بیست و پنج صبح بود که روز جمعه وارد شهر بارسلون شدیم. مدت نیم ساعت بلکه متجاوز، ترن در داخل شهر حرکت می‌نمود و از ساختمان‌ها و آثار اطراف آثار یک شهر خیلی مهمی که به درجات مهمتر از مادرید و از آثار آن بود می‌رساند. بالاخره وارد گار راه آهن شده. گار راه آهن نیز به درجات عالی تر و قشنگ‌تر از گار مادرید بود و حتی امروز در پهلوی همان گار مشغول ساختن یک بنای خیلی عظیمی بودند، که بعدها گار راه آهن در آنجا خواهد بود. بالاخره اوضاع هتل‌ها همان اوضاع بود که نماینده آنها در مقابل گار صف کشیده منتظر مسافر بودند. ما نیز مصمم شدیم که در اینجا به هتل اسپانیا برویم. لذا به نماینده مشارالیه اشاره نموده با اتوموبیل هتل رفتیم.

هتل اسپانیا از حیث ساختمان از حیث اوضاع و دستگاه شبیه به هتل

بیروت که هتل رویال باشد در طبقه اول هتل به هر یک از ما یک اتاق داده شد بنا شد با کلیه مخارج روزی پانزده واحد پول اسپانی که کلیتاً چهل و پنج فرانک فرانسه بود بدهیم. باری لباس‌ها و اسباب‌های خود را مرتب کرده حاضر برای گردش و تفریح در شهر شدیم.

ساختمان‌های شهر بارسلون. در میان تمام شهرهایی که تا به حال دیده‌ام این شهر بهترین شهری می‌باشد که مطابق یک فرم و یک شکل شهری ساخته شده. تمام شهر به استثنای یک قسمت کوچک آن که خیلی قدیمی می‌باشد، مرکب از [...]^۱ خانه می‌باشد. تمام این بناها به شکل یک مربع مستطیل بوده پس یک شهری مرکب از مربع‌های مستطیل که تمام فواصل این مربع‌ها یک خیابان عریض می‌باشد، تمام خیابان‌ها مستقیم، چشم‌انداز آنها خیلی بسیط و حتی بعضی از این خیابان‌ها چشم‌اندازشان از طرفی به طرف دیگر شهر می‌باشد. تعداد خیابان‌ها مطابق تعداد [...]^۲ عمارات است. خیابان‌ها خیلی عریض‌تر از خیابان‌های فرانسه هیچ‌یک از خیابان‌های فرانسه به آن وسیعی نیست. ساختمان‌های عمارات نیز مرتفع‌تر از فرانسه نه بلکه در بعضی نقاط ده طبقه. در سر هر یک از عمارات [...]^۳ که تلگراف بی‌سیم باشد مشاهده می‌شود.

وسائل ارتباط

تراموای خیلی زیادتر از مادرید زیرا در تمام این خیابان‌های متعدد خط تراموا می‌گذرد. خیلی پاکیزه، خیلی قشنگ. اتوبوس یک فرم دیگر دو طبقه خیلی زیاد. تاکسی، درشکه بی‌اندازه. متروپولیتن مثل مادرید گویا یک سال است شروع شده هنوز بیش از چند خط آن حاضر برای حرکت نیست ولی خیلی قشنگ و خیلی با دقت ساخته شده.

۱. ناخوانا.

۲. ناخوانا.

۳. ناخوانا.

داخل شهر

خیابان‌ها خیلی [...] اطراف آن دارای چراغ‌های خیلی عالی مخصوصاً چیزی که خیلی جالب توجه‌تر و قشنگ‌تر می‌باشد کورچه‌های شهر است که تمام دارای یک قسم تزئین‌های مخصوص است که در قسمت فوقانی کورچه در تمام طول آن نصب شده عبارت از یک قسم چراغ‌های خیلی قشنگ که پوشش آنها حباب، این‌ها از شیشه‌های رنگارنگ است و اتصال هر دو چراغ به واسطه یک سیمی شده که در روی این سیم نیز در تمام طول آن پارچه‌های بلور شفاف قرار داده شده.

مغازه‌ها خیلی جالب توجه خیلی قشنگ مغازه‌های خیلی بزرگ در حقیقت لوکس هیچ قابل مقایسه با پاریس نبود. بعضی نقاط این به درجات عالی‌تر از پاریس می‌باشد. مثلاً در چهار راه بزرگ که شبیه اتوال می‌باشد چندین سلمانی من مشاهده نمود که تمام مغازه آن از یک تکه بلور و آینه ساخته شده بود ترتیبات داخلی آن به قسمی بود که من فوق‌العاده متحیر و مبهوت شدم. در صورتی که من از ایران جدیداً نیامده و مدت‌هاست که در پاریس می‌باشم و به زندگانی و لوکس آن معتاد می‌باشم.

یکی از قسمت‌های شهر که خیلی طرف توجه و اسباب تماشا می‌باشد ساحل دریاست چون بارسلون اولین بندر و اولین شهر اسپانی محسوب شده هر روزه هزاران کشتی وارد بندرگاه عظیم آن می‌شوند. در تمام بندرگاه قدم‌زده واقعاً وضعیت غریبی بود. گرچه در تمام بندرگاه‌ها همین کارکردن معمول بود کسی را راحت مشاهده نمی‌نمائید ولی در اینجا دیگر غریب‌تر از سایر نقاط بود یکی از بنادر تجارتنی بزرگی را می‌رساند؛ صدها کشتی بزرگ در ساحل و در اطراف لنگر انداخته منتظر گرفتن بار یا خالی کردن بارهای خود بودند.

ارتباط مستقیم اسپانی با جزایر بالئار^۲ از این نقطه صورت می‌گیرد

مسافت از این شهر تا جزایر در مدت هشت ساعت طی شده در هر روز چندین مرتبه کشتی حرکت می‌نماید. در ساحل دریا یک مجسمه خیلی بزرگی در سر یک ستونی قرار داده شده مشاهده می‌شود که به دست خود اشاره به طرف امریکا نموده تا ابد اکتشاف مهم خود را می‌رساند و خاطر نشان می‌نماید زیرا در حقیقت این مجسمه کریستف کلمب مشهور می‌باشد که در این نقطه در این میدان بزرگ ساخته شده است. یک طرف میدان به کلی محدود به دریا و برای رسیدن به ساحل از پله‌های متعددی که با سنگ‌های خیلی شفاف پاکیزه ساخته شده پایین آمده گاه‌گاهی برای گردش و تفریح می‌توان با قایق‌های کوچکی که همیشه در ساحل و در نزدیک پله‌ها است گردش و تفریح نمود.

نقاط تماشایی شهر

در شهر بارسلون نقاط تماشایی خیلی زیاد است. حتی تعداد موزه‌ها نیز خیلی زیاد و واقعاً مطابق شرحی که یک، دو نفر برای من دادند خیلی قابل تماشا کردن می‌باشد ولی به واسطه آنکه ما وقت زیادی برای تفریح و گردش خود نداشتیم این است که صرف نظر از تماشا و گردش در موزه‌ها نمود فقط دو یا سه نقطه که به نظر ما خیلی قابل تماشا بود ویزیت نمودیم و فوق‌العاده از تماشای خود راضی بوده از این گردش‌ها خوشحال و مسرور شدیم.

وسیله نقلیه برقی^۱ که در قسمت جنوبی شهر واقع شده با یک تراموای معمولی به طرف نقطه‌ای که نشان داده شده بود حرکت کوتاه تا نزدیک یک نقطه که از آنجا شیب خیابان خیلی زیادتر می‌شد از آنجا با یک تراموای مخصوص که برای رفتن خیابان عازم شدیم تا پای یک تپه‌ای که

در آنجا یک استاسیون مخصوص بود. در استاسیون بلیط خریده با یک ماشین مخصوص که در نزدیک مونمار در پاریس یک ماشین شبیه به این می‌باشد، ولی خیلی پاکیزه‌تر و نظیف‌تر شروع به بالا رفتن نمود. راهی که این ماشین طی می‌نماید سه کیلومتر می‌باشد. پس از رسیدن در سر تپه که یک چشم‌انداز خیلی قشنگی به تمام شهر داشت شروع به گردش کردیم. نکات مهم و قابل تماشای وسیله نقلیه برقی از قرار ذیل بود.

۱. ماشین هوایی؛ یک اطاق ماشین است که بیست نفر اقلماً مسافر در آن جای گرفته یک نفر مکانیسین آن را هدایت می‌نماید. این ماشین در جو معلق و فقط در هوا اتصال آن با یک میله آهنی می‌باشد که به واسطه جریان الکتریک در روی یک قرقره‌ای که در روی این میله قرار داده شده حرکت می‌نماید. از روی یک دره عمیقی عبور کرده چندین پیچ و خم خورده و بالاخره به استاسیون اولیه خود عودت می‌نماید. مسافتی که طی می‌نماید تقریباً سه کیلومتر است.

۲. برج متحرک؛ یک قسم برجی شبیه به برج ایفل ولی ارتفاع آن گویا پنجاه الی شصت متر باشد که در مرکز و در وسط این برج دو محور قرار داده شده، این دو میله در هر جایی که در دو تکیه‌گاه طرفین تهیه شده قرار گرفته است. در قسمت فوقانی و تحتانی این برج دو سبد خیلی بزرگ که شاید برای ده نفر مسافر جای باشد نصب شده پس از آنکه مسافری در سبد زیر جای گرفتند سوت زده شده برج عظیم یک مرتبه شروع به حرکت خیلی بطئی یک خط سیر دایره‌ای را پیموده در موقع رسیدن به قسمت فوقانی و در هر برج تقریباً مثل یک هواپیما برای شما می‌باشد، تمام شهر و اطراف را مشاهده خواهید نمود. این برج، حرکت آن، چشم‌انداز آن فوق‌العاده تماشایی می‌باشد.

۳. سالون بزرگ؛ هزاران قسم ماشین‌های الکتریک قرار گرفته که به واسطه پول اسپانیول فوری به حرکت افتاده یا ساز زده یا اتوموبیل‌رانی

شروع شده شبیه به بعضی مغازه‌های پاریس ولی خیلی کامل‌تر و جدیدتر. مطابق نوشتجات و مطابق اطلاعات گویا این اولین وسیله نقلیه برقی دنیا می‌باشد.

پس از خاتمه گردش باز همان جاده و همان قسم مراجعت نموده وارد شهر شده مشغول گردش و تفریح شدیم، شب را نیز به سالن موزیک رفتیم. روز بعد برای تماشای پارک طبیعی^۱ رفتیم. پارک خیلی بزرگ قسمت حیوانات و نباتات مرتب ولی نه به آن کاملی در انورس. فقط بعضی قسمت‌های زیرزمینی در این باغ ساخته شده که به واسطه الکتریک عمل نموده و چون تاریک می‌باشد اشخاص مختلف که [...]۲ تقریباً شباهتی به [...]۳ پاریس داشت ولی نه به آن پاکیزگی. یک قسمت دیگر باغ عبارت از بعضی ساختمان‌هایی که شبیه به مراتع طبیعی دارد از قبیل کوه، دره غیره ولی بایک مهارت فوق‌العاده ساخته شده. دیگر چیز قابل تماشای این باغ مجسمه‌های خیلی بزرگ که در هر چند قدمی قرار داده شده است مجسمه فیل یا آدم. ترتیب خیابان بندی داخل باغ.

تفریح در شهر؛ تئاتر، سینما خیلی زیادتر از شهر مادرید، سالن‌های موزیک نیز زیادتر و بزرگتر تمام مدت روز شب باز و تقریباً این نقاط یک قسم فاحشه‌خانه‌ای بود، تمام فواحش شهر یک شغل مخصوص در این نقاط دارا بود. در موقع شروع موزیک تابلوهای کوچکی که اسم هر یک نوشته شده به نظر عامه می‌رسید پس از لحظه‌ای خانم حاضر و هر کاری از دستش برآید می‌نماید؛ خواندن، رقصیدن، بازی. از حیث آب و هوا خیلی خوب و پاکیزه می‌باشد.

روز شنبه ۱۸ ساعت هفده و چهل دقیقه از شهر بارسلون حرکت نموده با ترن اکسپرس به طرف سیر^۴ نقطه سرحدی عازم شدیم. راه خیلی

۱. در اصل Pare Naturel.

۲. ناخوانا.

۳. ناخوانا.

۴. در اصل Céret.

خوب به کلی سبز نیست، کوهستانی از سرحد تا [...] ولی کم ارتفاع‌تر. ساعت بیست و یک و سی دقیقه وارد سِر شد. پس از عبور از گمرک و نشان دادن پاسپورت از سرحد اسپانی خارج شده و مسافرت خود را در اسپانی به این قسم به آخر رساندیم.

نتیجه مسافرت؛ این مسافرت که با یک تصمیم فوری صورت گرفت باوجود اشکالات و موانع غیرمنتظری که تصور نمی نمودیم مدت هشت روز به طول انجامید. از نقطه نظر ظاهری شاید فوائد و نتایج مهمی گرفته نشد ولی من شخصاً معتقد به این می باشم که دیدن ممالک و اخلاق ملل مختلفه خیلی مؤثر بوده و بهترین تحصیل و بهترین طریقه تعلیم است. زیرا در هر مملکت نکات و زندگانی آن‌ها را دیده با ممالک دیگر مطابق عقل و شعور خود مقایسه نموده شاید به تدریج قادر به آن گردند که خوب را از بد شرح داده یک حدودی به آن قرار داده و از اثرات این گردش‌ها و مشاهدات برای تمام مدت عمر خود یک تجربه‌های مکفی که فراموش نشدنی است قبول نموده، در صورت امکان و در صورت عهده‌دار شدن یک مقاماتی شاید قابل و قادر اجرای خدمات شوند.

دیگر آنکه قبل از عزیمت خود به این مملکت مطابق اظهارات و اطلاعات سایرین این مملکت را یک مملکت غیرتمدنی تصور نموده و حتی مطابق اظهارات بعضی از رفقای فرانسوی که به کلی اسپانی را در ردیف ممالک افریقایی جای می داد خیلی عقب در تمدن می دانستم. ولی پس از این مسافرت دیگر به آن عقیده و تصورات سابق خود که به کلی ناشی از بی اطلاعی بود نیستم.

اسپانی در تمدن و ترقی یکی از ممالک قدیم کهن سال بوده تاریخ فتوحات و ترقیات بسیار این دولت تاریخی در تواریخ به خوبی مشاهده می شود. امروزه نیز با وجود سختی‌ها و مصایب که شاید به آنها وارد آمده

در مقابل تمام مقاومت نموده است. اولین سختی مهمی که به آن مملکت روی آورد خواب غفلتی است که مدت‌ها آن را عقب از سایر ممالک گذارده ولی یک مرتبه جنگ بین‌المللی از خواب غفلت برخاسته از آزادی و بی‌طرفی خود استفاده کرده با یک سرعت فوق‌العاده‌ای شروع به کار و رفع نواقص خود نمود. به قسمی که امروزه از حیث تمدن و ترقی دراز شهرهایی که مشاهده نمودم کمتر از فرانسه نبود بلکه خیلی آثار و علائم مهم‌تری وجود دارد. ولی باوجود تمام این نکات نبایستی فراموش نمود که زندگانی با اعراب و معاشرت با آنها اثرات خود را در این مملکت باقی گذارده مثل مملکت عزیز ما گرفتار یک درد بی‌درمانی می‌باشند که جز با ترتیبات و غیرت فوق‌العاده به هیچ‌قسم نمی‌تواند از این درد و از آن بدبختی خود را رها نموده این لکه بدنامی را از خود بزدايد. این درد و این بدبختی همانا خیانت و وطن‌فروشی می‌باشد که در آنجا نیز حکمفرما بود همه داد و بیداد دارند.

از حیث اخلاق از حیث رفتار خیلی شبیه به اخلاق مشرق‌زمین با خیلی فروتنی، خیلی متعارف، خیلی متواضع می‌باشند.

چیزی که تا به حال در آن صحبت ننموده و بد نمی‌دانیم که در آخرین سطر این مسافرت بنویسم همانا مطبخ اسپانیولی می‌باشد که فوق‌العاده قابل تمجید و قابل ملاحظه بود. بهترین غذاها و بهترین مطبخ‌ها است از حیث سلیقه، از حیث طبع، از حیث نظافت، زندگانی در اسپانیایی خیلی ارزان‌تر از فرانسه می‌باشد. تقریباً در روز $\frac{۲}{۳}$ مخارج فرانسه است.

باز خاک فرانسه؛ پس از ورود به خاک فرانسه چون دیرتر از معمول رسیده بودیم این بود که ترن سفری برای پاریس نداشته مجبوراً بنا شد ساعت بیست و دو به طرف ناربون^۱ حرکت کرده، ساعت بیست و چهار با

1. Narbonne

ترن سریع^۱ به طرف بردو عازم شده ساعت هفت و سی و هشت وارد برد و شده ساعت هشت و سی و هشت با ترن سریع عازم پاریس شده ساعت هفده و بیست و چهار بود به شهر پاریس رسیدیم. پس از صرف غذا در مهمانخانه یونانی وارد مدرسه شده و به این قسم این مسافرت را در موقع شب چون خوابی تصور نموده به نقاطی که مشاهده نموده و اشخاصی که دیده بودم فکر می نمودم.^۲

۱. در اصل Papid.

۲. یادداشت‌های برجای مانده از سفر به اروپا در این بخش - صفحه ۹۶ دفتر - پایان می‌گیرد.

اسناد

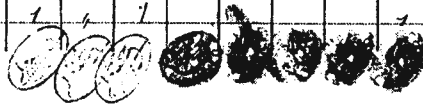
[نمونه نمرات ماهیانه مدرسه آلیانس]

ÉCOLE
de
L'ALLIANCE FRANÇAISE
DE Téhéran

NOTES MENSUELLES
1916-1917

Nom de l'Élève: *Hadji Ali Khan*

COURS	7 ^{ème}	8 ^{ème}	9 ^{ème}	XI ^{ème}	1 ^{er}	2 ^e	3 ^e	4 ^e	5 ^e	6 ^e
Grammaire	5	3	6	7	5	7	2		4	
Orthographe	20f	28f	26f	32f	4	4		4	4	
Composition française	"	"	"	"						
Récitation	7	6	5	5	5	6	2	2		
Littérature <i>Litt.</i>	"	5	6	6						
Arithmétique	7	7	7	7	2	7	2	2	2	
Algèbre et Géométrie	"	"	"	"						
Physique et Chimie	"	"	"	"	6	7		2	2	
Sciences Naturelles	4	6	6	6	7	7	2	7	2	
Histoire Générale	8	8	7	6	6	7	2	2	2	
Histoire de la Perse	"	"	"	"						
Géographie Générale	8	8	7	7		2	2			
Géographie de la Perse	8	7	7	7	7	2	6			
Hygiène <i>Coed</i> pratique	4	3	4	4						
Dessin <i>Coed</i>	"	"	3	4						
Arabe et Persan	"	"	"	"						
Absences	4	2	0	0			6	10	12	
Retards	4	1	1	1					1	



[گواهی مدیر مدرسه آلیانس]

je soussigné; Directeur de l'École de l'Alliance
française de Téhéran. Certifie que le nommé -
Ha Dj. ali Khan fils de Ha Dj. Mirza Mohamed.
Khan, a fréquenté les cours de cette école pendant
deux ans; Travailleur et intelligent, La tenue
très satisfaisante à ses professeurs.

Je regrette le départ de cet excellent élève

Téhéran le 13 juil 1914

Allezioz

گواهی مدیر مدرسه آلیانس فرانسه
تهران در روز ۱۳ جولای ۱۹۱۴
اینکه آقای حاج علی خان فرزند
محمد خان که در این مدرسه
دو سال در این کلاس درس خوانده
است و در این مدت بسیار
تلاش و کوشش کرده و در
کلاس درس خود را با موفقیت
گذرانیده است.

[حکم انتصاب به درجه نایب دومی رژیمان پیاده اردوی مرکزی، ۱۱ عقرب ۱۳۳۹]

[هجری قمری]



نمره ۱۳۰۲/۵۱۱۶


وزارت جنگ

وزارت جنگ بموجب این حکم نظامی

مقرر می‌دارد

نظر به ایت و شایستگی که از جانب جناب آقا محمد تقی فلاح‌التحصیل مدینه نظام مشهور شده است

از تاریخ یازدهم بیخ عقرب بی میل یک هزار و سیصد و پنجاه و نه در رژیمان

نظام اردوی مرکزی با درجه نایب دومی قرار می‌گیرد


[نظریه ژنرال تانان فرمانده مدرسه نظامی سن سیر فرانسه، ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۵]

استعداد فرماندهی - برجسته دارای اقتدار است.^۱
تعلیمات نظری - آیین نامه های نظامی فرانسه را خوب می داند.
تعلیمات عملی - مجری بسیار خوب، دارای اصابت نظر و قوه تصمیم
بسیار خوبی است.
استعداد تخصصی - برای قسمت مخابرات خیلی ذوق و استعداد ارائه
می دهد.
رفتار - بسیار خوب.
وضع ظاهر و روش - فوق العاده خوب، خیلی نظامی است.

ژنرال تانان پس از اینکه به خط خود و به زبان فرانسه که عین آن در پرونده
کارگزینی رزم آرا موجود است نظریات بالا را می دهد و یک نظریه کلی
هم درباره رزم آرا می دهد که ترجمه آن به شرح ذیل می باشد:

نظریه کلی - یک محصل فوق العاده خوب و یک سرمشق بسیار عالی برای
رفقای هم میهن خود بوده، در نتیجه قدرت کار و روح انضباط که در این
محصل موجود می باشد نتایج بسیار خوبی بدست آورده. دارای حرارت
و کنجکاوای است که هیچ وقت تقلیل نیافته در مدت اقامت در مدرسه
حداکثر استفاده را نموده و موجب افتخار و سربلندی کشور خود شده
است.

سن سیر ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۵

۱. به نقل از محمدرضا خلیلی عراقی، خاطرات سفر آذربایجان و کردستان، ج ۲: تهران: ۱۳۲۸. بی نا، ص ۸۵.

[فرمان نشان یادگار تاجگذاری، بهمن ۱۳۰۵]



از طرف قرین الشرف علیحضرت همایون شاهنشاهی
وامت سلطنتیه یک قطعه مدال یادگار تاجگذاری
به تهای سلطان حاجی علیخان رزم آراء اعطا گردید
در استعمال آن مجازیه میباشد بهمن ۱۳۰۵



وزیر دربار سلطنتی

[گواهی نامه تحصیلی مدرسه سن سیر، اول اوت ۱۹۲۷]



[حکم مأموریت به لرستان، ۲۳ فروردین ۱۳۰۶]

وزارت جنگ، ارکان حزب کل قشون، رکن اول شعبه سجلات، نمره ۴۶۴
ج-۲، مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۰۶

آقای یاور حاج علی خان رزم‌آرا. راپورت شما را عرض مقام محترم کفالت
ارکان حزب کل قشون دامت شوکته گذشت. به طوری که تقاضا نموده‌اید
روز شنبه ۲۶ ماه جاری به مقر مأموریت حرکت نمایید مورد تصویب واقع
شد.

رئیس شعبه سجلات کل قشون، نایب سرهنگ [امضا ناخوانا]

[فرمان ارتقاء به درجه نایب سرهنگی، ۳۱ شهریور ۱۳۰۸]

بانیات خداوند
پهلوی شاهنشاهی ایران

با این خدمت و نظرات بجاقت یا و راجع علی خان زکرم آراء بنا بر پستهای

سجده

وزارت جنگ بموجب این فرمان مشارالیه را بدرجه نایب سرهنگی

قرین اشخاص نمائیم
تاریخ سی و یکم شهریور ماه یکصد و هشتاد و هشت شمسی

[حکم انتصاب به فرماندهی تیپ لرستان، ۲۸ مهر ۱۳۱۱]

قشون دولت علیه ایران، اداره تیپ لرستان، فوج مختلط مستقل منصور کرمانشاه، نمره ۹۱۹۳، ۲۸، ۷، ۱۳۱۱

آقای سرهنگ حاجی علی خان رزم‌آراء حسب الامر جهان مطاع مبارک ملوکانه ارواحناه فدا شما با عهده دار بودن شغل فعلی به کفالت فرماندهی تیپ لرستان منصوب می شوید و مقرر است فوراً به طرف بروجرود و خرم آباد حرکت نمایید. در غیاب خودتان یک نفر مثل آجودان فوج را مأمور نمایید که کارهای فوج را بر طبق امر و دستور شما انجام دهد تا اینکه بعدها برای کفالت فوج منصور شخص دیگری در نظر گرفته شود. عجالتاً تا خاتمه عملیات لرستان کفالت فرماندهی فوج و تیپ هر دو به عهده شخص شما خواهد بود. مقصود از این ترتیب این است که از هر دو قسمت در تحت فرماندهی واحد برای قلع و قمع اشرار لرستان و تصفیه قطعی منطقه مزبور و خاتمه دادن به اوضاع فعلی مشترکاً استفاده شود و برای تعقیب اشرار دو قسمت مزبور در تحت فرماندهی واحد باشد.

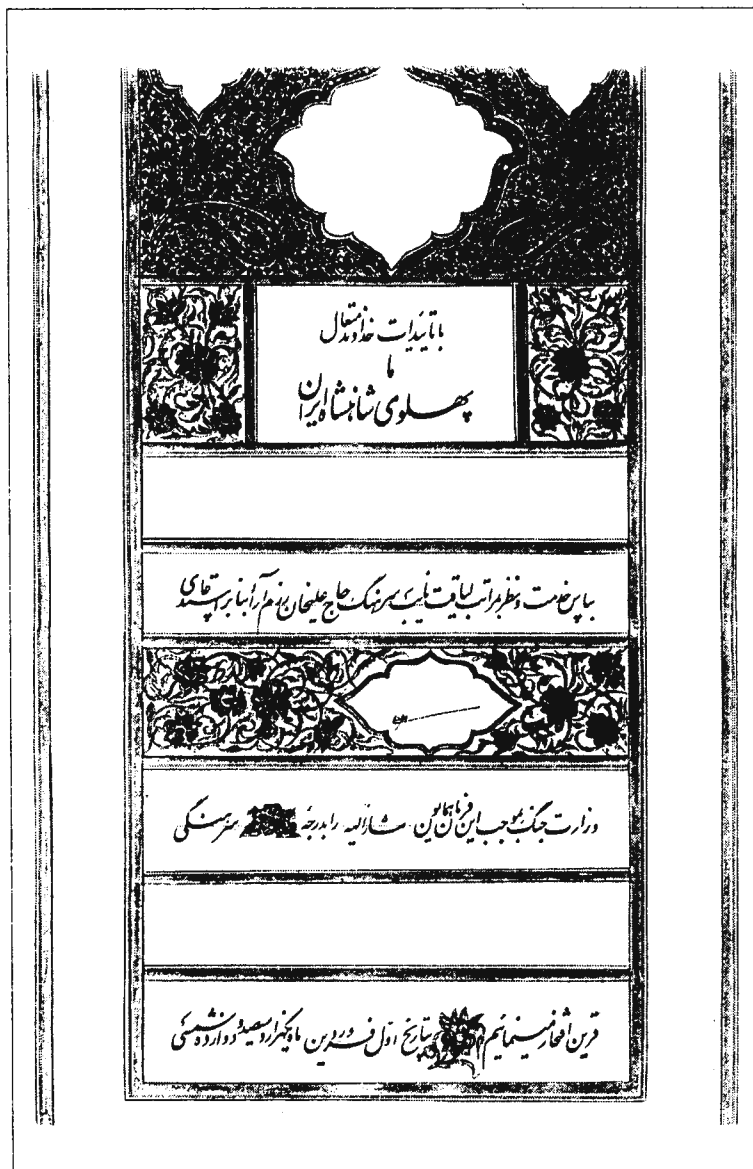
اقدامات شما برای قلع و قمع اشرار لرستانی باید هم جنبه سیاست و هم جنبه نظامی داشته باشد که هرچه زودتر به این وضعیت خاتمه داده شود. مخصوصاً متذکر می شود که موکب مبارک شاهانه ارواحناه فدا قریباً از طریق اصفهان عازم جنوب ولی از طریق محمره و لرستان معاودت خواهند فرمود و شما باید طوری جدیت و فعالیت به خرج دهید که تا موقع تشریف فرمایی موکب اقدس اعلیحضرت به لرستان وضعیات آنجا تصفیه شده باشد. ضمناً این نکته را نیز حسب الامر جهان مطاع مبارک متذکر می شود که موقع ورود موکب مبارک به خرم آباد اگر قسمت‌های نظامی در خارج بود. و مشغول تعقیب و خاتمه دادن به کار اشرار باشند

مورد ایراد نخواهد بود. ضرورتی ندارد که عده و قوای تیپ را حتماً به مرکز تیپ احضار نمایید. ورود خودتان را به بروجرد راپورت دهید تا فوراً^۱ تحویل فرماندهی تیپ به سرهنگ عباس خان صادر شود زیرا که هنوز امر مزبور به سرهنگ مشارالیه صادر نشده است. بالاخره موقع ورود به خرم‌آباد و وضعیت عمومی را مشروحاً راپورت دهید.

در خانمه متذکر می‌شود که برای تأمین منطقه لرستان یک دستوراتی به حکومت آنجا داده شده بود که با تشکیل کمیسیون و دادن مساعده بذر و غیره اشرار را جلب نمایند ولی تا به حال از عملیات کمیسیون مزبور نتیجه گرفته نشده است و اقداماتی که شده است نتیجه برعکس داده، معلوم نیست طرز عملیات متصدیان غلط بوده است یا اینکه حکومت و سایر مأمورین مربوطه متعمداً برخلاف مصلحت و سیاست رفتار کرده‌اند. کلیه این مسائل را به محض ورود باید تحت مطالعه قرار داده شود. ساعت ۱۱ $\frac{۱}{۴}$ صبح ۱۱/۷/۲۸، نمره ۹۱۹۳. کفیل ارکان حرب کل قشون، امیر لشکر نخجوان

وصول ساعت ۴ عصر کفیل آجودانی فوج مستقل منصور [امضاء]

[فرمان ارتقاء به درجه سرهنگی، اول فروردین ۱۳۱۲]



[حکم مأموریت به بندر شاهپور، ۱۴ تیر ۱۳۱۵]

وزارت جنگ، ستاد ارتش، نمره ۲۳۶۶، مورخه ۱۴/۴/۱۳۱۵.
فوری، محرمانه، مستقیم

سرهنگ حاجیعلی رزم آرا. حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی
مقرر است با نماینده وزارت جنگ فوراً در بندر شاهپور حاضر و به
قسمی که شفاهاً دستور داده شده علت حقیقی تأخیر کنار بردن حوض را
از اسکله در محل معلوم و با مراجعه به فرمانده نیروی دریایی جنوب
سریعاً وسایل استقرار آن را در خارج از آن فراهم آورده و نتیجه تحقیقات
را نیز به موقع راپرت دهید. اجرای این امریه را نیز راپورت دهید.
کفیل ستاد ارتش، سرلشکر ضرغامی [امضاء]

[حکم انتصاب به کفالت دایرة جغرافیایی ارتش، ۱۱ خرداد ۱۳۱۶]

دکن یکم
شبه کلیم کورنی
شنبه



نمره ۷۶۹۵
مورث ۱۶/۲/۱۱
در جواب مراسم حروف و اعداد
میزه که مضمون نمره است با نمره
ذرشود

فرماندهی دانشکده جنگ

عطف (۱۲۶۵) طبق ماده ۲ حکم عمومی ارتشی (۲۶۰۴) از تاریخ هشتم
خرداد ماه ۱۳۱۶ سرهنگ علی رزم آرا کفیل دائره جغرافیایی ستاد ارتش
ضمن انجام شغل فعلی معاونت مدیریت روس دانشکده جنگ را نیز عهده دار
میگردد و سرهنگ حسن ارفع کفیل اداره تعلیمات سوارانظام و معاون مدیر
د روس دانشکده جنگ فقط کفالتان از منزه راعهده دار خواهند بود .
مراتب به مشارالیهما نیز اعلازم گردید .

کفیل ستاد ارتش - سرلشکر ضرفاهی
رونوشت بران اصلاح کفالت دائره جغرافیایی ستاد ارتش ارسال میشود -
رئیس رکن ینم - سر تیپ گرم قوائلو

[اسناد محاکمات، سند مورخ ۲ آذر ۱۳۱۵]

رونویس گزارش سرهنگ رزم آرا، شماره ۴۶۴۱، مورخه ۱۳۱۵/۹/۲

عطف به شماره ۳۱۲۱۵؛ ۱۵/۹/۱ [۱۳] به اداره محاکمات ارتش مراجعه و پرونده مزبور بررسی شد، در قسمتی از پرونده که ارسال شده اقدامات لازمه مطابق شرح ذیل معمول شده:

۱. طی شماره نمره ۱۹۶۲؛ ۱۲/۱۲/۲۸ [۱۳] رای دیوان حرب تیپ به دیوان حرب تیپ به ستاد ارتش گزارش شده.

۲. طی شماره نمره ۲۴۶؛ ۱۳/۳/۲۲ [۱۳] مکمل رأی دیوان حرب مجدداً به ستاد ارتش گزارش شده.

۳. طی شماره نمره ۵۴۹؛ ۱۳/۴/۲۶ [۱۳] زندانی مزبور به شهربانی بروجرد اعزام و مخصوصاً تصریح شده که این زندانی محکوم به اعدام است که در نگاهداری او کمال مراقبت معمول شده.

۴. طی شماره نمره ۵۵۰؛ ۱۳/۴/۲۶ [۱۳] نیز به دژبانی خرم آباد شرح لازم برای اعزام زندانی به بروجرد صادر شده.

۵. بالاخره تصویب رأی صادر در تاریخ ۱۳/۵/۱۰ [۱۳] طی نمره ۳۰۶۱؛ ۱۳/۵/۶ [۱۳] واصل شده که اینجانب زیر آن به شرح ذیل نوشته و دستور داده‌ام: (طبق امر صادره رفتار و فوری مراتب به نظمیة بروجرد نوشته شود)

چون پرونده مزبور تا این قسمت فقط ارسال شده لذا نمی‌توان درک کرد بعداً در تیپ چه اقدامی نموده و چه جریانی پیدا کرده است. فقط آنچه مربوط به اینجانب و مدت فرماندهی اینجانب است مطابق شرح فوق معمول شده و اجرای امر صادره نیز در زیر آخرین امریه درج گردیده چون در این قسمت مطالبی نیست که مربوط به اینجانب باشد در صورت تصویب از مسئولین دفتر دیوان حرب توضیح خواسته شد. کفیل دائره جغرافیایی ستاد ارتش. سرهنگ رزم آرا

[اسناد محاکمات، سند مورخ ۱۷ خرداد ۱۳۱۶]

نمره ۱۹۷۵؛ ۱۶/۳/۱۷

ریاست رکن یکم.

ضمن اشاره مرجوعه شماره نمره ۸۶۳۴؛ ۱۶/۳/۱۵ [۱۳] به طوری که طی نمره ۴۶۴۱؛ [مورخه] ۱۵/۹/۲ [۱۳] گزارشی داده شده موقعی [؟] که از لشکر شش خوزستان راجع به میرمراد نام فرستاده شده بود در اداره محاکمات ارتش مورد بررسی قرار گرفت آخرین ورقه که در پرونده ارسالی ملاحظه شد تصویب رأی صادره بود که در ذیل آن اینجانب دستور برای اجرای آن صادر نموده‌ام. چون بقیه پرونده ارسال نشده بود ممکن نشد جریانات بعدی از روی آن درک و سابقه داده شود چه تقریباً مدت دو سال است که اینجانب از منطقه لرستان خارج شده و از جریان این مدت مستحضر نیستم. ولی آنچه از نظر این جانب هست سرعت مرتکبه در کرکاه بوسیله چند نفر سارق لرستانی صورت گرفته بود که یکی از مرتکبین میرمراد نام سارق بود چون در صورت اعدام او دستگیری بقیه سارقین در آن تاریخ مقدور نبوده ممکن هست به منظور دستگیر کردن سایر مرتکبین اجرای امر در همان تاریخ صورت نگرفته ولی قطعی است در این قسمت باز مکاتباتی شده که در پرونده مربوطه ملاحظه نشده در هر حال اطلاعات این جانب راجع به پرونده در حدود مراتبی است که در گزارش شماره نمره ۴۶۴۱؛ ۱۵/۹/۲ [۱۳] سابقه داده شده است برای توضیحات بیشتری بایستی به متصدیان مربوطه مراجعه شود.

کفیل دایره جغرافیایی ستاد ارتش سرهنگ رزم‌آرا

[اسناد محاکمات، سند مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۱۶]

نمره: ۴۴۷۳ / ۱۸۰۱ / ۱۶ / ۱۲ / ۲۳

شرف عرضی. در تاریخ ۱۳۱۲/۱۰/۲۲ میرمراد و عبدالعلی و رضا در جاده بین دزفول و خرم‌آباد یک اتومبیل مسافری را غارت نموده و در تاریخ ۱۳۱۲/۱۲/۸ دستگیر می‌شوند. دیوان حرب تیب لرستان در تاریخ ۱۳۱۲/۱۲/۱۹ میرمراد را به اعدام و دو نفر دیگر را به زندانی مؤبد با اعمال شاقه محکوم نمود. در تاریخ ۱۳۱۳/۵/۴ رأی دیوان حرب به شرف عرض رسیده اجرای رأی صادر در مورد میرمراد تصویب و زندانی مؤبد در مورد دو نفر دیگر به پانزده سال زندانی با اعمال شاقه تخفیف داده شده است. (بنابر پیشنهاد اداره محاکمات سابق)

تصویب رأی صادر در تاریخ ۱۳۱۳/۵/۶ به سرهنگ رزم‌آراء کفیل فرماندهی تیب لرستان ابلاغ و در حکم ارتش درج گردیده معذالک میرمراد محکوم به اعدام که در تاریخ ۱۳/۴/۲۷ [۱۳] موقتاً (ظاهراً به انتظار وصول تصویب‌نامه از مرکز) تحویل زندان شهربانی بروجرد شده بوده است اعدام نشده فقط ۱۳۱۴/۱۰/۶ بر اثر گزارش کفیل بعدی تیب لرستان معلوم می‌شود که میرمراد در زندان زنده و حکم اجرا نشده است. علت عدم اجرای حکم، از سرهنگ رزم‌آراء استعمال گردید یک دفعه اظهار داشته است موقع وصول حکم از مرکز میرمراد مریض و قادر به حرکت نبوده دفعه دیگر این طور اظهار نموده که چند نفر سارقین اتباع میرمراد فراری و متواری بودند و لذا شاید تأخیر اعدام میرمراد برای این بوده است که باعث توحش سایرین نشده در هر حال فعلاً نظر به این که سه سال و هفت ماه از تاریخ صدور حکم اولیه گذشته است اجرای حکم را اداره دادرسی موکول به گزارش جریان قضیه به پیشگاه مبارک ملوکانه نموده. بسته به اراده همایون شاهانه است.

ادعاینامه

با موافقت به قرار صادره بازجوئی دیوان حرب شماره دو، سروان مقدم نظر به اینکه سرهنگ رزم‌آرا در مورد اجرای حکم اعدام میرمراد سارق مسلح با صدور حکم دادگاه مربوطه و وصول امریه وزارت جنگ دائر به اجرای امر معهداً مدت دو سال تأخیر شده و مفاد حکم صادره به موقع اجرا نگذارده‌اند، اگرچه یگانه عذر سرهنگ نامبرده مبین بر اینست که مقتضیات وقت و موقعیت محل ایجاب می‌نمود که حکم صادره بعد از دستگیری شرکاء جرم به موقع اجرا گذارده شود ولی از آنجایی که تأخیر در اجرای احکام قطعی به موجب ماده ۱۴۵ قانون محاکماتی نظامی از مختصات ذات مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی است و بنابراین تأخیر اجرای امر بر فرض لزوم می‌بایستی با اجازه از مقامات عالیه باشد ولی در این مورد از وظایف حتمی خودداری نموده‌اند لذا عمل صادره از سرکار سرهنگ نامبرده بالا، الغاء دستور شناخته شده و منطبق با ماده ۲۲۰ از قانون محاکمات نظامی است و از حضور دادگاه محترم تقاضای اعمال مجازات مصرحه را در مورد سرهنگ مذکور می‌نماید.

دادستان دادگاه شماره ۲، سرهنگ دو برزین

[حاشیه: ۱/۵/۱۷ [۱۳] امر محاکمات صادر شده است پرونده به دیوان حرب شماره ۳ مراجعه شود و چون مدتی است امر شاهانه شرف صدور یافته لذا تأکید شده خارج از نوبت رسیدگی نماید. سرتیپ قریب
نمره ۱۰۲۵۱؛ ۱/۵/۱۷ [۱۳]

خیلی فوری، محرمانه، مستقیم؛ کفالت رکن یکم ستاد ارتش

عطف به نمره ۱۵۳۶۰؛ ۱۵/۵/۵ [۱۳] کلیه دستورات صادره راجع به زندانیان تیپ مستقل مختلط لرستان در ظرف مدت فرماندهی اینجانب فوری اجرا شده و نظر به اینکه اداره زندانیان آن تیپ زیاد و دوسیه‌های متعدد بوده است کاملاً جریان مربوطه به میرمراد نام را در نظر ندارم ولی تصور می‌کنم میرمراد نام مذکور در سرقتی که در مجاورت خرم‌آباد واقع شده بود شرکت داشت که دستگیر و تسلیم دیوان حرب تیپ شده و پس از صدور رأی، مشارالیه با سایر همراهانش به زندان بروجرد اعزام شده و مراتب راپورت شد. تصور می‌رود موضوع وصول امریه و تصویب رأی دیوان حرب چون مشارالیه مریض و قادر به حرکت نبود لذا احضار او موکول به خاتمه کسالت شده بود.

کفیل دایره جغرافیایی ستاد ارتش سرهنگ رزم‌آرا

[اسناد محاکمات، گزارش بازجوی دادگاه نظام]

تیمسار دادستان ارتش شاهنشاهی. محترماً به عرض می‌رساند در مورد پرونده متشکله بر علیه سرهنگ حاجی علی رزم‌آرا با تمام اینکه اجرای حکم اعدام میرمیراد نام شرییر را (که پس از محکومیت به اعدام در دادگاه تیپ مستقل لرستان و وصول تصویب‌نامه نمره ۳۰۶۱؛ ۱۳/۵/۶ [۱۳] وزارت جنگ دائر به اجرای حکم درباره میرمیراد و سایر شرکاء جرم تا تاریخ ۱۴/۱۰/۶ [۱۳] به عهده تأخیر انداخته و برحسب امریه نمره ۳۱۰۹۶۳۱؛ ۱۷/۱/۱۹ [۱۳] وزارت جنگ و امریه نمره ۲۷۲ مورخ ۱۷/۱/۱۰ [۱۳] برای رسیدگی به این بنده مرجوع فرموده‌اند معروض می‌دارد بعد از مراجعه به محتویات پرونده و یک سلسله بازجویی از سرهنگ نامبرده چون در ذیل تصویب‌نامه نمره ۳۰۶۱ وزارت جنگ به خط سرهنگ منظور نوشته شده است «طبق امر صادره رفتار شود و فوری مراتب به نظمیه بروجرد نوشته شود» سرهنگ رزم‌آرا مدعی گردید که بعد از وصول تصویب‌نامه وظیفه خود را انجام داده و تأخیر اجرای امر باید معلول به عللی باشد که به واسطه نقیصه پرونده و پیوست نشدن سوابق مجهول مانده، کما اینکه بعد از صدور دستور فوق شرح لازم به نمره ۱۵۱۸؛ ۱۳/۱۲/۳۰ [۱۳] به شهربانی بروجرد دائر به تخفیف مجازات محکومین به حبس ابد (که شرکاء جرم میرمیراد بوده‌اند) نوشته شده و در مقابل ایراد بازجو به این مسئله که تصویب‌نامه در تاریخ ۱۳/۵/۶ [۱۳] به تیپ واصل شده و شرحی که به شهربانی نوشته شده در تاریخ ۱۳/۱۲/۳۰ [۱۳] و تقریباً هفت ماه هم ابلاغ این قسمت از تصویب‌نامه به تأخیر افتاده است چنین پاسخ داده‌اند که این موضوع نیز یکی از دلایلی است که تأخیر اجرای امر را مربوط به یک حوادث و جریان دیگری می‌دارد که تا مراجعه به سوابق امر نشود و از متصدیان

مربوطه (از قبیل نویسنده دادگاه، تهیه کننده آمار قضائی و متصدیان دفتر تیپ که در حدود مقررات بعد از صدور دستور فرماندهی مسئول اجرای دستورات بوده و هم چنین از دادستان وقت که طبق ماده ۱۴۴ قانون محاکمات موظف بوده بعد از صدور حکم و تصویب اجرای امر را بخواهد و...) بازجویی های لازمه به عمل نیاید این قضیه روشن نخواهد شد.

زیرا میرمیراد شخص فقیر بی چیز و گمنام بوده که هیچ گونه تصور سوئی از تأخیر اجرای حکم درباره وی نمی رود مگر سهو و غفلت کارکنان مربوطه تیپ و نیز در بازجویی های اولیه اظهار نموده بودند که ممکن است برای تسهیل دستگیری شرکاء دیگر وی اجرای حکم به تأخیر افتاده باشد که بازجو برحسب وظیفه و تقاضای سرهنگ منظور گزارش نموده ۶۸؛ ۱۷/۱/۲۵ [۱۳] مبنی بر اجرای بازجویی محلی معروض و ذیل نموده ۲۱۵۶؛ ۱۷/۱/۳۰ [۱۳] از دفتر اداره دادرسی ارتش و لشکر شش اهواز دستور بازجویی داده شد پاسخ لشکر نامبرده به نمرة ۴۲۰۸/۱۳۴۵۷ در تاریخ ۱۷/۴/۱۴ [۱۳] به بازجو ابلاغ گردید و بنابراین بعد از عرض خلاصه و نتیجه حاصله از پاسخ لشکر اهواز بشرح آتی اظهار عقیده می نماید.

پاسخ لشکر اهواز پیوست به اوراق بازجویی ارتشی و بازجوی دادگاه و سرباز وظیفه احتیاط نجم الدین نویسنده امور محاکماتی و مأمور آمار ماهیانه می باشد که از دو نفر اولی به هیچ وجه بازجویی لازم نبوده و فقط اظهارات نجم الدین مورد استفاده می باشد که نوشته است بعد از آنکه در بهمن ماه ۱۳۱۳ سوابق دادگاه که به بنده تحویل نمودند به واسطه فرار نویسنده و متصدی قبلی، کلیه پرونده ها بی نظم و متلاشی بود که از طرف فرماندهی دو سه نفر افسر مأمور تنظیم امورات و پرونده های دادگاه گردیده بود و بنده ضمن مراجعه به سوابق بعد از مدتی پرونده میرمیراد را

مشاهده نمودم در حالی که پیوست امریه وزارت جنگ دائر به تصویب اعدام میرمراد و دستور کتبی فرماندهی مبنی بر اجرای امر ولی بدون اینکه اقدامی به عمل آمده باشد به گزارش ماهیانه شهربانی بروجرد که وضعیت کسر و اضافه محبوسین را در هر ماه تعیین می‌شود مراجعه نمودم ثابت شد که امر اعدام میرمراد به اجرا گذارده نشده پرونده را به عرض فرماندهی تیپ (سرهنگ رزم‌آراء) رسانده و گزارش دادم فرمودند نسبت نامهایی که مجازاتشان تقلیل یافته به شهربانی بروجرد ابلاغ شود و چون از مقصرین هم چهار نفر باقی مانده و دستگیر نشده‌اند اجرای حکم میرمراد موکول به دستگیری آنان باشد که بنده هم اطاعت دستور نمودم و نامه نمره ۱۵۱۸؛ ۱۳/۱۲/۳۰ [۱۳] را به شهربانی بروجرد دائر به تخفیف مجازات شرکاء جرم میرمراد (بعد از هفت ماه از وصول تصویب‌نامه) تهیه نمودم.

چون این قسمت از اظهار نجم‌الدین نویسنده امور محاکماتی مطابقت دارد با یک قسمت از گزارش نمره ۱۹۷۵؛ ۱۶/۳/۱۷ [۱۳] سرهنگ رزم‌آراء که نوشته‌اند «در نظر اینجانب است سرقت مرتکبه در کرگاه بوسیله چند نفر سارق لرستانی صورت گرفته بود که یکی از مرتکبین میرمراد سارق بوده چون در صورت اعدام او دستگیری بقیه سارقین در آن تاریخ مقدور نبوده ممکن است به منظور دستگیر کردن سایر مرتکبین اجرای امر در همان تاریخ صورت نگرفته» مطابقت دارد، قطعی است که عدم اجرای حکم برحسب دستور سرهنگ حاجی علی رزم‌آراء کفیل فرماندهی تیپ مستقل سابق لرستان بود و گرچه تا حدودی که بازجویی به عمل آمد سوءنیتی معلوم نشده ولی چون تأخیر در اجرای حکم محکومیت طبق ماده ۱۴۵ قانون محاکمات نظامی از مختصات فرماندهی معظم کل قوا می‌باشد بر فرض که مقتضیات وقت و محل ایجاب می‌کرد که حکم اعدام میرمراد موقتاً موقوف‌الاجرا بماند ملازمه یا تحصیل اجازه

از پیشگاه با عظمت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی داشته که از طرف سرهنگ منظور رعایت نشده لذا عمل سرهنگ نامبرده منطبق با مقررات ماده ۲۲۰ قانون محاکماتی نظامی می باشد و نیز نظر به اینکه تشریک مساعی بین کلیه کارکنان ارتش اولین شرط پیشرفت و تنظیم امور می باشد چنانچه به علت غفلت چند نفر در انجام یک وظیفه اتفاقی رخ دهد هریک به سهم خود مسئول شناخته می شوند در مورد عدم اجرای حکم اعدام میرمراد و یا تأخیر آن چون بر طبق ماده ۱۴۴ و ۱۴۶ قانون محاکمات نظامی دادستان دادگاه مربوطه موظف بوده است اجرای حکم را از فرمانده ناحیه خواسته و حتی در موقع اجرای حکم نظارت نماید و هیچ اقدامی در مورد منظور به عمل نیاورده (که همین تخلف از وظیفه نیز به نوبه خود از علل تأخیر اجرای حکم به شمار می رود) لذا سرگرد علی آشوری که دادستان وقت بوده قابل تعقیب به نظر می رسد ولی چون افسر نامبرده فعلاً در تیپ مستقل کرمانشاه و در لشکر اهواز است موفق به بازجویی از وی نشده اند و از طرفی اوامر متواتر و مؤکدی در تعیین تکلیف سرهنگ رزم آراء به بازجو رسیده که صدور قرار را هر چه زودتر ایجاب می شود لذا از اقدام دیگری در مورد سرگرد آشوری خودداری و با تقدیم عین پرونده موکول به نظر عالی است. بازجوی دیوان حرب شماره دو. سروان مقدم.

[دفاعیات سرهنگ رزم آرا]

دفاع سرهنگ علی رزم آراء

از ریاست محترم دادگاه اجازه می طلبیم که به طور اختصار دفاع خود را در مقابل ادعائمانه دادستان دادگاه به عرض رسانم. خیلی اسباب تأسف است که پس از ۲۰ سال خدمت و انجام وظیفه در سخت ترین مناطق و مشکل ترین نقاط کشور با بهترین طرزى که همیشه مورد توجه رؤسا و فرماندهان عالییه بوده است، امروز به مناسبت یک قصور تصوری در این دادگاه احضار و در زمره مجرمین محسوب داشته اند ولی در ضمن مشعوفم که رسیدگی این امر به افسران با وجدانی مراجعه شده و مسلم است با دقت رسیدگی خواهند فرمود.

پرونده مربوطه کاملاً از نظر آقایان گذشته و به جریان آن استحضار حاصل فرموده اند لذا تذکر آن بی مورد است ولی از لحاظ آنکه قطع دارم جریان آن کاملاً به طور وضوح تشریح نشده این است که نکات لازمه را به عرض می رساند.

اینجانب در موقع اغتشاش و بی نظمی لرستان حسب الامر به کفالت فرماندهی تیپ لرستان و هنگ مختلط منصور کرمانشاهان مفتخر شدم - در اواخر ۱۳۱۱ - و مقرر بود که کلیه اشرار را در قلیل مدتی دستگیر و سرکوب نمایم. بدیهی است که اجرای این امر مستلزم تعقیب و اقدام فوری بود، چه تعداد اشرار در آن موقع شاید در حدود شش الی هفت هزار بود که در نواحی مختلف به شرارت و راهزنی اشتغال داشتند. ناچار خود اینجانب اجرای این امر را که نسبت به سایر وظایفم مهمتر و قابل توجه تر بود عهده دار شده و تا آخرین لحظه معاودت از لرستان قسمت عمده و شاید اکثر مواقع را در تعقیب اشرار و سرکوبی آنها صرف کردم که

در نتیجه موفقیت کامل حاصل و تا آخرین نفر روی این اصل دستگیر و جلب گردید. چون این جانب روی اصل بالا در مرکز تیپ غالباً نبودم لذا برای هر قسمت از امور تیپ، مسئولین معین و مشخصی تعیین و در احکام مربوطه مسئولیت آنها درج و تصریح شده بود که هر یک در انجام وظایف مربوطه مسئولیت کامل دارا بوده‌اند، از جمله دادگاه تیپ لرستان. چون در هر هفته تعداد مجرمین متجاوز از پانزده الی بیست نفر بود لذا از هشت نفر افسر ارشدی که در اختیار تیپ گذارده شده بود یک نفر سرهنگ به طور اختصاص برای سرپرستی و ریاست دادگاه تیپ لرستان تعیین و مراتب ضمن درج در حکم تیبی به طهران نیز گزارش شده بود. حال روی این اصل ملاحظه می‌فرمایند که تشکیل دادگاه لرستان به هیچ‌وجه شباهتی به دادگاه‌های فعلی لشکرها نداشت چه فعلاً افسران با دارا بودن و حفظ مشاغل خود عهده‌دار امور دادگاه می‌شوند در صورتی که در لرستان شغل اصلی یک افسر ارشد و چند نویسنده فقط اداره و سرپرستی و ریاست امور دادگاه لرستان بوده است.

در اواخر ۱۳۱۳ تیپ مستقل لرستان منحل و مقرر شد سوابق امر تحویل لشکر خوزستان شده به طهران مراجعت نمایم و در اواسط ۱۳۱۴ پس از تحویل سوابق تیپ به طهران مراجعت نمودم.

پس از چندی از این جانب توضیح خواسته شد که علت عدم اجرای حکم صادره راجع به میرمیراد نام را توضیح دهم. اینجانب طی نمره ۱- گزارش نمودم «نظر به زیادی تعداد زندانیان تیپ لرستان کاملاً جریان مربوطه به میرمیراد را در نظر ندارم ولی تصور می‌رود که قضیه مربوط به اطراف خرم‌آباد و ممکن است محکوم به واسطه بیماری در آن موقع اعدام نشده» ضمناً به اداره دادرسی آن موقع مراجعه و درخواست کردم در صورت امکان پرونده مربوطه خواسته شود تا با مراجعه به آن جواب داده شود.

پس از چندی که پرونده از لرستان رسید اینجانب احضار و مجدداً علت توضیح خواسته شد طی نمره ۴۶۴۱؛ ۱۵/۹/۲ گزارش شد «تا حدی که پرونده فرستاده شده بود. این جانب طبق مندرجات آن وظایف مربوطه خود را انجام داده‌ام ولی پرونده ارسالی کامل نبوده و اقدامات بعدی از روی آن معلوم نیست، از متصدیان مربوطه توضیح خواسته شود».

پس از مدت چند ماه مجدداً توضیح خواسته شد باز در اداره دادرسی حاضر شده توضیح دادم که این پرونده ناقص و تا تمام سوابق آن ارسال نشود نمی‌توان نظر قاطعی داد. چون جواب کتبی مطالبه شد لذا شرحی طی نمره ۱۹۷۵؛ ۱۶/۳/۱۷ گزارش شد که «تا حدی که پرونده ارسال شده بود مطالب به شرحی است که طی نمره ۴۶۴۱ عرض شده و پرونده ارسالی ناقص است و چون مدتیست از لرستان خارج شده‌ام سوابق امر را در نظر ندارم ولی قضیه مربوط به اطراف خرم‌آباد و ممکن چون مجرم شرکای جرمی دارا بوده به منظور دستگیر شدن بقیه شرکای جرم، امر در آن تاریخ صورت نگرفته است ولی قطعی است در این قسمت باز مکاتباتی شده که در پرونده نیست».

حال طبق شرح بالا ملاحظه می‌فرمایند که در سه گزارشی که داده شده در هر سه گزارش قید شده به واسطه مرور زمان سوابق امر در نظر نیست و در گزارش اول ذکر شده ممکن است عدم اجرای امر به واسطه بیمار بودن محکوم بوده و تقاضای ارسال پرونده شده. در گزارش دوم با مراجعه به سوابق پرونده باز ناقص بودن پرونده ذکر شده و در گزارش آخر باز تصریح شده سوابق را در نظر ندارم و جواب همان گزارش دوم است: «ولی چون شرکای جرمی بوده ممکن است به منظور دستگیر شدن آنها امر اجرا نشده و اگر این جریان هم باشد بایستی مکاتباتی شده باشد که در پرونده نیست».

در ضمن از دادستان وقت تقاضا شد که سواد مکاتبات تیپ لرستان که با شهربانی بروجرد شده، خواسته شود تا شاید قضیه روشن شود و در این موقع [به شماره] ۱۸۰۱/۴۴۷۳؛ ۱۶/۱۲/۲۳ گزارشی اشتباهاً به شرف عرض رسیده و در آن مقصر واقعی راجع به عدم اجرای امر این جانب را معرفی نموده و حتی به عرض می‌رسد که در گزارشات و در مقابل توضیحاتی که خواسته شده گاهی سرهنگ رزم‌آرا اظهار می‌دارد محکوم بیمار بوده و گاهی اظهار می‌دارد محکوم به واسطه دارا بودن شرکای جرمی اعدام نشده. یقین است این گزارش که به طور صراحت تردید و متضاد بودن گزارش‌های یک فرماندهی را حکایت می‌نماید باعث صدور دستور و امر محاکمه این جانب شده است.

حال مطالعه گزارشات اینجانب و گزارش شرف عرض منوط به نظر آقایان است. روی این اصل این جانب در اداره دادرسی احضار و بازجو شروع به بازجویی نموده و مطالبی که در پرونده است سؤال و جواب داده شد. اینک قبل از تشکیل دادگاه قرار بازجو و ادعانامه دادستان دادگاه را مشاهده و بررسی نموده و با تطبیق با سوابق امر و آئین‌نامه‌های مربوطه مطالبی در آن ملاحظه شد که لازم می‌دانم نظر هیئت حاکمه را به آن جلب نمایم.

— بازجو بایستی به اتکای به ماده ۹۷ قانون محاکمات اقدام در بازجویی نماید: «در صورت تعدد متهمین هریک از آنها را منفرد «استنطاق نماید» در صورتی که ملاحظه می‌شود در اینجا بازجو برای مجرمیت این جانب فقط متکی به نظریه شخصی و بعضی اظهارات یک نفر نظام وظیفه که سابقاً عهده‌دار بایگانی دادگاه لرستان و خود در خصوص به هم زدن و بی‌نظمی پرونده مقصر است و فعلاً در احتیاط می‌باشد و متکی شده. تصور می‌کنم اگر منظور مجرم قلمداد کردن این جانب باشد دیگر احتیاج به اتکا به آن دو کلمه مطالب بی‌سر و ته آن نفر هم نباشد چه بازجویی بایستی روی

اصول منظمی اجرا شود نه روی هر نظر بی‌اصل و هر عبارت بی‌سروته که در اولین نظر بی‌اصلی آن به هر کس ثابت خواهد شد.

دادستان دادگاه به اتکای به این قرار و متکی شدن به این عبارت: «اگرچه یگانه عذر سرهنگ نامبرده مبنی بر این است که مقتضیات وقت و موقعیت محل ایجاب می‌نموده که حکم صادره بعد از دستگیری شرکاء جرم به موقع اجرا گذارده شود» این جانب را طبق ماده ۲۲۰ قانون محاکمات نظامی مجرم و لغوکننده دستور تشخیص داده و درخواست تنبیه اینجانب را نموده است.

اولاً، این ادعای نامی روی قرار صادر بازجو به طرزى که در بالا ذکر شده تنظیم گردیده و از سایرین که مسئول امر بوده‌اند استفساری نشده. ثانیاً، عذری که برای اینجانب ذکر فرموده‌اند نمی‌توانم تشخیص دهم در کجا به این صراحت ذکر کرده‌ام چه جزیه گزارش بالا و جز سؤالاتی که در مقابل توضیح بازجو داده شده دیگر مطالبی این جانب اظهار نکرده‌ام؛ مطابقت و ملاحظه کلیه آنها منوط به نظر هیئت حاکمه است.

از هیئت حاکمه تقاضا می‌شود ملاحظه فرمائید یک افسری را که مدت بیست سال اوقات جوانی خود را در کوهستان‌ها و نقاط صعب کشور برای اجرای اوامر صادره در سختترین وضعی صرف کرده و در تمام مواقع نیز مهمترین نتایج را حاصل کرده است روی این چند کلمه و روی این قرار و این ادعای نامی نمی‌توان محکوم دانست.

ولی راجع به پرونده منظور اگر دقتی شود ملاحظه خواهند فرمود میرمیراد و همراهان او قسمتی در ضمن سرقتی دستگیر و پس از محاکمه رأی صادره به طهران گزارش شده و پس از یک رشته مکاتبات بالاخره در تاریخ ۳۰۶۱، ۱۳/۵/۱۰ تصویب رأی صادره به تیپ لرستان واصل گردیده است و در ذیل امریه این جانب به خط خود نوشته‌ام: «طبق امر صادره رفتار و فوری مراتب به نظمیه بروجرد نوشته شود».

پس از خواستن پرونده از لرستان چون ملاحظه شد فقط رأی صادره و فرستاده مرکز که در زیر آن شرح بالا نوشته ارسال شده و سوابق دیگری نیست توسط اداره محاکمات رونوشت فرستاده‌های تیپ لرستان به نظمیۀ بروجرد خواسته شد. در بین مراسلات ارسالی از نظمیۀ بروجرد رونوشت مراسلهٔ نمرة ۱۵۱۸ ملاحظه شد که راجع به اجرای قسمتی از حکم و امر به مرکز راجع به سه نفر زندانیان است و این مراسله به هیچ وجه در پرونده ارسالی تیپ نبوده و در مکاتبات بعد هم کاملاً تصریح کرده‌اند که دیگر مکاتباتی نشده است. حال با مشاهده این مراسله که در پرونده تیپ نیست و فقط به وسیله شهربانی بروجرد به دست آمده ملاحظه می‌شود در اجرای امر طبق دستور کتبی که در ذیل آن نوشته شد. اقدام شده چرا اقدام راجع به میرمراد در آن نیست به همان دلیلی که مراسله راجع به سایرین هم در پرونده نبود، و به وسیله نظمیۀ بروجرد ارسال شده (اگر این مراسله هم بدست نیامده بود. اتهام اینجانب راجع به تمام محکومین بود) پس به طور خلاصه ملاحظه می‌فرمایند که اقدام در اجرای امر شده حال چرا پرونده ناقص و چرا جریان امر کاملاً واضح نشده معلوم نیست. تصور می‌کنم تمام افسران محترم هیئت حاکمه هریک در موقع خود سمت فرماندهی و ریاست دارا بوده و مستحضر می‌باشید که این امر مربوط به متصدیان دفتری و مسئول امور شعب است و به اضافه اگر افسری سمت فرماندهی قسمتی را وقتی دارا بوده تا آخر عمر نمی‌تواند مسئول جریان امور آن قسمت و جریان و پرونده‌های آن باشد.

چه فرماندهی هر قسمت و وظایف مربوطه خود را باید بوسیله مسئولین شعب و کارکنان دفتری خود انجام دهد و اگر بنا بود مسئولیت هر پرونده و بایگانی امور آن فقط از فرماندهی خواسته شود دیگر تأسیس ستادها و تحمیل اعتبارات گزاف به بودجه ارتش بی‌مورد بوده.

اگر افسران و متصدیان دفتری یا کلیه سوابق و دفاتر و مدارکی که در اختیار آنها گذارده شده از نگاهداری سوابق و به جریان انداختن و حفظ آنها عاجز باشند یک فرماندهی که فاقد کلیه این مدارک بوده و مأموریت او ایجاب می‌نماید شب و روز را در بیابان به سر برد چگونه می‌تواند این وظایف را انجام دهد؟ به اضافه اگر بنا شد راجع به وظایف مسئولین دفتری فرماندهان محکوم و تنبیه گردند در آتیه دیگر نمی‌توان کوچکترین وظیفه و اجرای امر را از مرئوسین خواست و آنها را در اجرای امور وظیفه‌دار نمود چه در مقابل عدم وظیفه شناسی و انجام ندادن امر بجای آنها فرماندهان سپر بلا خواهند بود.

حال که قسمت‌های لازمه به عرض رسید ملاحظه فرمایند با یک فرماندهی راجع به اوامر واصله چه اقدامی باید بنماید تصور می‌کنم این کاریست که همه فرماندهان تاکنون اقدام نموده و معمول است که به محض وصول هر امریه در زیر امریه اجرای فوری آن نوشته می‌شود و مسئولین شعب فوری طبق دستور کتبی فرماندهی مسئول به جریان انداختن و انجام آن می‌باشند در این پرونده بخصوص نیز ملاحظه می‌فرمایند.

بمحض وصول امریه مرکز فوری اجرای امر با خط خود اینجانب در زیر آن نوشته شده و از مراسلات ارسالی از بروجرد نیز کاملاً ثابت می‌شود که مکاتباتی در اجرای امر شد، حال چرا در پرونده نیست، جهت و سبب آن برای بنده غیر معلوم ولی در صحت آن تردیدی نیست. و وجود فرستاده نمره ۱۵۱۸ از طرف شهربانی بروجرد که در پرونده ارسالی نیست مؤید اظهارات این جانب است پس بطور اختیار ملاحظه می‌شود با آنکه.

— در زیر امریه نمره ۳۰۶۱ اجرای آن از طرف فرماندهی نوشته شد.

— طبق مراسله ارسالی از شهربانی بروجرد ثابت می‌شود مکاتباتی

شده و در اجرای دستور فرماندهی اقدام گردیده.

— به مناسبت مأموریت دائمی و نبودن در مرکز تیب مسئول معینی که فقط وظیفه او رسیدگی و ریاست امور دادگاه بوده وجود داشته و مراتب در حکم رسمی قسمت درج و به مرکز گزارش شده.
 — قرار بازجو فقط به اتکا نظر شخصی و اظهارات بی سروته یک نفر نظام وظیفه — در احتیاط فعلاً — که خود مسئول جریان پرونده بوده است تنظیم شده.

— ادعای نامہ دادستان دادگاه روی قرار نامبرده بالا، روی تصور محض بدون هیچگونه دلیلی تنظیم گردیده. در خاتمه به عرض می‌رساند که اعمال هر عملی برای شخص عاقل باید منتج به نتیجه باشد اگر بنده را عاقل نمی‌دانند به پزشک مراجعه فرمایند و اگر عاقل می‌دانند قطع می‌فرمایند کسی که تمام روز و شب خود را سالیان دراز صرف اجرای اوامر کرده، معقول نیست امر شاهنشاه عظیم الشانی مثل اعلیحضرت همایونی را اجرا نکند؛ آنهم برای خاطر یک دزد بی سر و پا که در قرار بازجو هم تصدیق شده سوءنیتی در بین نبوده است. پس معلوم می‌شود تا آنجا که اجرای امر با بنده بوده که به خط خود نوشته‌ام امر به موقع اجرا گذارده شود هیچ قصوری نورزیده‌ام و اگر قصوری شده باشد منوط به اجراکننده امر بنده می‌باشد که باید پرسید چرا اجرا نکرده است و علیهذا با اینکه دزد مزبور به جزای خود رسیده و بنده نیز امر به اجرای امر داده‌ام مسلم است هیچگونه تقصیری نکرده‌ام و علیهذا طبق ماده ۱۳۲ محاکمات نظامی تبرئه خود را درخواست می‌نمایم.

[حکم سرپرستی معاونت مدیریت دروس دانشگاه جنگ، ۱۴ تیر ۱۳۱۶]


رژم مکم
هب کلرگینین
ضبه



نمره ۲۰۷۹۲۹ ع
مورخه ۱۳۱۶-۴-۲۹
در جواب مرسله حروف و اعداد
مبزه که منم. نمره است با نمره
ذکر هود

سرهنگ حاج علی رزم آراه کفیل د ایره جغرافیائی
ستاد ارتش

طبق ماده ۱ حکم عمومی ارتشی (۲۶۱۹) از تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۱۶
شما با سمت کفالت معاونت مدیریت دروس به دانشگاه جنگ منتقل
شده اید مقتضی است سوابق امر را به سرتیب فرج الله آق اولی تحویل
نموده و خود را به فرمانده دانشگاه جنگ معرفی نمائید .


کفیل ستاد ارتش - سرلشکر ضرفا می

[فرمان اعطای نشان لیاقت، اول فروردین ۱۳۱۷]

بآئینت نزد متعال
ماهی ماهی
پهلوی ساه ساه ایرا

بپس خدمت و نظرت بلیاقت سمرنگ حاجی علی نیرم آرا ببار است طدی ستار ش

موجب این ماه این شاره را با اعطای کتفه نشان لیاقت درجه سوم از نوع یکم

قرین افشار سینه نایم
تایخ یک فروردین ماه یک هزار و سیصد و هفده شمسی

[متن فرانسه نظریه سپهبد ژاندر در مورد سرهنگ رزم آرا، ۲۴ مرداد ۱۳۱۷]



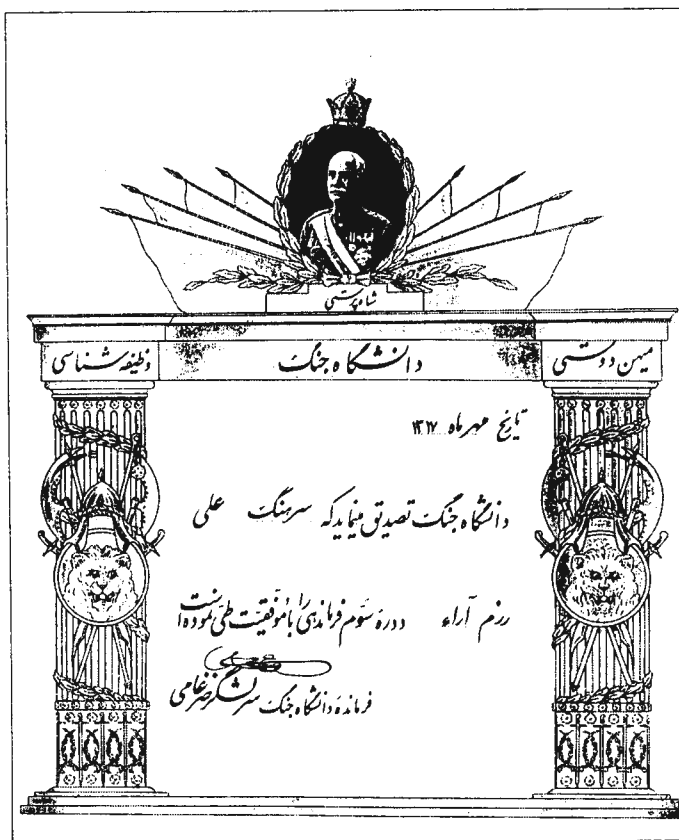
وزارت جنگ
دانشگاه جنگ

Le 24 Mordad 1317

Pasha... Je ne considère pas le Colonel Razmara - comme un Officier-tireur - Officier supérieur d'exceptionnelle valeur militaire - d'une brillante intelligence - ayant l'esprit précis - clair et méthodique d'un Chef - possédant de solides connaissances tactiques et une expérience bien acquise de l'emploi des différentes armes au combat - le Colonel Razmara a toutes les qualités voulues pour être un très bon professeur de tactique et d'infanterie... Ses qualités de tacticien - son caractère droit et énergique - son jugement pondéré lui permettent de remplir en outre les fonctions de Directeur des Etudes de l'Etat des armes

Genéra

[گواهی نامه اتمام دوره فرماندهی دانشگاه جنگ، مهر ۱۳۱۷]



[فرمان ارتقاء به درجه سرتیپی، اول فروردین ۱۳۱۸]

بامیدیت خداوند
ما
پهلوی شاهنشاهی ایران

بیاپر خدمت و نظیر سابقیت سرسنگ حاجی علی رزم آرا، بنا بر تقاضای

وزارت جنگ بجهت این فرمان مشایخ را بدرجه سرتیپی

قرین احوال بنمایم تاریخ یکم فروردین ماه یکم رسید و بجهت

[فرمان اعطای نشان لیاقت درجه یک، اول فروردین ۱۳۲۱]

بآئینت خداوند
پهلوی شاهنشاهی ایران



باین خدمت و نظر بر لیاقت و ترقی حاج علی زهرا، بسیار استعادی و شایسته

بوجب این نشان مشارالیه را با اعطای کتبه نشان لیاقت درجه یکم از نوع یکم

قرین افشار سیما نیم
تاریخ یکم فروردین ماه یک هزار و سیصد و بیست و یکم

[تودیع نامه سرتیپ رزم آرا، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۲]

دستور شماره ۶۹۸، لشکر ۱ پادگان مرکز

افسران، گروهبانان و افراد عزیزم. در این موقع که پس از ۲۰ ماه افتخار فرماندهی لشکر شما حسب الامر آن را ترک گفته و تحویل می‌نمایم لازم می‌دانم که در آخرین لحظات شما را متوجه خدمت این مدت و وظیفه آتیه خود سازم.

خوشوقتیم که در روزگار بسیار تیره‌ای عهده‌دار فرماندهی لشکر یکم شده و با آنکه اصول و اساس این سازمان بکلی در حال تجزیه و پراکندگی بود، با کمک فرد فرد شما و با علاقه و ایمانی که یکایک در ظرف این مدت ابراز نموده‌اید توانستم سازمان اساسی و پایه بسیار مطلوبی برای لشکر یکم تهیه کرده و در آن ایامی که سراسر کشور در آتش بی‌نظمی می‌سوخت و لشکرهای اطراف و داخله کشور از هم متلاشی شده و جز اسمی از آنها نبود، گردان گردان، هنگ‌هنگ افراد و جوانان با علاقه و ایمانی را تهیه کرده برای شرکت در برقراری امنیت کشور به اردبیل، رضائیه، کردستان، شیراز و اصفهان اعزام داریم. رفقای عزیز و همقطاران صمیمی ما که در لحظه حرکت جز خنده در لبان و جز احساسات جوان و بی‌آلایشی در قلوب خود دارا نبودند با بهترین طرز و طریقی توانستند در امنیت کشور شرکت کرده و با نثار خون خود قدم به قدم با فرماندهان مربوطه جانبازی و ادای وظیفه نمایند.

در ضمن سازمان داخلی، اجرای آموزش و پیشرفت تعلیمات لشکر شما با حرارت و علاقه افسران جدی و فعال و مسئولین این کار پیشرفت کامل و قابل تقدیر حاصل گردید به طوری که از سال گذشته در ضمن چندین نمایش تیراندازی، ورزشی، مانوری به خوبی پیشرفت آن به عموم ثابت شد.

در همان لحظه و موقعی که همّ عموم ما متوجه تهیه و ازدیاد روحیه و تقویت احساسات عمومی بود در تحکیم مبانی اداری لشکر اقدام و جدیت کامل شد به طوری که لشکر یکم در هر عمل و کاری در کمک با افسران و گروهبانان پیش قدم شده توانست تا حد امکان با آنها در این وضعیت تیره و سخت کمک و مساعدت نموده و حتی در اثر جدیت افسران مربوطه به طرز این عمل جریان یافت که اغذیه و احتیاجات افراد، علیق دواب با بهترین اسلوبی تهیه و تحویل گردید و پیش بینی های کامل برای آتیه شد به طوری که امروز ارزاق سه ماه و علیق مدت قابل توجهی برای دواب در انبارهای لشکر حاضر است.

از لحاظ اداری حفظ غذا و علیق مورد توجه قرار گرفت موضوع ملبوس، نظافت و تأمین احتیاجات افراد و تکمیل آن خیلی مورد توجه واقع گردید به طوری که به محض وصول امریه راجع به سازمان جدید، لشکر فوری سازمان جدید خود را تهیه کرده و امروزه که آخرین روز بازدید من بود به طور صراحت بیان می شود که سازمان لشکر کامل و از هر لحاظ خوب است.

تمام این موفقیت های سرشار که بایستی اقرار کرد در واحدهای ارتش ایران بی سابقه بود در نتیجه پیدایش علاقه و جدیت و پشت کار فرد فرد شما حاصل شده اگر ارتش بخواهد از وجود چنین لشکری قدردانی نماید از فرد فرد شما که می دانم با چه حرارت و علاقه کار کرده اید باید تشکر نماید.

من نیز در این لحظه آخر با تذکر مراتب بالا از خدمات و زحمات یکایک شما، افسر، گروهبان و افراد لشکر تشکر و قدردانی کرده از یکایک شما خواهانم که با حفظ همین رویه و اسلوب در خدمات خود جدی و فعال بوده، روز به روز در تکمیل واحد خود و رفع نواقص آن بکوشید. من نیز دورا دور ناظر علاقمندی و جدیت شما در خدمات بوده


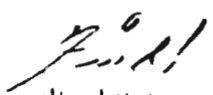
از ابراز علاقه و جدیت یکایک شما لذت برده و از نتیجه زحمات همقطاران خود مشعوف خواهم شد. چه امروز میهن عزیز ما بیش از هر موقعی نیازمند به علاقمندی و فداکاری ما بوده و فقط در قبال این رویه است که خواهد توانست استقلال و عظمت باستانی خود را محفوظ و مصون دارد.

تهران مورخه بیست و پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۲۲

فرمانده لشکر ۱ پادگان مرکز - سرتیپ رزم‌آرا

رئیس ستاد لشکر ۱ پادگان مرکز - سرهنگ شاهرخشاهی افشار

[حکم برکناری از فرماندهی لشکر یک مرکز و انتصاب به ریاست آمانگاه تعلیماتی، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۲]

<p>رهن دایره کلریشینی شعبه انداختن سو ست</p>	 وزارت جنگ ستاد ارتش	<p style="text-align: right;">شماره ۴۷۷۴ مورخه ۹۴۴۱ در جواب مرادله مروف و اعداد ممزه که بنم شماره است با شماره ذکر شود</p>
<p>تیمسار سرتیپ حاجیعلی رزم آرا</p> <p>برابرمانه ۱ از فرمان عمومی ارتش ۳۶۳۱ از تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۳۲۲</p> <p>تیمسار سرتیپ روح اله کیکاوسی فرماندهی لشکر ایادگان مرکزرا -</p> <p>عهد من اروان تیمسار ریاست آمانگاه تعلیماتی واداری مرکز منصوب</p> <p style="text-align: right;">میکنند .</p> <p style="text-align: center;">  رئیس ستاد ارتش سید بهت بزند ان پناه </p>		

[تودیع‌نامه سرتیپ رزم‌آرا، اول مرداد ۱۳۲۲]

مرکز تعلیماتی آمادگاه تهران، دستور شماره ۴۲، افسران گروه‌بانان عزیز همقطاران محترم من

ماده ۱

گرچه همکاری اینجانب با همقطاران نظامی بیش از چهار ماه به طول نیانجامید ولی از آنجائی که پایه و اساس مرکز تعلیماتی با همفکری و همکاری عموم شما عملی شده و سازمان جدیدی که در مدنظر ارتش بود روی این همکاری در سریع‌ترین صورت حقیقت به خود گرفته و هر قدر دوران همکاری کوتاه بوده است چون در مواقع نسبتاً مشکلی با هم تشریک مساعی نموده‌ایم فراموش نشدنی می‌باشد. از بدو انتصاب به این شغل همیشه اوقات خوشوقت و مسرور بودم که با همکاری و تشریک مساعی عموم شما موفق خواهیم شد مرکز تعلیماتی صحیحی که درخور ارتش شاهنشاهی و لازمه یک سازمان وسیع است تهیه و به کار اندازیم. در ظرف این مدت هم از طرف عموم افسران و گروه‌بانان برای عملی شدن این منظور منتها جدیت و سعی معمول شد و در این لحظه بایستی اذعان کنم که علاقمندی، پشتکار، جدیت و سعی یکایک شما خود مشوق برای اینجانب در پیشرفت و تهیه وسایل این کار بوده است. امروز که حسب الامر شاهانه این جانب به شغلی دیگر منصوب و بایستی شما را ترک گویم با کمال تأسف از شما جدا شده و از این که نتوانستم در انجام این خدمت مقدس با شما همقدم و همراه باشم بسیار متألم می‌باشم. ولی در مقابل بسیار خوشوقت و مشعوف هستم که در عوض فرمانده و افسر بسیار عالی مقامی چون تیمسار سرتیپ ارفع که در رأس مرکز تعلیماتی هادی و راهنمای شما خواهد بود، قطع و یقین دارم که با

مراقبت و راهنمایی ایشان شما بهتر از سابق موفق به انجام و اجرای وظایف خود خواهید شد و در خاتمه رفقای عزیز را متذکر نموده، خاطر نشان می‌نمایم که امروز شما در مرکز تعلیماتی وظیفه بسیار سنگین و مهمی را دارا می‌باشید که عبارتست از آموزش افراد جدید و تهیه کادر ورزیده برای ارتش است. برای آموزش و پرورش هر شخصی لایق نیست. تا مربی ورزیده، فهمیده، با علاقه، دقیق، میهن‌پرست و صحیح‌العمل نباشد نخواهد توانست با موفقیت وظیفه خود را انجام دهد. امروز جوانان کشور دسته به دسته برای تعلیم به شما سپرده می‌شود. بر شماست که با اصول منظم و با علاقه تزلزل‌ناپذیری در تربیت و آموزش آنها قیام و اقدام نمائید. تعلیم با ظاهر سازی، حقه‌بازی پیشرفت و موفقیت حاصل نخواهد کرد. خون جوانان ایران را بایستی شما در پرتو علاقه و پشتکار و اصول منظم خود به جوش آورده برای انجام خدمت سربازی آنها را آماده سازید. امیدواریم که یکایک شما با در نظر گرفتن نکات مندرجه بیش از پیش در این راه مجاهدت و سعی کافی نموده تا موفقیت کامل حاصل نمائید.

ماده ۲

از خدمات سرهنگ عمیدی معاون مرکز تعلیماتی که از روی کمال علاقه و جدیت در ظرف این مدت عمل نموده در اولین ساعات تأسیس این آمادگاه با عشق سرشاری تمام اوقات خود را صرف کرده است تقدیر و بدینوسیله اظهار رضایت می‌شود.

فرمانده آمادگاه تهران - سرتیپ رزم‌آرا

تهران مورخه ۲۲/۵/۱

[استغفاءنامه سرتیپ رزم آرا، ۸ شهریور ۱۳۲۲]

۲۲/۶/۸ تیمسار وزیر جنگ محترماً به عرض می‌رساند این جانب مدت بیست و پنج سال است که با کمال پاکدامنی، علاقه و از خودگذشتگی برای کشور عزیز خدمت نموده و هدف اصلی و حقیقی بنده در تمام مدت حفظ حیثیات و عظمت میهن بوده امروز با کمال تأسف ملاحظه می‌کنم حکومت و ارتش ایران فاقد کوچکترین قدرت و کلیه مقامات کشور وسیله‌ای در دست اجانب جهت از بین بردن حیثیات و ارزش ملی ایران می‌باشند.


چون کشور خود را به حد پرستش دوست داشته، ستایش می‌کنم انجام وظیفه با این اصول برای بنده غیرمقدور بوده. معافیت خود را از خدمت خواهانم.

سرتیپ علی رزم آرا

[فرمان اعطای نشان علمی درجه اول، ۱۷ اسفند ۱۳۲۲]

تاج و تخت شاهنشاهی ایران
۳۵۸۷/۶۳۹۸۸۸۸۸


تاج و تخت شاهنشاهی ایران



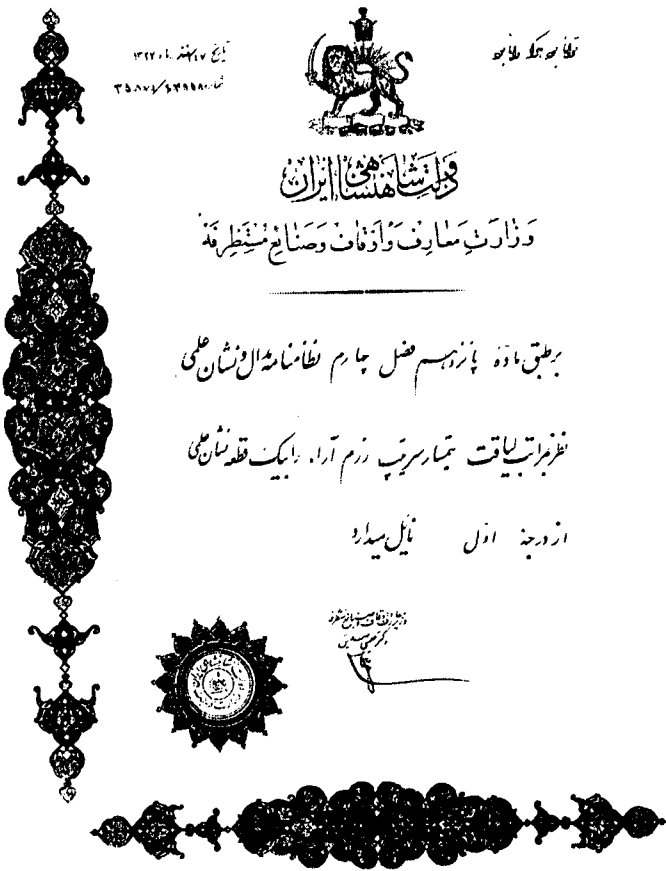
دولت شاهنشاهی ایران

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بر طبق ماده پانزدهم ضل پیام نظامنامه ان نشان علمی
نظریات باقت تبار سرپ رزم آرا، بایک تقد نشان علمی
از درجه اول نایل میدارد



وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
م. س. س. س.



[فرمان سر لشکری رزم آرا، اول فروردین ۱۳۲۳]

بامیادیت خدایتعالی
پهلوی شاهنشاهی ایران

با پرست و نظرات سابق سرتیپ حاجعلی رزم آرا، بنا بر تقاضای

وزارت جنگ بموجب این فرمان مشاوری را بدین سر لشکری

قرین امانت می نمایم تا پنج کیم فروردین ماه پنجاه و یکم بهیشت شمس

[حکم برکناری سرلشکر رزم آرا، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴]

در مکن دایره کارکنین
شماره ۲
پیوست



وزارت جنگ
ستاد ارتش

شماره ۵۴۱۷/۱

سورخه

در جواب مراسم حروف و
اعداد میزه که منتم شماره
است یا شماره ذکر شود

تیسار سرلشکر (منتظر خدمت) رزم آرا

طبق ماده ۱ فرمان عمومی ارتش ۴۴۱ تاریخ ۱۳۲۴/۸/۸۴

تیسار در ردیف افسران بدین کار مشغول شد
و سرستاد است - سرلشکر ارتش

سید میر تقی حسینی کاش - کریم جم

برسید

[یک نمونه از اوراق تبلیغاتی]

بها : پشدریا

شمال شیر

سر لشکر رزم آراء و ارتش ایران



خوانده گان گرامی قبل از شروع مطلب توجه
 ملاحظه را بدین نکته جلب نمایم
 هر ایرانی مدتی و با احساسات و بافته قرومن
 و مدافع همین و هم میثاق که در حمایت شاد هر ایرانی
 پاک سرشت است بیخواب همه ای از افراد لایق و
 جوانان با شجاعت و رههه همین بود را از هر طایفه و
 هر صنف مخصوصاً طبقه ارتش را که برای حفظ و حرمت
 همین عزیز و برادران و خواهران و پدران و مادران
 خود از اغلب لذته دنیوی چشم پوشیده و کسب سعادت
 برای خدمت ننگ بر پشت و خود را آماده در راه انجام
 مأموریت مقدس آماده هر گونه فداکاری و جانیازی و از
 خود گذشتگی یا وضع تر نگویی سرپا می نموده اند و
 باید اعتراف نمود اسم مقدس سران که انظار آن برای
 ارتش و ایرانیان خطی که هر اسم و وسیع ایجاد وظیفه
 مینماید میباشد و این افتخار برای هر کسی از جمله ارتش
 سر نگویید میسر نموده و نمیتوانه طلب سرباز گردد و
 تره سرگشته در مقابل عظمت همین بزرگوار هر خدمت همسر
 اجتناب بر شست نهادن هر ایرانی با پیش تو اندوه و
 هفتاد شریک سربازان خطی که سوره پدران شجاع ما
 هسته و با صحن میثاق در راه انجام خدمت بیخفت
 زهنگی میکنند و دوتیجه همه ای از سر زمین و غارتگران
 در سایه حرمت آنها با غیال آسود و هادفن گزینترین
 سطح مشغول میکنند خون مات پیچوده هستند .

برای روی همین اصل چون همه ای از انصراست
 جود پشدریا همان خطی ملاحظه ای تحت عنوان :
 (سر لشکر رزم آراء و ارتش ایران) که ساکن از همین بر سرش بسته بود لایق ایرانی که کلاه گیش از خدمت بر اثر صبری که
 در راهای اکثر انصران جود شکننده و پخت اندوه آمان است برای دوج دو روزنده داده اند از نظر خواننده گان بیگفتاریم

چرا سر لشکر رزم آراء از ریاست ستاد ارتش برکنار گردید؟

بلایان پاینده اهمیت و سر بلندی و انتصار هر کفوری بستگی به نظم و هاستگی ارتش آن داره و هر ارتش بود بوجوه انصران
 لایق و شجاع خود میباید می نماید و در انصبت داخلی و مامیات ظریحی هر کشور وجود انصران لایق و شجاع محسوس دیگرده .
 متأسفانه کشور ما ایران نیز فلا در موفقترین ترارگرته که احتیاجش بوجود این قبیل انصران لازم بشود جهت با وصلف مراتب بالا
 یا اینکه مردم تیسار سر لشکر رزم آراء را می شناسیم و میدانیم بگانه انصری است که طرف اطینان کلیه انصران و افراد ارتش بوده ویا

فصل اول

تیم شمال

برون ایران در رأس ستاد ارتش ایران امین صد گزیده اسلامی در امور آن سرپرست و بعل یکی از افسران جوان و استوار
که خاص میخواستند آرزو های افسران جوان که کفایت و صلاح و طبع سرپرستی با یکدیگر بر آورده شود و سرافرازی از آرزو و ادواری
ستاد ارتش فرا راه بردن با دیگران و اهل عرض مغفول انجام وظیفه برده شرکتگر یکی ایشان چه تأییدی در روحیه آنان نبود و خواهد
داشت سالی برای اینکه همه ایشان را باشند خوب است عظیم چند ساله خدمت ایشان را در آن زمان و این تیم تسلسل سرافرازی از آرزو گشت
۱ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که میگوید برای اصلاح ارتش پیش دست جناس شایع را گرفته بود ۲ اینکه
ارتش باک و نیروست اصلاح شود .

۲ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که توانست بعد از سپهر ۱۳۲۰ از یک لشکر از هم گسیخته که مجموع آن ۲
۲۵۰ نفر سربسته در مدینه علی کسی گردانهای متعدده برای اوجده امنیت نظم و بقا خود دست کفرو از قبول لودیهل - لیرو - کرمان -
کرمانشاه - خوزستان و نهر آند و اجرام دوله .

۳ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که لفظ کرده ستانی را به او داده سالی موظف مولود روز خانه داد .

۴ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که یکسخت ادبی ظفر و بیچاره خوزستان را از سر بوس طبعی و انتقال ایست
و آرزو خاطر ساخت .

۵ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که برای اصلاح مسلمانان و تنبیر آن از وضع رفت با سلب بصورت نظم
طبی از هر گروه جداکاری خود داری نکرد .

۶ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که در میان پادگان مرکز را که دو واقع بوده ای از ارتش میباید از صورت تلاک
بصورت نظام طبی دو آورد .

۷ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که سازمان ارتش را روی به اسلوب صحیح و دقیق تنظیم و در پیروفت تعلیمات ک
یکی از افران مهم خدمت سربازی است گفته های فراوان نمود .

۸ - تیم سرافرازی از آرزو کسی است که با اجساد با شکوه ها در لشکرها ساخت. بر اینکه جنیت ارتش را در مطابق
اجباب حفظ کرده افسران بوده را به هر سطحی که شکو ابروی. تا ابد. ای آسوده خاطر ساخته و تباکی بود که در به جانب برواد
سختی مرکز وضع و دهگی فرقه فرقه لشکر جا را بگردد و در وضع مشکلات زندگی آنها دستورات لازم را سفارش نموده اکنون با درج
مراپ بلا ما افسران جو امیدوار حتم برای ارتش ما مطلق. بر اینکه این اسم افسران با انزوی و تکبری را باین زودی از دست معوانند
ده بکه پیش از این مورد تدوین و تنظیم بر طبق لایحه گیه.

تیم شمال - وجود افسران با شهامت و صالح خو ارتش امروزه ایران
ما را با آینده گشودر امیدوار میکنند و انتظار داریم افسران جوان و گلهای تازه
رسته ارتش جوانند به تیمسار رزم آراء تأسی نموده و نام جاوداتی اثر خود
پیدا کار گذارند

[حکم انتصاب سرلشکر رزم آرا به وزارت جنگ، ۲۴ اسفند ۱۳۲۴]

رکن اداره کارهای
شعبه ۲
پوست



شماره ۴۱۹۳۹

مورخه ۱۳۲۴

در جواب مراسله حرف و
امداد سوره که مضمون شماره
است با شماره ذکر شود

تیمسار سرلشکر حاج علی رزم آرا

بفرمان مطاع شاهانه ابلاغ میدارد . از تاریخ ۲۴ / ۲ / ۲۴ آن تیمسار
لشکر پیغامبران بدو نیکار خان و از همان تاریخ بوزارت جنگ منتصب
گردیده اید .

رئیس ستاد ارتش - سرلشکر عالی آوینی

[پاسخ وزارت جنگ به سرلشکر رزم آرا، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵]

تاریخ ۴ / ۲ ماه ۱۳۲۵
پرست



وزارت جنگ

اداره دستورنظامی

دائره

۲۰۲۵۱

شماره ۳۳۳ / سرلشکر حاج غلی رزم آرا

کزارش شماره ۱۴۲ / ۲۴ / ۱ / ۲۵ شما ملاحظه شد
مندرجات آن مورد توجه وزارت جنگ میباشد چون سرهنگ
دیهیم که طبعاً گزارش خودتان مسبب اصلی بسوده
ود رما موریت خان است بمرکز احوال شما در فاعلا
تیمسار رما موریت انگلستان بروند تا موقع مراجعت که
سرهنگ شما میرود نیز در مرکز احوال شما نسبت به تحقیق
این اشخاص اقدام خواهد شد.

وزیر جنگ: سپهبد امیر احمد
سر

[موافقت وزارت جنگ با تقاضای مرخصی رزم آرا، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۵]

رکن انساب کلورگین
شعبه کتبت
پوست



وزارت جنگ
ستاد ارتش

شماره ۵۵۱۰
مورخه ۲/۱۸/۲۵
حدر جواب مرافله حروف و
معداد سیزه که منتم شلوه
مست با شماره ذکر شود

تیمسار سرلشکر حاج علی رزم آرا

معطوفاً بشماره ۱۵۰ مورخه ۱۴ / ۲ / ۱۳۲۵ تقدیمی بوزارت جنگ راجع به تقاضای
دوما مرخصی اروپا پس از خاتمه مأموریت اشعار میدارد .
مراتب از شرف عرض پیشگاه شاهانه گذشت و مورد تصویب واقع گردید مثنی است
مقرر فرمائید تاریخ شروع استفاده از مرخصی منظور را بمنشورید و در فرمان عمومی
ارتشی اعلام دارند .

رئیس اداره کارگزینی ارتش - مرتیب مرتیبی

[فرمان اعطای نشان درجه دوم سپه، ۲۸ خرداد ۱۳۲۵]

بآئیدات خداوند

ما
پهلوی ساهماهیرا



بپای خدمت و نظریات بلیات برک حاج علی درزم آرا بنا بر اقسای

وزارت جنگ بموجب این فرمان مشارالیه را با اعطای یکقطعه نشان درجه دوم

قرین افغانر نیامم
تاریخ بیست و هفتم خرداد ماه یکصد و بیست و پنج شمسی

[تصدیق عضویت دائم در انجمن جغرافیای ملی، ۲۰ شهریور ۱۳۲۵]



The National Geographic Society

Through the Board of Trustees, at a meeting held in Washington District of Columbia in the United States of America has elected

Major Gen. Ali K. Razmara

of

Teheran, Iran

A Life Member of that Society

In Witness Whereof, this certificate has been signed and presented

Thomas M. French
Secretary

September 16, 1946

[فرمان اعطای نشان درجه اول همایون، اول آبان ۱۳۲۵]

بایندت خداوند
پهلوی ساهساره ابراهیم

برای ابرار عواطف همایونی درباره تیمار سرشکر علی زرم آزار میسر استوارش

بوجب این فرمان یک قطعه نشان درجه اول همایون

بنامبرده اعطا نمودیم . تاریخ اول آبان ۱۳۲۵

[تقدیر به مناسبت زحمات مبذوله در رهایی آذربایجان. ۲۰ آذر ۱۳۲۵]



تیران سیم آذرماه ۱۳۲۵

سرلشکر رزم آرا. رئیس دادگستری

بزرگوارم. در سالگرد آزادی ایران مبارک و عظیم و در روزی که روحیه مبارزه و فداکاری در راه
میراث استوار و پرستی برای آن کم و کاست ندارد. در این روز در زحمات کثرت و استقامت روزی شادمان
در راه سازمان صحیح و تعلیم کامل و حکومت رویت بسین برساند و وظیفه ساسی ارسن کمر بجهت آزادی مردم دارد و

رعایت محبت و اظهار نام

میرزا علی

فرمان علیحضرت بهایون شاهی

نظر بر ابراز فعالیت و مجاهدتی که در راه نجات آذربایجان از سرکشی جعلی رژیم آرا...

مشهود گردیده از تاریخ نسبت یکم آذرماه یک هزار و سیصد و بیست و پنج با اعطای کتیبه

نشان آذر آبادگان منقش میگردد

دربار جنگ - سپهبد امیر احمدی

[فرمان اعطای نشان درجه اول پاس، اول فروردین ۱۳۳۶]

بالتائید خلد و تعالی

ما



محمد رضا پهلوی شاهنشاهی ایران

پاس خدمت و نظر بر اثر بابت سرشکر حاجعلی رزم آرا، بنابر تقاضای

وزارت کشور بوجوب این فرمان نامبرده را با اعلامی یکت قلمه نشان

درجه اول پاس قرین امثال می‌نمایم. تاریخ اول فروردین ماه یک هزار و سیصد و پنجاه و سه

[وصیت نامه، ۶ شهریور ۱۳۲۶]

[سر برگ] حاجیعلی رزم آرا

بسم الله الرحمن الرحيم

از آنجایی که زندگانی موقتی و بالاخره بایستی دیر یا زود به این مأموریت موقت خاتمه و به مسافرت ابدی رهسپار شد. لذا برای آن که مبدا در این مسافرت ابدی بازماندگان از لحاظ امور دنیایی دچار زحماتی گردند لذا توضیحات زیر به عرض می رسد.

۱. من حاجیعلی رزم آراء متولد ۱۲۸۰ دارای یک همسر به اسم انور رزم آراء و پنج اولاد به شرح زیر می باشم: نوذر، هرمز، سیمین، کامبیز، پرویز.
۲. وکیل کلیه امور مربوطه به من و خانواده من انور رزم آراء همسر عزیزم خواهد بود که بایستی محمود هدایت ایشان را در امور مربوطه راهنمایی کند.

۳. دارایی من: من شخصاً دارای یک خانه به پلاک ۵۸ در کوچه جم می باشم که محل سکونت من می باشد. و یک باب دکان در خیابان ماشین جنب مسجد محمودیه و یک قطعه زمینی که در کرمانشاهان باقی است. وجه نقد: در بانک شاهی در حدود ۱۴۰۰۰۰ ریال وجهی است که توسط هیئت دولت به مناسبت مسافرت انگلستان به من داده شده. شاید مبلغ مختصری در حدود یک هزار ریال در حساب جاری بانک ملی و بانک سپه. مختصر وجهی که در نزد خود من و در توی پاکت در کیف چرمی نوی که برای من از انگلستان آورده اند می باشد. قروض: در معامله منزل خانم و باغ شمیران قروض زیر برای من باقی است:

[۹] ۱۷۰۰۰ هفده هزار ریال که بایستی تا آخر مهر تأدیه شود. دفتر معاملاتی که آقای علی اکبر مهتدی مطلع است، ۷۰۰۰ هفت هزار ریال. خود علی اکبر مهتدی راجع به این معاملات در حدود دو هزار ریال.

طلب معمار بابت تعمیر خانه خانم در خیابان ویلا پس از تسویه کلیه محاسبه و تحویل کلیه تعمیرات. چهل هزار ریال.

طلب معمار بابت تعمیر خانه مسکونی در حدود دو هزار و چهارصد ریال طبق صورتی که در دست دارد

۴. به طوری که در ماده دو ذکر شد وکیل مطلق من همسر عزیزم می‌باشد که حق هرگونه تصمیم و اقدامی را نسبت به اثاثیه خانه و دارایی و اموال این جانب دارد. فقط یک باب مغازه جنب مسجد محمودیه در دست پدرم و پس از او در دست پسرانم به منظور مخارج مقبره فامیلی باقی خواهد ماند و درآمد آن بایستی به آن مصرف برسد.

۵. من از سال ۱۳۰۸ با همسر عزیز خود انور رزم‌آراء زندگانی کرده و در این لحظه که به مسافرت ابدی می‌روم از دور دستش را بوسیده و از سعادتی که در ظرف این مدت در زندگانی با او داشتم تشکر می‌کنم چه خانمی عقیف، مهربان و علاقمند در زندگانی بوده و قسمت عمده موفقیت‌های خود را در زندگانی مرهون همسری او و نصایح او می‌باشم.

۶. از انور عزیز تقاضا دارم هر وقت من به مسافرت ابدی رفتم یا عهده‌دار شدن وکالت تام در امور خانوادگی من تقاضاهای زیر را عملی کند: سعی کند که اولادان من، تحصیلات خود را کاملاً ادامه داده. و موفق به انجام تحصیلات عالی شده، حتی برای تکمیل این تحصیلات آنها را به مدارس اروپا هر نقطه که وضعیت زمان و موقعیت اجازه دهد اعزام دارند. دختر عزیزم سیمین را بایستی بگذارد تحصیل کرده و برای وصلت او سعی کند به جوانی فهمیده، میهن‌پرست، تحصیل کرده بدهد و توجه زیاد

به ثروت و دارایی او ننموده بلکه توجه او به تحصیل و صفات و خانواده آن جوان باشد.

پسران من در رشته تحصیلی آزاد بوده در هر رشته که علاقه دارند بایستی تحصیلات خود را تعقیب نمایند.

خانم من بایستی از ما ترک من، حقوق مقرر اداری؛ اولاً کلیه قروض من را تأدیه، سپس با این سرمایه و دارایی شخصی خود، زندگانی خود و فرزندان را با وضع آبرومند یا نجیبانه به طوری که تاکنون زندگانی شده، زندگانی نموده و سعی نماید این وظیفه مقدس را انجام دهد.

خانم من پس از مسافرت ابدی من مختار است که اگر تمایل پیدا نمود شوهر نماید ولی همیشه توجه به وضع فرزندان من و انجام دستورات و آخرین تقاضاهای من داشته باشد.

۷. من در مدت زندگانی خود بخل و ضدیت و یا غرضی نسبت به احدی دارا نبوده و تمام سعی و جدیت من در تمام مدت زندگانی آن بود که اشخاص خدمتگزار را تشویق و اشخاص حقه‌باز، ظاهر ساز، بی‌علاقه را رسوا و از کار برکنار نمایم. من در هر کاری با تمام قدرت و قوا و آنچه برای من مقدور بوده است، شب و روز کار نموده و در موقع عهده‌داری شغلی، راحتی، استراحت نفهمیده و نظرم جز خدمت به میهن و انجام وظیفه مقدس سربازی به چیز دیگر و تفریح و تفرج دیگری نبوده است.

۸. من از کلیه فامیل و خاصه پدر عزیزم چون عازم این مسافرت هستم خداحافظی نموده. از دوستان و هم‌قطاران خود نیز اجازه می‌طلبم.

۹. دست خانم و همسر عزیزم انور و روی فرزندان مهربان خود را می‌بوسم و موفقیت آنها را در راه خدمت به میهن با آبرومندی و سعادت خواهانم. ساعت ۱/۶، ۲۶/۶/۶ طهران خیابان کاخ، کوچه جم نمره ۵۸. حاجیعلی رزم‌آراء.

[فرمان انتصاب به درجه سپهبدی، اول فروردین ۱۳۲۷]

بآئینت خداوند

ما
پهلوی شاهان
ایران

سپهبد

بپار خست و نظرات بقیات رشک حاجعلی رزم آرا
بنابر استقامت

وزارت جنگ بموجب این فرمان
مشاریه وادریج سپهبدی

قرین اعمار بنمایم
تا پنج یکم فروردین ماه پیکر سپهبدی بهت شمس

[فرمان اعطای نشان درجه اول تاج، ۴ آبان ۱۳۲۸]

بایئدات خداوند
پهلوی ساهسااه پیرا

برای ابرار عواطف بهایونی درباره تیسار سپهبد حاج علی زرم آرا بر سر ستاروش

بوجب این فرمان یک قطعه نشان درجه اول تاج

بشاریه اعطای نمودیم . تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۲۸

[تشکر شاه از تبریک نظامیان به مناسبت تبریک تولد او، ۵ آبان ۱۳۲۸]



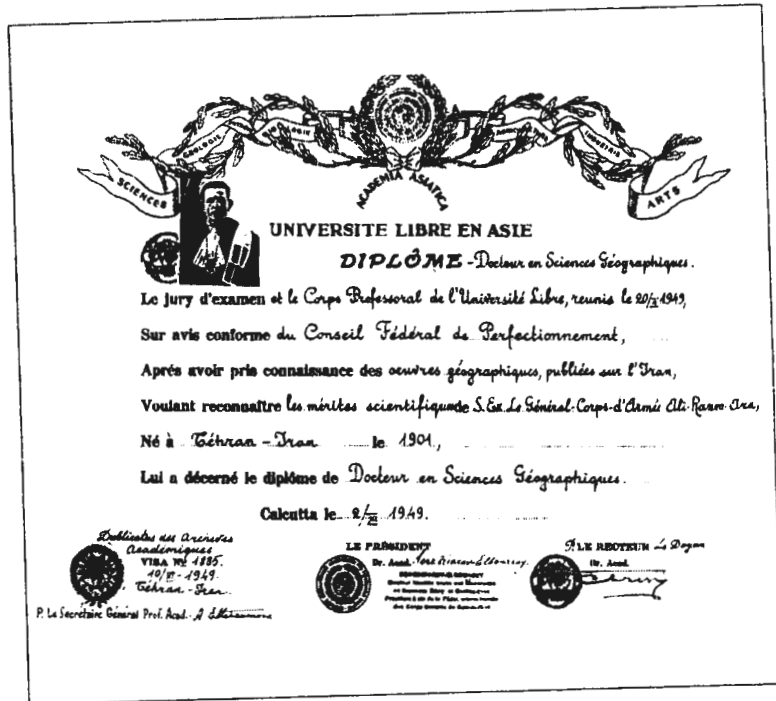
تیسارنید رزم آرا شست و شش

شرحی که از طرف عموم فرمان و درجه داران و افراد ارتش صادر گردید

و جاسات صیماز بنیاد روز تولد ما انبار و شترتیه حفظ و حراست

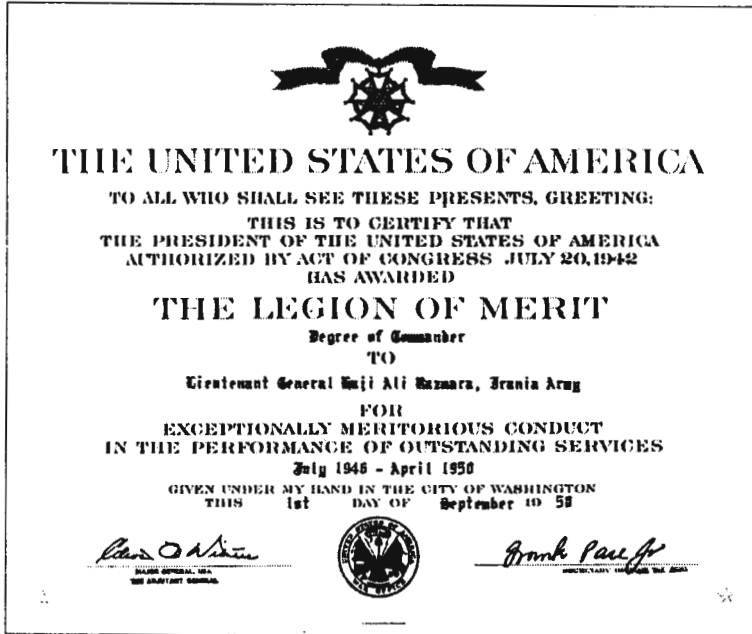
نظر کرده و توجات و عطف مخصوصه ما را بکلیه آنها اجمع بنده ۵ آبان ۱۳۲۸

[فرمان دکترای افتخاری در علوم جغرافیایی، ۲ نوامبر ۱۹۴۹]



این مؤسسه - آکادمی آسیایی - طی یک نامه دیگر سپهبد رزم آرا را به عضویت افتخاری هیئت رئیسه خود نیز انتخاب کرده است.

[فرمان اعطای نشان لیاقت ایالات متحده، اول سپتامبر ۱۹۵۰]



[ترجمه نامه ضمیمه این فرمان]

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، با استناد به مصوبه ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۲ کنگره، نشان لیاقت از درجه فرماندهی را به تیمسار ارتش ایران حاجی علی رزم‌آرا، اعطاء می‌نماید. تیمسار رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی ایران در فاصله زمانی از ژوئیه ۱۹۴۶ تا آوریل، ۱۹۵۰ خدمت فوق‌العاده ارزشمند و چشمگیری مبذول داشته است. ژنرال رزم‌آرا در مقام ریاست ستاد ارتش شاهنشاهی ایران سهم مهمی در استمرار همکاری و روابط صمیمانه ایران و ایالات متحده داشته است. ژنرال رزم‌آرا خدمات گرانقدری به سفارت ایالات متحده در ایران به عمل آورده است به این خدمات آشکارا فوق‌العاده به مراتب بیش از ایفای وظایف عادی، در حد اعلای مسئولیت بسیار بوده است.

کاخ سفید [امضای] هری ترومن

[پاسخ شاه به تبریک نظامیان، ۱۴ دی ۱۳۲۸]



تیسار شیدنم آرا ریشنادارش

تبریکات و جسات صیانه کز جوزف خیران و دوجہ داران

و افراد ارشاد مرغ رحمت با بیران انظار و آئینه اید

رجب فرندی خاد گویہ و جسات و عرف مخصوصہ اید

به عموم افسران و دوجہ داران و افراد بزرگوار و شاد
۱۳۲۸
شاه

[تشکر نخست وزیر — محمد ساعد — از تبریک نوروز، ۲۱ اسفند ۱۳۲۸]

نمونه (۹)



بتاریخ ۱۲/۲۹/۱۳۲۸
شماره ۱۵۲۶
اداره

بسم الله الرحمن الرحیم
 جناب میرزا محمد زور و سایر همکاران محترم
 سعادت و ارضی جانان و خاندان محترم
 لذات و لذت و بی قناعتی که می آید که بفرماید در این
 سوره می بیند جانان بعد از زور و سعادت است که در این
 و نهاده که هم غیب تقدیر نموده و این دلام و امیدوارم بفرماید
 در خدمت با هم بگردد و این بنام موفقی باشد
 تخت وزیر
 سرکار

[فرمان نشان سردار اعلی افغانستان از سوی محمدظاهر شاه، ۷ فروردین ۱۳۲۹]



پیرو دین مستین اسلام المتوکل علی الله

ما محمد ظاهر

بفضل الهی پادشاه مملکت افغانستان
عالیشان عزت و شجاعت آج علی رزم آرا ایشان را

به اعطای نشان در نشان سردار اعلی

قرین افتخار نموده به سال هفدهم سلطنت
بتاریخ هفتم حمل ۱۳۲۹ این فرمان را امضا نمودم

[تشکر از مساعی ارتش در تشییع جنازه رضا شاه، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۹]



تبارشیدیم ارتش در تشییع

از حسن رتبت و نظم و ترتیب و زحمات و کوشش فرماندهان و سربازان ارتش در مراسم تشییع

جنازه و محضرت نامتناهی و تقید چندین روزگان مبارک بوده که در این ایام

بیافت و صداقت و مهربانی و در پیوند و ترویج نموده و در راه

رضانته می فرموده و از انظار مبارک ابرام در اردیبهشت ۱۳۲۹

[فرمان نخست وزیری، ۵ تیر ۱۳۲۹]



جناب حاج علی رزم آرا نخست وزیر

نزد همانند کورنگایت دیاقت تا داریم بوجوب این دستور را بر سر نخست وزیری

منسوب و تقدیر می‌داریم که تعیین مثبت و در زمان اقدام مطابق بنابر معیاری که در

کسوت ملی، کائناتین نیز با کمال حدیث و رعایت تحولات اجتماعی، که منظور است

بوضع اجراء لذارید کاخ سفید ۵ تیر ۱۳۲۹
ع. ص. آ

[فرمان اعطای نشان درجه اولی تاج، ۴ آبان ۱۳۲۹]

بمآئیدات خداوند
پهلوی شاهنشاهی ایران



برای ابرار عواطف بهایونی درباره جناب حاج علی رزم آرا نخست وزیر

بوجب این فرمان یک قطعه نشان درجه اول تاج باجمالی

بش رالیه اعطای نمودیم . تاریخ چهارم آبان ماه ۱۳۲۹

[مکاتبات شاهدخت اشرف پهلوی]^۱

نامه اول

سپهبد عزیزم

قبل از رفتن خواستم بوسیله این دو، سه سطر بهترین و پاکترین احساسات خود را برای شما فرستاده و از خدا بخواهم که شما را همیشه حافظ و سلامت نگاهدارد و در راه خدمت به میهن و برادر عزیز من بیش از پیش موفق و کامیاب دارد. در نتیجه همین صمیمیت و از خودگذشتگی که نسبت به این دو چیز مقدس در شما سراغ کردم و بعد کم‌کم یقین داشته و عقیده راسخ پیدا کردم خود را مرهون شما دانسته و تا آنجا که عمرم باقیست جز یک دوست مهربان و صمیمی برای شما نخواهم بود و یقین دارم با کمک شما در راه خدمت به آنها بارزتر و شجاع‌تر بوده و از هیچ‌گونه جسارت و فداکاری ترس و واهمه نخواهم داشت.

از این همه محبت و مهربانی که در تمام این مدت به شخص من ابراز داشتید قلباً متشکر و سپاسگزارم. کم و بیش تا به حال از زندگی خودم برای شما شرح دادم و شاید بدانید که در اثر نامهربانی‌ها و ناملایمات

۱. در مجموعه اسناد رزم‌آرا هفت فقره نامه و یک قطعه عکس از شاهدخت اشرف پهلوی ملاحظه می‌شود که اگرچه فاقد تاریخ نگارش هستند ولی از نظر محتوایی و همچنین با توجه به نامه‌هایی از رزم‌آرا که به نظر پاسخ برخی از این مکاتبات می‌باشند. در فاصله آبان ۱۳۲۷ تا مراحل نخست ریاست وزرا رزم‌آرا در تابستان ۱۳۲۹ نوشته شده‌اند.

نامه‌های فوق‌الذکر از رزم‌آرا که در توضیح مکاتبات اشرف پهلوی از آنها استفاده خواهد شد. مجموعه مکاتبات پراکنده‌ای هستند که در سال ۱۳۶۶، بدون ذکر محل نگهداری اصل این نامه‌ها و نحوه شناسایی آنها، ولی با انضمام تصویر اصلی یکی از این نامه‌ها در مجموعه کارنامه (کتاب پژوهش‌های تاریخی، بی‌جا، بی‌نا، چاپ و صحافی خوشه، زمستان ۱۳۶۶، صص ۱۵۲ - ۱۶۳) منتشر شده‌اند.

زمان طفولیت و عنفوان جوانی تا چه اندازه تشنه محبت و ملامت هستم، به همین جهت از ابراز این همه احساسات و عواطف از صمیم دل خوش وقت و تا اعماق قلبم مؤثر افتاد. به طوری که تا زنده‌ام فراموش نخواهم کرد. گرچه تا به حال نفهمیدم چه چیز باعث شد که شما نسبت به من علاقه پیدا کنید چه که واقعاً من درخور این همه مهر و محبت از طرف شما نبودم. من برای شما کاری نکردم که مستلزم این همه مهربانی و صمیمت باشد. در هر حال و هر کجا که باشم مرا بهترین و صدیق‌ترین دوستان خود دانسته و احساسات پاک و مهر مرا که از قلبی ناشی از عطف و سرچشمه گرفته بپذیرید. هر چه باشد چون پاک و بی‌آلایش است ارزش دارد.

دوست شما

اشرف پهلوی [امضاء]

[در حاشیه] سپهد عزیزم از این چیزی که می‌نویسم اوقاتتان تلخ نشود ولی همه چیز ممکن است در دنیا اتفاق بیفتد و انسان جلوی همه چیز را می‌تواند بگیرد، جز تقدیر و مرگ. اگر برحسب اتفاق از این مسافرت برگشتم تنها و تنها چیزی را که از جان عزیزترش داشتم و آن نیز برادرم است، به شما می‌سپارم.



بسمه تعالی

تجرباتی از رتبه عالی در سپاه که در هر مرحله از آن در گذشتن از این اعانت میزبان برای من
فرستاد. و از آنجا که من را به جهت حفظ سلامت نگارنده در درگاه خود
در میان و برادر بر سر من پیش از پیش سرتیپ و کما سبب دارد. و در نتیجه همین
صفت از آنجا که من را به جهت این دو چیز خدمت در شاه سراغ کردم
دیدم که من در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
چون که من در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
در این دارم با آنکه شاه در راه خدمت من با برادر تر و شتاب در راه میگذرد
در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا

از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
شکوه بسیار شده ام. که در پیشی تا سال از آنجا که من برای شاه شرح دارم
وقت به برادر نه که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
چون تا به آنجا که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
اعانت و مرا طعم ~~بسیار~~ از همین جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
آنقدر بطوریکه تا آنجا که من فراموش نمیکنم کرد. اگر چه تا سال بعد
به برادر نه که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
خود را به جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
سندم از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
مرا نیز من و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
بر آنکه از رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
برون یک ذره از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا

حجرت
از شاه

بسمه تعالی
تجرباتی از رتبه عالی در سپاه که در هر مرحله از آن در گذشتن از این اعانت میزبان برای من
فرستاد. و از آنجا که من را به جهت حفظ سلامت نگارنده در درگاه خود
در میان و برادر بر سر من پیش از پیش سرتیپ و کما سبب دارد. و در نتیجه همین
صفت از آنجا که من را به جهت این دو چیز خدمت در شاه سراغ کردم
دیدم که من در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
چون که من در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
در این دارم با آنکه شاه در راه خدمت من با برادر تر و شتاب در راه میگذرد
در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
شکوه بسیار شده ام. که در پیشی تا سال از آنجا که من برای شاه شرح دارم
وقت به برادر نه که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
چون تا به آنجا که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
اعانت و مرا طعم ~~بسیار~~ از همین جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
آنقدر بطوریکه تا آنجا که من فراموش نمیکنم کرد. اگر چه تا سال بعد
به برادر نه که در رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
خود را به جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
سندم از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
مرا نیز من و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
بر آنکه از رتبه و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا
برون یک ذره از این جهت و صفت و رتبه کردم خود را بر سر من گذاشته و تا

سپهبد عزیزم

امروز سومین روزیست که طهران را ترک کردم. و تا به حال از شما دو تلگراف داشتم. امیدوارم که وجود عزیزتان سلامت و کسالتی عارضتان نباشد. من نیز بحمداله سلامت و خوبم. پریروز و دیروز از مسافرت کمی خسته بودم و بدین جهت همه چیز به نظرم بد می آید و کسل بودم اما امروز که خستگی مرتفع شده خوشحال و از مسافرت و آنچه که در آن است استفاده می کنم. روز اول میل داشتم با همین طیاره برگردم، چون که در طیاره خیلی اذیت کردند و تا نزدیکی دهلی آمدم و دو مرتبه ما را برگرداندند به کراچی و من خیلی عصبانی شدم ولی حالا همه اوقات تلخی ها مرتفع و گذشته و می خواهم از این چند روز حداکثر استفاده را کرده و راحت و آرام به طهران برگردم. دهلی شهر بزرگ و خصوصاً دهلی جدید مثل یک باغی است ولی عمارات قشنگ و زیبا ندارد و مردمانش هم که پناه بر خدا، همه لختی و سیاه هستند.

ولی با اشخاصی که ما آشنا شدیم مردمان بسیار ساده و خوبی هستند. ما در منزل حاکم اینجا که مردی بسیار خوشرو و خوش اخلاقی است منزل داریم. روزها مشغول و شبها غالب اوقات با همین شخص شام می خوریم و خیلی زندگی آزاد و خوبی است. دیگر نه سر و صدایی نه دلواپسی هیچ از آن خیرهای طهران نیست. هر وقت خواستم می خوابم و هر وقت خواستم می گردم؛ خلاصه مثل گنجشک از قفس بیرون آمده در جولان و پروازم. و اما شما چه می کنید. لابد زندگی در طهران اصلاً فرق نکرده همان آس و همان کاسه. وضعیت چطور است؟ وزیرها معین شدند؟ کابینه معرفی شده؟ گرچه اصلاً interessee نیستم مثل اینکه دنیای دیگری را سیر می کنم و زندگی پیش خوابی بیش نبوده. هر وقت که در طهران باشم جز سختی و ناراحتی چیز دیگری نداشتم و هر وقت بیرون می روم مثل یک خواب موحشی از جلوی چشم می گذرد و

خوشحالم که از آنجا می‌روم و دیگر آن همه سر و صدا و رذلی و پست فطرتی را نمی‌بینم یا لااقل نمی‌شنوم. تنها دل‌تنگی من دوری اعلیحضرت و دوستان می‌باشد که متأسفانه علاقه به آنها به قدری است که خواهی نخواهی مرا به طرف خود کشانده و در هر کجای دنیا که باشم بعد از مدتی مجبورم که به میهن برگردم با تمام سختی‌ها و ناراحتی‌ها. شما چه می‌کنید؟ آیا نبودن من فرقی در زندگی شما داده؟ گمان نمی‌کنم. لابد همان زندگی routinier را طی می‌کنید و هر روز صبح بلند شده و باز شب می‌خوابید. آیا گاهی فکر مرا می‌کنید؟ آیا هیچ با خود می‌گوئید که یک وقتی یک نفری بود که برای من تلفن می‌کرد و آنقدر هر روز مرا اذیت می‌کرد؟ اما با این تلگراف‌های پی‌درپی مثل اینکه مرا هنوز فراموش نکردید و گاهی به فکر من هستید. من با وجود اینکه خیلی سعی می‌کنم که طهران و هرچه در آن هست فراموش کنم اما هنوز شماها را فراموش نکردم به همین جهت به محض این‌که بیکار می‌شوم یا در اطاقم هستم قلم و کاغذ از دستم نمی‌افتد. ولی الان مثل اینکه دارد از دستم می‌افتد از بس خوابم می‌آید ساعت یک بعد از نصف شب است عجالتاً خداحافظ تا فردا.

سپهبد عزیزم امروز هفتمین روزی است که طهران را ترک کردم ولی دلم اصلاً تنگ نشده چون که واقعاً اینجا خوش می‌گذرد و مردمان بسیار خوبی دارد. اگر بدین منوال پیش رویم شاید چندین ماه اینجا بمانم. از طهران جز از شما از کس دیگر خبری نداشتم و کمی نگران هستم. خواهش مندم به محض رسیدن این کاغذ، رسید و خبر سلامتی خودتان و همگی را برایم بفرستید. چند روز دیگر برای مدت یک هفته در هندوستان مسافرت خواهم کرد. اول به کشمیر و بعد به تاج محل و غیره همه جا به فکر شما بوده و جایتان را خالی می‌کنم. پیش از این کاغذم جا ندارد. سپهبد لازم به سفارش نیست و یقین دارم که شما همه‌گونه مواظبت و مراقبت در کارهایی که به برادرم مربوط است دارید و تذکری از طرف من موردی ندارد. نمی‌دانم آیا هژیر وزیر دربار شد یا هنوز خیر. در این قسمت هم سعی کنید خیلی برای ما بهتر است که او در دربار باشد.

کاغذ و تلگراف را فراموش نکنید. همین طیاره ابتهاج خیال می‌کنم چند روز دیگر برگردد. اگر با او تماس بگیرید بد نیست.^۱ دوست شما اشرف پهلوی [امضاء]

۱. نوشته زبر از سرلشکر رزم‌آرا به نقل از کارنامهک (صص ۵۴-۱۵۳) - مورخ ۱۳۲۷/۸/۱۹ - می‌تواند پاسخ نامه فوق‌الذکر باشد:

«عزیز مهربانم. مهر و محبت علاقه حقیقی و واقعی با مرور ایام ظاهر شده اثرات خود را بروز می‌دهد. من هنوز کاغذ روز گذشته تو را که در لحظه حرکت نوشته و مرا برای یک عمر مرهون مراحمت کرده‌ای، می‌خوانم هر قدر بیشتر در عبارات آن دقیق می‌شوم از طرز فکر و توجه تو لذت برده و بر ایمان من افزوده می‌شود... ان‌شاءالله که شب را بخوبی گذرانده و خوب خوابیده‌ای... من وقتی، در روزنامه‌ها راجع به تو مزخرفاتی می‌خواندم، ولی وقتی افتخار شناسایی تو را حاصل کردم دیدم بشر چه اندازه به غلط رفته و بد فکر می‌کند... من که در عمر خود جز راه و رسم نظامی رویه و طریقه نداشتم... بدان من اهل مدهانه و گزاف‌گویی نیستم ولی خوبی و استحکام تو مرا این قسم معتقد کرده است...»

نوشته زبر به نقل از کارنامهک (صص ۵۶-۱۵۵) - پاسخ رزم‌آرا به نامه فوق‌الذکر به نظر می‌آید: «عزیز مهربانم پس از روزها انتظار امروز درست ساعت ده بود که از منزل شما تلفن شد کاغذی برای من رسیده. آیا می‌دانی چه وجد و نشاطی برای من حاصل شد... چه خوشوقت شدم که از زندگانی چند روزه خود در آن نقاط خوشوقت و مشغوف هستی خود این برای من سعادت است... نوشته بودی هنوز به فکر تو هستم یا خیر قلب تو از من سنگ‌تر است. این قسم نیست؟ من تا امروز هم تلگراف زده، هر روز شرحی برای تو نوشته‌ام، حال به تو رسید یا نه نمی‌دانم... از اوضاع بخواهی... امروز کابینه معرفی شد و شروع به کار نمود، از حالا وکلا مخالف هستند... حالت برادر گرامی تو بهتر و نسبتاً خوبتر است... در وضع تغییری حاصل نشده عینکی را هنوز ممکن نشده که بر جای استقرار دهند. خارجی‌ها با وضع سابق هستند. شمالی‌ها قدری نرمتر به نظر می‌رسند... امروز هم عده‌ای باز مرا ملاقات کردند ملاقات با این اشخاص سوهان روح است ولی چکنم چاره‌ای ندارم. باور کن جز دروغ و حقه‌بازی و جز تظاهر خیری نیست... نکته‌ای در کاغذت بود که شاید ماهها بمانی. واقعی این قسم در نظر داری، ما که تسلیم هستیم، اما چنین تصمیمی بگیر قدری هم به قلب خود رجوع کن... باز یک دنیا از تو تشکر می‌کنم که به فکر من بوده چند سطر نویستی و روح مرا شاد مشغوف ساختی.»

در مجموعه کارنامهک چند نامه دیگر نیز از رزم‌آرا به اشرف آمده است که از لحاظ آشنایی با دیدگاه رزم‌آرا در این دوره و نوع مناسبات وی با دربار و شخص اشرف مهم و درخور توجه است. (صص ۱۶۳-۱۵۴).

GOVERNMENT HOUSE,
The Messengers House,
New Delhi.

بیمه عزیزم

امروز سوپین روزیست که لاله ان مادر کورم و تکامل از تمام مگدانات دو چشم
 این دارم که بعد از آن سلامت و کسب یافتن نشد. من نیز که با همه
 سلامت و خیرم. چه روزی در روز از سبزه های خسته بوم و به جهت همه چیز
 تپانم به سینه کس بوم از آن روز که مشکلی رتفع نشد. حاصل و کور مسکوت
 و کینه که در آن است استغفیر بگویم. روز اول پس دو تنم به این طیاره برگردم
 هر که در لی رویی اوین که نه در دست زاری می آید و در دست را برگرداند
 به کور می رویی سب تنم در حال به اوقات بخیر رتفع و گذشت.
 و نیز ام این چند روز که استغفیر را کرده و در احوال آرام بگردان
 برگردم. و منی شد نزدیک و حضرتت و بهی بهی پیش یک با آن است و منی
 عمارت مشکلی در دنیا نه دارد و در دانه که بنا بر خدا به تهنیت و سب.
 بسته دل با آنجا سبکه آستان شیم مردان بسیار سگ و خراب بسته. ما
 در منزل حاکم آنجا که مردی بسیار خوش بود و طرح انفاق دست منزل
 داریم. روزی شوق و بهی غایب اوقات با بهی شهنی نام میزورم و منی
 زنگی آزاد و جوی است. و نیز نه سرود ای نه در او پس هیچ کز آن
 خرابی که ان سینه. بردقت خرابم میزورم و بردقت خرابم میزورم
 غلامه ش که کنگه از قفس بدون آمده در جویان در پروازم. و در دست
 چسبیده. لاله زار کس در کله در (مکافات کرد) جان آریس و جان
 کور. وضعیت احوال در است؟ غمناک استی سینه که؟ کور میزورم

سپهبد عزیزم

کاغذ اخیر شما را با یک دنیا شعف خواندم و از اینکه بحمدالله گله‌گذاری‌ها کمتر بود خیلی خوشحالم. معه‌ذا روحاً در تمام کاغذها شما را خسته و دل‌تنگ می‌بینم. نمی‌دانم بدی اوضاع و وخامت احوال مملکتی شما را این‌طور کدر کرده یا چه چیز دیگری باعث این همه ملال‌خاطر شماست؟ عیب ندارد دنیا را خیلی سرسری باید گرفت و هر طوری باشد خوش‌بختانه در گذر است.

فقط این دو روزه عمر را نباید تلخ و به زحمت گذرانند متأسفانه برای آدم‌های حساس این امر هم محال است. چاره‌ای جز سوختن و ساختن نیست. من برخلاف تصمیم هفته آینده به طهران باز خواهم گشت و دیگر از بقیه مسافرت‌م صرف‌نظر کردم چه که من نیز خسته شده و به زندگی طهران هر چقدر هم بد و تلخ باشد احتیاج دارم. حتی خیال داشتم با همین طیاره بیایم ولی خواستم دو، سه شهر از ایتالیا را که هنوز ندیدم، دیده و برگردم. راست است شما خوب فهمیده‌اید که من در هیچ جای دنیا هر چقدر هم زیبا و فریبنده باشد نمی‌توانم بمانم و برای مدت درازی مملکت را ترک کنم. اوایل تصور می‌کردم ممکن است یک سالی در خارج بمانم، اما بزودی متوجه شدم که این برای من امری است محال. گرچه شما می‌دانید در طهران من تا چه اندازه اعصابم در فشار و صدمه است ولی باز آن زندگی را به این زندگی بی‌معنی ترجیح می‌دهم. انشاءالله بقیه حرف‌ها را در طهران خواهیم زد عجالاً غرض از این چند سطر استفسار از سلامتی شما بود. سلامتی شما را از خداوند خواهانم. به امید دیدار

اشرف پهلوی [امضاء]



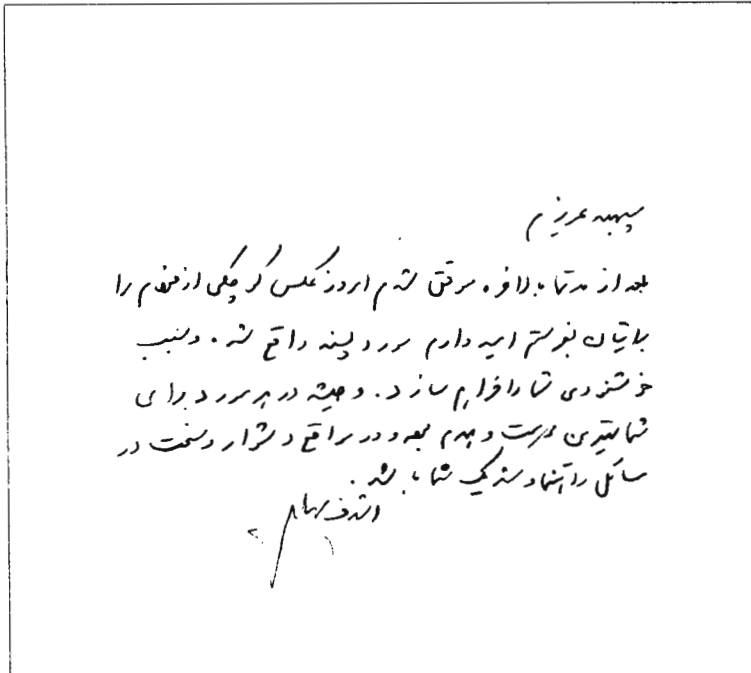
سپهبد وزیر

که تندریش با کجایان شرف فرازم دارا آید که از گنگنه اربابا که به نین و شام
 سپندار و کجا در نام که تندریش خلافت در کنگ ساسیم. نده ام بر با او خام دو خاست
 احوال مکتبی می در نظر که رکود. یا چه نزدیکی است انجمنه ملال فله کجاست.
 هیب ندر دین به نین سر راه با هر که گفت در هر طری باشد فرقی نه در کنگ
 قطعا این هر روز. هر طریا بر پنج در برکت که مانده شامانه برای آدمای عاکی
 این ارم سال است. چارک بر سر عشق و با عشق نیست. می به خلافت قیم نیست
 آینه. بطهران بر طرام کست و دیگر از جنبه سفر ام هر حفظا کردم بی کس این
 خست شد. در به زنده نگه طمان بر حقیقه هم بر و پنج. نه استیج دارم. حق نوال
 دو کتم به نین لیا. شتریم در خلاص دو نه شهر از آیتیا با کج که هم از تهر
 دیر. و بر کجدم. دولت است شاد خوب نمیه. او که سن در هیچ جای دنیا
 بر حقیقه هم نریند. فریند. نه ندر شام با تم در برای دست دوازده مکتب کلا
 ترک گتم. او این لغت را بیکدم مکن است یکی در خارج با تم امانه دردی شریک
 شدم که این برای ساریت ملی بکسر پرش سیه آینه در طمان سن کج
 اندون. اعتماد در فشار دنده است و با آن زنده نگه با نین
 زنده نگه با نین سیه سیه. اکتا: انه نینیه حرفا در طمان خوریم زار
 جویا نین از نین چند سلا است. از سلا سنجی. سلاستی می دراز
 ضار نه فرازم با سیه دیرار

محمد علی

۶۰

نامهٔ چهارم



سپهبد عزیزم

بعد از مدت‌ها بالاخره موفق شدم امروز عکس کوچکی از خودم را
برایتان بفرستم امیدوارم مورد پسند واقع شده و سبب خوشنودی شما را
فراهم سازد.^۱ و همیشه در هر مورد برای شما بهترین دوست و همدم
بوده و در موقع دشوار و سخت در مسائل راهنما و شریک شما.
اشرف پهلوی [امضاء]

۱. بنگرید به بخش تصاویر کتاب.

سپهد عزیزم

چون می دانم که شما در حضور سایرین ناراحت می شوید و الان شاهپوره‌های برادرهای من اینجا هستند و نمی توانم به هیچ نحوی تنها بمانم این است که با تمام اشتیاقی که به دیدن شما داشتم معهدا برای خاطر خودتان مجبورم از دیدن شما صرف نظر کنم. ولی اگر برای شما ناراحت نباشد که در حضور شاهپورها شما را بینم البته با کمال میل اشتیاق دیدن شما را دارم. در هر صورت تصمیم با خود شماست که چطور صلاح بدانید و تشخیص دهید.

اشرف پهلوی [امضاء]



بسمه عزیزم

چون بدانم که شما در حضور سایرین نادمت میفرمودید و دلان شاه پروردگار را در این
انجا بسته در تیرالم بهیج گوی تا با هم داشته باشید با نام و شایسته آن که به این شایسته
سینه برای خاطر همان سببم از این شاه صرف نگویم. ولی اگر برای
شاه نادمت باشد که در حضورش پرورش داده به رسم ائمه اهل بیت است
دیگر با ما دارم. در هر صورت بعین با همه شماست که خط رسالت بر آید
و شایسته رسید.

انتهای کلام

سپهبد عزیزم

از دیروز تا به حال به هیچ وسیله نتوانستم موفق شوم که با شما صحبت کرده و تبریکات صمیمانه خود را به شما ابراز دارم.^۱ ولی لزومی هم نداشت چه که این قضیه به طوری با خود من بستگی داشت مثل اینکه خود من وارد بودم این است که انسان در موفقیت‌ها به خودش تبریک نمی‌گوید. خلاصه از خداوند خواهانم که شما را در راه انجام این وظیفه بزرگ موفق و بتوانید در دوران آینده زندگی خدمات شایسته به میهن و شاه خود بنمائید. من به نوبه خود از شما یک چیز خواستارم و آن این است که در حفظ و حراست خود بیشتر دقت کنید و به هر بیگانه و اجنبی راه ندهید به شما نزدیک شود.

گرچه شما خداپرست و دارای ایمان و عقیده ثابت و قوی هستید معهداً بعد از این برای خاطر مملکت و شاه در نگاهداری جان خود بیشتر سعی باشید. نمی‌دانم امروز به مجلس خواهید رفت یا خیر در هر حال خدا شما را حافظ و نگهبان است. ترس به خود راه ندهید. شمشیر جدیت و فعالیت خود را بکار بیاندازید قطعاً فتح و ظفر با ماست. شاید خواست خدا بر این باشد که منویات و آمال‌های برادرم که شبانه روز برای این آب و خاک در جوش و خروش است به دست شما انجام پذیرد. آنچه که از دست من برآید هر چقدر هم ضعیف باشد مضایقه نخواهم داشت.

خدانگهدار و پشتیبان شما

اشرف [امضاء]

[در حاشیه] اگر وقت کردید یک تلفنی به من بکنید. من که نمی‌دانم چگونه می‌شود دیگه به شما دسترسی داشت.

۱. احتمالاً به مناسبت انتصاب ریاست وزرا.



بسمه عزیزم

از دیرباز تا بحال بپیچ و بسید ترانستم رفیق لایم که با شما صحبت کرد. و تیرگیات بسیارند. مژده
 شما ابراز دارم. در روزی که نه انت به که این قضیه بطوری با خودی بکنی دوست ش ایست
 محضی دار و بخدم ایستادگان در بر قضیه که شش بر یک میگردد. خلاصه از خبر ادانه خدایم
 که شما علاوه بر وظیفه ایجاب این وظیفه بزرگ رفیق و برترانند در دروگای آئینه. از آنکه خدا
 ی بنده به همین روز. خدا بنامه نامی بزم به خداوند یک بزم خدایم و آن ایستادگان
 عقل و حواست خدا بستر وقت کنیز و به بر بجانند و اجسی راه نماییه بنا نزدیک کرد.
 کردید تا خدا پرست و دارای ایمان و عقیده. ثابت و قوی بستمه سینه ابرازن برای صلح
 مکتب دین. در گله باوری جان خدا بستره سعی داشته. عینیه ام امروز به همین پایه
 رفت با غیر در بر حال خدا را با خدا و کلمه یی است. ترس بکنه راه نماییه بستره حجت
 و داشت خدا بگویم در میانها بزم. قطعا ح و ظن با با است. ش به خواست خدا بر این
 با منته که ترس با است و آمل با ای برادریم که بشانه بودن برای این آب دکان در جوشی د
 خود من است پرست شما انجام پذیرد. آنچه که از دست می آید به هر چه درم ضعیف
 باشد بفرستد بفرام داشت.

چرا که خدا در دینش

اندر

گذشت کردید یک ظنی بکن آئینه. می که نشانه ای بگونه می شود. دیگر بشا دست رس است

سپهد گرامی

امروز سومین روزی است که در این نقطه دورافتاده در محیطی ساکت و آرام می‌گذرانم و در نهایت درجه از این زندگی جدید و بی‌آلایش و بی‌سر و صدای خود راضی هستم. تنها دل‌تنگی من این است که نمی‌توانم از اعلیحضرت خبری داشته باشم گرچه یقین دارم همه چیز به نحو احسن است معهداً نگرانم. این است که بدین وسیله مزاحم شما شده و خواهش‌مندم اگر ممکن است دو کلمه به توسط حامل از سلامتی اعلیحضرت همایونی باخبرم سازید. یقین دارم در طهران با بودن شما همه چیز ساکت و آرام است. شنیدم سید خیال شلوغ کردن در مسجد را داشته اما یقیناً مانع شدید. نمی‌دانید اینجا چه جای با صفای خوبی است. خصوصاً وقتی انسان کمی از محیط پر هیاهوی شهر و سر و صدای شهری‌ها دور می‌افتد و جز طبیعت زیبا و هوای خوش چیز دیگری نمی‌یابد لذت بزرگی می‌برد. این دو، سه روز من همین حالت را داشتم و در کمال خوشی بسر بردم. جای شما واقعاً خالی است. ولی چه می‌شود کرد که انسان مطیع قیودات و بنده قوانین است. انشاءالله که میسر شود برای شما که بتوانید یک استراحت کامل بنمائید. چه که همان‌طور که خودتان گفتید اگر به همین منوال پیش بروید شاید قوه جسمانی شما حاضر نباشد.

در هر صورت امیدوارم که همیشه قوی و سلامت باشید که واقعاً همان‌طور که بارها به شما گفتم وجود شما برای برادرم لازم و برای من عزیز است. امیدوارم که بتوانم در دوره زندگی خود این همه فداکاری و صمیمیت شما را نسبت به اعلیحضرت جبران کنم. متأسفانه طریق

دیگری جز صفا و صمیمیت و ذخیره‌ای جز مهر و علاقه ندارم که به شما
بدهم. این را بدانید که همیشه برای شما بهترین و صمیمی‌ترین دوست
خواهم بود و در بهترین و بدترین موقع زندگی روی من می‌توانید حساب
کنید. اشرف پهلوی [امضاء]



بیمه‌گراسی

اروند سرین روزیست که در این ننگه مهر افتاد در سبلی ساکت در آرام سگندارم
و در نهایت درجه از این بختی به بر دی که پیش دهم و سره صفا و صمیمیت دارم
بستم. آنجا دنگی می‌آید که می‌آید از اعنوت خندا داشته. نام که بر زمین دارم
به بر خیر است است صمیمه الحرام. ایست که می‌رسد تمام شده. و
خوابش هم که کسی است هر که بر سطح عالی از سلاتر اعنوت با بر می‌بینم
سازید. یعنی دارم در طهون در جبهه من به بر خیر ساکت در آرام است. چشم
سید خیال کنی کردن در سید را داشته. این یعنی مانع شده. خندانید اینجا
می‌بیند و فریحت منم که در آن که از سبلی بر می‌آید شده و
سره صفا شده یا صفا شده در فریحت زبید و برای خوبین و دیگری
نیاید به لذت بزرگی می‌برد. این همه که روزی می‌ماند را داشته. در
کمال خرس به بر دم. می‌ماند و اکتفا خالی است ولی چه سید و کمر که
انسان صلح چو داشت و خندان در اولین است. انده که که سید خود برای
که که بر ترانه یک است است کامل نهانید. چیکه با نطق که سنان گفته
گرم یعنی نزال پیش بر می‌ماند به وقت. جهان شایع فریاد شده.
در به صورت امید دارم که همیشه قوی و سلاست داشته که واقعا با تمام
که بر در پیش گفتیم و بعد شما برای بر دارم لازم و برای من عزیز است
امید دارم که بر آنم در هر روز زندگی خندانید ناله‌های و صمیمیت شما را
سنت به اعنوت جهان کم. خندانید طریقی و طریقی بر صفا و صمیمیت
و ذکرت. هر صفا و صمیمیت دارم که صفا به بر. اینها بر آنند که همیشه برای
شما بهترین و همیشه در صفت تمام بود و در بهترین و بدترین موقع
زندگی روی من بر آنید حساب کنید. اشرف پهلوی

اشرف پهلوی

[رسالة دادخواهی محمد رزم آرا به پیشگاه مجلس محترم سنا]

دادخواهی محمد رزم آرا

به پیشگاه مجلس محترم سنا

تهران بتاريخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۱

بمسئولیت «دانش» و «پژش» محترم

ضمن این نامه پیر مردی ۱۰۵ ساله که دوران سلطنت شش پادشاه را از ناصرالدین شاه تا اعلیحضرت محمد رضا شاه دیده است با شما گفتگو میکند. آنچه را که بقلم می‌آورد گر چه بخاطر دفاع از خون ناحق ریخته فرزندش میباشد ولی مسلم بدانید از روح کینه جوئی و خونخواهی الهام نگرفته است زیرا در سنینی از عمر هستم که از خصائص آن خموشی شہوات و سکون و آرامش احساسات است و از همه بالاتر شما سناتورهای محترم شاید بهتر از هر کس مرا بشناسید زیرا با عده‌ای دوستی و ارادت داشته و چند نفری هم در ردیف شاگردان من بوده و البته استاد خود را خوب میشناسند و بر میزان حق گوئی اش واقفند.

اگر اکثر عمر طبیعی را در این کشور با متحمل شدن شدائد مختلف ۷۵ سال حساب کنیم من قاعدتاً سی سال است که بایستی در زیر خاک خفته باشم پس آنچه را که میگویم نه بمنظور بدست آوردن مقام است و نه بخاطر کسب نام زیرا خوب با بد عمر خود را بیایان رسانده و چراغ زندگانیم بر اثر طوفان مرگ هر لحظه در معرض خاموش شدن است. یک روز و شاید یکماه و یا یک سال دیگر دوران عمرم بسر آید و بدینجهت چند روزی پیش مهمان شما نیستم چون من مسلمان حقیقی. مومن و معتقد به حشر و معاد هستم بمصدق آیه شریفه «کل من علیها فان» میدانم که بزودی روح افسرده من بروح فرزند عزیزم خواهد پیوست و دوران جدائی بین من و جگر گوشه‌ام طولانی نخواهد بود. بنا بر این با توجه بمطالب فوق بایستی تصدیق فرمائید:

ما نگوئیم بد و میل بشاق نکنیم جامه خود سیه و دلق خود ازرق نکنیم

با بهای سنین عمرم شاید سی سال از بزرگترین مردی که در میان شما سناتورها

محترم وجود دارد بیشتر باشد و بعید نیست بهمین نسبت سرد و گرم ایام را بیش از شما آقایان محترم چشیده باشم .

آقایان نمایندگان محترم مجلس سنا ! اشك بك بيوه زن كه بر مرك شوهر خود گريان است و قیافه محزون چند طفل یتیم كه در ماتم پدر سیاه پوش اند مرا وادار میکنند بشما كه مانند من از مشایخ و معمرین قوم هستید و البته مقام حق و قانون را مافوق احساسات و شهوات و كینه جوئی های شخصی میشناسید متوسل شده و بناء اصل سی و دوم قانون اساسی از این تصمیم مجلس شورای ملی ناله و فریاد و دادخواهی كنم تا مبادا خدای ناخوایسته نمایندگان آن مجلس محترم كه در ردیف رجال استخوان دار كشور میباشند بنا بر عجله یا بر سبیل استمرار یا مرعوبیت یا احساسات شخصی تصمیم مجلس محترم شورای ملی را كه مسلماً از ترس تسكفیر و بر اساس رعب آنها با قید سه فوریت تصویب شده است تائید فرمایند .

با آنكه مجلس سنا هنوز نخستین دوره خود را پیاپیان نرسانده و در ردیف جوانترین مجلسهای دنیا میباشد معهدا گردانندگان صحنه آن كه هر يك پنهانی پیر سیاست بوده و سرد و گرم ایام را بسیار چشیده اند تا كنوت طوری اقدام فرموده اند كه عملا مركز نقل كشور را بر مركز صحنه مجلس سنا منطبق ساخته اند و تصمیماتی كه در مراکز دیگر اتخاذ شده است بعضی اینکه قدم بمیدان سنا گذارده است با ریختن آب تجربه غلیان آنها فرو نشانده اند و بهترین نمونه آنها همین طرح سه فوریتی بود كه بشرح دلائل اقامه شده در صفحات بعد بر خلاف یازده اصل از قانون اساسی و متمم آن می باشد كه با تصمیم عاقلانه آن نمایندگان محترم دال بر ابطال فوریت دوم آن فرصت بیشتری برای مطالعه آن در کمیسیون محترم دادگستری خواهد بود .

فرزند من سبهد حاجیعلی رزم آرا نخست وزیر شهید اسبق ایران در خانه خدا یعنی جاتیكه بحكم پیمبر اسلام یك هزار و سیصد و هفتاد و یكسال است مأمن بناهندگان و حتی تحصن گاه جانیان میباشد در جاتیكه برای شركت در مجلس ترحیم یکی از پیشوایان روحانی عالم تشیع میرفت در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ ناجوانردانه از پشت سر مورد حمله قرار گرفته و بر اثر اصابت سه گلوله در خون خود غلطید .

قاتل هم اگر قبلا در برده صحبت میگفت این دو سه روزه بر اثر گل آلود

بودن آب صراحتاً ضمن مصاحبه های خود با نمایندگان جرأید اقرار بجرم خویش میکند و بدین طریق برخلاف آنچه که ضمن لایحه مصوبه مجلس شورایی مندرج است اقدام خود را از فرض بصورت یقین درآورده و موجب فخر و مباهات دانسته و معتقد است که مکتب اخلاق نوینی را بدین ترتیب افتتاح نموده است و بایستی داوطلبین جدیدی ثبت نام نموده و پس از پایان دوره تعلیمات و انجام وظیفه محوله بهمین ترتیب فرمان عفو را در اختیار گیرند. شما ای نمایندگان محترم مجلس سنا اگر بقانون آسمانی و فرمان الهی معتقد هستید پس با مرآه شریفه «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب» قانون خدایا را محترم شمارید و اگر بای بند قوانین بشریت و قانون اساسی هستید مگر نه اینست که اصل ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی قوای سه گانه را از یکدیگر تفکیک نموده و اجازه مداخله بقوای ثلاثه در وظایف یکدیگر را نداده است.

مگر نه اینست که مباحثات اخیر کلمین قوم و اعضای آنت مجلس محترم همه در اطراف لزوم انفکاک قوای ثلاثه از یکدیگر دور میزده است؟ آیا کدام قانون اجازه میدهد که قوه مقننه در کار قوه قضائیه دخالت کرده فرزند مرا که پدر چندین فرد از افراد این ملت بوده است مهدورالدم بشناسد؟

در میان این و کلامی که طرح پیشنهادی را امضاء و با نسبت بتصویب آن رای داده اند عده ای وجود دارند که چند هفته قبل از واقعه شوم ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ نسبت بفرزند رشیدمن با اکثریت ۹۰ رای اظهار اعتماد نموده و بدین طریق خدعه تگراری او را تائید نموده اند و امروز بنا بمقتضیات زمان و مکان او را مهدورالدم تشخیص داده اند. آیا اینست معنای وفاداری و سوكندی که طبق اصل ۱۱ قانون اساسی با قرآن مجید یاد نموده اند؟

آیا اینست معنای خیانت نکردن بحقوق ملت مندرجه در متن سوگندنامه

مگر نه اینست که طبق اصل ۲۹ قانون اساسی خیانت هر وزیر بایستی در محکمه عدلیه بوضوح رسد و همچنین طبق اصل ۷۵ متمم قانون اساسی فقط دیوان تمیز بایستی در محاکمه وزراء شرکت کند و از طرفی باستناد اصلین ۸ و ۹ متمم قانون اساسی جان و مال و ناموس افراد ملت در حمایت قانون بوده و عموم افراد متساوی الحقوقند و نیز بموجب اصل ۷۲ متمم قانون اساسی منازعات راجع بحقوق سیاسیة فقط مربوط بحاکم عدلیه است پس اگر اینها صحیح و اصول قانون

اساسی در نزد نمایندگان قابل احترام است چرا هنگام گذراندن این طرح مصلحتاً از یاد برده اند .

آقایان سناتورهای محترم من از شما پیران جرب سالخورده میبرسم . با توجه باصول متذکره در بالا فرزند عزیزم در کدام دادگاه قانونی مجاکمه شده است ؟ که اینک مهدور الدم و واجب القتل شناخته میشود و همچنین باستناد کدام قانون کلمه سپهبد را از نام فرزندم جدا ساخته اند مگر در اصل ۱۰۷ متمم قانون اساسی مصرح نیست که حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمیشود مگر بموجب قانون. کدام قانون این امتیازات را از فرزند من سلب نموده است

فرزند شهید ۴۹ ساله من سی سال تمام از بهترین سنین عمر خود را در میان تبه و ماهورهای این مملکت بسر برده و برای بدست آوردن هر درجه یا امتیاز نظامی خون دلها خورده و صدها بار از خطر مرگ رهایی یافته و باستناد اصل ۴۷ متمم قانون اساسی بدریافت این درجات و امتیازات معتخر گردیده است. بشهادت صورت جلسات موجوده در مجلس شورای ملی مخالفین او خدمات نظامی فرزندم را ستوده و صراحتاً ضمن نطق های خود اقرار نموده اند . حالاً بنام کدام قانون برخلاف صریح اصل ۱۰۷ متمم قانون اساسی نام او را بدون این افتخارات یاد میکنند ؟ او سپهبد ارتش این کشور بوده و کلیه درجات ارتش را یکی پس از دیگری پیسوده و سینه او بزفرمان کسبیکه طبق اصل ۴۹ متمم قانون اساسی مادامیکه قوانین مصوبه شمارا توشیح نکند قابل اجرا نیست و با انکاء باصل ۴۷ متمم قانون اساسی غرق مدال و نشان گردیده است و با انکاء بهمین اصل متمم قانون اساسی بدریافت درجه سپهبدی نائل گردیده است حالاً چگونه مخالفین او قدرت میکنند که کلیه این اصول قانون اساسی را زیر پا گذارده و بی محابا این - افتخارات را بی هیچگونه مجوز از او سلب نمایند . او بتصدیق مخالفینش که دیرروز و امروز بر کرسی مجلس شورای ملی نشسته اند اگر فرضاً نخست وزیر بدی بود نظامی خدمتگزار و وظیفه شناس و قابل احترامی تشخیص داد شد .

این دفاع من از لحاظ آنکه پدر اوهستم نمیباشد بلکه بنام یک سرباز ۱۰۵ ساله ارتش ایران باشما صحبت میکنم. فرزند من متهم گردید که قصد کودتا بر علیه مقام سلطنت داشته است و این اتهام دوزمانیکه حکومت در دست مخالفین فرزندم بود در عالی ترین محکمه نظامی مطرح و چندین ماه مورد رسیدگی قرار گرفته پس از اینکه چند هزار برک پرونده تشکیل داد سرانجام قرار برائت صادر گردیده

و در فرمان ارتش نیز مراتب درج یافته و بحکم دادگاه شرکاء احتمالی هم آزاد گردیده و برای فرزند من و دیگران بعلت فقد دلیل قرار منع تعقیب صادر و رفع هر گونه شبهه گردیده و همه دانستند مرد خدمتگزاری که اکنون زیر خاک خفته و دستش از این دنیا کوتاه است همیشه خدمتگزار میهن بوده و آرزو داشته است که میهن او با فوخرات زیادی نائل گردد و مانند گذشته درخشانش سر شناس جهان باشد. آری:

«گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است و خاکستر اگر بر فلک رود همچنان ذلیل»

آقایان نمایندگان محترم مجلس سنا فرشر کنیم (البته فرض مجال) و کلای مجلس شورایی حق دارند یک نفر قاتل را از لحاظ دعوی عمومی مورد عفو قرار دهند ولی نمایندگان محترم مجلس سنا واقف میباشند که در دعوی کیفری علاوه بر مدعی عمومی طرف دیگری بنام مدعی خصوصی وجود دارد باز هم فرض کنیم و کلای ملت در تحت تاثیر احساسات گمراه کننده ای قرار گرفته و حق عمومی را بخشیده اند (با اینکه طبق اصلین ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی این اختیار بقوه مقننه داده نشده است) ولی من که پدر مقتول هستم و یک بیوه زن و چند نفر یتیمان سپهبد شهید در ادعای خصوصی خود باقی هستیم و بموجب اصل ۳۳ متمم قانون اساسی از مجلس محترم سنا تقاضای تحقیق و تفحص در پیرامون قتل نخست وزیر شهید سابق ایران راداشته و با یادآوری اصل ۱۱ متمم قانون اساسی «هیچکس را نمیتوان از محکمه ای که باید درباره او حکم کند منصرف کرده و مجبورا بحکمه دیگر رجوع دهند» تقاضا دارد محاکمه عدلیه رسیدگیهای خود را ادامه دهند و نیز یادآوری مینماید که بر طبق اصل دوم متمم قانون اساسی باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه مجلس شورای ملی مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام من نداشته باشد. طبق اصل ۵۸ متمم قانون اساسی هیچکس نمیتواند بهقامت وزارت برسد مگر اینکه مسلمان و ایرانی الاصل باشد و با ابراز رای اعتماد مجلس شورای ملی اقرار بمسلمان بودن فرزند من شده است و طبق موازین شرعیه اسلامی جلب رضایت ولی دم لازم و واجب است. پس اگر این کشور اسلامی است. و نمیخواهند بر خلاف دستورات شرع قانونی را تصویب نمایند چرا نمایندگان مجلس شورای ملی هنگام تصویب این قانون رضای اینجانب را که ولی دم و پدر آن فقید هستم جلب ننمودند؟ و طبق این بحث شرعی تصدیق میفرمائید قانونیکه از مجلس گذشته است بر خلاف موازین شرعی میباشد.

مجلس شورای ملی با گذراندن این قانون سه فوریتی اصلین ۱۱ و ۲۹ قانون اساسی و اصول ۲ و ۸ و ۱۱ و ۹ و ۲۷ و ۲۸ و ۷۲ و ۷۵ و ۱۰۷ متمم قانون اساسی راجع به رازیربا گذارده اند .

اینک اگر مجلس محترم سنا باستناد اصل ۳۲ قانون اساسی و اصل ۳۳ متمم قانون اساسی بدادخواهی ما رسیدگی نکنند حق اینست که بکمسیون حقوق بشر و مجمع ملل متفق مراجعه کرده و بگوئیم در کشور ما قتل واقع شده و مجلس مقننه ما خود را جانشین دادگاه کیفری قرار داده و بعنوان اینکه مقتول از تحت حمایت قانون خارج و مهد و رالدم بوده است قاتل را مورد عفو قرار داده اند ما ورته مقتول نه از طریق کینه توزی و قصاص بلکه از احاط شستن لکه خیانتی که من غیر حق نسبت داده شده از دامن يك خانواده خدمتگزار و شرافتمند میتوانیم از آن مقامات بین المللی که حافظ حقوق افراد بشر و بناهنگاه ملت های محروم و افراد مظلوم هستند تقاضای دادخواهی نمایم و بآن مقامات بین المللی بگوئیم شما که میگوئید تمام افراد بشر بدون تفاوت مذهب و نژاد بایستی بالسویه از حمایت قانون بهره مند باشند از مجلس مقننه ما سؤال کنید چه شده است که خانواده رزم آراء از حمایت قانون محروم گردیده ؟

آقایان محترم نمایندگان مجلس سنا . با اینکه دفاع از حق و حقیقت . دفاع از خون ناحق ریخته يك بشر . دفاع از حیثیت يك خانواده قدیمی و خدمتگزار کشور که رئیس آنرا پیر مردی ۱۰۵ ساله تشکیل میدهد اجازه خواهد داد تا در صورتیکه خدای ناخواسته شما پیران مجرب آزموده بایی انصافی فریاد مراباسخ نکوئید با اینکه بغاطر دفاع از حیثیت فرزند شهیدم آن نیرو را در خود می بینم که بای بیاده این مسافت بمید را طی نموده و شکایت بمحکمه حقوق بشر برم ولی با تمام این تفصیل مطمئن باشید اگر بفرض محال شما هم بسکوت بگذرانید و در این مجلس هم لایحه ای که برخلاف یازده اصل از قانون اساسی و متمم آن تصویب گردیده است تأیید نمایند هیچ محکمه جهانی شکایت نخواهم کرد زیرا من ایرانی هستم و عرض شکایت را در پیشگاه يك دادگاه بین المللی که قضات آن دارای خون ایرانی نباشند مصلحت نمیدانم

آقایان نمایندگان محترم مجلس سنا . شما اگر ناله های واپسین این بیز مرد ۱۰۵ ساله را جواب ندهید مطمئن باشید من بمحکمه عدل الهی شکایت خواهم کرد که مافوق کلیه این معاکم است و با چشمانی اشکبار و دلی سوخته دست

توسل بدامان حضرت احدیت زده از آن دادرسیگناهان میخوام که محکمه عدل الهی را تشکیل داده و شما را برای حضور در محکمه دعوت نماید .

معنای این کلمات را محققان جوانان نخواهند فهمید ولی شما که پیران سالخورده‌ای بوده و با من فاصله زیادی ندارید میفهمید چه میگویم .

آقایان در آن محکمه مصونیت دیگر وجود ندارد آنجا حقایق روشن گردیده و اسرار پشت پرده فاش میگردد .

آقایان شما اگر امروز این نامه را که اولین و آخرین گفتگوی يك پسر داغ‌دیده ۱۰۵ ساله میباشد بر سر سری نگاه کنید مطمئن باشید فردا تاریخ با احترام باز نموده و سطورش را تحت مطالعه قرار خواهد داد .

من روز و شب این نامه را برای کلیه شما سناتورهای آزموده فرستاده‌ام که با دقت مطالعه فرمائید و آرزو دارم ناله‌های واپسین مرا که مسلماً پیام لب‌گور است در جلسه‌علنی مجلس محترم سنا برض‌ملت ایران برسانید و بگوئید فرزند شهید من که امروز او را مهدورالدم شناخته اند چند هفته قبل از کشته شدنش از طرف اکثریت عظیم نمایندگان ملت رای اعتماد باو داده شده و يك فرد خدمتگزار میهن شناخته شده است و اغلب آن نمایندگان هم امروز بر کرسی نمایندگی مجلس شورای ملی تکیه زده اند . پس امروز بچه‌گناه مهدورالدم و واجب‌القتل شناخته میشود ؟

یک نفر قاتل عادی را از لحاظ شناختن کیفیات جرم و دست یافتن بر شرکاء جرم تحت پیگرد قرار میدهند اگر سپید حاجعلی رزم‌آراء جرمی مرتکب شده است و بجای آن مهدورالدم شناخته میشود پس چرا نباید پرونده او علناً تعقیب شود تا اگر گناه کار است گناه او معلوم شود . آیا نباید کیفیات جرم روشن شود و عناصری که محرک و مسبب قتل سپید رزم‌آراء بوده‌اند شناخته شوند ؟

من امروز بوسیله شما نمایندگان محترم سنا در پیشگاه ملت اعلام میکنم تا ملت ایران و دنیا بدانند که عفو قاتل سپید حاجعلی رزم‌آراء بتحرک دستهای خون‌آلودی است که نمیخواهند این پرونده تعقیب و حقایق بسیاری مکشوف گردد .

خایل طهماسبی قاتل فرزند رشید من مورد بحث نیست که من بخوام وقت

خود را برای گرفتن انتقام از او تخصیص دهم. خلیل طهماسبی آلت بلا اراده دسته‌ای بوده است که از پشت سن فرمان میداده اند من میخواهم در پیشگاه دادگاه برده را بلا زده مغزی که این فرمان را صادر کرده است بملت ایران معرفی کنم.

آقایان نمایندگان محترم. خواهی نخواهی چرخ ایام در گردش بوده و تاریخ مملکت هر روز ورق جدیدی را باز میکند. کاری نکنید تا یادگار امروز صحنه‌ای سیاه باشد. امروز بدوی ترین کشور روی زمین قاتل را اینسان تشویق ننموده و بایه اخلاق اجتماع اراتا این حد متزلزل نمیسازند. اگر مردان فردا که زمام امور کشور را در دست میگیرند خواستند اعمال امروز را سر مشق قرار دهند آیا تصور میفرمایید بدین طریق در این مملکت میتوانند حکومت کنند.

نه در استبداد کبیر و نه در استبداد صغیر بدین طریق با قاتلین معامله نمیکردند لاقلاً در آزمونها دادگاه فرمایشی تشکیل و رای را طبق دلخواه خود بر روی کاغذ میاوردند،

برای دست آوردن قانون اساسی خونها ریخته شده است. حالانما شا کنید که چگونه برایگان از دست میدهم. بحکم قانون اساسی هیچ متهمی را مجرم نمیتوان شناخت مگر بحکم دادگاه.

شما نمایندگان محترم معتقدید که کشور ما بایستی بر اساس پادشاهی اداره گردیده و شاهنشاه امروز هم مورد اعتماد و احترام شما است

من امروز در پیشگاه شما فریاد زده و میگویم ای مردم همین پادشاهی که مورد اعتماد شما است برخلاف معمول بادست خویش و با قلم خود بخط تستلیق فرمان خدمتگزاری فرزند مرا صادر نموده و کتبا اقرار کرده است که بر اثر جدیت شبانه روزی فرزند من قسمتی از خاک از دست رفته میهن باین سرزمین باز گشته است.

آیا اینست پاداش خدمتگزاران. یکسال و چندماه است فرزند من در آغوش خاک خفته و در این مدت نه باروزنامه نویسی نزدیک گردیده و نه در اجتماعی برای خونخواهی فرزندم قیام نمودم. تنها آرزوی من این بود این میباید که مانند کوچکترین فرد این مملکت از نعمت آزادی و عدالت برخوردار گردیده و فردا در پیشگاه فرشته عدالت و در برابر میزان عدل قضات متدین و با کدامن دادگستری ایران برای خونخواهی فرزندم قیام نموده و با ارائه اسناد صحیح و

دقیق انکار ناپذیری که در دست دارم ابرهای تیره را که در این مدت بر اثر تبلیغات زهر آکین جمعی پیرامون جنازه فرزندم را گرفته است عقب‌زده و بر اثر حمایت و عدالت قضات بطرف دادگستری آفتاب حقیقت را برپیکر فرزند رشیدم تابانده و اسرار ترور او را که با تاریخ این مملکت بستگی دارد آفتابی نمایم و ماسک‌را از روی صورت عفریت هائی که در لباس فرشته درآمده اند بردارم.

هفته ماه است خود و خانواده ام مهر سکوت بر زبان گذارده و در انتظار تشکیل دادگاه هستیم

بمنظور جلوگیری از تشنج در گوشه‌ای بی سروصدا نشسته خون میخورم و سکوت اختیار میکنم و امروز مانند يك تماشاچی ناظر این صحنه هستم.

آيا شما نماینده‌كان محترم میدانید در این صحنه چه گذشته است ؟ تصویب این قانون نه از لحاظ ترجم بحال قاتل بوده و نه بر اساس حق شناسی از فرمانبرداری بآباداش خدمت خلیل تدوین گشته است

اینها غافل از آن هستند که دست عدل الهی دیر با زود حقیقت را در معرض مامشای بینندگان قرار خواهد داد

پیرمردی یکصد و پنج ساله بعد از خداوند تبارک و تعالی برای خونخواهی فرزند خود امروز دست دادخواهی بسوی شما سیاستمداران حقیقی و وزنه‌های با شخصیت این مملکت دراز نموده و تقاضا میکند که نگذارید خون مردی خدمتگزار لوٹ شود اجازه دهید همانطور که قانون اساسی حکم میکند دادگاه با سرار قتل فرزندم رسیدگی نموده و قسمتی از تاریخ تاریخ این کشور را روشن نماید . در آن موقع که دادگاه حکم، حکومیت قاتل و بیگناهی فرزندم را اعلام نمود هم شما قانونگذاران کشور میتوانید فرمان عفو او را باریک‌ر صادر کنید و هم من اراده آنرا دارم که پس از اثبات بیگناهی فرزندم و بخاطر رعایت تمایل نمایندگان ملت مردانه قاتل فرزندم را مورد عفو قرار دهم .

امروز آفتاب در پس ابر پنهان گردیده و مرد اطوفان انقلاب بدون آنکه بمن و شما ترجم کند ابرهای تیره را بکنار برده حقیقت را آشکارا و صفحه تاریخ کشور را برای ضبط و قضاوت تاریخ آماده میسازد . اگر عمر من و شما برای دیدن صحنه فردا کفاف ندهد و امروز هم شما بداد من نرسید آنکاه حساب من و شما در پیشگاه

عدل الهی روشن خواهد شد ولی دانسته باشید که در آنروز هیچکس را مورد
عفو قرار نخواهم داد.

ای پیر مردان عالیقدر کشور بیانید امروز زیر بازوان پیر مردی را که با
دلی پر امید بسوی شما آمده است گرفته و از لوث شدن خون فرزندش
جلوگیری کنید .

حقیقتی که خواهی نخواهی مردا در برابر تاریخ روشن میشود بگذارد امروز
بدمت شما علنی گردد .

والسلام علی من التبع الهدی.

تهران بتاريخ ۲۵ مرداد ۱۳۳۱

محمد رزم آرا

متن مواد قانون اساسی و متمم آن

که ضمن این نامه به آن مواد اشاره یا استناد گردیده است

اصل یازدهم قانون اساسی - اعضاء مجلس بدوا که داخل مجلس میشوند باید بترتیب ذیل قسم خورده و قسم بامه را امضاء نمایند :

صورت قسم نامه

ما اشخاصیکه در ذیل امضاء کردیم خداوند را بشهادت میطلبیم و بقرآن قسم یاد میکنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که ما رجوع شده است مهیا امکان با کمال راستی و درستی و جدوجهد انجام بدهیم و نسبت باعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل منعم خودمان صدیق و راستگو باشیم و بااساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز قوائد و مصالح دولت و ملت ایران .

اصل بیست و نهم قانون اساسی - هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که بصفحه همایونی رسیده است از عهده جواب بر نیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه دیگر بخدمت دولتی منصوب نخواهد شد .

اصل سی و دوم قانون اساسی - هر کس از افراد ناس میتواند عرضحال یا ایرادات یا شکایات خود را کتباً بدفتر خانه عرایض مجلس عرضه بدارد اگر مطلب راجع بخود مجلس باشد جواب کافی باو خواهد داد و چنانکه مطلب راجع بیکسی از وزارتخانهها است بدان وزارت خانه خواهد فرستاد که رسیدگی نمایند و جواب مکتبی بدهند .

اصل دوم متمم قانون اساسی - مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقت

حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تاسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجود هم بوده و هست لذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند بمنجرف از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسد تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر يك از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرد و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیئت علماء در این باب مطاع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود ،

اصل هشتم متمم قانون اساسی - اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی مساوی الحقوق خواهند بود .

اصل نهم متمم قانون اساسی - افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینماید .

اصل یازدهم متمم قانون اساسی - هیچکس را نمیتوان از محکمه ای که باید در باره او حکم کند منصرف کرده مجبوراً بمحکمه دیگر رجوع دهند .

اصل یست و هفتم متمم قانون اساسی - قوای مملکت بسه شبه تجزیه میشود اول - قوه مقننه که مخصوص است بوضع و تهنذیب قوانین و این قوه ناشی میشود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هر يك از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح بصفحه همایونی لکن وضع

و تصویب قوانین راجعه بدخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است.

شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است .

دوم - قوه قضائیه و حکمی که عبارتست از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است بمحاکم شرعیه در شریعات و بمحاکم عدلیه در عرفیات .

سیم - قوه اجرائیه که مخصوص پادشاه است یعنی قوانین و احکام بتوسط وزراء و مأمورین دولت بنام نامی اعلیحضرت همایونی اجراء میشود بترتیبی که قانون معین میکند .

اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی - قوای ثلاثه مزبور همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود .

اصل سی و سوم متمم قانون اساسی - هر يك از مجلسین حق تحقیق وتفحص در هر امری از امور مملکتی دارند .

اصل چهل و هفتم متمم قانون اساسی - اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون مختص شخص پادشاه است .

اصل چهل و نهم متمم قانون اساسی - صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید .

اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی - هیچکس نمیتواند بمقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و ایرانی الاصل و تبه ایران باشد .

اصل هفتاد و دوم متمم قانون اساسی - منازعات راجعه بحقوق سیاسیه مربوط بمحاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نماید .

اصل هفتاد و پنجم متمم قانون اساسی - در تمام مملکت فقط يك دیوانخانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آنهم در شهر پایتخت و این دیوانخانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدا رسیدگی نمی کند مگر در محاکماتی که راجع بوزرا باشد .

اصل صد و هفتم متمم قانون اساسی - حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمیشود مگر بموجب قانون .

فقط ۶۵ نسخه جهت آقایان ساتورها چاپ
و ساعت ۸ صبح روز شنبه ۲۵ مرداد ۱۳۴۱
تقدیم کمیسیون دادگستری مجلس سناگردید

تصاویر



باور میرزا محمدخان رزم آرا



[محمد رزم آرا]

این عکس در درجه میرینجی. بلافاصله پس از نایل به این درجه برداشته شده

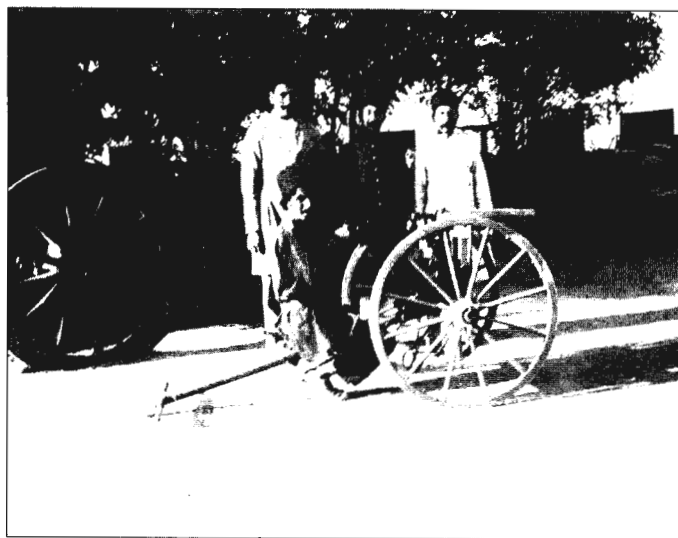
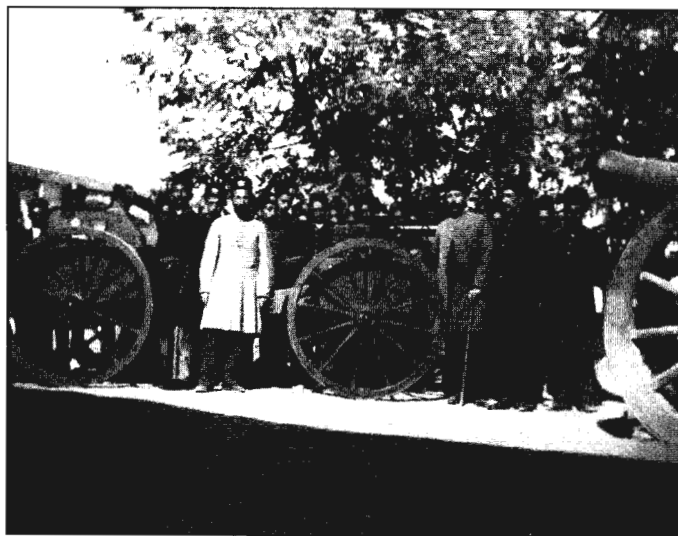


واگنر خان اطریشی

*Souvenir d'amitié,
d'estime et de
méritement à
l'excellent, brave et
vaillant Musulman
et Officier et arjor
tant, Harji Mirza
Mohamed Khan, de
son vicaire son père.
par Barvich
Wagner de Wettervart
ancien Colonel Négus
Mokorren, 1919. -*

یادگار دوستی‌ها، احترام و
تشکرات، به دوست والا، شجاع
و الگسوی مسلمان و
صاحب‌منصب، و بالاخره [؟]
حاجی میرزا محمدخان، از طرف
دوست قدیمی و همچنین -
درویش؟]

واگنر دُ وِتردُرف، محرم ۱۳۱۹



فسمت ماکزیم که تحت فرماندهی سرتیپ محمد رزم‌آرا بود



سردار صولت رئیس اداره پیاده‌نظام و کلیه رؤسای وزارت جنگ در موقع یک جشن در مدرسه



سردار همایون وزیر جنگ و ژنرال اسمیت [کننل اسمایس] و هیئت افسران وزارت جنگ و مدرسه نظام در یکی از جشن‌ها



۱. میرزا محمود خان قائم مقام. جزو وزرای شورا، ۲. میرزا علی محمدخان، پسر دبیرالملک از میرزاهای دفتر، ۳. میرزا عباسقلی خان، برادر سرهنگ محمد رزم آرا [پدر سرلشکر گلپیرا]، ۴. آقا سردار [؟] رئیس دسته موزیک [؟] شهرستانی ها پسر فخرالدوله بوده [؟] است



در موقعی که برای معالجه عازم مسافرت فرنگ بودم و مجبور شدم چندی از فیض زیارت آقایان هم قطارهای معظم محروم باشم، آقایان معظم بذل لطف فرموده، برای خداحافظی مجتمعا سرافرازم فرمودند و مایل شدند که عکسی [؟] برداشته و از این [؟] یادگار ناقابلی خدمت آقای حاج میرزا محمدخان امیرتومان باشد (پنجشنبه ۱۸ شوال ۱۳۴۱)



این عکس افسرانی است که پس از کودتا به اسم شورای عالی نظام تعیین شده. خدمت نمودند. ۱. سردار سیف‌السلطنه که سرتیپ شده بود؛ ۲. [فاقد توضیح]؛ ۳. سردار مدحت؛ ۴. سرلشکر شقاقی؛ ۵. سردار مقتدر؛ ۶. سرلشکر ضرغامی؛ ۷. سردار همایون؛ ۸. سرهنگ علی‌خان پسر معاون نظام؛ ۹. سرهنگ محمد رزم‌آرا [پشت عکس:] چهارشنبه ۷ مهر ۱۳۰۲ منزل سیف‌السلطنه سردار



[مدرسان مدرسه نظام] این عکس در موقعی است که سرهنگ محمد رزم‌آرا رئیس مدرسه متوسط بوده است.



جناب امیر تومان حاجی میرزا محمدخان رزم‌آرا در مشایعت جناب سفیر کبیر انگلستان در ایران [سر پرسی لورن] با آمدن این سفیر کبیر به ایران سلطنت از خانواده قاجاریه به خاندان پهلوی منتقل گردید.



عکس سرهنگ محمد رزم آرا
در موقعی که ریاست مدرسه
صاحب منصبان را دارا بود



آخرین عکس است که در سن ۸۰
سالگی تهیه و به تمام فامیل به
رسم یادگار داده شد.

رئیس اصناف و شکروران مدرس توسط نظام در سال تحلی ۱۳۰۷





ردیف اول، نشسته، از راست به چپ: بنو جنر رزم آرا، فاطمه خانم رزم آرا، افسر الملوک، شهناز رزم آرا، عبدالله کلبرک، مهین کلبرک، توفیق رزم آرا،
ردیف دوم، نشسته، از راست به چپ: فخر الملوک رزم آرا (همسر سراجگر کلبرک)، ملوک خانم رزم آرا، محمد رزم آرا، قمر خانم همسر محمد رزم آرا، اورنگ الملوک رزم آرا (هدایت)
ردیف سوم، ایستاده، از راست به چپ: ناصر خسرو رزم آرا، رضا رزم آرا، حسن رزم آرا، عاتقی کلبرک، حاجعلی رزم آرا، حسینی رزم آرا، زینت خانم همسر حسینی رزم آرا



حاجعلی رزم آرا، رضا رزم آرا، حسن رزم آرا، علیقلی خان گلپیرا، حسینعلی رزم آرا،
محمد رزم آرا.



تقدیمی بہ نور چشم نیکسار سرائیکی حاجی علیخان
روز آرا - دسمبر ۸۹ء



محمد روز آرا



این عکس در سن پانزده سالگی، سه سال قبل از ورود به مدرسه نظام در اواسط زمستان - محرم - ۱۳۳۵ در عکاسخانه غلامرضا خان برداشته شده.



حسن رزم آرا، حاجعلی رزم آرا،
حسینعلی خان رزم آرا



این عکس در سال دوم مدرسه برداشته شده در لباسی مدرسه نظام. نفر ششمین غلام وحسین شیبانی [نمره ۳۶] است که بعداً سرهنگ هواپیمایی شده و در یک سانحه هوایی تلف شد. سمت چپ علی بزدا نقر [نمره ۳۶] است که قبلاً سرهنگ می‌باشد. سمت راست این جانب هشتم که شاگرد [نمره ۱۰] مدرسه نظام در آن موقع بودم.



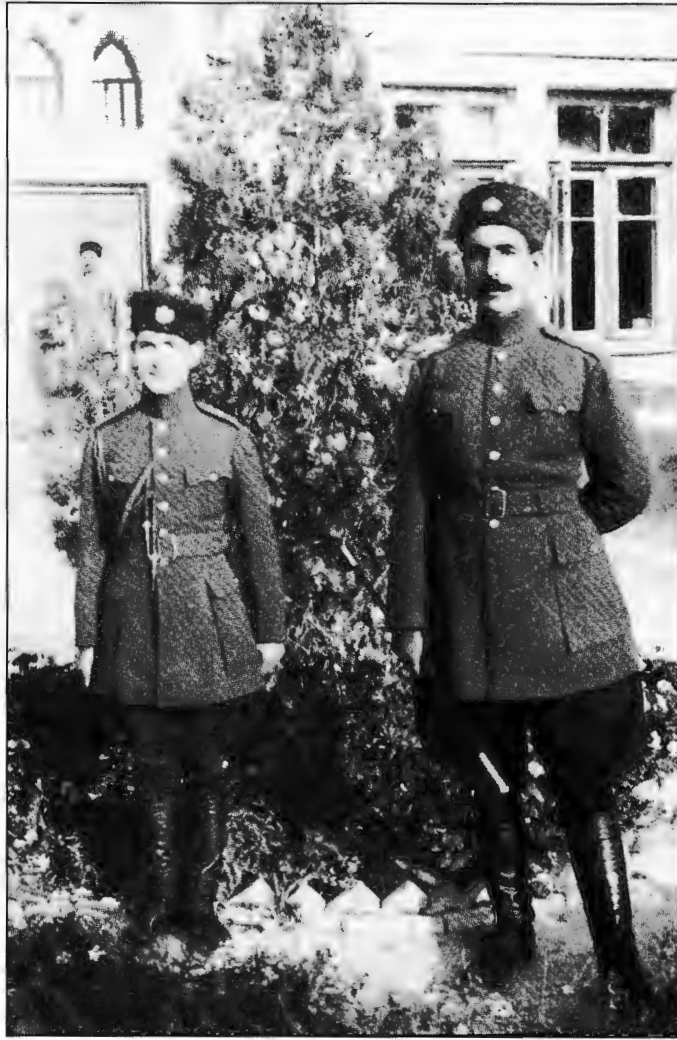
این عکس در موقع لاخول در مدرسه نظام، قبل از آن که لباس نظام دربر تعام برداشته شده.



[بزدان فر - رزم آرا]



ستوان یکم آجودان هنگ پهلوی



عکسی است که در باغ شمال تبریز موقع مسافرت آذربایجان با سرهنگ ۲
حسن آقاخان [آذربیزین] فرمانده هنگ برداشته شده



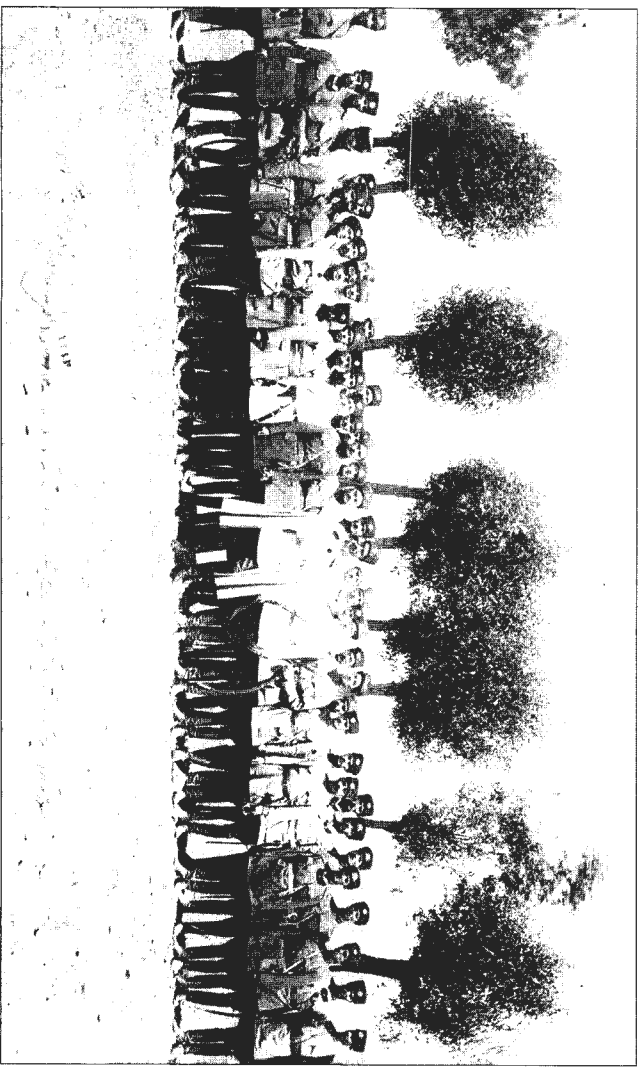
این عکس در کرهستان ضمن مسافرت آذربایجان برداشته شده. در وسط سرهنگ حسن آقا، سمت راست او خان خانان رئیس محاسبات هنگ و دست چپ من می باشیم.



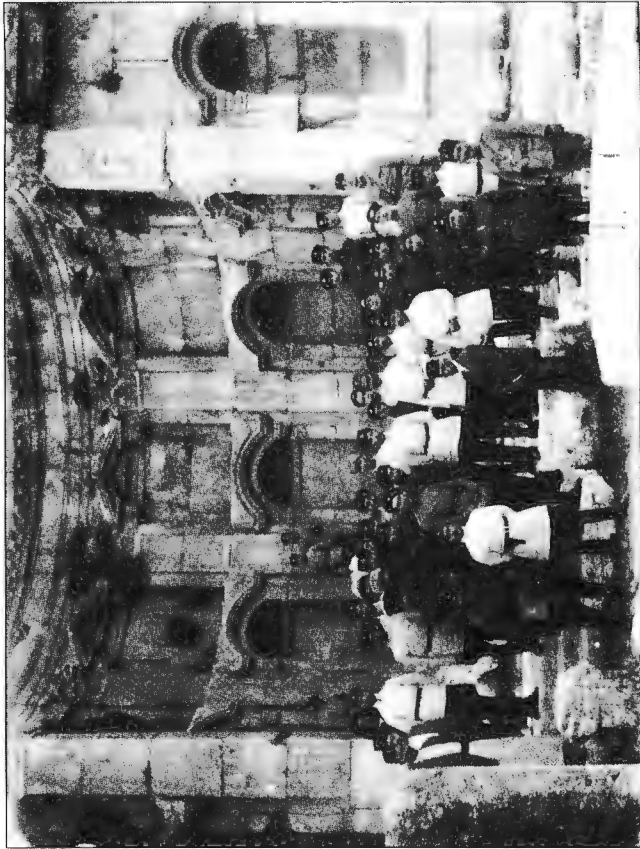
این عکس در مسافرت آذربایجان برداشته شده



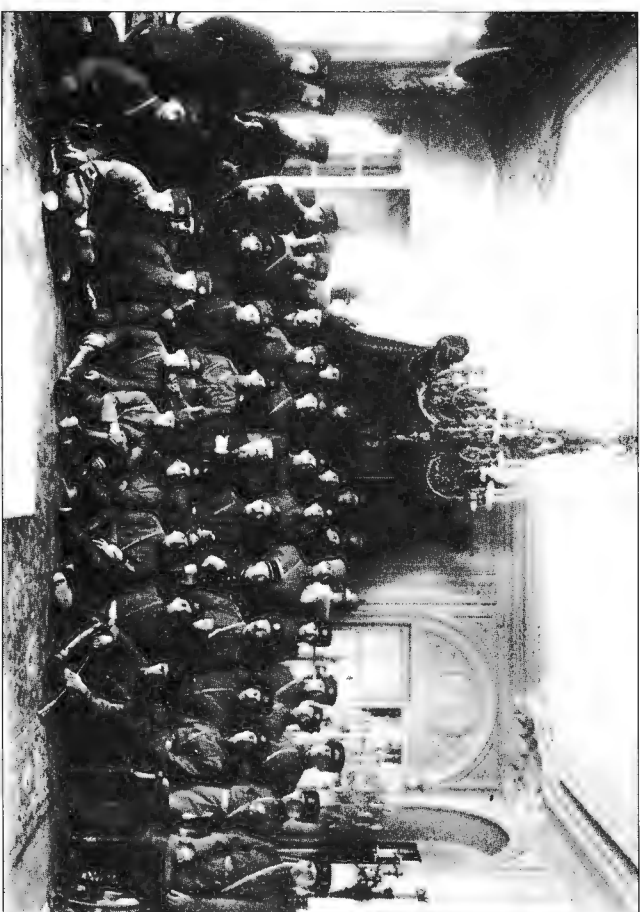
این عکس دو روز قبل از حرکت به فرانسه در منزل پدرم برداشته شده. در وسط ستوان علی اکبر احتشامی، در سمت چپ ستوان ۱ یزدان فر است.



هفت افسرانی که در جزیره میسرور اول تحت ریاست سر تیب حنیف اللہ شیبانی با روپا حرکت کرد و اینک روز یکشنبه ۱۳ جوزا ۱۳۰۲ برای جدا حافظی دور فرماندهی کل قوا دیده می شوند.



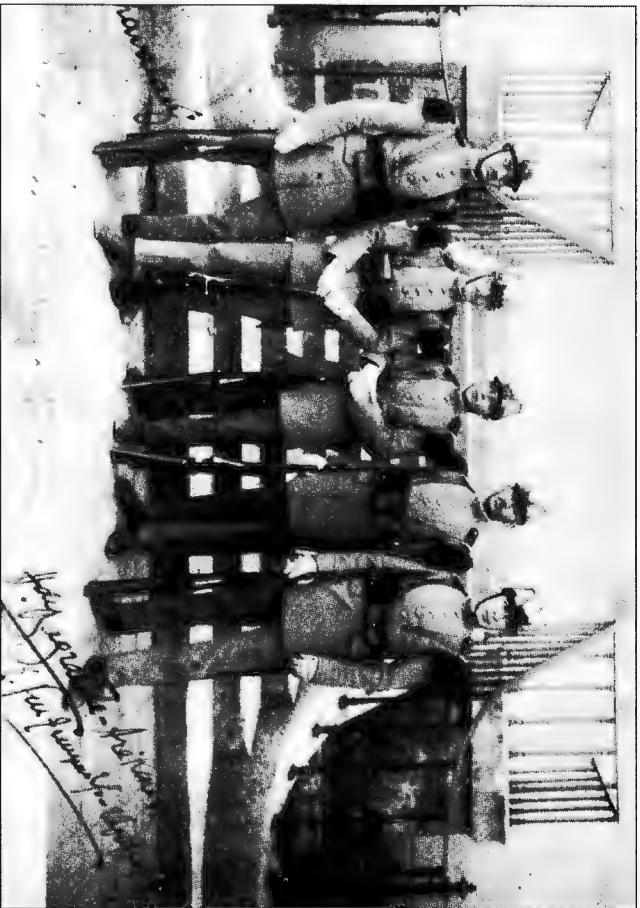
این عکس در موقع بازدید از خرابه‌های بعلبک | برداشته شد | با هیئت اعزامی



دانشجویان نظام در سفارت ایران در پاریس



این عکس در پاریس در پای مجسمه امریک و سپوس برداشته شده که اشاره به امریکا می‌نماید. در مسافرت به اسپانیا - با ستوان ۱ یزدان‌فر و ستوان ۱ شیخان



این عکس با لباس خروچی دانشکده سن سیر در سال دوم برداشته شده.



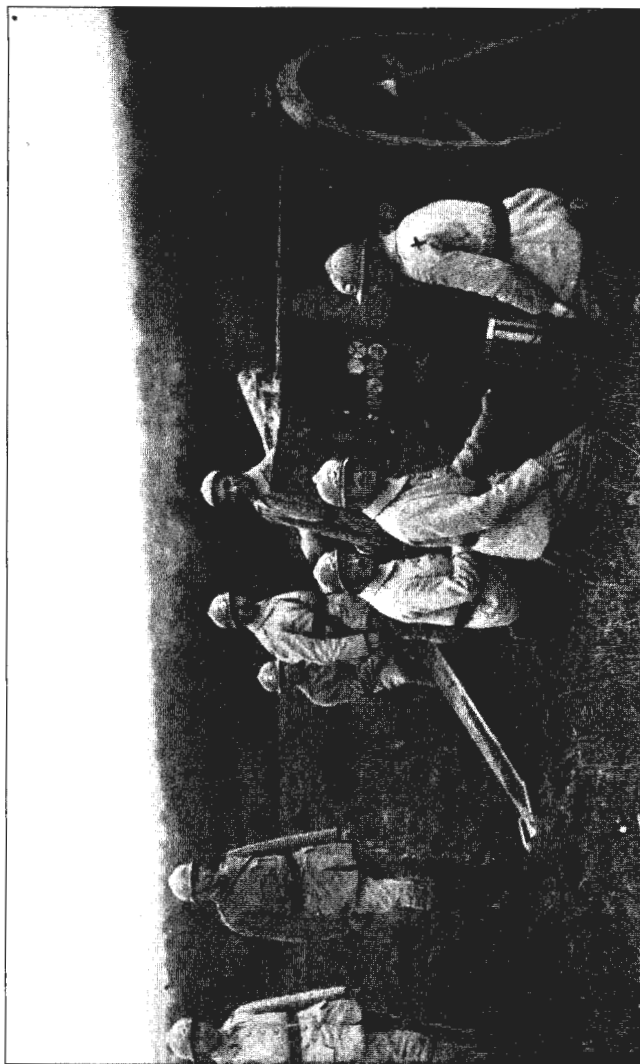
این عکس از عده‌ای افسران ایرانی برداشته شده که در هنگام ۳۲ فرانسه خدمت می نمودند.



این عکس با لباس غیر نظامی در خانمۀ
سال ۱ برداشته شده.



این عکس در موقع ورود به فرانسه با لباس
غیر نظامی برداشته شده است.



این عکس در سال اول مدرسه وقتی من در نوبخانه خدمت می‌کردم برداشته شده. من به وسیله علامت X مشخص شده‌ام.



این عکس در اردوگاه کورنتین نیز وقتی که سایر افسران که در صفوف دیگر کار می‌کردند به هم رسیده‌ایم برداشته شده.



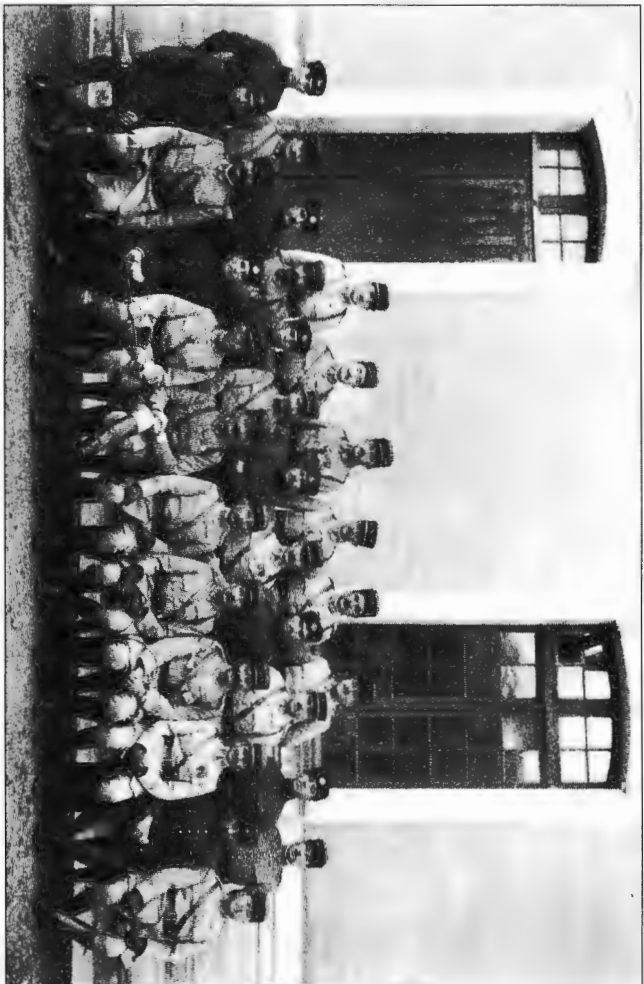
این عکس را در موقع مراسم ۲۴ ژوئیه در پاریس برداشتند. گروهان ۶ سن سیر، من با علامت x مشخص شده‌ام.



این عکس با لباس خدمت در مدرسه سن پترزبورگ داشته شده در سال اول مدرسه
 [ردیف اول، ایستاده از چپ به راست: نایب غلامعلی خان، پاشا زاده خواجه قلدور، سلطان احمد میرزا خسرو وانی، نایب اول خلیل خان محمد خان،
 سلطان سالار انتظامی، نایب اول علی آقاخان مهجور، سلطان حاجعلی خان
 [نشسته از چپ به راست: نایب سوم محمود میرزا خسرو وانی، نایب اول نصرالله خان پارسا، علی اکبر خان شومی] ۱۹۰۱-] مهتا، نایب اول مرتضی خان باقری



این عکس در تاریخ سنه ۱۲ ماه آوریل، در موقع خروج از مدرسه با لباس خروج انداخته شد.



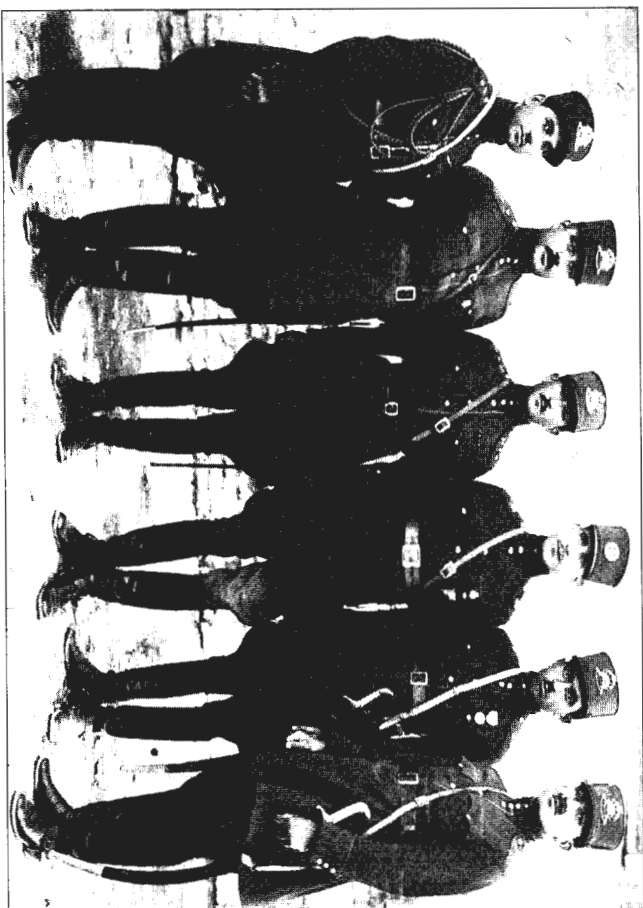
افسران فرانسوی و شاگردان ایرانی سن سیرا



این عکس با سروان یزدان‌فر در موقع مراجعت از
قرنگ برداشته شد.



[یزدان‌فر، پایندور، رزم‌آرا]



این عکس در رتبه سرگردی و قی فرماندهی هنگ منصور را دارا بودم برواشته شد.



این عکس در موقع مراجعت از پشت کوه در منزل کرمانشاهان با تیمسار کویال
حکومت نظامی پشت کوه برداشته شد. [آبان ۱۳۰۸]



در شهر خرم‌آباد مورخه ۱۳۱۳/۷/۲۶ در سن
۳۳ سالگی در موقعی که فرماندهی تیب را دارا بودم.



این عکس پس از مراجعت در مراجعت به
کرمانشاهان برداشته شده.



کدخدایان بیرانوند و رود ولیم



[رستم خان طولابی و گروهی از کدخدایان چگنی]



کدخدایان کرد علیوند



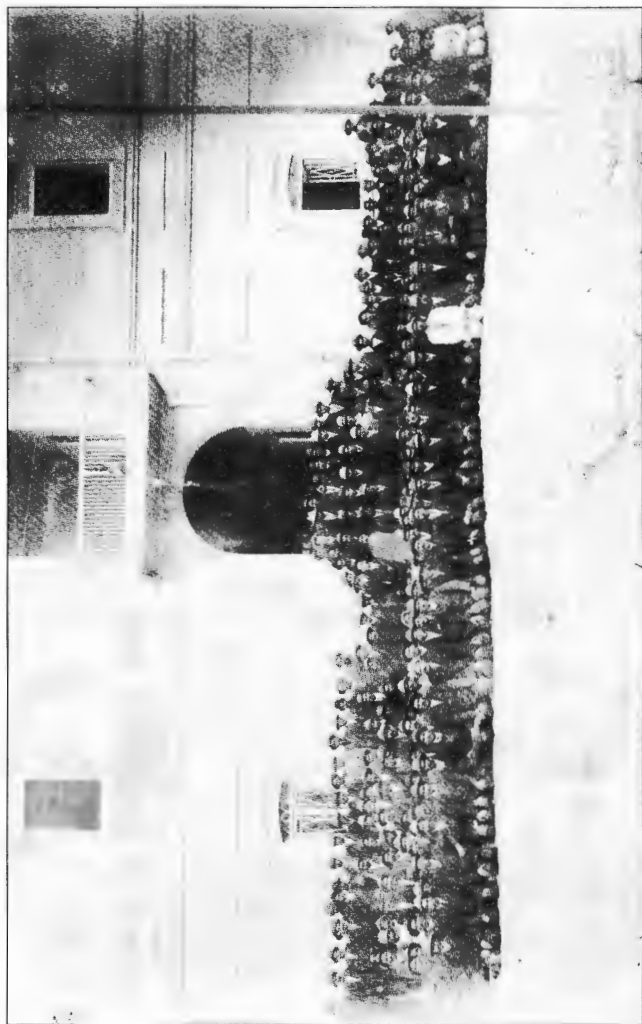
{خواتین و کدخدایان لرستان}



یک منظره خرم آباد از طرف پل به طرف عمارت حکومتی و دریاچه جدید التاسیس



عکس کلیه کدخدایان مهم و بی‌مرد لرستان که در ۱۳۱۲ برداشته شد.



عکس کلیه کدخدایان لرستان در لباس متحدالشکل در خرم‌آباد، ۱۳۱۳



ستلج. ساختمان سرپازخانه. ۱۵ آبان ۱۳۱۵



کتابخانه
روزنامه هم‌روز
روزنامه سال ۱۳۱۴
روزنامه سال ۱۳۱۴

در روز اول سال ۱۳۱۴ پس از سلام عید در عمارت حکومتی لرستان



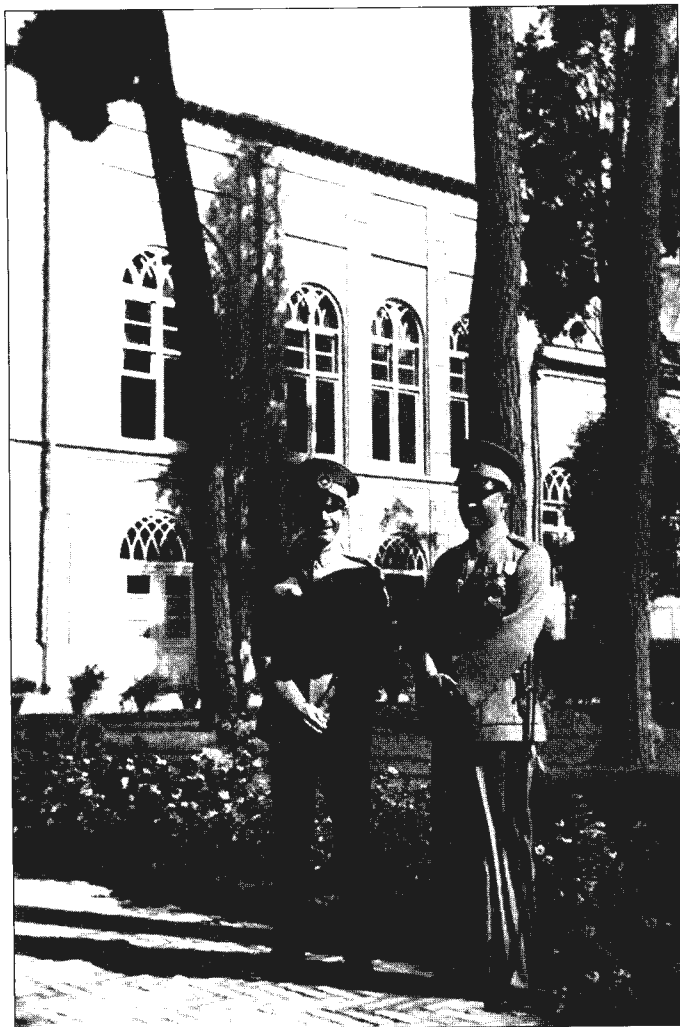
دی ماه ۱۳۱۳ در خرم آباد



سپهبد زاندر رئیس هیئت اعزامی از فرانسه



سرجنگ ۲ فاور استناد دوس تاکتیک از فرانسه



آخرین عکسی است که در یک ماه قبل از بیکار شدن در مرفع سلام در کاخ گلستان با سرتیپ هدایت برداشته شده است.



[از بالا از راست به چپ:] نوذر رزم آرا، سیمین رزم آرا، حاجعلی رزم آرا، پرویز رزم آرا، انورالملوک رزم آرا، کامبیز رزم آرا و هرمز رزم آرا



[- برادران پناه، - محمد نخجوران، زوم آرا، عبدالله هدایت، -]



[وزم آراء، شاهه شاهپور علي رضا]





سرلشکر رزم آرا در تشییع جنازه رضاشاه



[نخست‌وزیری]



| معرفی هیئت دولت |







[جلسه هیئت دولت]

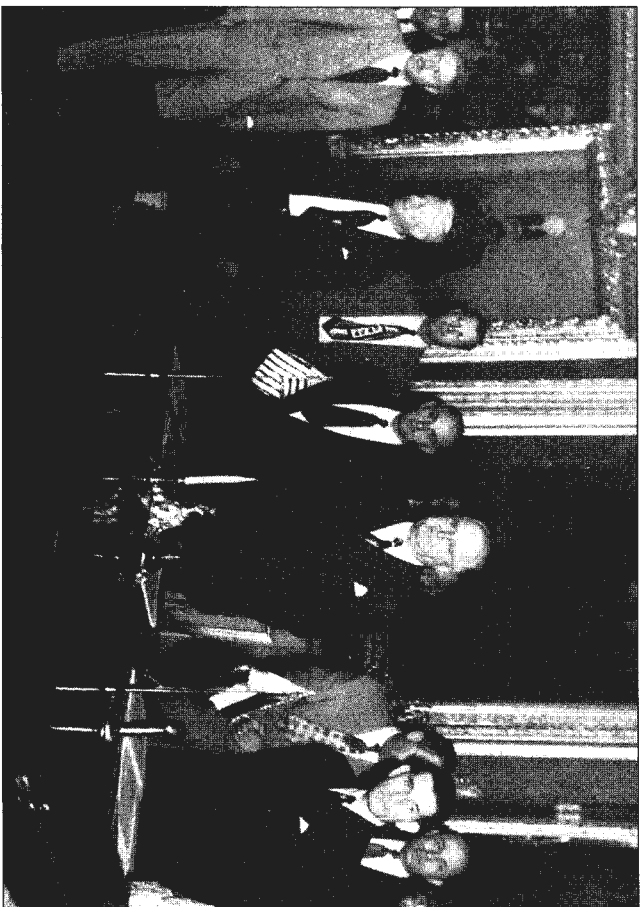




ادوم آرا و ارباب جزايد



[باشگاه راه آهن]



دکتر گریبندی، سفیر کبیر ایالات متحده و رزم آرا، احتمالاً انعقاد قرارداد مربوط به اصل چهار، کانج ایض، سپر ۱۳۳۹



[ایوان سادچینکف، سفیر کبیر شوروی و رزم آرا، احتمالاً انعقاد قرارداد بازرگانی
ایران و شوروی، کاخ ایبض، آبان ۱۳۲۹]



[مراسم ترحیم شهید رزم آرا]

فهرست اعلام

	آ، الف
احمدشاه ۱۵، ۳۲۶	آبادان ۱۳۵
اخگر (سرمنگ) ۱۱۳، ۱۱۴	آباده ۵
اراک ۸، ۷۵	آبرده ۸۵
اردبیل ۳۷، ۱۸۴، ۴۲۲	آخوندزاده (دکتر) ۱۶۵، ۱۶۶
اردلان، امان‌الله ۱۶۱، ۱۶۹	آذربایجان ۳، ۹، ۱۳، ۲۶، ۳۷، ۴۰
اردلانی، شهاب‌السلطان ۲۹، ۳۱، ۶۹	۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶-۱۸۸
ارفع، حسن (سرلشگر) ۹۷، ۱۲۴	۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۴۰
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۹	آزادپی، مرتضی ۲۲
۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳	آستارا ۱۸۴
۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۷	آشوری، علی (سرگرد) ۴۰۷
اروپا ۳، ۲۳-۴۵، ۴۷، ۵۴-۵۶، ۹۷	آق‌اولی، فرج‌الله (سرلشگر) ۱۰۵، ۱۷۴
۱۱۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۵۶-۲۵۸	۱۷۶، ۱۸۱
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۵	آلمان، آلمانی ۱۳۱، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۴۰
۲۹۸، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۳۰	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۶۶
۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۲، ۴۴۴	ابوکمال ۲۲۶
اسپانیا ۴۷، ۲۰۰، ۲۵۷، ۳۵۵، ۳۵۶	احتسایان، احمدخان ۲۲، ۹۶
۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶	احتشامی، علی‌اکبر ۲۲، ۲۳، ۴۱، ۴۲
۳۷۰، ۳۷۲-۳۷۴، ۳۷۶-۳۸۰	احسان‌الله‌خان ۳۳، ۳۵
استراسبورگ ۲۴۰	احمدآقاخان ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۵۹
اسکیلف ۱۱	

۵۶۲ خاطرات و اسناد شهید حاجعلی رزم‌آرا

اسلامبول ۱۲	امین السلطان ۱۱
اسمایس (کلنل) ۲۵، ۲۶	امینی، شکراله (دکتر) ۱۲۰
اشراقی، علی اکبر ۲۲	انصاری، غلامعلی ۱۶۲، ۳۲۶، ۳۲۷
اصفهان ۵، ۱۰، ۱۳، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۴۸	انصاری، محمد ۲۳
۳۹۴، ۴۲۲	انگلیس، انگلیسی‌ها ۲۶، ۳۰، ۱۲۳،
اصفهان، بنان ۲۲	۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۴۸،
اطریش ۱۳، ۱۴	۲۰۹، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹،
افسر، پرویز ۲۶	۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۲۷، ۳۶۶،
افسران سوئدی ۲۶، ۲۷	۳۷۱، ۳۷۲
افشار اوغلو (سرهنگ) ۱۸۲	انورس ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۷۹
افغانستان ۹۶-۹۸، ۲۷۱	اورامان ۵۱، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۸،
الماسرا ۳۷، ۳۸	۱۸۰
امام هن ۸۳	اهواز ۱۵۰، ۴۰۵، ۴۰۷
امریکا، امریکایی ۴۵، ۱۲۵، ۱۲۶،	ایتالیا ۴۶۶
۱۳۱، ۱۴۳، ۲۵۹، ۳۶۵، ۳۷۷	ایروالیر ۳۳
امیراحمدی، احمد (سرلشگر) ۵۹، ۶۰،	ایرون ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰
۶۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵-۸۸، ۱۲۸	ایلام ۷۲
۱۴۶-۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۴	ایران ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰
۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۶-۱۸۹، ۱۹۶	
امیر اصلانی (سرهنگ) ۲۲	ب
امیربهادر ۱۴	بازان (کاپیتان) ۹
امیرخان سردار ← وجیه‌الله میرزا	باززانی (ایل) ۱۷۸، ۱۸۳-۱۸۵
امیرفضلی (سرلشگر) ۳۷	باززانی، ملامصطفی ۱۸۱
امیرمسعود ۳۰، ۳۱	بارسلون ۳۷۴-۳۷۷، ۳۷۹
امیر موثق ← نخجوان	بارون لیتز ۹
امیرنظامی، محمدباقر ۲۴	باستیان ۸، ۱۰
امین‌الدوله، میرزا علی‌خان ۱۳	باشی، حسن (سرهنگ) ۳۶

فهرست احلام ۵۶۳

بغداد ۱۴، ۴۵، ۶۱، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۲.	باغشاه ۱۴
۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۶	بالشویک‌ها ۳۳
بـلژیک ۴۶، ۱۹۹، ۲۸۵، ۲۸۶.	بالنار ۳۷۶
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۶۵	بانہ ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۸۰
بلوچستان ۹۶	بایندر، غلامعلی (دریادار) ۲۱، ۲۳.
بم ۹۹	۱۰۵، ۱۷۰، ۲۴۱
بناب ۳۷	بایندر، نصراله (سرتیپ) ۲۲، ۱۸۲
بندر شاپور ۱۰۵، ۳۹۷	بایون ۳۵۶، ۳۵۸
بندر عباس ۲۴۳	بجنورد ۱۱، ۲۲
بوذرجمهری، کریم‌آقا (سرلشگر) ۱۳۹،	بحرین ۲۲۳
۱۴۰	بداق، عبدالکریم ۲۱، ۲۳
بورگز ۳۶۰	بدره ۸۶
بوشهر ۲۴۳	برخوردار (سرهنگ) ۱۷۰
بوکان ۱۸۴	بردو ۳۸۲
بویراحمد ۱۵۸	برا (دکتر) ۱۰۶
بهارمست، محمود (سرتیپ) ۲۱، ۲۳.	برزین (سرهنگ) ۴۰۲
۱۸۲، ۴۱	برشن (لیوتنان) ۳۲۴
بهرامی، عبدالله ۲۲، ۲۳	برلن ۲۹۰، ۲۱۲، ۴۷
بهمن میرزا ۲۸	برن ۲۱
بیات، سهام‌السلطان ۱۵۹	بروجرد ۳۰، ۵۴، ۷۵، ۸۵، ۱۱۱، ۳۹۴.
بیارتیز ۳۵۶، ۳۵۸	۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴.
بیجار ۳۷	۴۰۶، ۴۱۱-۴۱۴
بیرانوند ۸۵، ۸۷	بروکسل ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲.
بیرجند ۲۲	بزداغ ۳۷، ۳۸
بیروت ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰.	بصره ۱۴
۲۴۶، ۲۴۵	بعلیک ۲۳۸
بیزرتا ۲۴۳	بغایری، عبدالرزاق (سرتیپ) ۹۶

۵۶۴ خاطرات و اسناد شهید حاجعلی رزم‌آرا

پواتیه ۲۶۶، ۲۸۳، ۳۲۶، ۳۶۱	بیستون ۵۶، ۱۲۸
پورزند، ابوالحسن (سرلشکر) ۳۷	بیک‌مراد ۶۹
پولادین (سرهنگ) ۵۳، ۵۴	بیلور ۲۶۶، ۲۶۷
پهلوی (خانندان) ۱	
پهلوی، اشرف ۱۹۸، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳	ت، پ
۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۴	پادگان، صادق ۱۸۴
پهلوی، محمدرضا ۴	پارسا، نصرالله (سرتیپ دکتر) ۱۸، ۲۲
پیرنه ۳۵۷، ۳۶۰	۲۳
پیشه‌وری ۱۷۹، ۱۸۰	پاریس ۴۶، ۲۰۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹
تقفی (سرهنگ) ۱۷۱	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۸۱
تاج‌بخش (سرهنگ) ۵۸، ۶۰	۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۲۶
تاج محل ۴۶۲	۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۶-۳۵۹
تالیونکین (لیوتنان) ۳۲۳	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹
تانان (ژنرال) ۳۰۷، ۳۸۹	۳۸۱، ۳۸۲
تبریز ۱۰، ۳۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۱۰	پای طاق ۲۰۸
ترکستان ۱۱، ۹۸، ۲۷۱	پالونه شکن ۶۸
ترکیه (عثمانی) ۹۶-۹۸، ۲۸۹	پاوه ۸۰، ۸۲
ترومن، هری ۴۵۰	پایبوس (سرهنگ) ۱۴۸
تریپولی ۲۴۳	پتک ۸۶
تشی ۸۵	پراگ ۳۱۸
تقی‌زاده (مهندس) ۱۷۱	پروشنک اطریشی (ژنرال) ۱۱
تکاب ۳۷، ۱۸۰	پزشکیان (سرهنگ) ۱۷۹
تونس ۲۴۳	پسیان، نجفقلی ۱۸۵
تهران (طهران) ۳، ۶، ۷، ۹-۱۴، ۱۷	پشندری ۱۷۸
۲۲، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۴	پشنگوه ۵۱، ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۷، ۸۸
۳۷-۴۰، ۴۵، ۴۷، ۵۳-۵۸	پلاسید، سیدمحمد ۲۲، ۲۳، ۲۱۱، ۲۴۱
۶۳، ۶۴، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸	پناهیان، (ژنرال) ۱۸۴

فہرست احلام ۵۶۵

چگنی ۸۱	۰۱۱۱، ۰۱۰۲، ۰۹۲-۸۱، ۸۳-۸۱
حاجی سیدباقر شوشتری تاجر ۰۶، ۷	۰۱۳۴، ۰۱۲۹، ۰۱۲۷، ۰۱۲۵، ۰۱۲۱
حاجی عبدالکریم لشکر نویس ۱۲، ۱۷	۰۱۴۷، ۰۱۴۵-۱۴۱، ۰۱۳۸-۱۳۶
حاجی میرزا نصرالہ ۶	۰۱۵۸، ۰۱۵۷، ۰۱۵۵، ۰۱۵۱، ۰۱۴۹
حاک (کاپتین) ۸	۰۱۸۲، ۰۱۷۹، ۰۱۷۸، ۰۱۷۱، ۰۱۶۸
حجازی (سرہنگ) ۱۸۲، ۱۸۷	۰۱۹۹، ۰۱۹۴، ۰۱۸۷، ۰۱۸۶، ۰۱۸۳
حسن آباد (ایلام) ۰۶۶، ۰۶۷، ۷۱	۰۲۱۳-۲۱۱، ۰۲۰۷، ۰۲۰۲، ۰۲۰۱
حسن پور ۱۷۱	۰۲۷۷، ۰۲۴۶، ۰۲۴۴، ۰۲۳۵، ۰۲۱۵
حسن خان ۱۱	۰۴۶۲، ۰۴۶۱، ۰۴۱۲، ۰۴۰۹، ۰۳۲۶
حکیمی (ابراہیم) ۱۷۶	۴۷۳، ۴۶۶
حلب ۲۲۳، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۶	
حلہ ۲۱۷، ۲۲۲	
حما ۲۳۴	
حمہ رشید ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۳	
حمیدی (سروان) ۱۷۱	
خالو قربان ۳۴، ۳۶	
خانقین ۲۰۹	
خداداد، غلامرضا ۲۲، ۲۳	
خراسان ۱۱، ۲۲، ۵۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۲	
خرم آباد ۰۵۰، ۰۵۱، ۰۵۴، ۰۵۵، ۰۵۸، ۰۶۰	
۰۶۳، ۰۶۵، ۰۷۳، ۰۸۵-۸۸، ۱۲۰،	
۰۳۹۴، ۰۳۹۵، ۰۳۹۹، ۰۴۰۱، ۰۴۰۳،	
۴۰۹	
خرمشہر ۱۰۵، ۱۳۱	
خسروانی (تیمسار) ۱۷۰	
خسروپناہ (سرتیپ) ۱۶۸	
خلخال، سید عبدالرحیم ۲۶۶	
	ج، ج، ح، خ
	جاف ۱۸۰
	جایدر ۶۱
	جدہ ۱۲
	جعفر سلطان ۸۰، ۸۲، ۸۳
	جعفرقلی آقا ۱۳۹
	جلالی، سید ابراہیم ۹۳
	جلالوند ۵۸
	جلالید ۱۶۵
	جلفا ۲۱۰
	جم، محمود ۱۸۹
	جوانرود ۸۰، ۸۱
	جہانبانی، امان اللہ میرزا (سرلشگر) ۰۳،
	۰۱۶، ۰۳۱، ۰۱۶۱، ۰۱۷۹، ۰۲۱۳،
	۰۲۲۶، ۰۲۵۵، ۰۳۱۳، ۰۳۳۰
	جالوس ۰۳، ۳۳

۵۶۶ خاطرات و اسناد شهید حاجعلی رزم‌آرا

دهقان (رونامه‌نگار) ۱۷۰	خلعتیری، سرهنگ نصراله ۱۷۰
دهلران ۸۶	خلوتی، یحیی ۲۳، ۲۱
دهلی ۴۶۱	خلیلی عراقی، محمدرضا ۱۹۸، ۱۲۳
دیبا (سرتیپ) ۱۱۰، ۱۰۵	۳۸۹
دیزور ۲۲۷، ۲۲۶	خوزستان ۵۲، ۶۲، ۸۵، ۹۱، ۱۱۱
دیلمقان ۳۹	۴۰۹، ۴۰۰، ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۵۸
	خوی ۲۶۵، ۳۷

ر، ز، ژ

رایدلی ۱۲۶	۵
رزم‌آرا، حسن ۱۸، ۱۶۶	دادستان، شاهپور (سروان) ۸۵
رزم‌آرا، حسینعلی ۱۲، ۱۸، ۳۱۳، ۳۲۶	دادفر (نقدی سابق) ۱۶۱
۳۲۸	دادور (سرهنگ) ۱۷۰
رزم‌آرا، رضا ۱۸	دارالفنون ۷
رزم‌آرا، محمد (سرتیپ) ۱، ۵، ۴۷۶	داروغه (سروان) ۷۸
۴۸۶	داورپناه (سرهنگ) ۹۲
رستگار ۱۷۰	دجله (رود) ۲۱۱، ۲۱۲
رشت ۳، ۱۲، ۳۴، ۳۶	درخشانی (سرتیپ) ۱۷۱
رضاشاه ۳، ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۵۴	دروازه قزوین ۸
۵۸-۶۰، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۹	دروس ۱۶۵
۹۱، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳	دریای خزر ۳۷۳
۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰-۱۳۹	دزفول ۴۰۱
۱۵۷، ۱۹۰، ۱۹۸، ۳۲۹، ۴۵۵	دزلی ۸۰
رضاقلی‌خان (سرتیپ) ۶، ۶۰	دشتی، علی ۱۴۶
رضائیه ۳۷، ۴۲۲	دماوند ۱۱
رن ۳۵۶	دوراک ۱۰۵
رنو (مکان) ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۱	دوشان تپه ۱۰
روانسر ۸۱	دولو، محمود ۲۳

فہرست احلام ۵۶۷

سالار منظم ۳۰	رودسر ۳۵.۳۳
سالار نظام (سرتیپ) ۶۵	روسبیہ، روسہا ۰.۱۲۳.۹۷.۳۵
سپہ پور، مہدی (سرهنگ) ۱۶۶، ۱۶۵	۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۷۶
سپہسالار، محمدولی خان ۳۳.۱۵	۰.۲۲۷.۲۱۰.۲۰۲.۱۸۲.۱۷۷
سجادی، محمدعلی ۲۹.۲۳	۲۶۸.۲۶۲.۲۳۴
سراب ۱۸۴	روئن (لیوتنان) ۳۲۲
سرحددار ۱۷۰	ریاضی (سرلشگر) ۰.۱۴۹.۱۳۸.۱۳۴
سردار انتصار ۲۷	۱۶۲.۱۵۳
سردار شوکت ۱۵	ریسودر (لیوتنان) ۳۲۳
سردار مدحت ۱۴	زابیل ۲۲
سردار معتضد ۱۵	زال (پل) ۸۶
سردار مقتدر ۱۵	زرو ۱۸۱
سردشت ۱۸۴.۱۸۰.۱۷۸	زرین جو ۷۴
سرهنگ باقرخان (حاکم شاہ آباد) ۶۵	زنجان ۳۹
۷۲	زندہ ابراہیم ۱۶۱-۱۵۹.۵۴
سرهنگ حسن آقا ۳۳۰	زیدان، جرجی ۲۶۶
سرهنگ عباس خان (فرماندہ تیپ	ژاندر (ژنرال) ۰.۱۰۹.۱۰۶.۱۰۲.۹۵
لرستان) ۳۹۵	۴۱۸.۱۱۶-۱۱۴.۱۱۰
سرهنگ علی محمد خان ۳۲	ژنو ۳۵۸
سعدآباد ۱۴۵	
سعیدالعلما ۱۹	
سفارت بریتانیا ۱۲۵-۱۲۷، ۱۷۶، ۱۷۸	
۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۲	
سقز ۱۸۰-۱۷۸	
سلاحشور، عزیزاللہ ۲۳	
سلسلہ ۸۴	
سلماس ۲۶۵	
	س
	سادات آقانور ۵
	سادات محلہ ۳۳
	ساردن ۲۴۳
	ساعدا، محمد ۴۵۲
	ساعداالدولہ ۳۶.۳۳
	ساکئی، علی محمد ۵۱

۵۶۸ خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم‌آرا

۶۰، ۵۶، ۵۰	سمکو، اسمعیل آقا شکاک ۳، ۲۶، ۲۷
شاهرخشاهی افشار (سرهنگ) ۱۷۰،	سمیرم، ۲۳
۴۲۴، ۱۷۹	سن‌سیر ۳، ۴۶، ۱۹۹، ۲۶۰، ۲۷۱
شاهرود ۱۱، ۱۳۶	۲۹۴-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲
شاهسون ۱۸۷	۳۰۹، ۳۱۰-۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶
شاهقلی (سرگرد) ۹۲	۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳
شاهنده، محمدرضا ۲۳	۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۸، ۳۹۱
شاهین، غلامرضا ۲۲	سن کوئتن ۲۸۶
شَیْلِرُ ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۳	سنگ کوه ۶۱
۲۹۵، ۲۹۴	سن مکسن ۳۱۱-۳۱۳
شرفخانه ۳۷، ۲۱۰	سندج ۷۹، ۸۰، ۱۷۸
شریف، حسین ۲۲، ۴۴	سوادکوه ۳
شعری، علی‌اکبر ۲۲، ۱۷۰	سوریه ۴۵
شقایق، حسینعلی ۲۳	سوهانک ۱۳۶
شقایق، علی‌اکبر ۲۳	سوند ۱۸۲
شکاک (ایل) ۱۸۳	سوئیس ۳۵۸
شکریازی ۳۷، ۳۸	سهراب (سروان) ۱۶۹
شمشیری ۱۹	سهیلی ۱۴۶، ۱۶۱
شمیران ۶۴	سیروان ۸۲
شواین ۲۰۴	سمیتنو ← سمکو
شوستر ۱۵	
شهسوار ۳۳، ۳۵	
شیبانی، حبیب‌الله ۱۶، ۲۲۶، ۲۵۴	شارمیه ۳۴۹
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۱۳، ۳۰۹، ۲۵۵	شامات ۲۳۸، ۲۳۹
۳۵۴	شاملو (سروان) ۶۷
شیبانی، صادق ۲۱، ۲۳	شاه‌آباد ۶۵، ۶۶، ۷۲
شیبانی، غلامحسین ۲۳	شاه‌بختی، محمد (سپهبد) ۳۳، ۳۶

ش

فهرست اعلام ۵۶۹

طهران (طرحان) ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۷۴،
۷۷، ۸۸
طهماسبی، خلیل ۴۸۳، ۴۸۴
طهماسبی (سرلشگر) ۵۸
ظل السلطان ۱۰، ۱۳

شیخان، احمد ۲۲
شیخ عبیدالله ۹
شیخ محمدحسن ترشیزی ۶
شیراز ۲۱، ۱۵۸، ۴۲۲
شیرازیان، قاسم ۱۸

ع، غ

عانه ۲۲۵
عباسقلی خان تیمور ۲۷۱
عباسی (سرهنگ) ۱۶۱
عبدالغنی خان افغانی ۳۳۵
عراق ۳۰، ۸۲، ۱۸۵
عراق (عرب) ۱۷۸، ۱۸۳
عشرت آباد ۳۱
عضد السلطان ۱۵
علی آقاخان ۴۴
علی قلی (پسر والی پشتکوه) ۶۶، ۷۳
علی شاه (سرتیپ) ۷۹، ۸۰، ۸۳
عمر آقا ۱۸۱، ۱۸۳
عمیدی (سرهنگ) ۴۲۷
غاردلان ۱۱۹
غنی، سیروس (دکتر) ۱۲۴
غنی، قاسم (دکتر) ۱۲۴

ف، ق

فاور (سرهنگ دوم) ۱۰۲
فخرالملوک ۷۳

ص، ض

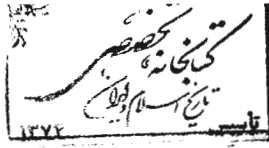
صائین دژ ۱۸۴
صدر، محسن ۱۴۶، ۱۷۶
صدر قاضی ۱۸۴
صفاری (سرهنگ) ۱۰۵
صفایی، ابراهیم ۱۹۶
صلاحی ۱۷۰
عمدی (سرهنگ) ۱۳۴
مصصام السلطنه ۱۵
صنیع الدوله ۲۳
صیمره (رودخانه) ۵۸، ۷۴
ضرغامی (سرلشگر) ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۵
۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۸، ۳۹۷
ضیاءالملک ۱۵

ط، ظ

طاقبستان ۲۰۶
طالش ۳۴، ۱۸۷
طاهری (دکتر) ۱۴۶
طباطبایی، سیدضیاءالدین ۲۶، ۳۰
طباطبایی، سیدمحمدعلی ۲۲، ۲۶، ۲۹

۵۷۰ - خاطرات و اسناد شهید حاجعلی رزم‌آرا

قاجار ۱	فدائیان اسلام ۱۹۵
قافلانکوه ۱۳۶	فرات ۲۲۵
قاضی محمد ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۵	فرانسسه ۳، ۴۳، ۴۵، ۹۱، ۱۱۴، ۱۵۹
قائم‌مقامی، جهانگیر (سرهنگ) ۹۵، ۱	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵-۲۳۳، ۲۳۵-
قبرس ۲۴۳	۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۴
قدر، غلامعلی ۲۳، ۱۷۰	۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸
قروه ۳۷، ۱۷۸، ۱۸۰	۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴
قره‌ورون ۳۷	۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۰
قریب (سرتیپ) ۴۰۲	۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۹
قریب، عبدالعظم ۲۷۱	۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۴
قزل داغ ۳۷	۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۷۲
قزوين ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۴۵، ۲۰۰-۲۰۳	۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۱
قشقایی ۱۵۸	فرقه دموکرات آذربایجان ۱۷۷، ۱۷۹
قصر شیرین ۳۳، ۴۵، ۲۰۸	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸
قنقاز ۱۲، ۴۷، ۹۶، ۹۸	فرقه دموکرات کردستان ۱۷۷، ۱۷۸
قلهک ۱۶۵، ۳۶۱	۱۸۰، ۱۸۳
قم ۱۷، ۵۴، ۷۵، ۷۶، ۱۳۷-۱۳۸	فرمانفرما ۱۵
قوام‌السلطنه ۱۵، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۷۴	فروغی ۱۳۷
۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۴	فروز (سرلشگر) ۱۴۸
۱۸۶-۱۸۹، ۳۲۶	فکه ۸۷
قوری قلعه ۸۱	فلش ۲۹۹، ۳۰۰
	فلوچد ۲۲۴
ک، گ	فونتین بلو ۳۴۸
کاتوره ۶۵-۶۷	فیروز، محمدحسین میرزا (سرلشگر)
کاظمین ۱۴، ۲۱۱، ۲۱۳	۱۷۰
کامران میرزا ۲۳	فیروز، مظفر ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰
کبیرکوه ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۸۶	۱۸۴، ۱۸۷



۵۷۲ خاطرات و اسناد شهید حاجعلی رزم آرا

محمدعلی شاه ۱۴. ۳۲۶	۴۰۰. ۴۰۱. ۴۰۳. ۴۰۴. ۴۰۶
محمده ۱۴. ۳۹۴	۴۰۸-۴۱۳
منجیرالدوله ۷	لندن ۳۲۹
مدرسه آلیانس ۲۰	لواسان ۱۷. ۱۲
مدرسه انحصاریه ۲۰	لوکزامبورگ ۴۶
مدرسه رشديه ۲۰	لهاک خان ۲۲
مدرسه نظام مشیرالدوله ۲. ۱۵. ۲۰	لیل ۳۴۵
۲۱. ۲۵-۲۷. ۴۳	لیون ۲۴۹
مدیترانه ۲۳۴. ۳۷۴	
مدینه ۱۲	
مراغه ۱۸۴	م
مراکش ۳۷۲	مادرید ۳۵۹-۳۶۴. ۳۶۶-۳۷۲-۳۷۵
مرجان. خلیل (سرهنک) ۲۳	۳۷۹
مرکوات کیدان ۴۶	مارسی ۴۵-۴۴. ۲۴۴-۲۴۶. ۲۴۷
مربوان ۱۵۹. ۱۸۰	ماز آلمانی ۱۳
مزینی. رضا ۲۱	مازندران ۱۱
مزینی. منصور (سرلشکر) ۲۳. ۱۹۶	مانیشنت ۶۶. ۶۸
مستوفی الممالک ۱۴	متس ۴۶
مسجد سلیمان ۱۳۵	متصدی (سرهنک دوم) ۵۷
مسکو ۴۷	مجیدیه ۲۰۴
مشهد ۵. ۱۰. ۱۱	محمدرشید ← حمه رشید
مصرین ۸۷	محمدرضاخان ۴۴
مطبوعی. ایرج (سرلشکر) ۹. ۱۲۴	محمدرضا شاه ۱۳۳. ۱۳۸. ۱۴۱. ۱۴۲
مظفرالدین شاه ۱۲-۱۴	۱۴۴-۱۵۴. ۱۵۹. ۱۶۰. ۱۷۱
معاون نظام. کریم ۲۷۰. ۲۷۱	۱۷۴. ۱۷۶. ۱۸۲. ۱۸۶. ۱۸۸
معین. حسین ۲۳	۱۸۹. ۱۹۴-۱۹۷. ۴۴۸. ۴۵۱
معینی (سرتیپ) ۹۱	۴۶۲. ۴۷۱. ۴۷۳. ۴۷۷
	محمد ظاهرشاه ۴۵۴

مین‌باشیان ۱۶۷	مغروری (سرهنگ) ۱۷۹
	مغیث‌الدوله. حسین خان ۳۳
	مقبلی (سرهنگ) ۱۱۴
ن	مقدم (سرتیپ) ۴۰۷.۴۰۲.۳۷
نادرپناه ۵۳	مقدم. حسین ۳۵۲
ناریدن ۳۸۱	مکران ۱۶۴.۱۵۹
ناصرالدوله ۲۷۱	مکه ۲۲۳.۱۲.۶
ناصرالدین شاه ۹.۵-۱۲.۱۵.۱۷	ملاآقانور ۶
۴۷۷	ملایر ۵۴
ناصری ۱۵۸	ملک‌شاهی ۸۶.۷۱
ناظم‌العلوم. علیخان ۷	منجیل ۳
نایب‌السلطنه ۷.۱۰.۱۳.۳۰	منتسور. حسن آقا ۲۶
نجف‌اشرف ۲۱۱.۲۱۷.۲۲۱.۲۲۲	منگور ۱۷۸
۲۳۲	منوچهرخان (دکتر) ۶۲
نجومی ۱۶۱	مور ۲۸۹
نخجوان. سرتیپ محمد ۱۰۵	مهباد ۱۸۵-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰
نخجوان سرلشگر محمد (امیر موثق)	مهید ۱۷۰
۳۹۵.۱۳۸.۱۶	مهتدی. علی‌اکبر ۴۴۴.۱۷۰
نخجوان. سرلشکر احمد ۱۶۱	مهدیقلی خان سرهنگ ۱۰
نصرتی. سلطان جعفر ۲۰۷	مهرآباد ۴۵
نظام‌السلطنه ۹۳.۸۹	میاندوآب ۱۸۴
نقدہ ۱۸۵	میرجلالی. سید محمود ۱۷۰.۲۳.۲۲
نقدی (سرهنگ) ۱۹۶	۲۴۱
نوبخت. حبیب‌الله ۳	میرزا زکی خان ۴۲
نوسود ۸۲.۸۰	میرزا عباسقلی خان ۷
نهاوند ۸۴.۶۵.۶۳.۶۲	میرزا کوچک خان ۳۶.۳۴
نیس ۳۲۶	میرزا محمود وزیر ۶
نیسل (ژنرال) ۲۷۶	

۵۷۴ خاطرات و اسناد سہید حاجعلی رزم آرا

۹

۱۳۷ . ۱۳۴ . ۶۴ . ۴۲ . ۴۱	واگنر کاپیتن ۱۳ . ۱۲ . ۱۰ . ۹
۱۸۴ . ۱۸۱ . ۱۷۰ . ۱۵۹ . ۱۵۱	والادولید ۳۷۴ . ۳۶۰
۲۴۱ . ۲۳۵ . ۲۱۵ . ۲۰۹	والانس ۳۷۳
هدایت . کریم (سرلشگر) ۱۶۸	والانسیا ۳۷۴ . ۳۷۲
هدایت . محمدتقی ۲۳	وال دوکراس (بیمارستان نظامی) ۴۶
هدایت . محمود ۴۴۳	وثوق . احمد (سرلشگر) ۱۸۲ . ۹۷
هدایت . هدایت قلی ۶۴	وثوق الدولہ ۳۲۶
ہلیلان ۵۸ . ۶۱	وثوق السلطنہ ۱۶
ہمایونی (سرلشگر) ۱۸۴ . ۱۷۱ . ۳۸	وجیہ اللہ میرزا . امیرخان سردار ۱۳ . ۱۰
ہمدان ۳۷ . ۴۵ . ۱۳۲ . ۲۰۲ - ۲۰۵	۱۴
ہندوستان ۹۶ . ۲۱۲ . ۲۱۳ . ۴۶۲	وحدتی (سرتیپ) ۱۶۹
ہوشمند افشار . محمدباقر (سرتیپ)	وخشور ۲۱
۱۸۲ . ۸۹	ورزندہ . میرمہدی ۲۵۶ . ۲۵۷ . ۲۶۰
ہیئت نظامی امریکایی ۱۴۲ . ۱۸۸	۲۷۱ . ۲۸۵ . ۲۸۶ . ۲۹۲ . ۲۹۳
ہیئت نظامی اتریش ۱ . ۷ . ۸ . ۱۰	۲۹۶
پیرم ۱۵	ورشو ۲۷
یزدان پناه مرتضی خان (سہید) ۱۳ . ۳۶	ونک ۱۶۵
۱۴۶ . ۱۲۶ . ۱۱۲ . ۸۵ . ۴۴	ویزیو (مسیو) ۲۰
۱۶۱ . ۱۶۰ . ۱۵۳ . ۵۲ . ۱۵۰	وی بن ۲۶۱ . ۲۶۲
۳۳۰ . ۱۷۱ . ۱۶۳	
یزدان فر . علی ۲۲ . ۲۳ . ۴۱ . ۴۲ . ۴۴	
۱۷۰ . ۲۰۹ . ۲۱۱ . ۲۱۵ . ۲۳۵	
۲۵۶ . ۲۴۲ . ۲۴۱ . ۲۳۹	ی ۵
یکرنگیان . میرحسین (سرتیپ) ۲	ہاشمی (سرتیپ) ۱۶۹ . ۱۸۴
یورتچی ۲۶۵	ہزیر . عبدالحسین ۱۹۵ . ۱۹۶ . ۴۶۲
	ہدایت . شکرالہ ۲۳
	ہدایت . عبداللہ (سرلشگر) ۲۲ . ۲۳

